

ایران در عصر پهلوی

جلد یازدهم

جنگ قدرت در ایران

خاطراتی از دوران نخست وزیری
دکتر اقبال، شریف امامی، دکتر امینی و علم

نوشته و تحقیق

دکتر محمدرضا باهنر

گفت «دارا» به «سکندر» به جهان غره مباح
که به «غالب» گذرد آنچه به «مغلوب» گذشت
فرخی یزدی

جلد یازدهم ایران در عصر پهلوی
جنگ قدرت در ایران و خاطراتی از دوران
نخست وزیری: دکتر اقبال - مهندس شریف امامی -
دکتر علی امینی - امیراسدالله علم
تاریخ انتشار - اسفندماه ۱۳۷۰ - برابر با مارس ۱۹۹۲
لندن - چاپ پکا
حقوق قانونی برای نویسنده محفوظ است.

بهوش باش که ایران تو را پیام دهد
تو را پیام به صد عز و احترام دهد
کجاست مرد جوانمرد و خواستار شرف
که سودخویش زکف بهر سودعام دهد
زچنگ بی هنران بر کشد زمام امور
به دست مردم صاحب هنر، زمام دهد
ملك الشعراء بهار

فهرست مندرجات

| صفحه | پیشگفتار |
|---------------|---|
| | بازهم نامه ای از استاد جمال زاده |
| از ۱ تا ۱۳ | ۱ - دکتر اقبال چگونه ستاره اقبالش درخشید؟ |
| از ۱۴ تا ۵۵ | ۲ - آشنائی نویسنده با دکتر اقبال |
| از ۵۶ تا ۷۹ | ۳ - پیمان (بغداد) یا (سنتو) |
| از ۸۰ تا ۸۷ | ۴ - دکتر اقبال و ابتهاج |
| از ۸۸ تا ۹۷ | ۵ - دکتر اقبال و اصلاحات ارضی |
| از ۹۸ تا ۱۰۲ | ۶ - قانون از کجا آورده ای؟ |
| از ۱۰۳ تا ۱۱۴ | ۷ - مسافرت نخست وزیر و هیئت دولت به شهرستانها |
| از ۱۱۵ تا ۱۴۲ | ۸ - انتخابات (تابستانی) دوره بیستم |
| | ۹ - استعفای نمایندگان مجلس پس ازکناره گیری دکتر اقبال |
| از ۱۴۳ تا ۱۴۸ | ۱۰ - درگذشت دکتر اقبال |
| از ۱۴۹ تا ۱۶۰ | ۱۱ - دکتر سیاسی و دکتر اقبال |
| از ۱۶۱ تا ۱۶۸ | ۱۲ - نکته هائی از زندگی دکتر اقبال |
| از ۱۶۹ تا ۱۷۶ | ۱۳ - شریف امامی و توازن سیاست خارجی درایران |
| از ۱۷۷ تا ۱۷۹ | ۱۴ - تشنج در دانشگاه |
| از ۱۸۰ تا ۱۸۲ | ۱۵ - انتخابات زمستانی دوره بیستم |
| از ۱۸۳ تا ۱۹۱ | ۱۶ - کشمکش ابتهاج و آرامش درباره کارهای سازمان برنامه |
| از ۱۹۲ تا ۲۱۶ | ۱۷ - قتل دکتر خانعلی و کناره گیری شریف امامی |
| از ۲۱۷ تا ۲۳۰ | ۱۸ - نوه مظفرالدینشاه قاجار، نخست وزیر محمد رضا شاه پهلوی |
| از ۲۳۱ تا ۲۴۰ | |

- ۱۹ - دکتر امینی و انحلال مجلسین از ۲۴۱ تا ۲۴۳
- ۲۰ - دکتر علی امینی طبق گفته ها و نوشته ها از ۲۴۴ تا ۲۶۱
- ۲۱ - چهره هائی تازه درکابینه دکتر امینی از ۲۶۲ تا ۲۶۶
- ۲۲ - ارسنجانی و اصلاحات ارضی از ۲۶۷ تا ۲۸۳
- ۲۳ - مخالفت با دولت امینی و تظاهرات دردانشگاه از ۲۸۴ تا ۲۹۵
- ۲۴ - بازداشت اشخاص دردولت امینی از ۲۹۶ تا ۳۰۵
- ۲۵ - امینی در مسند نخست وزیری و دوستش
ابتهاج در زندان از ۳۰۶ تا ۳۱۶
- ۲۶ - دکتر امینی و جبهه ملی از ۳۱۷ تا ۳۲۳
- ۲۷ - اظهارات رهبران جبهه ملی درمیتینگ میدان جلالیه از ۳۲۴ تا ۳۳۴
- ۲۸ - اشراف زاده پرحرف و سرسخت از ۳۳۵ تا ۳۴۵
- ۲۹ - ماجرای چکهای ۵ میلیون و ۲ میلیون دلاری از ۳۴۶ تا ۳۴۸
- ۳۰ - دکتر امینی چگونه از نخست وزیری برکنار شد؟ از ۳۴۹ تا ۳۶۳
- ۳۱ - اعلام جرم علیه دکتر امینی و
احضار او به دادگستری از ۳۶۴ تا ۳۷۶
- ۳۲ - نقش (علم) در دوران آریا مهر از ۳۷۸ تا ۳۹۰
- ۳۳ - تعطیل روزنامه ها از ۳۹۱ تا ۳۹۴
- ۳۴ - خان زاده قائنات و انقلاب شاه و مردم از ۳۹۵ تا ۴۰۳
- ۳۵ - رفراندم برای تصویب برنامه انقلاب سفید از ۴۰۴ تا ۴۰۸
- ۳۶ - شاه درکنگره دهقانان از ۴۰۹ تا ۴۲۳
- ۳۷ - واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ چگونه در
دولت علم سرکوب شد؟ از ۴۲۴ تا ۴۸۰
- ۳۸ - کنگره آزاد زنان و آزاد مردان و مجلس انقلاب از ۴۸۱ تا ۴۹۶
- ۳۹ - استعفای علم از نخست وزیری
و نقش او دروزارت دربار از ۴۹۷ تا ۵۰۴
- ۴۰ - خاطرات امیر اسدالله علم از ۵۰۵ تا ۵۱۰
- ۴۱ - نامه های رسیده از ۵۱۱ تا ۵۳۰
- ۴۲ - منابع و مآخذ از ۵۳۱ تا ۵۳۲

پیشگفتار

ازموقعی که تصمیم گرفتیم دربارهٔ رویدادهای عصرپهلوی مطالبی تنظیم کنیم درنظر بود که فقط درچندجلد منتشرگردد ولی پس ازبررسیهایی احتمال داده شد که حداکثر در ۱۲ جلد این کار مهم به اتمام برسد. باگذشت ایام و تشویق و حمایت خوانندگان گرامی و دوستان بزرگوار و ارسال خاطرات زیادی ازطرف علاقمندان ازاقصی نقاط جهان تدریجاً به این نتیجه رسیدیم که انتشار همه این مطالب خواندنی در ۱۲ جلد مقدور و میسر نمی باشد.

گرچه با افزایش هزینه چاپ و بالا رفتن بهای کاغذ و پست و کرایه حمل کتاب باهواپیما برمقدار زیادی که درهرجلد باید بپردازم افزوده می شود ولی حیثیت آمد که این همه مطالب تاریخی که جمع آوری شده و می دانم خیلی ها هم مشتاق خواندن آن هستند منتشرنگردد. ازاین جهت احتمال می دهم که به ۱۴ جلد افزایش یابد.

غرض نقشی است کزما بازماند

که هستی را نمی بینم بقائی

خوشبختانه طی سالهای اخیرعده ای ازدولت مردان عصرپهلوی شروع به انتشار خاطراتی کرده اند که نکات جالبی درلابلای نوشته های آنان وجود دارد که قابل استفاده می باشد. ولی متأسفم بگویم

که افرادی از این خاطره نویسان به جای افشای حقایق و آگاهی هموطنان ما از رویدادها به (دفاع از خود) پرداخته و بعضی از آنها با کمال بی انصافی رجالی از کشور ما را مورد حمله و انتقاد قرار داده اند. درحالی که باید گفت این از جوانمردی بدور است که مخصوصاً افرادی را که زنده نیستند و نمی توانند از خود دفاع کنند مورد حمله قرار داد و مطالبی را گفت که اصالت آن مورد شك و تردید می باشد. باید به این خاطره نویسان که يك طرفه به قاضی می روند گفت:

نام نيك رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نيك برقرار
نویسنده کتاب سعی دارد قسمتی از این خاطرات را با حذف جملاتی که تصور می کند جنبه خودخواهی دارد و یا بوی غرض از آن استشمام می شود نقل کند تا روشنگر قسمتی از تاریخ معاصر ایران باشد. ولی تعجب می کند از کسانی که زنده هستند و مورد حمله قرار می گیرند و یا بستگان کسانی که حیات ندارند چگونه دیر برابر چنین نوشته هائی ساکت بوده و به دفاع نمی پردازند و حقایق را نمی گویند تا اگر خاطره نویسان مطالبی را روی نظرهای شخصی به تاریخ سپرده اند لا اقل با یادآوری آنها اصلاح و تعدیل شود.

برخی ها که در عصر پهلوی مشاغل حساسی داشته و در کارهای مهم مملکتی دارای مسئولیت هائی بوده اند چون در معرض اتهاماتی هستند می خواهند با این شیوه نگارش خود را از اشتباهات و خطاها و اتهاماتی که در کنار خدمات انجام شده صورت گرفته مبری بدانند و به قول معروف به صورت (کی بود، کی بود، من نبودم) خود را از ماجراها مخصوصاً اشتباهات، برکنار نشان دهند که این در حقیقت نقض غرض است.

با صراحت می توان گفت در عصر پهلوی کارهای بسیار مهم و اساسی در کشور ما صورت گرفته که بی تردید همه مردم ایران از زن و مرد با داشتن هر اندازه مسئولیت در این پیشرفتها سهیم و شریک

بوده اند. این کمال بی انصافی و ناشی از غرور و خودخواهی است که این خاطره نویسان یک تنه خود را مجری و عامل کارهای بزرگ و مفید دانسته و هرکجا که نقصی درکار پیدا شده آن را به گردن این و آن بیندازند. درحالی که باید بدانند مردم ایران هوشیارتر و دقیقتر از آن هستند که به سهولت و سادگی این نوشته های یک طرفه را قبول کنند و مسلماً مردم صاحب فکر و اندیشه به این قبیل مطالب پوزخند می زنند و می دانند که این نوشته ها اثری در تاریخ معاصر ایران نخواهد داشت.

همانطوری که خوانندگان کتابهای (ایران در عصر پهلوی) کتباً و شناهاً یادآور می شوند سعی نویسنده این است که با بی طرفی و بی نظری رویدادها را تجزیه و تحلیل کنم و اگر هم درلای گفته ها و نوشته هائی که از دیگران نقل می شود احساس غرض شود این دیگر مربوط به این نویسنده نخواهد بود چون سعی فراوان دارم آن مطالبی را نقل کنم که خالی از غرض تشخیص می دهم تا مورخین هنگام تنظیم تاریخ معاصر ایران بتوانند حقایق و واقعیت ها را به رشته تحریر درآورند نه گفته ها و نوشته های کسانی را که مدتها بر مقامات مختلف مملکتی تکیه زده و کارنامه اعمالشان هم مشخص می باشد. حال که آنها از آسیاب افتاده و خیلی از مطالب به بونه فراموشی سپرده شده این (پهلوان پنبه ها) به انتشار مطالبی پرداخته اند که نه تنها اسناد و مدارکی برای اثبات آن ندارند بلکه مردم آگاه و هوشیار ایران دراصالت خیلی از این مطالب تردید دارند و باصراحت و روشنی آن را رد می کنند.

صادقانه بگویم که می خواهم بیطرفی را حتی المقدور حفظ کنم. حتی در مورد افرادی که از نظر سیاسی و خانوادگی مدیون محبت های آنها هستم، ضمن حق شناسی نمی توانم ایرادات و انتقادات از آنها را نادیده بگیرم.

بدیهی است که ذکر حقایق و حفظ بی طرفی و فاش نمودن بعضی از مطالب و بیان اشتباهات و لغزشها مطلوب طبع عده ای

نمی باشد که رنجیده خاطر می کردند و می خواهند درانتشار مطالب بلندگوی آنها وبستگانشان باشم که بهیچوجه چنین وظیفه ای را ندارم. به قول دوست شاعر باذوقم علی کمالوند:

سخن را باب طبع مستمع گو اگرخواهی تورا او دوست دارد
کلامت گرنباشد میل طبعش یقین می دان تورا دشمن شمارد
ولی من حرف حق رامینویسم چه دشمن پرورد، چه دوست آرد
گفتن حقایق و انتشار واقعیت ها مسلماً بعضی هارانا راحت می کند. با اینکه می کوشم که ازجاده انصاف خارج نگردم ولی گاهی مطالب به صورتی است که چاره ای غیرازانتشار آن نیست زیرا درراستی اثری است که درنادرستی نیست. به قول پروین اعتصامی:

پروین به کجروان سخن راستی چه سود؟

کو آن چنان کسی که نرنجد زحرف راست
منصفانه بایدگفت خیلی ازکسانی که درعصرپهلوی مقاماتی داشته اند درحدخودکوشیده اند که خدمتی انجام دهند و انتشار بعضی ازاین خاطرات همه را متوجه می سازد که کشورما دراین مدت باتلاش و کوشش فراوانی به پیش رفته است. تردید نیست که همه زنان و مردان ایرانی درعصرپهلوی کوشیده اند که درسازندگی ایران نقش اساسی داشته باشند. بخشهای دولتی و خصوصی باهم بستگی کامل توانسته اند موفقیت های زیادی نصیب کشورخودسازند.

هرکشوری وقتی می تواند به سرعت پیش برود که همه ساکنین آن دست دردمت هم درراه نیل به هدفهای بزرگ سیاسی و اجتماعی بکوشند و از روی عشق و علاقه کامل کشورخودرا بسازند. این اختلاف سلیقه و اندیشه های گوناگون و روشهای مختلف سیاسی که لازمه زنده بودن يك ملتی است نباید موجب گردد تا دامنه نفاق بین ملتی آن چنان گسترش یابد که هرروز چوبه های دار درگوشه ای ازکشور برپاشده و تعدادی اززنان و مردان وطن ما باگناه و بی گناه به چوبه های دار آویخته گردند. به راستی

پاسخگوی بستگان آنها کیست؟ به سرودهٔ صادق سرمد شاعر
بلندآوازهٔ معاصر:

این همه از کشته ها شد پشته وز سرها منار

تو نگفتی کین شهیدان را کجا ملجاءستی؟

مگر می شود در این عصر و زمانه که به خاطر صیانت از آزادی و احترام به افکار و اندیشه ها، این همه بشر قربانی داده است باز هم عده ای را به خاطر فکر و عقیده و سلیقه و روش سیاسی و اختلاف مذهب و طرز تفکرشان از بزرگترین نعمت الهی یعنی (حیات) محروم ساخت؟ اینهایی که خود را مالک جان و مال انسانها در جامعه ای می دانند و حشی و بربر بوده و مسلماً آزمایای تمدن و اصول اساسی مذاهب مترقی بوئی نبرده اند و اسیر خودخواهیها و جهل و خرافهٔ خود هستند و باید دستشان از هرگونه قدرتی کوتاه شود. وضع اکنون به صورتی است که فرخی یزدی چنین یادآور شده است:

شهری است پر از ناله و فریاد و فغان

فریاد که فریادرسی پیدا نیست

باید کسانی که پایه گذار چنین رسوم غیر انسانی هستند و با اقدامات علنی و پنهانی خود موجبات نفاق و دوئیت را در جامعه ای فراهم می سازند از اجتماع طرد گردند تا بار دیگر رشته های دوستی و برادری و الفت بین تمام افراد ملت ایران با هر روش و سیاست و مذهب و باوری بهم گره زده شده و متفقاً در راه نجات کشور و ملتی که در مهمترین عصر شکوفانی بشر در نهایت بی سروسامانی قرارداد اقدام گردد تا مردم شریف و آزادهٔ ایران از نعمات آزادی و دموکراسی و حقوق بشر به معنی واقعی آن بهره مند شده و این کشور بزرگ با داشتن آن پشتوانهٔ تاریخی در کنار سایر کشورهای متمدن جهان قرار گیرد.

خوشبختانه فرزندان گرمای وطن ما اکثراً از هوش خدادادی

بهرهٔ فراوان دارند. دردانشگاههای معتبر جهان دیده می شود گروهی از آنها چنان درخشان هستند که نامشان جزو افراد ارزنده

دانشگاهها قرارداد دارد. سرزمین ما از نظر منابع طبیعی آنقدر غنی است که اگر با اصول صحیح و با ابتکارات خلاقه فرزندان وطن ما مورد بهره برداری قرارگیرد، می تواند همه ساکنان آن مرزوبوم را از حد اکثر نعماتی که برای زندگی امروز بشر ضروری است بهره مند سازد. متأسفانه اکنون آنچه از بین رفته رشته اتحاد است که باید بین همه افراد ملت پیوندی محکم وجود داشته باشد تا این سازندگی تحقق اساسی یابد.

غرض ز انجمن و اجتماع جمع قواست

چرا که قطره چو شد متصل بهم دریاست

حال که آهنگ (بازگشت به وطن) مطرح است و گامهایی هم در این راه برداشته شده باید دید چرا دو یا سه میلیون فرزندان شایسته و آزاده کشور ما در خارج از میهن به سر می برند؟ چرا آنها حاضر نیستند به سهولت به سرزمین آباء و اجدادی خود که به آن عشق می ورزند بازگردند؟ اینها همه در کشور خود بودند و به خدمت اشتغال داشتند ولی محیط نامناسب سیاسی و اجتماعی و مذهبی موجب گشت که آنها ترك وطن کنند.

تا بود وطن خرم و ایمن همه ماندند

چون خاک وطن گشت پریشان همه رفتند

اینها کسانی نیستند که بتوان با حرف و سخن آنها را فریفت و با طنابهای پوسیده ای به چاه انداخت. اینها اکثراً انسانهای با ارزشی هستند که در این جهان پرقابوت توانسته اند با تلاش و کوشش شبانه روزی خود در میان مردم متمدن و پرکار و متفکر دنیا بدرخشند.

در میان اینها گروهی از سیاستمداران و دیپلماتهای ورزیده - پزشکان حاذق - مهندسیں با ارزش - بازرگانان هوشیار - نویسندگان مبرز و روزنامه نگاران پرتلاش و هنرمندان خوش قریحه - قضات و وکلای دادگستری و حقوقدانان مطلع و افسران شایسته ای هستند که باترك وطن درسالهائی که از کشور به دور هستند و رنج

آن راتحمل می کنند خیلی ها با دست خالی و مشکلات فراوان توانسته اند درمیان مردم فعال این جهان با کوشش شبانه روزی و تلاش سازنده خود دست به کارهایی بزنند که ازهرجهت قابل تمجید می باشند. آنها دراین زمان طولانی توانسته اند اساس نوینی برای زندگی خود بریزند. حالامگر می شود اینهارا با چند جمله توخالی به تور انداخت و بعداً با مشکلات فراوانی روبرو ساخت؟ ایرانیان خارج ازوطن همیشه به یاد کشور خود بوده و می دانند که خواهران و برادران و فرزندان ما درداخل کشور باچه مشکلاتی دست به گریبان هستند و همواره به خود چنین هشدارمی دهند:

به یاد هموطنان اسیر غمگین باش

کنون که سرخوشی از جلوه های آزادی

باید حقایق را درك کرد. باید کارهای مهم را به افراد لایق سپرد. باید از استعداد و توانائیهای همه مردم ایران درجای خود استفاده کرد تا بتوان کشتی به گل نشسته وطن را که درگردابی از مشکلات فرورفته نجات داد. باحرف و سخن و روضه و حدیث و ادعیه نمی توان گره از هزاران مشکلی گشود که امروز گریبانگیرجامعه ما شده است. باز هم به قول صادق سرمد:

گریه برامروز ایران کن که از فقر و نفاق

روزگار انقراض و روز وانفاسستی

با این تغییرات شگرفی که درعصر ماروی داده است به راستی تأسف آور می باشد که هنوز هم گروهی قشری و کوتاه فکر بخواهند ملت ایران را به هزارسال قبل برگردانند وملت را که تاریخ پرافتخارش مورد بحث و نقد می باشد با اندیشه های قرون وسطائی اداره کنند. اداره مملکت ما درزمان فعلی و سکان کشتی وطن ما درشرایط امروزی جهان باید دست زنان و مردان توانا و متفکری باشد که بتوانند کشور وملت ما را با تحولات فعلی جهان هماهنگ سازند و الا گنتن اینکه بریزید خارجی هارا بکشید و یا افرادی را به اتهام جاسوسی به زندان انداختن و باشلاق سیمی از

مردم مبارز انتقام کشیدن و باکارهای مخفی و زیرجلی سرنخ گروگانهارا دردست داشتن کارها روبراه نمی شود و درشأن ملتی نیست که روزو روزگاری پرچمدارحقوق بشر بوده است. ریاست به دست کسانی خطاست

که از دستشان دستها بردخاست
وقتی کشورهای پشت پرده آهنین با آن سیستم مخوف پلیسی یکی بعداز دیگری آزادشدند، وقتی آلمان شرقی و غربی باردیگر تبدیل به کشورمتحدی گردیده و دیواربرلن که دیوارشرم و خفت و دیوار جنایت و بی عدالتی بود يك شبه فروریخت، وقتی کامبوج و ویتنام با آنهمه مشکلات و گرفتاریها سروسامانی یافت، وقتی برای لبنان و افغانستان دنبال راه حل می گردند که از مشکلات رهایشان سازند، وقتی شرق و غرب درتلاش هستند که مشکل فلسطین و اسرائیل را حل کنند آن وقت تأثیر آورنیست که باشند افرادی درکشورما که فکر کنند هنوز می توان این ملت بزرگ را با آن پشتوانه با ارزش تاریخی دراسارت افکار و اندیشه های قشری خود زندانی ساخت و با اسلحه گرم و چوبه های دارپاسخ تقاضاهای حقه و مشروع مردم را داد؟

شاعری با نام فراز دراین باره چنین سروده است:

زیانزد همه آزادگان رزمنده است

تلاش ملت ایران به سوی آزادی

بنای ظلمت ضحاکیان فرو ریزد

چو خشم کاوه شود رهگشای آزادی

اکنون وضع فعلی دنیا به صورتی است که کوچکترین تغییر و تحولی درهرکشور به دورترین نقاط جهان حتی به داخل سلولهای زندان می رسد. آن وقت خجلت آوراست که تعدادی بی خبر از اوضاع جهان درداخل کشوری بزرگ زمام امورحکومت را به دست گرفته و به صورت دلخواه خود بخواهند مردم و ملتی را اداره کنند. این بی سروسامانیها، این هرج و مرج ها، این کم کاریها، این

گرانی سرسام آور، این ناامنی ها، این رشوه خوارها و سوءاستفاده ها، این اعتیادها و یأس و ناامیدها ناشی از آن است که اداره کنندگان کشور توانائی آن را ندارند که بتوانند خودرا باتحولات و تغییرات کنونی جهان هماهنگ سازند. باید جای خودرا به کسانی بدهند که قدرت و توانائی آنها داشته باشند که با کاروان ترقی جهان به پیش بروند.

نویسنده چون سالهاست که ازکارهای سیاسی بدوراست ولی به عنوان کسی که شب و روز تاریخ می خواند و مطالب تاریخی می نویسد به علت علاقه ای که به وطن و هموطنان خود دارد از وضع موجود رنج برده و خواستارآن می باشد که تحول اساسی درکشور ما که همگان مدیون آن هستیم، صورت گیرد تا قیافه وحشتناکی که به ایران درجهان داده شده تغییر یابد. زیرا ما قبل از همه اینهایی که امروز دم ازتمدن می زنند متمدن بوده ایم. حیف است درعصری که سپاهان افریقائی متمدن شده و هر روز جلوه هائی ازآثارشگرف ترقی و اندیشه درسرزمینشان پا به عرصه ظهور می گذارد، آن وقت کشور و ملت ما با آن سابقه باشکوه تاریخی درردیف ممالک عقب مانده و قشری و غیرمتمدن قرارگرفته و حتی بربر به حساب آید. این دیگر درشان ایران و ایرانیان نیست که به عنوان تروریست و آدم ربا معرفی شوند و گفته ها و نوشته های بعضی از حاکمان نیز حاکی از آن باشد که دراین جامعه اصول حقوقی و قانونی حاکمیتی ندارد. این مسخره است که هرحاکم شرع و امام جمعه ای هرکاری دلش خواست انجام دهد و باکمال صراحت هم بگوید حتی به قانون اساسی و قانون شرع هم کاری ندارد. درجنگل هم، چنین وضعی حاکم نیست زیرا جنگل هم برای خود قاعده و ضابطه ای دارد که اینها ندارند.

همانطوری که درتاریخ می خوانیم و درکشورهای مختلف شاهد و ناظر هستیم بی عدالتی و حاکمیت فردی و تکروری و دیکتاتوری دوام چندانی ندارد. همه شاهدیم که استمرارحکومت های ظلم و ستم

دوامی ندارد. درعصر ما سعی می شود که سیاهی ها و بی عدالتی
ها و تکرویها از چهره جهان زدوده شود.

به قول حافظ شاعر بزرگ ما

بوی بهبود زاوضاع جهان می شنوم

شادی آورد گل و بادصبا شاد آمد

با این طرز تا گرفتار مصیبت های بزرگتری نشده ایم باید در
روشها تجدید نظر شود، کشور و ملت نباید فدای خودخواهیها و
کوته فکریهای چندتن گردد که برحسب تصادف قدرتی موقتی یافته
اند زیرا این طرز حاکمیت عاقبتی ندارد.

به آنها که موقتاً چندروزی زمام امور به چنگشان افتاده است
باید چنین گفت:

چراغ ظلم ظالم تادم محشر نمی سوزد

اگر سوزد شبی سوزد، شب دیگر نمی سوزد

مصطفی الموتی

لندن - آبان ماه ۱۳۷۰

نامه ای دیگر از استاد جمال زاده و نامه هائی از دوستان گرامی

حضرت آقای دکترالموتی بسیار عزیز

قربانت گردم مرقومه حضرتعالی را زیارت کردم و باید شرمنده باشم که با تأخیر مطالبی را معروض بدارم. ولی یقین دارم که معاذیرم را خواهید پذیرفت. قبل از همه چیز باید اقرار نمایم که کم دارم مغلوب پییری می شوم ولی باز قدرت برای مبارزه باقی است و تا حد مقدور می کوشم که زیر بار مغلوبیت نروم.

از دانشگاه تبریز نامه مفصلی رسیده بود که درکنگرة نهصدمین سال تولد استاد بزرگ نظامی گنجوی دردانشکده ادبیات تهران شرکت کنم و معلم ساخته بودند که تمام مخارج به عهده آنها خواهد بود. با تأسف بسیار جواب نوشتم که باوضع و احوالی که دارم چنین مسافرت دور درازی برایم امکان پذیر نیست و حتی پزشک معالجم صریحاً خبر داد که ممکن است برایم خطر جانی داشته باشد. قرار شد مقاله ای تهیه کرده برایشان بفرستم که با اشکال زیاد تهیه و فرستادم.

درباره تنظیم خاطرات خود وقتی می بینم مرد بلند همتی مثل شما دست تنها بدون کمک و یاری کسی دست به کار پرزحمتی زده که به ۱۲ جلد خواهد رسید و فعلاً تا جلد هشتم آنرا خوانده ام، صادقانه بگویم که بسیار خوب از کار درآورده ای و بسیاری از هموطنان همت و پشتکار و نظم و ترتیب کارت را آفرین می گویند. و الحق هم مستحق آفرین هستی. می خواهی (ایران عصر پهلوی) را (یعنی دوره پدرو پسر) را باقی بگذاری و نگذاری فراموش شود و امواج انقلاب اسلامی خاطرات آن دوره را رویهمرفته و به قدری کافی (خوب و بدرا) آزمایش ببرد. نیت خوبی است و در این ایام که صحبت های کاملاً از نوع دیگر ورد زبانهاست به چنین کار مشکل

خاطره نویسی پرداخته ای و همه را مشغول داشته ای که کارآسان و بی دردسری نیست. درست و حسابی باموانع گوناگون و مخالف خوانیها تاکنون مظفرو فیروززوده ای و امیدوارم ازاین پس هم با این شجاعت و بلندی همت و بی نظری کاررا به طور دلخواه به پایان برسانی و هیچ شك و تردید ندارم که موفق خواهی بود.

اما ارادتمندت جمال زاده باصداقت هرچه تمامتر معروض می دارد که کم کم به جایی رسیده است که اعتقادش به تاریخ عموماً ضعیف شده و بازهم دارد ضعیف تر می شود و چنانکه پل والری حکیم نامدارفرانسوی درباره تاریخ حرفهائی زده و مطالبی نوشته که خالی از حقیقت نیست.

شما که خود قسمتی از عمرتان را درمجلس شورایملی ایران گذرانیده اید بلاشک شاهد کیفیات مختلف بوده اید که اگر شرح آنرا مرقوم فرمائید بسیارخواندنی خواهدبود.

اردتمندتان درموقعی که دربرلن بودم (مدت ۱۵ سال درآنجا گذرانیده ام) بایک صاحبمنصب ایرانی (کلنل اسماعیل خان شفائی) که دردوره رضاشاه به سرلشکری هم رسید و سالها درسویس (برن) رئیس هیأت نظامی ایران برای خرید اسلحه ازمالک اروپائی علی الخصوص ازچکسلواکی بود دوستی پیدا کردم. برایم حکایت می کرد که پدرش ازسرداران قزاقخانه بود که رضاخان نزدپدرش کار می کرده و از او که بعدها به تاج و تخت ایران رسید برایم داستانها حکایت کرده که فراموش نمی شود. رضاخان هم گاهی اوقات کارهائی می کرده که خطرناک هم بوده است. البته شفائی هم شاید داستانها را قدری نمکدار می ساخت ولی رویهمرفته باید رضاشاه را بهتر شناساند. آخرین بار اسماعیل خان شفائی راقبل ازانقلاب اسلامی درژنودیدم. دیگرازاو خبری ندارم، مردخوبی بود.

گاهی مسائل تاریخی به قدری تعجب آورست که انسان دچارحیرت می گردد. مثلاً اورسل دانشمند وسیاح بلژیکی مطالبی نوشته که نمی توان باورکرد درمملکتی با ۲۵۶۰ سال تاریخ، به امر

(ناصرالدین شاه) در پایتخت کشورما چنین اتفاقی افتاده باشد .
اورسل در صفحه ۲۸۶ کتاب خود که در سال ۱۳۵۲ به فارسی
منتشر گردید چنین می نویسد :

در سال ۱۸۵۲ سه نفر بای درجاده نیاوران علیه ناصرالدین شاه
سوء قصد کردند و به این مناسبت تعداد زیادی در تهران توقیف
گردیدند . قره العین که باشجاعت از انکار عقیده خود خودداری می
کرد زنده زنده سوزانده شد یا او را خفه کرده و در چاه انداخته و
در چاه را انباشتند . صدر اعظم وقت تصمیم بی رحمانه ای گرفت و
دستور داد زندانیان را بین درباریان تقسیم کنند و آنها نیز برای ثبوت
میزان تعصب خود در دین و وفاداری و صمیمیت نسبت به
ناصرالدین شاه هریلانی که خواستند سر آنها دریاورند .

در خیابانها و کوچه ها زنها و بچه ها را لخت کرده آهن گذاخته
ای بر زخمهایشان فرو می بردند . بعضی را با طناب می کشیدند و
یا برخی را با شلاق به این طرف و آن طرف می بردند . زنها و بچه
ها زمزمه می کردند (انا لله و انا الیه راجعون) . تعداد زیادی
از کودکان در طول راه از پا درآمدند . دژخیمان نعش آنها را زیر پای
پدرانشان می انداختند . یکی از جلادان به یکی از پدرها که
دو فرزند داشت پیشنهاد نمود که اگر دست از عقیده خود برنداری
سره دو فرزندت را روی سینه ات خواهم برید . او هم بدون درنگ
روی زمین دراز کشید و فرزند بزرگتر را که ۱۴ سال داشت
در کنار گرفت و خواست که اول او را قربانی کند . به این ترتیب
سره های زیادی از تن ها جدا شد و تعدادی به چوبه دارها سپرده
شدند .

مرحوم تقی زاده در روزنامه کاوه چاپ برلن گزارش واقعه را نقل
نمود و خدا را شکر اسباب داد و بیداد دولت و مردم ما نگردید .
در آنجا حتی آمده است که مستوفی الممالک (بزرگ) با احترام و
مقام و ریش و شال ، شکم یک نفر از بابی ها را با خنجر خود درید .
آیا این مسائل تاریخی چگونه است و آیا خداوند رحمن و

رحیم آن را بلا جواب خواهد گذارد؟
استاد جمال زاده در نامه مفصل خود قسمت هائی از مطالب پیل
والری حکیم نامدارفرانسوی و کتاب اورسل دانشمند و سیاح بلژیکی
را نقل کرده که علاقمندان می توانند به اصل کتابها که به فارسی
ترجمه شده و مورد استناد قرار گرفته است مراجعه کنند.

نامه ای از نویسنده گرامی احمد احرار

دوست عزیزم از کتاب های مبارک به حداکثر بهره وری می
کنم و علاوه بر آن که همه را دقیقاً خوانده ام جزو منابع و مآخذی
است که اغلب به آنها مراجعه دارم. سعی شما مشکوریاد. همان
طور که خودتان هم متذکر شده اید باید ایرانیان یک روزی فارغ
از تعصبات و پیشداوری ها بفهمند درسه ربع قرن اخیر برکشورشان
چه گذشته است و چرا این کشور و این ملت فرصت های تاریخی
را ازدست می دهد و روی آسایش و آرامش به خود نمی بیند.
ارادتمند- احمد احرار ۹۱/۱/۱۲

نامه ای از یک خواننده پر احساس

دوست والاتبار و ارزشمندم یکشنبه دهم آذرماه ۲۵۵۰
آغاز سخن به نام یزدان تانیک رسد سخن به پایان
از خواندن کتابهای ایران در عصر پهلوی نوشته آن دوست
پژوهشگر بهره فراوان بردم. از اینکه شما دیدگاه ویژه ای به کس
یا کسان ندارید از نوشته های شما به خوبی آشکار است و نیازی
به بیان و برهان نیست.
خیلی از خوانندگان کتابهای مزبور شمارا خوب می شناسند.
از روشهای انسانی و ایران دوستانه شما و آنچه را که برای روشن

کردن رخدادها و رویدادهای کشورمان در آن دوران به کار می برید
به خوبی آگاهی دارند و شمارا از جان و دل می ستایند و پیشرفت
شمارا در این کار پرتلاش و دامنه دار از ایزد دانا خواستارند .
تندرستی و پیروزی شما خواسته و آرزوی قلبی من است .
دوستدار شما - پیروزان

قضاوت درباره وقایع تاریخی

عطاءالله خسروانی وزیر و دبیرکل سابق حزب ایران نوین چنین
می نویسد:

باعدل و داد و دانش داد سخن توان داد

چون جمع شد معانی گوی بیان توان داد
دوست گرامی کار بسیار دقیق و مشکلی را شروع کرده اید .
توفیق شمارا آرزومندم . جامعه ایرانی فرصتهای خوبی را برای رسیدن
به عصر تکنولوژی و کشورهای پیشرفته از دست داده است . به این
گونه کتابها احتیاج و نیاز فراوان دارد که وقایع تاریخی را بخواند و
قضاوت کند و هوشیار شود . باید عدم اعتماد ، ناپاوری و غم که وجود
اورا گرفته ازدل بدرکند و بازترانه پیشرفت و سعادت و زندگی بهتر
برای همه را بسراید .

هنوز با همه دردم امید درمان است

که آخری بود آخر شبان یلدارا

کمکی بزرگ به پژوهشگران

دکتر محمدعلی رشتی نماینده سابق مجلس و آخرین سفیر ایران

در آفریقای جنوبی چنین می نویسد:

مسلم است که در تهیه و تنظیم و جمع آوری مطالب متنوع و نقل
رویدادها در تنظیم کتابهای ایران در عصر پهلوی زحمات فراوان کشیده

اید. سبک نگارش و بیان مطلب نیز از هر جهت جالب می باشد. خیلی مطلب درسینه هاهست وخیلی مشاهدات و خاطره هاوجود دارد که به تدریج محو می شود و شخصیت های حامل این خاطرات به تدریج دارفانی را بدرود می گویند و این همه را باخود می برند. من دراواخر عمر دکتر متین دفتری چندبار از او خواهش کردم که خاطرات خودرا بنویسد و آن مرحوم مرتب می گفت راست می گوئی و این کار را باید بکنم ولی نکرد تا مرحوم شد. باری، نگارش وقایع تاریخی مانند آنچه شما در کتاب (ایران در عصر پهلوی) تنظیم و تألیف کرده اید کمک بزرگی به پژوهشگران آینده است که ممکن است بسیاری از این اسناد و گفته ها و مشاهدات تا آن وقت از بین رفته و یا تاحدی در آن دستکاری شده و اصالت خودرا از دست داده باشد.

با این که در تمام کتاب ها مرتب به منابع اشاره شده ولی بهتر است زیر نویس هم در کتابها باشد و منابع و مآخذ طوری ذکر شود که به سهولت به توان به آن مراجعه کرد.

راهگشای نسل آینده

مهندس جهانگیر کیا (معاون سابق وزارت کار) می نویسد:
کتاب های ایران در عصر پهلوی را با همان روانی که صحبت می کنی نوشته ای و همان سادگی درگفتار و صداقت درکردار انسان را به شدت تحت تأثیر قرار می دهد و می خواهم بگویم واقعاً کار بسیار بزرگی کرده ای که در این دنیای وانفسا کمتر کسی می کند. من همیشه به تو احترام بسیار داشته ام و حالا برایم بسیار بزرگتر وپارچ تر شده ای. امیدوارم توفیق نصیب تو بشود که هرآنچه نوشته ای چاپ کنی و همانطوری که خودت گفته ای زحمت کشیده ای امیدوارم برای نسل های آینده بتواند راهگشای بسیار خوبی باشد.



دکتر اقبال چگونه ستاره اقبالش درخشید؟

یکی از کسانی که در دوران سلطنت محمد رضاشاه پهلوی نقش مهمی داشت دکتر منوچهر اقبال بود که تقریباً اکثر مقامات مهم کشوری را طی کرده بود. از معاونت وزارت بهداری تا نخست وزیری و وزارت دربار و نمایندگی مجلس و سناتوری و سفارت و ریاست شرکت نفت و رهبری حزب ملیون را عهده دار بود. دوستان فراوان و دشمنان سرسختی داشت. پدرش حاج مقبل السلطنه اقبال از معاریف خراسان و مردی وارسته و درویش و خدا پرست بود که چند دوره از منطقه خراسان به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود. دکتر اقبال برای تحصیل طب به اروپا فرستاده شد و یکی از اطبای حاذق و معتبر ایران در رشته امراض عفونی گردید که پس از مراجعت به ایران و هنگام انجام خدمت وظیفه او را یک بار برای معالجه نزد رضاشاه برده بودند و این خاطره را همواره نقل می کرد و می گفت رضاشاه به سرعت معالجه شد و وقتی اطلاع یافته بود به خرج پدرم تحصیل کرده ام می گفت

مملکت به امثال شما ها خیلی احتیاج دارد و همه پدر و مادرها باید سعی کنند فرزندان شان تحصیل کنند .

دکتر اقبال با این که رئیس دانشکده پزشکی و رئیس دانشگاه و رئیس سازمان نظام پزشکی بود از طبابت و دریافت ویزیت خیلی خوشش نمی آمد و می گفت من از اینکه انسانی رنج ببرد و من آنها را معالجه کنم و از این بابت پولی بگیرم ناراحت هستم . خوشحال می شوم که در سازمانی مثل بیمارستان و یا درمانگاه باشم و حقوقی بگیرم نه اینکه بیمار به من پول بدهد . به همین جهت با وجود شهرت فراوان و تخصص در بیماریهای عفونی هرگز مطب پولسازی نداشت و در ایام بیکاری به تدریس دردانشگاه و طبابت در بیمارستانها ادامه می داد . کار مهم اداری اش از معاونت وزارت بهداری آغاز شد و به تدریج ستاره اقبالش درخشید و مقامات مختلف و متنوعی به او سپرده شد که دوستان و معتقدان فراوانی یافت و دوستانش گفتند و نوشتند (مردی که پاک آمد و پاک رفت) . ولی دشمنان او می گفتند که خیلی جاه طلب است و از یک مرد پاک و تحصیل کرده ای چون دکتر اقبال توقع نداشتند خود را (چاکر - جان نثار) و امثالهم در پیشگاه شاه معرفی نماید .



شرح حال دکتر اقبال توسط امیر نویدی که سالها با او کار می کرده و در دانشگاه و نخست وزیری و شرکت نفت از محارم او بود به طور مصور چاپ شده که نسخه هائی از آن در اکثر کتابخانه های جهان وجود دارد که مختصر آن چنین است:

منوچهر اقبال روز چهارشنبه ۲۷ رمضان ۱۳۲۷ هجری برابر با ۲۷ مهرماه ۱۲۸۷ در مشهد متولد گردید . هنگام تولد پدرش در پشت قرآن چنین نوشت (انشاءالله قدمش مبارک است . امیدوارم خداپرست و صادق و امین باشد .) پس از انجام تحصیلات در ایران در تیرماه ۱۳۰۵ عازم فرانسه شد و رشته پزشکی را به اتمام رسانید

و رشته تخصصی در بیماریهای عفونی را گذرانید و به دریافت گواهینامه طب مناطق گرمسیر از دانشکده پزشکی پاریس و همچنین به درجه دکترای طب و مدال نقره و عنوان لورآی دانشکده پزشکی پاریس نایل شد. پس از بازگشت به ایران در بیمارستان لشکر مشهد به انجام خدمت وظیفه مشغول شد و پس از آن ریاست بهداری شهرداری مشهد و بخش بیماریهای عفونی بیمارستان شاهرضا را عهده دار بود. سپس برای تدریس به دانشگاه تهران دعوت شد. در دی ماه ۱۳۲۱ به معاونت و سپس به وزارت بهداری منصوب شد. پس از آن به وزارت: پست و تلگراف - فرهنگ - راه - کشور و استانداری آذربایجان - رئیس دانشگاه تبریز - ریاست دانشگاه تهران - وزیردربار - سناتور - نخست وزیر - نماینده مجلس - سفیر ایران در انگلستان و اسپانیا (که انجام نشد) و سفیر و نماینده دائمی ایران در یونسکو - رئیس هیئت مدیره ومدیرعامل شرکت نفت - رهبر حزب ملیون - ریاست انجمن قلم - رئیس سازمان نظام پزشکی - رئیس انجمن ایران و ترکیه رسید. مشاغل جنبی زیادی از قبیل عضویت در هیئت های مدیره شیرو خورشید سرخ - سازمان شاهنشاهی - بنیاد پهلوی - بنیاد فرهنگ ایران - انجمن حمایت کودکان - رئیس هیئت امنای دانشگاه تهران و امثالهم را داشت و می کوشید که در هر مقامی به مردم کمک کند. عضو پیوسته مجمع پزشکان پاریس و آکادمی پزشکی فرانسه و کارشناس سازمان بهداشت جهانی بود و مدتی هم در دانشگاه پاریس تدریس می کرد. نشان درجه اول تاج داشت که همواره ده نفر در ایران داشتند. دارای درجه دکترای افتخاری از دانشگاههای مختلف دنیا بود که هنگام اعطای دکترای افتخاری در (سوربن) رئیس دانشکده (لئون بینه) چنین گفت: (شخصیت دکتر اقبال به طور کلی درصفت وی به عنوان یک کلتیسین بزرگ می باشد. اطلاعات عمیق او در مورد امراض عفونی و اطمینان چشمگیر وی در تشخیص مرض و دقت او در قضاوت است که نزد بیماران -

شاگردان و دوستان ایرانی و خارجی که با هیئت های پزشکی به ایران اعزام شدند شهرت بسزائی کسب کرده است. جاذبه شخصیت قوی او - هوش و ذکاوت - استعداد سازمان دادن - احتیاج ذاتی او به فداکاری و خدمت کردن و بالاخره توانائی بی ماندش درکارکردن بزودی جلب نظر نمود و درهای دولت برویش گشوده شد و طی چندسال شاغل پست های مهمی گردید. این پزشک درروش خود می داند چگونه عقل و درایت بقراط را با یک فعالیت نمونه درآمیزد و امور جاری کشور خویش را به عنوان نخست وزیر اداره نماید. دریادداشتهای «کلود برنار» ذکر شده طب و سیاست به یکدیگر نزدیک هستند و باید هر دو را درراه علوم تجربی به کار برد. اگر این دانشمند فرانسه اکنون درپین ما بود می گفت (آقا شما یکی ازاین مثالها هستید).



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی درکتاب (جستارهایی از تاریخ معاصر ایران) می نویسد:

منوچهر اقبال درمشهد متولدشد. پدرش حاج مقبل السلطنه خراسانی عضو مجلس مؤسسان بود که انتقال سلطنت انجام شد. مقبل السلطنه ۶ پسر و چند دخترداشت (علی - عبدالوهاب - منوچهر - خسرو - محمد - احمد) که پسران او دررده های نخست اشرافیت حکومتگران بودند و دخترانش با خاندان اشرافی کشور ازدواج کردند. (دکتراقبال نخست وزیر - علی اقبال و عبدالوهاب اقبال مدتی وکیل مجلس بودند که عبدالوهاب نیز مدتی استاندار و امیرالحاج و نایب التولیه قم بود. خسرو اقبال وکیـل دادگستری و بازرگان و احمد اقبال نیز سفیر ایران گردید . یکی از دختران مقبل السلطنه هم نماینده مجلس شد)

منوچهر اقبال تحصیلات را دردارالفنون تکمیل کرد که با رضارادمنش و فریدون کشاورز و محمد شاهکار همکلاس بود.

درسال ۱۳۰۵ با هزینه پدرش به اروپا رفت و درسال ۱۳۱۲ متخصص امراض عفونی ازدانشکده پزشکی پاریس شد. هنگام خدمت سربازی درلشگر خراسان رضاشاه دچار زنبورزدگی شد که دکتراقبال درد او را التیام بخشید و شاه او را مورد محبت قرار داد. مدتی رئیس بهداری مشهد و رئیس بخش بیماریهای عفونی بیمارستان رازی بود که درسال ۱۳۱۸ دانشیار پزشکی تهران گردید و سپس استاد کرسی بیماریهای عفونی دانشکده پزشکی تهران به او داده شد.

درکابینه های مختلف وزیربود. درزمان دکترمصدق از استانداری آذربایجان مستعفی و دردانشگاه تدریس می کرد. درسال ۱۳۳۱ که عازم اروپا شد برخی مجامع فرهنگی غرب با اهداف سیاسی، عالی ترین نشانهای علمی خود را به دکتراقبال دادند. به عضویت فرهنگستان پزشکی فرانسه درآمد. مدتی سناتور و رئیس دانشگاه تهران بود تا اینکه در ۱۴ خرداد ۱۳۳۵ وزیردربار شد.

پس از اینکه به مقام نخست وزیری رسید همواره با توطئه های جدی امینی و علم مواجه بود.

دکتراقبال که درحکومت امینی به خارج رفته بود درحکومت علم با قبول پست ریاست شرکت نفت به کشور باز گشت. دکترشاهکار گفته بود که بازگشت دکتراقبال نشانه ای از تغییرجهت سیاست خارجی به شمار می رود. زیرا سه سال قبل آمریکائیا زمین سقوت حکومت اقبال را فراهم ساخته بودند و حتی طرح کشته شدن دکتراقبال دردانشگاه هم فراهم شده بود که اتومبیل او را آتش زدند. مراجعت دکتراقبال نشانه آن است که سیاست آمریکا در ۱۵ سال اخیر عامل تشنجات درایران بوده ولی اکنون درحال عقب نشینی است.



دکتراقبال ازجمله کسانی بود که درایران خیلی زود ترقی کرد و درعنفوان جوانی بدون طی مراحل اداری توانسته بود به مقام معاونت

وزارت بهداشتی برسد. بی شک تحصیلات عالی دکتر اقبال در رشته پزشکی در پاریس و نقش علی اقبال برادر بزرگ او از متولیان مجلس شورای ملی و از نزدیکان قوام السلطنه و رابطه دوستی قدیم پدر دکتر اقبال با قوام در این انتخاب مؤثر بوده است. زیرا تا آن زمان سابقه نداشت که جوانی به این سرعت به معاونت برسد. فقط سید ضیاءالدین طباطبائی در کودتا با سن کم به مقام نخست وزیری رسیده بود. همین جریان موجب شده بود که وقتی دکتر اقبال نخست وزیر شد سعی داشت کارهای مهم حتی وزارت را به جوانان بسپارد. جمشید آموزگار - حسنعلی منصور - عبدالرضا انصاری - نصرت الله معینیان از کسانی بودند که در زمان دکتر اقبال به مقام وزارت و معاونت نخست وزیر رسیدند. خود نگارنده وقتی از طرف دکتر اقبال به معاونت نخست وزیری انتخاب شدم ۲۲ سال داشتم.

هنگامی که آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا وارد فرودگاه مهرآباد شد و صف هیئت دولت با لباس رسمی از او استقبال کردند وقتی دید تعدادی از جوانان در صف هیئت دولت قرار دارند به شاه گفت مثل اینکه شما سعی دارید جوانان را به سرعت وارد دولت کنید؛ این کار مهمی است گرچه با مخالفت هائی مواجه خواهید شد ولی برای کشور نتیجه خوب دارد. شاه هم گفت روزی جوانان تحصیل کرده ما زیاد می شوند باید از وجود آنها استفاده کرد.

امیر عباس هویدا کراراً به نویسنده کتاب می گفت یکی از دلائل احترام زیاد من به شخص دکتر اقبال علاوه بر پاکبازی و درستکاری و طرفداری قلبی او از مقام سلطنت نقش فعال او در روی کار آوردن جوانان کشور بود که اگر او این سد را نمی شکست هرگز امثال من امروز در مقام نخست وزیری و سایر کارهای حساس مملکت نبودیم و از این جهت جوانان مملکت به دکتر اقبال مدیون هستند و باید از او قدر دانی کنند.

به هر جهت وقتی دکتر اقبال به مقام معاونت وزارت بهداشتی

منصوب گردید عده ای از مدیران کل بهداری که این مقام را حق خود می دانستند از این انتصاب ناراضی شدند ولی تا قوام السلطنه نخست وزیر بود از خودعکس العملی نشان ندادند. به محض تغییر نخست وزیر آنها درصدد مخالفت برآمده دسته جمعی به اتاق معاون وزارت بهداری رفته از او خواستند که از سمت خود استعفا کند. دکتر اقبال درمقابل آنها ایستادگی کرد و گفت من معاون وزارتخانه هستم، با نظر شما منصوب نشده ام که طبق دستور شما از کارکنار بروم، من به کارم ادامه می دهم شما می توانید هرکاری که از دستتان بر میآید انجام دهید. این خبر آن روز در مطبوعات که دکتر اقبال را خوب می شناختند انعکاس یافت. از جمله استاد فرامرزی طی مقاله مفصلی در کیهان چنین نوشت:



عبدالرحمن فرامرزی

روز چهارشنبه گذشته که هئیت دولت جدید تعیین گردیده بود واقعه عجیبی در وزارت بهداری اتفاق افتاد که دلالت بر هرج و مرج اداری و سوء تشکیلات دولتی می نماید. چهارنفر از مدیرکل های وزارت بهداری، دکتر اعتماد، دکتر امیرحکمت، دکتر بهرامی، گنجه ای سرزده وارد اتاق

دکتر منوچهر اقبال معاون وزارت بهداری میشوند و بالحن آمرانه به ایشان می گویند که شما کارتان چیست که پشت آن میز نشسته اید؟ بروید خانه خود، شمارا قوام السلطنه معاون کرد و حالا قوام السلطنه رفته، پس شما هم بروید و به عبارت دیگر وزارت بهداری تیول ماست!

دکتر اقبال می گوید: آقایان من معاون وزارتخانه هستم و دولت مرا به این سمت انتخاب کرده، با حرف شما که پشت این میز نشسته ام و ضمناً به دکتر سجادی معاون نخست وزیر تلفن می کند که حرف حساب این آقایان چیست؟ روح هرج و مرج طلبی در پییده ای از اشخاص که خود را صاحب مقام و فضل می دانند و بعد از وزیر و معاون وزارت خانه عالی ترین مقامات اداری را دارند حلول کرده است و یک وزارتخانه را تیول خود می پندارند! وقتی مدیر کل های یک وزارتخانه حفظ شئون و احترامات مقامات بالاتر خود را نکنند از کارمندان زیردست چه توقعی دارید که روح انضباط را در یک وزارتخانه یا اداره حفظ نموده، انجام وظیفه کنند؟! اولاً وزارت بهداری مگر چه تشکیلات وسیع و طولانی دارد که اینقدر مدیر کل داشته باشد، و این مردم بدبخت که از شیوع مرض و ناخوشی روزی هزارها نفرشان درسراسر کشور جان می دهند چه بدهکاری دارند که این قبیل اشخاص به عنوان مدیرکل از خزانه عمومی همین مردم حقوق می گیرند و قلدری می فروشند؟ ثانیاً مگر تصمیم براین گرفته نشده بود که هر وزارتخانه حق ندارد پیش از یک مدیرکل داشته باشد، پس این آقایان چه صیغه ای هستند و چه محلی از اعراب دارند؟ واما از نظر عمومی، ما به رئیس دولت دوستانه و از لحاظ علاقه ای که به مصالح و شئون مملکت داریم یادآور می شویم که این قضیه را جداً تعقیب نماید که علت این رفتار با دکتر اقبال معاون وزارت بهداری چه بوده است؟ ما نظر به شخص دکتر اقبال نداریم، بلکه از لحاظ اصول و به این سبب که دکتر اقبال یک جوان فاضل و تحصیل کرده است و معتقدیم که باید

تیپ جوان و فاضل را به هرحال تشویق و ترغیب به خدمتگزاری کرد، به دولت نصیحت می کنیم که بی درنگ این قضیه را مورد تعقیب جدی قراردهد و هرگونه غفلتی در این زمینه سبب می شود که بکلی رشته انتظام امور در تشکیلات دولتی گسیخته شود. وقوع این قبیل اتفاقات در هیچ مملکت و تشکیلات هیچ دولتی، حتی درزنگبار و حبشه هم بعید به نظر می رسد و سراپا افتضاح و دلالت بر بدبختی این ملت و مردم ستمکش می نماید.



دکتر اقبال مدت ۴۰ ماه نخست وزیر بود. هیچکس در زمان سلطنت محمدرضا شاه پهلوی تا آن تاریخ نتوانسته بود در چنین مدتی طولانی نخست وزیر باشد. دکتر اقبال تصور می کرد بعد از او هم هیچ نخست وزیری دوره ۴۰ ماهه را طی نخواهد کرد در حالی که خود شاهد بود که امیرعباس هویدا حدود ۱۳ سال نخست وزیر ایران بود و رکورد تصدی نخست وزیری را در دوران مشروطیت شکست.

در زمان نخست وزیری دکتر اقبال که کشور از ثبات و آرامش و امنیت بهره مند بود کارهای مهمی صورت گرفت. از جمله انعقاد قرارداد نفتی با کمپانی (انی) ایتالیا که ۷۵ درصد از درآمد آن به ایران داده می شد. همچنین چند قرارداد نفتی دیگر منعقد شد که مبالغی به عنوان (پذیره) از کمپانیها گرفته می شد که این پول برای عمران و آبادی شهرستانها اختصاص داده شده بود و درسفرهائی که نخست وزیر و هیئت دولت به شهرستانها می کردند از این پول مبالغی به آنها کمک می شد. اختصاص ۷۵۰ میلیون تومان به امر توسعه صنعت و کشاورزی موجب شد که خیلی از صنایع بخش خصوصی در حکومت دکتر اقبال پایه گذاری شود.

تقدیم لایحه اصلاحات ارضی که در مجلس دچار تغییرات مهمی شد و به اجراء نرسید، ولی از همان زمان برنامه اصلاحات ارضی

پایه ریزی شد .

قانون از کجا آورده ای، از قوانینی بود که زمان دکتر اقبال از مجلس گذشت و سرو صدای فراوان تولید کرد .

دکتر اقبال حزب ملیون را تشکیل داد که قبل از او فقط قوام السلطنه از نخست وزیران قبلی اقدام به تأسیس حزب دمکرات کرده بود و حزب دولتی از آن زمان بنا نهاده شد .

دکتر اقبال شخصاً اهل کار حزبی نبود و خودش هم می گفت من حزبی نیستم ولی چون شخص شاه به کار حزب علاقه پیدا کرده منم خواهی نخواهی به کار حزب می پردازم . بنا براین دو حزب ملیون و مردم به رهبری دکتر اقبال و امیر اسدالله علم تأسیس شد .



از گاهنامه شاهنشاهی چند گفته شاه در این باره نقل می گردد :
در اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ شاهنشاه هنگام شرفیابی نمایندگان سنا چنین گفتند : تا موقعی که من زنده هستم و قدرت دارم باید تشکیلات ثابت و پایداری در مملکت به وجود آید . این تشکیلات یکی سازمان اداری است که باید روی اصول صحیحی بنیان گذاشته شود ، دیگری تشکیلات سیاسی است که باید با ایجاد احزاب جامه عمل بپوشد . احزابی که مرامشان به نفع مملکت و خدمت به مملکت و استقلال مملکت باشد .

روز ۱۳ آبان ۱۳۳۶ اعلیحضرت به نمایندگان مجلس گفتند :
علاقمندم که تشکیلاتی با مشارکت مردم به صورت احزاب در مملکت در آید .

در ۲۳ بهمن ۱۳۳۶ به نمایندگان مجلس چنین گفتند : توجهی که من به موضوع تشکیل حزب دارم به خاطر آن است که مردم در امور مربوط به کشور خود بیشتر دخالت داشته باشند و بعلاوه این تشکیلات حزبی در آینده برای کشور مفید واقع گردد .

موفقیت های بی نظیر امروز مملکت حاصل تحمل رنج و

ناملايمات است و من نمى توانم فراموش كنم كه در اين مدت چقدر خون دل خوردم و رنج كشيدم.

فرض كنيد خداوند عمر طبيعى نصيب من فرمايد، آخر كارچه خواهد شد؟ اگر شرايط كافى درنسل آينده موجود نباشد تمام اين زحمات به هدر خواهد رفت و باز مملكت به صورت اول بر مى گردد. پس بهتر است كه خود مردم براى اداره كارهاى آينده شان تربيت شوند و اين فقط با ايجاد تشكيلات حزبى ميسراست.

شاهنشاه در ۱۵ خرداد ۱۳۳۹ چنين گفتند: انتخابات ايران حزبى خواهد بود و اين كار با كمال آزادى بايد انجام يابد و هر دسته اى كه انتخابات را برد دولت را تشكيل خواهد داد. من دقيقاً نظارت خواهم كرد كه دولت حزبى برنامه خود را انجام مى دهد يا نه؟ به هر حال من به آينده مملكت فوق العاده اميدوارم.

روز اول آبان ۱۳۳۹ اعضاى كميته مركزى و رؤساي كميته هاى حزب مليون به حضور شاهنشاه شريفاب شدند كه چنين اظهارداشتند. همانطوري كه بارها تذكر داده ام رژيم دموكراسى و حكومت مردم بمرمدم بدون حزب معنى و مفهومي ندارد و نمى تواند داشته باشد. ما داراي بسيارى از وسايل و شرايط هستيم و درتبيه و تكميل ساير وسايل ضرورى اقدام مى كنيم.

در اوائل تشكيل دو حزب مليون و مردم متينگى با شركت نمايندگان دو حزب و اصناف و ورزشكاران و كارگران و گروههاى مختلف درميدان جلاليه تشكيل گرديد.

روز دهم اسفند ۱۳۳۷ نمايندگان شركت كننده درمتينگ حضورشاه شريفاب شده كه چنين گفتند:

از جريان متينگ ديروز اطلاع حاصل كردم خواستم به شما بگويم كه اين علاقه متقابل است يعنى همانطوريكه مردم نسبت به پادشاه خود تا اين حد عواطف پاك دارند من نيز نسبت به مردم داراي همين احساس هستم و اين امرى است كه بارها در دوره سلطنت خود به ثبوت رسانيده ام. زيرا من حافظ منافع مملكت

هستم و در تمام دوران سلطنت به سوگندی که یاد کرده ام وفادارم.



محمد رضا شاه پهلوی به تشکیلات حزبی علاقه زیاد نشان می داد و در یکی از مصاحبه ها نیز چنین گفت:

منظور ما از تشکیل حزب در مملکت این بود که خود مردم کم کم به کار دستجمعی و داشتن هدف واحد همکاری سیاسی عادت کنند. بنا برانی رهبران احزاب باید کوشش کنند که اصولاً روح همکاری برای تعقیب هدفهای سیاسی در افراد تقویت شود. نیروی عظیمی که با تشکیل احزاب به وجود می آید می تواند سیاست مملکت را به نفع اکثریت و توده عظیم ملت هدایت نماید. من به خوبی یک دورنمای روشنی از مملکت می بینم که در آن ملتی آزاد، مرفه، خوشبخت و ثروتمند زندگی می کند.

این مملکت برخلاف گذشته تعلق به یک دسته مخصوص ندارد. ماهمه چیز را برای همه می خواهیم. در ایران هر کس لیاقت داشته باشد ولو از طبقات پائین بوده او را به بالاترین مقامات و مدارج ارتقاء داده ایم. اغلب امراء ارتش، اکثر وزراء و معاونین وزارتخانه ها و صاحبان مقامات دیگر از خانواده های گمنامی بوده اند که در اثر لیاقت از درجه پائین اجتماع به مدارج عالی رسیده اند. خود پدر من نمونه بارزی از این موارد بود که تنها لیاقت و استعداد او موجب آنهمه ترقی شد.

من در دوره سلطنت خود از لحاظ انتخاب اشخاص تمام قیود را از بین برده ام و هر کس لیاقت داشته باشد از هر خانواده ای بوده طبق اختیاری که قانون اساسی به من داده او را به بالاترین مدارج ترقی داده ام. من شخصاً معتقد به انحصار مشاغل در طبقه یا خانواده معینی نیستم و میل دارم همه طبقات بالاخص طبقات پائین در راه خدمات عمومی وارد شوند و لیاقت و استعداد خود را نشان بدهند. بنا براین در دوران سلطنت من راه برای همه به خصوص

طبقه تحصیلکرده باز است.

دولت باید برای دانشجویان بی بضاعت و با استعدادی که مایلند در خارج از کشور به تحصیلات ادامه دهند بورس تحصیلی از محل فرهنگ یا اوقاف یا اعتبار دولت یا سایر منابع تأمین کند. به بنیاد پهلوی هم همین دستورها داده ام. زیرا غالباً بین این جوانان افراد باهوش و لایق و بااستعدادی وجود دارند که به واسطه عدم توانائی مالی نمی توانند تحصیلات خود را تکمیل کنند. حیف است که اینگونه استعدادها ضایع شود و به جرم عدم بضاعت از رفتن به خارج محروم گردند.



درحالی که رضاشاه هیچگونه اعتقادی به حزب سیاسی نداشت. چنانکه مخبرالسلطنه می نویسد: (در دولت من وقتی مسئله تشکیل حزب مثل ترکیه مطرح شد رضاشاه گفت هر حکومت قواعدی دارد. حکومت من باحزب جور در نمی آید.)

آشنائی نویسنده با دکتر اقبال

درسال های بعداز شهریور ۱۳۲۰ که وارد حرفه روزنامه نگاری شدم چون آن روزها مطبوعات نقش مهمی درزندگی سیاسی رجال وقت داشتند طبیعتاً موجبات آشنائی بین روزنامه نگاران و رجال مملکت به سهولت فراهم بود به همین جهت با رجال مختلفی آشنائی حاصل می شد. علاوه بریستگی فامیلی که با سناتور ابوالفضل لسانی و عمیدی نوری داشتم باشخصیت هائی نظیر دکترمصدق - اللهیارصالح - محمد سروری - دکترمنوچهراقبال - سردارفاخرحکمت که درآن روزها مورد توجه طبقات مختلف مردم بودند و نقش مهمی در سیاست داشتند از نزدیک آشنا شده و حتی بعداً درکارهای سیاسی با برخی از آنها همکاری داشتم. به همین جهت دیدار باشخصیت ها به هرمناسبتی تجدید می شد. هنگام انتشار روزنامه های داد و صبح امروزگاهگاهی نطق ها ومطالب منتشره از طرف آنان با عکسهائی منتشر می شد و یکبار هم درروزنامه صبح امروز بیوگرافی رجال کشور انتشاریافت که بیش از

پیش موجب تحکیم روابط نزدیک نویسنده کتاب با رجال مختلف کشور گردید. هنگام انتشار بیوگرافی دکتر اقبال، وی چنان تحت تأثیر قرار گرفت که برای ابراز تشکر از کارکنان صبح امروز به دفتر روزنامه آمد و در جلسه هیئت تحریریه روزنامه شرکت نمود و از یکایک نویسندگان و کارکنان روزنامه سپاسگزاری کرد و این عمل دکتر اقبال همه کارکنان صبح امروز را به او علاقمند ساخت. گاه و بیگاه هم برای کسب خبر به ایشان مراجعه می شد و از هرگونه همکاری برای پیشرفت روزنامه دریغ نداشت.

هنگام طرح قرارداد کنسرسیون و نقش مخالف روزنامه صبح امروز در حکومت زاهدی دستور توقیف روزنامه صبح امروز داده شد. دکتر اقبال از میان همه رجال وقت تنها کسی بود که بار دیگر به دفتر صبح امروز آمد و گفت برای رفع توقیف روزنامه حضور اعلیحضرت شرفیاب می شوم و از معظم له خواهم خواست که از روزنامه رفع توقیف شود. ولی چون با اوضاع و احوال آن روزها آشنا بودم از ایشان خواستم که اقدامی نکنند زیرا به فرض اجازه انتشار روزنامه با وضعی که پیدا شده و دولت فقط روزنامه های طرفدار را می پسندد و کارکنان صبح امروز هم در آن ایام نمی خواستند درصاف موافقین دولت باشند از این جهت اقدامی برای رفع توقیف صبح امروز به عمل نیامد.

دکتر اقبال درحالی که سناتور بود به ریاست دانشگاه هم منصوب گردید و این اقدام درمیان خیلی از طبقات که به اخلاق دکتر اقبال آشنا بودند حسن اثر داشت. تصادفاً در همان ایام گروهی از فارغ التحصیلان دانشکده حقوق تهران تقاضا داشتند که دوره دکترای حقوق در ایران افتتاح گردد. از دکتر اقبال تقاضای وقت شد. ایشان مطابق معمول ساعت ۶ صبح را برای دیدار دوستان قرارداد که حدود سی نفر از متقاضیان نزد ایشان رفتیم. گفتیم چون گروهی از اساتید دانشگاه تحصیل کرده خارج هستند علاقه ندارند که دکترای حقوق افتتاح گردد و می خواهند این عنوان دکتری حقوق

را در انحصار داشته باشند. دکتر اقبال گفت تا زمانی که من رئیس دانشگاه هستم اجازه این قبیل کارها را نمی‌دهم و به شما نیز قول می‌دهم که دوره دکترای حقوق را تأسیس کنم و شما از همین حالا خود را برای کنکور ورودی آماده کنید. دکتر اقبال به وعده خود وفا کرد و در کوتاه مدت دوره دکترای حقوق دانشگاه تهران افتتاح شد و نگارنده هم نظیر سایر داوطلبان در کنکور شرکت کرده و در رشته اقتصاد قبول شدم. با حسن رابطه‌ای که با دکتر اقبال داشتم درباره تکمیل وسایل و افزایش تعداد اساتید دانشگاه مرتب نزد ایشان می‌رفتم و هر بار نیز دستورات مساعدی می‌داد، چنانکه وقتی تعداد کافی استاد برای رشته‌های حقوق و اقتصاد در ایران نبود دستور داد چندتن از استادان آمریکائی که در دانشکده علوم اداری مشغول تدریس بودند، به تدریس رشته اقتصاد در دانشکده حقوق بپردازند که پروفسور (اندرسن) استاد دانشمند و معروف آمریکائی نمونه آنها بود که کلاس‌های درسش واقعاً آموزنده بود و قابل مقایسه با کلاس درس بعضی از اساتید پرمدعای دانشگاه تهران که مخالف افتتاح دوره دکترای حقوق بودند نبود.

دکتر عاملی - دکتر ارسنجانی - دکتر نقابت - دکتر خزائی - دکتر ناصر کاتوزیان - دکتر تفضلی - دکتر برزگر - دکتر کاتبی - دکتر حسینی نژاد - دکتر مشیریان و همچنین خانم دکتر منوچهریان و عده‌ای دیگر از کسانی که درجه دکترای حقوق گرفته‌اند فارغ التحصیل همان وقت هستند. بعداً کانون فارغ التحصیلان دوره دکترای حقوق ایران تشکیل یافت و جلسات آن را ماهی یکبار در مجلس ترتیب می‌دادم که تا آخرین روزهای اقامت در ایران ادامه داشت.

این جریان‌ها موجب شد که ارادت نگارنده به شخص دکتر اقبال روزبه‌روز افزایش یافت و باتوجه به اینکه همه ازپاکی و درستی وی نظری دکتر اقبال صحبت می‌کردند و دیدم همکاری صمیمانه‌تر با او موجب خوشوقتی است و می‌تواند کمک مؤثری

هم درکارهای سیاسی باشد .

هنگام تأسیس حزب ملیون به من گفت که خوب است عضویت حزب را بپذیرم . به ایشان گفتم که با تعطیل روزنامه صبح امروز و زبانی که ازاین بابت متوجه من شد و با داشتن زن و فرزند صلاح خود را در این دیده ام که به دنبال کارو تجارت بروم و شرکتی هم با دوستان تشکیل داده و زندگی ام نیز تا حدودی بهبود یافته و با بازگشت به کارهای سیاسی و فعالیت در حزب باز هم ممکن است شالوده زندگی آرامی که دارم بهم بخورد . دکتر اقبال گفت پول و وسایل زندگی در حد احتیاج لازم می باشد و بیش از آن وبال گردن خواهد بود . لازم است که جوانان و تحصیل کرده ها وارد کارهای مملکت شوند و کمک کنند بخصوص که اعلیحضرت دلشان می خواهد این مملکت سروصورتی داشته باشد و از این پس کارهای مملکت از طریق حزب انجام شود . خود من هم اهل حزب و این کارها نیستم ولی وقتی ایشان مصلحت دیدند و امر فرمودند قبول کردم و بهتر است وارد حزب شوید . برای کار و تجارت خیلی ها هستند و حال که شما هم احتیاج مالی ندارید تصور می کنم اگر وارد حزب شوید برای آینده خودتان مفید خواهد بود . با قبول عضویت در حزب و همکاری نزدیک با دکتر کاسمی که ناطق و شاعر زبردست و استاد دانشگاه فعال و پرکاری بود به فعالیت حزبی پرداخته و در مقابل هم حزب مردم به دبیر کلی امیر اسدالله علم نقش اقلیت را عهده دار بود . بار دیگر به انتشار روزنامه صبح امروز به صورت یومیه پرداخته و صبح امروز (وابسته به حزب ملیون) شد . روزنامه ملیون که توسط منصوری نراقی وکیل دادگستری اداره می شد و از دوستان نزدیک دکتر کاسمی بود ارگان رسمی حزب گردید .

در اینجا باید یادآور شوم که دکتر کاسمی و دکتر احمد امامی و دکتر محمد شاهکار که از دوستان نزدیک دکتر اقبال بودند در تحکیم روابط دوستی نگارنده با دکتر اقبال نیز موثر بوده اند و همواره از

کارهای مطبوعاتی و حزبی نویسنده نزد دکتر اقبال به نیکی یاد می کردند به همین جهت دکتر اقبال نیز علاقه و اعتماد خود را به نگارنده همواره یادآور می شد. البته هیچگاه از دکتر اقبال خواستار شغل و پست و مقامی نبودم و سعی من این بود که حزب ملیون پیش برود و طبیعتاً وقتی کار حزب پیش می رفت کسانی که در پیشرفت حزب نقشی می داشتند، می توانستند در سیاست موفقیت هائی داشته باشند.

حزب ملیون دارای يك کمیته مرکزی بود مرکب از دکتر اقبال رهبر حزب - سناتور محمود جم نایب رئیس کمیته مرکزی - دکتر کاسمی دیپرکل و مهندس عبدالرضا انصاری خزانه دار. سایر اعضای کمیته مرکزی عبارت بودند از: دکتر جمشید آموزگار - حسام دولت آبادی - عماد تربتی - دکتر قاسم رضائی - دکتر محمد شاهکار و سرتیپ صفاری.

برای تأسیس شعبه حزب به کرمان همراه سناتور جم یار وفادار رضاشاه و دکتر کاسمی و اژدری از یازرگانان کرمان رفتیم. سناتور جم که سمت نایب رئیسی حزب را برعهده داشت می گفت این شاه خیلی با هوش است و می خواهد با تأسیس حزب کاری کند که مثل زمان پدرش یکباره کارهای مملکت نخواستد و در هر تحول و تغییری يك بنیاد اساسی به صورت حزب وجود داشته باشد که اداره کنندگان مملکت از این افراد حزبی انتخاب کردند. به همین جهت من هم با این سن و سال به حزب وارد شده و می خواهم به شاه کمک کنم. استاندار وقت کرمان محمد داور عضو حزب ملیون بود که به توسعه حزب کمک می کرد. فعالین حزب مردم در کرمان (مرآت اسفندیاری نماینده کرمان و ناصر عامری که بعداً دیپر کل حزب مردم شده بود) مانع عضویت شخصیت های سرشناس کرمان در حزب ملیون می شدند. جم برای آنها پیغام می داد که کارشکنی در کار حزب معنی ندارد زیرا هر دو حزب طرفدار سلطنت شاه هستند و این اقدامات و مخالفتها ایجاد دودستگی می

کند و به ضرر مملکت و رژیم خواهد بود. ولی به تدریج ریشه اختلاف دو حزب عمیق تر شد. به خصوص در منطقه بلوچستان اختلاف بین دو حزب خیلی دامنه دار گردید.

دکتر اقبال می گفت روزی حضور شاه عرض کردم دکتر نیری نامی که از پزشکان فعال کشور می باشد در زاهدان به عضویت حزب ملیون درآمد و این امر موجب اعتراض علم و سران حزب مردم شده است. اعلیحضرت گفتند بهتر است دکتر نیری به جای دیگر برود چون گفته شده جان دکتر نیری در خطر است و احتمال دارد خوانین بلوچ او را بکشند. دکتر اقبال گفت عرض کردم دکتر نیری در زاهدان خیلی زحمت کشیده و اگر تغییر کند مردم خیلی مأیوس خواهند شد و دیگر مردم آن منطقه وارد حزب ملیون نخواهند شد و این اقدام به پیروزی خوانین بلوچ منتهی خواهند شد. دکتر نیری می خواست از زاهدان وکیل شود که نشد و بعداً هم مطلع شدم که مورد اتهاماتی قرار گرفته و مدتی از عمر خود را در زندان گذرانیده است. حال دکتر نیری در چه وضعی است از او خبر ندارم.

هرچه انتخابات دوره بیستم نزدیکتر می گردید فعالیت هردو حزب برای به دست آوردن کرسی های پارلمان زیادتر می شد و با اینکه هردو حزب از شخص شاه الهام می گرفتند و رهبران هردو حزب هم از نزدیکترین محارم شاه بودند معهذا دامنه این اختلافات در شهرستانها توسعه می یافت. در حزب مردم عده ای از درباریان و ثروتمندان و دوستان پروفیسور عدل و علم و عده ای از کسانی که سابقه عضویت در حزب توده را داشته اند فعالیت می نمودند. دکتر اقبال در سفرهای هیئت دولت به استانها و شهرستانها سعی داشت که فعالیت حزبی را توسعه داده تا هرچه بیشتر مقامات سرشناس محلی را به حزب جلب کند. این امر مورد اعتراض حزب مردم بود و می گفتند نخست وزیر وقت از موقعیت دولت برای توسعه حزب استفاده می کند. دکتر اقبال سعی داشت به

تدریج افراد حزبی را وارد کابینه کرده و مشاغل مهمی را به اعضای فعال حزب ملیون بسپارد. در همین موقع دکترکاسمی را که تا آن موقع استاد دانشگاه و از مدیران سازمان شاهنشاهی بود به سمت وزیر مشاور انتخاب کرد که این امر به پیشرفت و توسعه حزب خیلی کمک کرد. حضور دبیر کل حزب در جلسات هیئت دولت موجب گردید که خیلی از مشکلات حزب حل و فصل گردد و این امر به داوطلبان پست و مقام و طبقات مختلف اصناف و کارگران و مقامات استانها و شهرستانها فرصت داد که خود را به دولت و حزب نزدیک سازند و به تدریج سازمان حزب در سراسر کشور گسترش یافت. من نیز که در آن ایام همراه هیئت دولت به عنوان روزنامه نگار و مقام حزبی به شهرستانها می رفتم در کنار حزب و دولت، قسمتی از کارهایی را که به من مراجعه می شد از روی کمال صمیمیت انجام می دادم. یک روز دکتر اقبال به من گفت چون تحصیلات شما در رشته اقتصاد است به عنوان مدیر عامل به شرکت معاملات خارجی بروید ولی چون بعداً قرار شد دکتر خسرو خسروانی به آنجا برود این کار منتفی شد. روز دیگر دکتر اقبال مرا خواست و گفت می خواهم به شما یک دستور حزبی بدهم و آن این است که برای مدیر عاملی شرکت معاملات خارجی، سلمان اسدی که سابقه وزارت دارد در نظر گرفته شده ولی چون بی بندوبار است و مرد درستی هم می باشد ممکن است از حسن نیت او خیلی ها سوءاستفاده کنند شما به عنوان عضو هیئت مدیره همراه ایشان به شرکت می روید و درحقیقت اداره امور باشماست. ولی شغل اصلی شما این نیست و موقتاً آنجا خواهید رفت. با اکره قبول کردم و به آنجا رفتم و با دکتر سعید بهادری که بعداً نماینده مجلس و استاندار مازندران شد سه نفری امور شرکت را اداره می کردیم. سلمان اسدی فرزند محمد ولی اسدی نایب التولیه خراسان بود که در زمان رضاشاه شاه اعدام شد. او سال ها وکیل و وزیر و بازیگر سیاسی بود و این شغل برایش مهم نبود ولی چون به حقوق و

اتومبیل شرکت احتیاج داشت به این سمت گماشته شده بود ولی کارها توسط من و دکتر بهادری اداره می شد. پس از رسیدگی معلوم شد که تا آن تاریخ رندان با دسته بندی همه سرمایه شرکت را گرفته و خورده اند که قسمت اعظم این پول ها به حاج میرزاعبدالله مقدم - میراشرافی - بیوک قزوینی داده شده است. جریان را به دکتر اقبال گفتم اظهار داشت در مقابل متجاوزین به ایستید و اگر لازم شد از دادگستری و دیوان کیفر هم کمک بگیرید. چند روز بعد چکی به نام میراشرافی برای امضا آورده بودند وقتی پرونده را خواندم معلوم شد که از هیئت دولت تصویب نامه ای گذشته که برای حمایت از صنایع داخلی برای خرید محصولات داخلی ۶۰ درصد بهای آن قبلاً از طرف شرکت پرداخت گردد. کارخانه تاج اصفهان هم با ژاندارمری قرارداد داشت که مقداری پتو تحویل بدهد و از این بابت مبالغی از شرکت گرفته و هیچ پتونی هم تحویل نداده بود. وقتی چک میراشرافی را امضا نکردم او که روزنامه آتش را داشت و وکیل مجلس هم بود به اتاق من آمد و به شدت مرا مورد اعتراض قرار داد و گفت حالا شما از فروزان هم درست تر هستید که تمام چکهای مرا امضا کرده است. گفتم من هم فروزان را تا وقتی که در وزارت دارائی بود آدم درستی می دانستم ولی با دیدن پرونده شما شک کرده ام. زیرا شرکت شما چند قرارداد با سپهبد عزیزی رئیس ژاندارمری که قوم و خویش شما هست و مرد درستی هم می باشد امضا کرده و آورده اید و تمام ۶۰ درصد هارا گرفته اید. منظور از تصویب نامه این است در مقابل آن مقدار پولی که گرفته اید پتو تحویل بدهید و به تدریج این پول به شما داده شود نه این که مرتب قرارداد بیاورید و بدون تحویل پتو پول بگیرید. من راستش را بخواهید از امضای این قبیل چک ها می ترسم و چون درس حقوق خوانده ام نگران هستم که مورد تعقیب دیوان کیفر قرار بگیرم. او گفت فروزان اطلاعات مالی و قضائی و موشکافی اش چند برابر شما بود و تمام چکها را امضا

کرده و حالا شما برای من بازی درآورده اید، من این پول را خواهم گرفت. گفتم چکه‌ها را به امضای اسدی و بهادری برسانید تا به من مربوط نباشد، چرا امضای من را می‌خواهید؟ به دنبال او بیوک قزوینی که تازه از زندان آزاد شده بود آمد و او هم مبالغی مطالبه می‌کرد. پرونده دیگر مربوط به (هاینه) آلمانی بود و برای دائر کردن فروشگاه فردوسی پول سرشاری گرفته بود. او پیشنهاد کرده بود یک طرح ابتکاری دارد و می‌تواند یک نوع بخاری نفتی بسازد که به موقع به صورت اجاق برای پختن غذا از آن به شهرستانها فرستاده شود تا مردم دیگر چوبهای گران قیمت جنگلهارا از بین نبرند. بابت این عمل ابتکاری و اختراع شگفت خود پول زیادی گرفته و ضمناً قرارداد ساختن صد هزار بخاری را به کارخانه تسلیحات ارتش سفارش داده بود. او بابت ساختن هربخاری ۷۰ تومان به تسلیحات ارتش می‌داد و حدود ۱۰۰ تا ۱۱۰ تومان به شرکت می‌فروخت و بدین ترتیب از طرز کار دوسازمان دولتی سود کلانی می‌برد. از دکتر بهادری جریان را پرسیدم گفت خیلی ازمتمنذین دنبال او هستند. تصادفاً چند روز بعد از وزارت دربار تلفن کردند که وزیر دربار می‌خواهد باشما صحبت کند. شخصاً برای علاء بدون داشتن آشنائی با ایشان خیلی احترام قائل بودم. به من گفت شنیده ام در شرکت معاملات خارجی (هاینه) را اذیت می‌کنند. او فرد مؤثری است گویا از ایشان توقعاتی دارند. گفتم مطلب چنین نیست. این مرد خیلی شیاد است و تعجب می‌کنم چطور شخصیت معروفی مثل جناب عالی از ایشان حمایت می‌کنید؟ اگر می‌خواهید گزارشی برای شما بفرستم که به عرض برسانید. او گفت مطلب را طور دیگر به عرض رسانیده اند که حتی ممکن است اقدام شما به روابط ایران و آلمان لطمه بزند. فوراً تلفن را قطع کرد. جریان را وسیله تلفن به دکتر اقبال گفتم. ایشان گفتند به این تلفنها و حرفها توجهی نداشته باشید کار خود را انجام دهید، جریان را خودم به عرض می‌رسانم. گزارش

کاملی برایم بفرستید. داشتم گزارش تهیه می کردم که سلمان اسدی به اتاقم آمد و با ناراحتی گفت شما جریان کارها را به کلی بهم زده اید حتی سروصدای علاء را هم درآورده اید. چرا بچگی می کنید، من سالها وزیر بوده و مقامات مهم داشته ام. صمیمانه به شما بگویم این کارها برای شما هم که جوان هستید عاقبت خوبی ندارد، اگر ادامه بدهید حتماً ناکام و پشیمان خواهید شد. گفتم من روزنامه نگار هستم و هیچ علاقه ای به کار دولتی ندارم و خلاصه این مدت هم که اینجا هستم خیلی اوضاع را خراب می بینم و جرأت امضای هیچ چک و سندی را ندارم. گفتم اگر شما کارها را صحیح می دانید چکها را خودتان امضا کنید و دکتربهداری هم که امضا خواهد کرد، منم با دکتر اقبال صحبت می کنم شاید موافقت کند و کنار بروم، من اصلاً کار دولتی نمی خواهم. چند روز بعد چندتن از نمایندگان مجلس که از دوستان من بودند به شرکت آمدند و به من گفتند شما در کار میرا شرافتی دخالتی نکنید و خود اسدی چکها را امضا خواهد کرد. گفتم اگر از من امضاء نخواهند کاری ندارم زیرا هرکس مسئول اعمال خود می باشد.

موضوع دیگر خرید کاغذ توسط شرکت معاملات خارجی و فروش به روزنامه نگاران بود که مقداری سفته در دفتر شرکت بود و نشان می داد که امکان وصول آن سفته ها خیلی کم است.

موضوع دیگر خرید مقداری شیشه از خارج و فروش آن به یک بازرگان بود که نامش را فراموش کرده ام که شرکت شیشه رانقد خریداری کرده و باسفته مدت دار به بازرگان با تفاوت بهای کمی فروخته بود. بازرگان شیشه را به چند برابر قیمت در بازار فروخته و از پرداخت پول شرکت هم خودداری می کرد. شایعات درباره پرداختها و فعل و انفعالات زیاد بود. در تمام مدت با سه گروه برخوردیم که با شرکت کار کرده بودند ولی کارخلافی انجام نداده و توقعی هم نداشتند. یکی گروه لاجوردی بود که با ژاپن معاملاتی انجام میدادند. یکی حسین علاقند تاجر پنبه بود که معاملات

زیادی انجام می داد و از او به خوشنامی و پاکی و درستی یاد می شد. یکی گروه اخوان کاشانی بودند که با آلمان شرقی معاملات زیادی داشتند و می گفتند طرز معاملاتشان خوب است. من هم تا در شرکت بودم از آنها هیچگونه خلافی ندیدم.

یک روز دکتر اقبال مرا خواست و گفت شما فردا صبح از منزل بیرون نروید و منتظر تلفن من باشید باشما کار لازمی دارم. عصر آن روز در حذب بودم که دکتر کاسمی و دکتر امامی به من گفتند به شما پست مهمی داده خواهد شد. وقتی به خانه رسیدم مورخ الدوله سپهر توسط عمیدی نوری به همسر من اطلاع داده بود که از دکتر اقبال شنیده که معاون نخست وزیر خواهم شد. برایم باور کردنی نبود که در سن ۲۲ سالگی به این مقام برسم و آن هم معاونت نخست وزیری که از نظر علمی مقام مهمی دارد. فردا صبح دکتر اقبال به من تلفن کرد و گفت با ژاکت ساعت ۹ صبح در نخست وزیری باشید. ولی از سمت من صحبتی نکرد. وقتی به نخست وزیری آمدم دیدم سرلشکر زرغام - دکتر غلامرضا کیان - نصرت الله معینیان هم ژاکت پوشیده و در آنجا هستند. فوراً نخست وزیر آمد و همراه ایشان به کاخ مرمر رفتیم. من و زرغام در اتومبیل نخست وزیر بودیم ولی هیچ حرفی درباره شغل ما نزد. به اتاق انتظار شاه رفتیم. دکتر اقبال به تنهایی به اتاق شاه رفت و پس از چند دقیقه مراجعت کرد و ما را همراه خود به اتاق شاه برد. اعلیحضرت بایکایک ما دست داد بعد خیلی صاف و محکم باقامتی رسا و قیافه ای خیلی رسمی و جدی در حالی که همه ما را نگاه می کرد جلوی نخست وزیر ایستاد. دکتر اقبال گفت با اجازه شاهنشاه سرلشکر زرغام را به سمت وزیر دارائی - دکتر کیان را به سمت معاونت نخست وزیر درامور پارلمانی - دکتر الموتی را به سمت معاون نخست وزیر و سرپرست امور بازرسی نخست وزیر - نصرت الله معینیان را به سمت معاونت نخست وزیر و سرپرست اطلاعات و انتشارات معرفی می کنم. سپس اعلیحضرت با یکایک ما شروع به

صحبت کردند. سرلشگر ضرغام گفت همانطوری که درباره گمرکات به عرض رسانیدم و عواید گمرک را بلابردم دروزارت دارائی هم حقوق حقه دولت را وصول می کنم و انشاءالله تا شب عید وصولی را به فلان رقم می رسانم. از دکترکیان پرسیدند شما چند دوره وکیل مجلس بوده اید وقتی گفته شد سه یا چهار دوره، اظهار داشتند البته باید به تذکرات وکلا توجه کرد مخصوصاً کارهای حوزه انتخابی آنها باید انجام شود ولی اگرخواستند اعمال نفوذ کنند و یا مأمورین محل را تغییر دهند نباید زیرباریروید.

به من گفتند می دانم روزنامه نگار هستید و اخیراً هم در شرکت معاملات خارجی جلو متجاوزین ایستاده اید، باید بافساد در دستگاهها مبارزه کرد. بازرسی نخست وزیر باید نظم و ترتیبی در کارادارات به وجود بیاورد و جلوی سوء استفاده هارا بگیرد و مأمورین خاطی را تحویل دستگاههای قضائی بدهد. شما جوان هستید و کار مهمی به شما داده شده سعی کنید وظایف خود را خوب انجام دهید. امروزه در مملکت شغل و پست به سن و سال بستگی ندارد، هرکس خوب کار کند درکشور ترقی خواهد کرد. به معینان گفتند شمارا خوب می شناسم و مطمئن هستم که کارها را خوب انجام می دهید. برای همه شما آرزوی موفقیت دارم.

با این طرز از کاخ مرمر خارج شدیم و برای معرفی عازم مجلس گردیدیم. من در اتومبیل کنار نخست وزیر نشسته بودم. از ایشان خیلی تشکر کردم و گفتم می توانم سنوال کنم که چطور شد دیروز شغل مرا نگفتید که من از دیگران شنیده بودم. دکتر اقبال گفت قبول هر شغل و مقامی منوط به موافقت اعلیحضرت می باشد و تا آخرین لحظه امکان تغییر آن هست. معمولاً چند روز قبل شاغلین پستهای جدید به اطلاع ایشان می رسد. خودشان وسایل تحقیق فراوان دارند و درباره سوابق افراد اطلاعاتی می گیرند و کراراً فرد مورد نظر را برای آن شغل قبول نکرده و یا تغییر شغل داده اند. آخرین تصمیم همان موقع گرفته می شود که قبل از معرفی به

طورخصوصی حضورشان می روم. حالا اگر می گفتند مثلاً شغل دیگری به شما داده شود من که نمی توانستم قبول نکنم. البته تا قبل از آمدن به کاخ مرمر این تغییر فکر اعلام می گردد ولی آخرین لحظه هم امکان تغییر هست. به این دلیل دیگر مورد نداشت که بگویم چه شغلی به شما داده می شود. کراراً درمورد شغل افراد مطلب به آنها گفته شده و درستون شایعات روزنامه ها درز کرده و آن شغل بهم خورده است. ایشان خیلی حساسیت دارند و نمی خواهند شغل هیچکس قبل از معرفی به حضورشان منتشر گردد. چون شما روزنامه نگار هستید احتمال داشت همکاران مطبوعاتی شما موضوع را در روزنامه ها با ابراز خوشوقتی هم بنویسند ولی این کار بهم می خورد به این جهت مصلحت در این بود که شما در آخرین لحظه از جریان مطلع شوید. فقط چند نفری از این تغییرات مطلع بودند. هنگام معرفی درمجلس هم دوستانی که درمجلس داشتیم حسن استقبال کردند. درمراجعت همراه دکترکیان که در دانشکده حقوق هم استاد من بود به بازرسی نخست وزیری رفتیم و مراسم معارفه برگذار شد. اغلب بازرسان نخست وزیرا که کارهای مهمی درکشورداشتند می شناختم. همه آنها از من مسن تر بوده و سوابق زیادی در سازمانهای دولتی داشتند و تجربه و اطلاعاتشان از من خیلی زیادتر بود. با ادب و تواضع به آنها گفتم من به هیچوجه خودرا رئیس این سازمان نمی دانم بلکه رابط بین نخست وزیر و شماها هستم که همه سوابق کاری و اداری تان از من زیادتر است و از همه شما کمک و راهنمایی می خواهم و آرزوی من هم این است روزی که از این سازمان می روم تعدادی به دوستان من اضافه شود و توشه ای از دوستی شما مردان شایسته مملکت را همراه خود ببرم. تصادفاً هم همین طور شد. درمدت نزدیک به يك سالی که درنخست وزیری بودم با همه آنها دوست شدم.

چون می دانستم که دکتر اقبال ساعت ۶ صبح درنخست وزیری حاضر می شود سعی کردم نیم ساعت زودتر از او به کار مشغول

شوم. روز اول با اتومبیل خود در آن صبح زود می خواستم وارد کاخ نخست وزیری شوم که مرا راه ندادند و گارد نخست وزیری جلوی مرا گرفت. آنها گفتند فقط نخست وزیر ساعت ۶ صبح می آید بقیه کارکنان ساعت ۸ صبح می آیند. سرانجام افسر گارد نخست وزیری که از تغییرات مطلع شده بود اجازه داد وارد کاخ نخست وزیری شده به کار پردازم. وقتی دکتر اقبال به نخست وزیری آمد و از جریان مطلع شد با تلفن گفت خوشحالم که شما هم سحر خیز هستید ولی این کار موقتی نباشد. همین گفته او موجب شد تاروژی که در نخست وزیری کار می کردم یک ساعت زودتر از او سرکار باشم. چند بار هم در برف سنگین راه شمیران نزدیک بود دچار حادثه شوم. با موافقت نخست وزیر در آن ایام بازرسی نخست وزیر چند اقدام کرد. یکی کنترل حضور و غیاب کلیه کارمندان که هفته ای یک روز بازرسان نخست وزیر و خود من به یک سازمان دولتی می رفتیم و حضور و غیاب کارمندان را در رأس ساعت ۸ صبح که وقت اداری بود کنترل می کردیم و خیلی افراد که از سازمانها حقوق می گرفتند و در وزارتخانه ها شرکت نمی کردند شناخته شده و برکنار گردیدند. در هر وزارتخانه افراد مشخصی گمارده شدند که به کار مردم رسیدگی کرده جواب مثبت و منفی را فوراً بدهند. قرار شد کمیسیونهای اداری بعد از ظهرها در غیر ساعات اداری تشکیل گردد که مردم را به نام تشکیل کمیسیون در سازمانها سرگردان نسازند و موکول کردن کار مردم از امروز به فردا به بهانه کمیسیون منتفی گردد. تشکیل مجالس ختم که صبح ها برقرار بود و وزارتخانه ها و سازمانها به حال تعطیل درمی آمد به بعد از ظهرها موکول شد. مقدار زیادی پرونده های سوء استفاده در نخست وزیری وجود داشت که برای رسیدگی به دادگستری ارسال گردید. از ۵ صبح تا پاسی از شب در نخست وزیری می ماندم و هر کس قصد ملاقات داشت بدون اطلاع قبلی می توانست به نخست وزیری بیاید. حتی مأمورین امنیتی نخست

وزیری می گفتند این کار صحیح نیست ولی من به آنها می گفتم به علت کار روزنامه نگاری متوجه این مطلب هستم که خیلی از گله ها اینست که مردم نمی توانند افراد شاغل و مسئول را به سهولت ملاقات کنند. حال که فرصتی به دست آمده دیگر نباید همان روش ادامه داشته باشد. هرکس درهرساعت و هر وقت بخواهد می تواند به نخست وزیری بیاید و مطلب خود را بگوید و به سرعت هم جواب مثبت و منفی را بگیرد. همین طرز کار بر تعداد دوستان من افزود.

کنترل حضور و غیاب از طرف نخست وزیر که بدو با مخالفت بعضی از وزرا روبرو بود و می گفتند این کار به منزله مداخله در کارهای ماست ولی به علت پافشاری نخست وزیر سرانجام وزراء معتقد شدند که این کار خیلی به نظم سازمانهایشان کمک کرده است. چنانکه یکبار آرام وزیر امور خارجه گفت از روزی که نخست وزیری این کار را شروع کرده کارمندان ما که خیلی شان قبلاً سفیر بوده و دیر به وزارتخانه می آمدند حالا همه اول وقت در وزارتخانه هستند و خوست بازرسی نخست وزیری به این کار ادامه دهد و مارا یاری کند.

دکتر اقبال خیلی به خواندن نامه های وارده علاقه داشت و شخصاً خیلی از نامه هارا می خواند و اکثراً در حاشیه نامه ها به خط خود دستوراتی می داد و برای وزراء و مقامات می فرستاد. ولی بعضی از وزراء با این کار دکتر اقبال موافق نبودند و می گفتند نخست وزیر کارهای مهمتری دارد و نباید وقت خود را صرف این کارها بکند. به همین جهت به بازرسی نخست وزیری دستور داد که کلیه نامه های مردم دقیقاً رسیدگی و اقدام شود و پاسخ مثبت و منفی به مردم داده شود. دکتر اقبال می گفت ممکن است خیلی از این نامه ها غرض آلود باشد ولی اگر در میان آنها بتوان به چند شکایت مردم رسیدگی کرد وظیفه خود را در این مورد انجام داده ایم. باید این راه به روی همه مردم باز باشد و حتی به من گفت در رادیو

و تلویزیون از مردم بخواهم از هرکس و از هر سازمانی شکایت دارند به بازرسی نخست وزیری بنویسند و جواب آن را ظرف مدت کوتاهی بگیرند. همه روزه گونی گونی کاغذبه نخست وزیری می‌آمد. يك استاد دانشگاه از یکی از استانها به دکتر اقبال نامه ای نوشته بود که استاندار منطقه مرا (تحدید) کرده است. دکتر اقبال زیر این کلمه خط کشیده بود و در کنار آن نوشته بود که منظور این استاد (تهدید) است. سرلشگر ضرغام و شوخی هایش

علاقه دکتر اقبال به خواندن کاغذهای مردم طوری بود که سرلشگر ضرغام که وزیرشایسته ای بود و حرفهای خود را خیلی صاف و صریح به طور شوخی و جدی در هیئت دولت می زد یکبار در یکی از استانها که در اتومبیل نخست وزیری نشسته بود در یکی از میادین از راننده خواست که اتومبیل را متوقف کند. وقتی راننده ایستاد پیرمردی را صدا کرد و گفت مگر نمی بینید ایشان نخست وزیر هستند برو شکایتی بنویس و بیاور که رسیدگی شود. دکتر اقبال از این شوخی ضرغام به خنده افتاد و گفت حتی از شوخی این کارها هم خوشم می آید زیرا رسیدگی به شکایات يك دردمند مرا خوشحال می کند.

يك روز سرلشگر ضرغام در سفر هیئت دولت می گفت این شاهان پهلوی بودند که موجب شدند افراد غیر از هزار فامیل به مقامات مملکتی برسند و اگر آنها نبودند تاقرنها این مشاغل تیول هزار فامیل بود. او می گفت وقتی به مدرسه ای برای تحصیل رفتم می دیدم که هر روز صبح محمود رئیس که (بعداً معاون بانک ملی شد) روی سکونی می ایستاد و هنگامی که ناظم مدرسه از کنار سکو می گذشت او روی دوش او می پرید و مقداری از ناظم سواری می گرفت. من فکر کردم رسم این مدرسه است. چون قلدرم بودم فردا صبح زودتر من به این کار مشغول شدم. وقتی ناظم نگاه کرد و دید من هستم خیلی عصبانی شد و مرا محکم به زمین انداخت و گفت چوب و فلک حاضرکنند. گفتم مگر دیروز

این کار را شاگرد دیگری نکرد؟ ناظم باعصبانیت گفت خجالت بکش او فرزند فلان السلطنه است و با تو فرزند فلان کاسب فرق دارد. من آن روز فهمیدم که بچه های هزارفامیل با ما خیلی تفاوت دارند.

یکبار وقتی با هیئت دولت به کردستان رفته بودیم درمنطقه سردشت یک سرهنگ سینی به دست برای نخست وزیر و زرغام و وزیر جنگ چای آورد. وقتی به زرغام رسید گفت شما فلانکس نیستید؟ او تأیید کرد، زرغام گفت آقای نخست وزیر این سرهنگ با من همکلاس بوده و خیلی هم از من بهتر درس می خواند ولی چون در کردستان است در درجه سرهنگی مانده ولی من به تهران آمده هم سرلشگر و هم وزیر شده ام این است تبعیض فراوانی که در این مملکت وجود دارد. از این تبعیضات زیاد است، من یکی را می شناسم صدها و هزارهافر در سراسر کشور هستند و این طرز کارها موجب عدم رضایت می گردد.

سرلشگر زرغام در هیئت دولت به تحصیل کرده های آمریکا خیلی نیش می زد و می گفت شاید خیلی از این آقایان که درجات عالی تحصیلی دارند امثال مرا (قزاق) بخوانند و به ما ایراد بگیرند. ولی من در مورد توسعه کشت چای و وصول عواید دولت در گمرک و افزایش مالیات نشان دادم که در این مملکت با گفتگوی بامردم و جلب عواطف آنها بهتر می توان کار کرد. این تحصیلکرده ها مرتب طرح تهیه می کنند ولی از روش زندگی و طرز برخورد بامردم آگاهی کامل ندارند.

در مورد چای و گمرکات هم انصافاً سرلشگر زرغام خیلی موفقیت داشت که حتی یک بار شاه در نزد چند تن از مقامات دولتی گفته بود اگر چند تن وزیر فعال و پرکار مثل زرغام پیدا می کردم خیلی از مشکلات کشور حل می شد. البته زرغام در وزارت دارائی به علت همکاری با چند تن که سوابق خوبی نداشتند مخالفینی پیدا کرده بود که علیه او مرتب نامه می نوشتند.

مخصوصاً قطعه زمینی را از جنگل ساعی که به او واگذار شده بود و کارمندی را متهم می کردند قسمتی از زمین خود را به ضرغام واگذار کرده است. جریان این زمین ها چنین بود که در همان ایام گزارشی به شاه داده می شود که چون عده ای از وزراء و مقامات مملکتی صاحب خانه شخصی نیستند در نظر گرفته شده قسمتی از اراضی جنگل ساعی به آنها به قیمت ارزان فروخته شود که خانه مسکونی برای خود بسازند. صورتی تهیه شده بود از مقاماتی که خانه نداشتند و فراول هم شخص دکتر اقبال بود که سه هزار متر زمین به نام او نوشته بودند. وقتی صورت نزد دکتر اقبال آمد اول نام خودش را خط زد و در هیئت دولت هم گفت من خانه ندارم ولی اهل ساختن خانه هم نیستم و نمی خواهم این زمین را هم بگیرم و بفروشم، برای همکاران هم نظر خاصی ندارم. چون اعلیحضرت موافقت کرده اند مخالفتی ندارم ولی ممکن است این امر در مردم سوء اثر داشته باشد و مخالفین، دولت را مورد حمله قرار دهند ولی مخالف نیستم که مقامات دولتی خانه مسکونی داشته باشند ولی خودم از این زمینها نخواهم گرفت. سرانجام تعدادی از وزراء از جمله سرلشگر ضرغام و ارتشبد نصیری از این زمین ها گرفتند که خانه مسکونی ضرغام در همانجا ساخته شده بود و نصیری هم زمین خود را به همسر سابقش داد که تبدیل به يك آسمانخراش شد. نام آن خیابان هم به این علت (وزراء) نامیده شد. در دولت دکتر امینی این پرونده هم به دیوان کیفر رفت و سرو صدای فراوان در اطراف آن بلند شد. اخیراً هم اطلاع یافتم که نام این خیابان به خیابان (شهید اسلامبولی) قاتل انور سادات تغییر یافته است.

جنگل ساعی به همت مهندس ساعی که مدیر کل جنگلها بود به وجود آمد. قسمتی از تپه های شمال تهران درختکاری شد و در کوتاه مدت منطقه سرسبزی گردید. مهندس ساعی در سفر از شیراز به تهران در سقوط هواپیما از بین رفت ولی این جنگل از او یادگار ماند که قسمتی از اراضی زیر جنگل بین وزراء تقسیم شد.

سرلشگر ضرغام که مرد صریحی بود و مسائل را با همه بی پرده صحبت می کرد يك روز سران اصناف را جمع کرد و گفت می دانید که من پسر شاطر نصرالله هستم که به مقام وزارت دارائی رسیده ام. درحقیقت از خود شماها هستم شما نباید بگذارید من دراین مقام شکست بخورم. اینجا اختصاص به فرزندان اشراف و دوله ها دارد که تا به حال به این مقام می رسیده اند ولی درائر لطف و محبت اعلیحضرت همایونی من به این مقام رسیده ام. می دانم که همه ساله برای پرداخت مالیات درزحمت هستید و مبلغی هم بابت رشوه پرداخت می کرده اید، من می خواهم به این وضع خاتمه دهم و برای وصول مالیات به زور متوسل نشوم. سپس هیئتی را تعیین کرد که گروه گروه رؤسای اصناف را می خواستند و درباره مالیات با آنها توافق می کردند. به این صورت که معدل مالیات سه سال قبل را گرفته و مبلغی هم که به طور معمول بابت رشوه پرداخت می شد به آن رقم اضافه می کردند و خود رؤسای اصناف مکلف به وصول آن مبلغ از صنف خود می شدند. با این طرز به طوری که می گفتند وصول مالیات وزارت دارائی درآن سال تقریباً معادل چهار برابر سالهای قبل شده بود. ضرغام درهیئت دولت می گفت من نظامی هستم و درجه دکترا هم ندارم و با اصول کدخدا منشی توانسته ام رقم مالیات را به حد اکثر ممکن بالا ببرم. جالب این است که این اقدام سرلشگر ضرغام موجب شد که پایه مالیات اصناف درحد بالائی برای سالهای آینده قرار گیرد و طبقات مختلف اصناف هم راضی بودند که برای پرداخت مالیات آنقدر درکریدورهای وزارت دارائی سرگردان نمی شدند.

دکتر عبده می نویسد: (محمدعلی شکوه که هنگام وزارت ممرکات ضرغام معاون او بود نقل کرده که به علت خشکسالی دولت ناچار شد چهارصد هزارتن گندم از خارج وارد کند. ضرغام توسط دکتر اقبال مطلب را به عرض شاه می رساند. شکوه می گوید درحضور وی دکتر اقبال به ضرغام از قول شاه گفت با این طرز

ضرغام باید خودرا بکشد. ضرغام پاسخ می دهد که او غیرت و شهامت داور را ندارد.)

سرلشگر ضرغام پس از این که در دولت امینی بازداشت شد از کارهای دولتی کناره گیری کرد و مدتی سرپرستی بانک اصناف را برعهده داشت. چند ماه رئیس سازمان (اتکاء) شد که احتیاجات ارتش را تهیه می کرد ولی به علت مبارزه با دکترا ایادی از سمت خود استعفا کرد و یک شرکت خصوصی تأسیس نمود و به کارهای مختلف از جمله خانه سازی پرداخته بود. فوت اوناگهانی صورت گرفت.

سرلشگر ضرغام به علت ارادت خاصی که به دکتر اقبال داشت در جرگه دوستان دکتر اقبال مرتباً شرکت می کرد. یک روز ظهر پس از صرف ناهار در کلوپ ایران جوان به منزل برای استراحت می رود. پس از شست و شوی بدن در داخل حمام دچار سکنه می شود. عصر همان روز در منزل بودم که دکتر اقبال به من تلفن کرد و حال سرلشگر ضرغام را پرسید گفتم امروز ظهر ناهار در کلوپ ایران جوان بودیم و خاطراتی از همکاری با جناب عالی را بیان می کرد. دکتر اقبال با ناراحتی گفت خدایا مرزدهش نیم ساعت قبل در منزل سکنه کرد. مرد فعال و لایقی بود.



تلویزیون ثابت

حبیب ثابت

از جمله مسائلی که در بازرسی نخست وزیری مورد رسیدگی قرار گرفت مسئله تلویزیون (حبیب ثابت) بود. ثابت مرد فعال و پولسازی بود که در داخل و خارج به کارو فعالیت اشتغال داشت و به علت رابطه نزدیکی که با علاء و خانمش در آمریکا پیدا کرده بود همیشه حمایت علاء را پشت سر داشت. به عنوان وزیر دربار نامه می نوشت که دولت تلویزیون را از ثابت خریداری کند. از طرفی آخوندها هم فشار می آوردند که دستگاه تلویزیون پایگاه بهائیه شده و لازم است در دست دولت باشد. دکتر اقبال به ثابت محبتی نداشت و گفت پرونده تلویزیون را بررسی کنید تا تکلیفش روشن شود. چندتن از بازرسان نخست وزیری تعیین شدند و پس از مطالعه اسناد و مدارک گمرکی به این نتیجه رسیدند که بابت تلویزیون از طرف سازنده آن مبلغ ۹ میلیون تومان خرج شده است. در حالیکه مورد مطالبه حدود ۴۰ میلیون تومان بوده است. وقتی ثابت به نخست وزیری مراجعه کرد به او گفتم اقدام شما در تأسیس تلویزیون کار مثبت و خدمتی بوده است که اگر قرار بود ادامه یابد دولت نمی بایست در کارش دخالت داشته باشد زیرا از وظایفی است که سازمان تبلیغاتی کشور بر عهده دارد. من هم اعتقاد دارم در مملکت باید هم تلویزیون دولتی و هم تلویزیون ملی وجود داشته باشد تا با هم رقابت کنند. ولی به دلائلی که خودتان می دانید خیلی ها مخالف هستند که تلویزیون دست شما و دوستان و همفکران شما باشد. ثابت گفت من تاجر هستم و به سیاست کاری ندارم، شاهنشاه به من امر فرمودند که تلویزیون دائر کنم من هم اطاعت کرده و این وظیفه را انجام داده ام و قصد انتفاع هم نداشتم و این کار برای من هم غیر از دردسر نتیجه دیگری نداشته است، حالا دولت معتقد است واگذار کنم حرفی ندارم ولی نباید حقی از من و کارکنان تلویزیون تضییع شود. گفتم با بررسیهایی که شده به اینجا رسیده ایم که چون زمین تلویزیون از اراضی خالصه بوده بنا بر این متعلق به دولت می باشد و نمی توان برای آن قیمت زمین های

مشابه را در نظر گرفت. همچنین چون به شما اجازه داده شده مقداری لوازم بدون حقوق گمرکی وارد کنید و مقدار زیادی هم تلویزیون فروخته اید که خود من هم نفر هفتم آن بودم که خریده ام، قطعاً در این راه هم سودی داشته اید. نتیجه گزارش بازرسان نخست وزیری این است که اگر دولت ۹ میلیون تومان از این بابت پرداخت کند عادلانه است. ثابت که رقمی حدود ۴۰ تا ۵۰ میلیون تومان خود را از این بابت محق می دانست با عصبانیت از جا بلند شد و گفت من می دانستم که دکتر اقبال با من مخالف است و می خواهد به من ضرر بزند با این طرز من تلویزیون را واگذار نخواهم کرد. چند روز بعد در آبادان هنگام افتتاح تلویزیون آنجا ثابت ضمن گزارشی به عرض اعلیحضرت رسانید که من برای تأسیس تلویزیون تهران و آبادان زحمات زیادی کشیدم. دکتر اقبال هم گفت دولت تصمیم گرفته ایشان را از ادامه زحمت خلاص کند. ثابت گفت آقای نخست وزیر می خواهند تلویزیون را از من بخرند منتها ۹ میلیون تومان برای تهران و ۲ میلیون تومان برای آبادان بدهند آنهم از محل عوارض پپسی کولا... با این طرز نظر دولت درباره تلویزیون روشن شد. ولی چندی بعد از طرف دفتر مخصوص نامه ای رسید که بهتر است دولت از تعقیب اقدام درباره خرید تلویزیون صرف نظر کند و از طریق بخش خصوصی اداره شود. با این طرز واگذاری تلویزیون ثابت در دولت اقبال منتفی شد. ولی به طور ناگهانی در دولت هویدا کارکنان تلویزیون خلع ید شدند بدون اینکه پولی به آنها پرداخت شود.

پس از تغییر رژیم یک روز حبیب ثابت و خانمش را در لندن دیدم از وضعیت جويا شدم گفت می دانید من زندگی را از صفر شروع کرده ام. یک بار شاهنشاه در سفر آمریکا فرمودند چرا به ایران نمی آئید در آنجا کار فراوان است و می توانید دست به کارهای بزرگی بزنید. با این دعوت به ایران آمدم و بیش از ۶۰ مؤسسه راه انداختم که یکی از آنها تلویزیون بود که بیش از همه

برایم مشکل ایجاد کرده بود. سرانجام يك شب به طور ناگهانی تلویزیون را از ما گرفتند و پس از مدتها بابت بهای آن که حدود يك صد میلیون تومان ارزش داشت حدود ۱۰ میلیون به ماداند که بهای قسمتی از نوارها و اثاثیه و لوازم این سازمان بود. خانم ثابت می گفت وقتی مصدق روی کار بود و ملکه مادر با کشتی در وقایع مرداد ۳۲ به نیویورک آمده بود هیچیک از اعضای سفارت و ایرانیها به استقبال مادر شاه نرفته بودند. من و ثابت به استقبال رفته و تامدتی که در بیمارستان بودند با کمال علاقه و صمیمیت به دیدارشان می رفتیم؛ به همین جهت وقتی تلویزیون را از ما گرفتند ملکه مادر به شاه گفته بود چرا تلویزیون را از اینها گرفته اید مگر اینجا کشور کمونیستی است؟ شما خودتان ثابت را به ایران آورده اید و در شرایطی که هیچکس حاضر نبود برای تلویزیون سرمایه گذاری کند او این کار را انجام داد و حالا بدون این که پولی به او داده شود از او گرفته اید؟ این کارها مردم رادلسرد می کند. به ثابت گفتم در مطبوعات تهران نوشته اند که در خانه فرزند شما در خیابان جردن که معروف به (ورسای کوچک) است مجسمه ای از بودا پیدا کرده اند که چند میلیارد ارزش دارد. ثابت گفت من ۳۰ سال در کار خرید و فروش عتیقه هستم و از این دروغها بسیار شنیده ام. این مجسمه بودا را چند سال قبل ۱۲۰۰ دلار خریده ام. حالا آخوندها عتیقه شناس شده می گویند چند میلیارد می ارزد. تصادفاً در همان ایام در روزنامه تایمز لندن خواندم که در حراج سالن کریستی يك ميز تحریر عتیقه که از طرف هنرمندان فرانسوی برای تزار ساخته شده بود به مبلغ ۹۹۰ هزار پوند فروش رفته که فروشنده آن را در سال ۱۹۷۱ به مبلغ ۱۷۳۲۵۰ پوند خریداری کرده است. فروشنده حییب ثابت بازرگان ایرانی است که در خانه اش در تهران و پاریس از این قبیل عتیقه ها زیاد داشته است. او هوش و دقت فراوانی در کار عتیقه دارد.

حییب ثابت در سن ۸۶ سالگی در لوس آنجلس در سال ۱۳۶۹

درگذشت. او از مردان خودساخته ای بود که کارخودرا از تعمیر دوچرخه شروع کرد و بعد از مدتی با خرید يك کامیون کهنه وارد کار حمل و نقل شد. ثابت بنیان گذار تلویزیون درایران بود و پپسی کولا اولین نوشابه گاز داررا به بازارایران عرضه کرد.

ثابت اولین کارخانه مبل سازی را با تأسیس کارخانه نجاری درایران دائر کرد. نمایندگیهای کمپانی فولکس واگن - دوج - چند تلویزیون و یخچال را داشت و همیشه مرد موفقى بوده است.

مجله نیوزویك نوشت: حبیب ثابت مولتی میلیونر ایرانی کارخودرا با ۷۰ دلار پس انداز از يك دكان دوچرخه سازی شروع کرد و درروزهائی صاحب ۴۱ شرکت بازرگانی بود که حدود ده هزار نفر درآن کار می کردند. * * *

حبیب ثابت يك بار دركلوپ رتاری تهران و يك بار دركلوپ رتاری لوس آنجلس اعلام کرد که درزندگی سختی و مشقت زیادی کشیده و از صفر توانسته مرد موفقى گردد. او حتی درسالهای آخر عمر هم از فعالیت تجاری دست برنمی داشت و می گفت تا انسان زنده است باید کارکند.

مخالفین ثابت می گفتند با خانواده علاء شريك است ولی ثابت تكذیب می کرد و می گفت درآمریکا با خانواده علاء روابط صمیمانه ای پیدا کرده است.

روزنامه ارتباط چاپ لندن می نویسد: حبیب ثابت درسال های قبل از سقوط رژیم خانه قصر مانندی شبیه قصر (پتی تیریانون) متعلق به ماری انتوانت ساخت که معروف به (ورسای تهران) شده بود ولی مدت کوتاهی ازان استفاده کرد که اموالش مصادره شد و خانه مزبور دراختیار بنیاد مستضعفان قرار گرفت. وقتی ثابت درایران بود گفته می شد که بهائیها مبالغی پول در اختیار او گذارده بودند که بهره خوبی به آنها می داد ولی با مصادره اموالش دیگر بهائیها نتوانستند به پولهای خود دست یابند زیرا وقتی که در خارج ازکشور ازثابت مطالبه پولهای خودرا می کردند می گفت همه

اموالش مصادره شده و پول آنها نیز جزو اموال مصادره شده می باشد .
ثابت برای دوستانش تعریف کرده درقصری که درتهران ساخته
به درهای گران قیمت آن خیلی توجه داشت زیرا از بچگی خاطره
تلخی داشت که موجب این اقدام شد .

ثابت گفت وقتی درمحل ای درتهران زندگی می کرد که هیچ
وسيله رفاه و آسایش درآن نبود مادرثابت از او خواست برای
مستراح منزل که عده زیادی از آن استفاده می کنند دری تهیه کند .
او که توان ساختن چنین دری را نداشت به خاطر مادرش این
کاررا انجام داد و همیشه مادرش از این کار او راضی بود .

او به تلافی دری که درایام کودکی نمی توانست تهیه کند
درقصر ورسای خود انواع و اقسام درهارا نصب کرد .
دکتر غنی درباره حبيب ثابت چنین می نویسد :

او پسر میرزا عبدالله بزاز است . نوه دختری میرزاخلیل کلیمی
طیب که بهائی می شود . پسر بزرگ میرزاخلیل میرزا رحیم ارجمند
مدیرکل پست بود . پسر دومش دکتر مسیح ارجمند بود که شوهر
خواهر سرتیپ دکتر ایادی بود . خواهر اینها مادر حبيب ثابت می
باشد . وقتی از سبزوارآمد از میرزا رحیم ارجمند خانه ای کرایه
کردم . مادر میرزا رحیم خان به حکم اینکه من از شهرستان آمده ام
به من کمک و محبت می کرد . میرزارحیم خان هم دختر دکتر
محمد خان دروازه قزوینی را گرفت که او هم بهائی بود که پسرش
مهندس خلیل ارجمند بود که هنگام حفر چاه درچاه افتاد و خفه
شد . خلاصه حبيب ثابت بچه زنگی بود . شوهر شد و درجاده
های ایران رانندگی می کرد . بعد دکان نجاری باز کرد و ماشین
نجاری آورد . بالاخره تاجر شد و از آمریکا سر بدرآورد و امروز
میلیونر می باشد . بچه زنگ و ناقلانی است . نان را به نرخ روز می
خورد . درسفر شاه به آمریکا مقرب شد . زنش رشتی است و از
سادات خمسی گیلان و گویا نوه باقراوف می باشد . او هم بهائی
است .

موضوع دیگری که مورد اقدام بازرسی نخست وزیری قرار گرفت مسئله (شرکت واحد اتوبوس رانی) بود که درحقیقت کانون سوءاستفاده به شمار می رفت. هیئتی که از نخست وزیری رفته بود گزارش داد که کاراین شرکت ازییخ و بن خراب است و باید فکر اساسی کرد. درخرید و نگاهداری و تعمیر اتوبوسها و لوازم یدکی سوءاستفاده فراوان شده بود. مردم درایستگاههای اتوبوس صف طولانی داشتند. اتوبوسها دودزا و فرسوده شده بودند. عده زیادی بدون انجام کار ازآنجا حقوق می گرفتند. بیلان شرکت همواره زیان فراوانی را نشان می داد. درحالیکه وقتی بخش خصوصی کار اتوبوسرانی را اداره می کرد دولت رقمی بابت زیان اتوبوسرانی نداشت. شبها ازانبار لوازم یدکی مقدار زیادی سرقت می شد. نخست وزیر گزارش کار شرکت واحد را به عرض شاه رسانید و درنتیجه سپهبد علوی مقدم رئیس شهربانی که سرپرستی شرکت واحد را داشت مستعفی و هیئت مدیره آن تغییر کرد و مدتی کارهای شرکت زیرنظر نخست وزیری اداره می شد. باصراحت باید بگویم که باتمام قدرت نخست وزیر نتوانستیم دستهای صاحب قدرتی را که درآن شرکت نفوذ داشتند قطع کنیم و پس از چندی باز هم درهمان مسیر سابق قرار گرفت و همیشه يك غده سرطانی برای دولتها بود که بود.



انصاف سپهبد بختیار

یکی ازکارهای بازرسی نخست وزیری رسیدگی به گزارشات ساواک و اقدام درانجام آن بود. گزارشات زیادی از شهرستان ها می رسید و با ارسال آن به وزارتخانه ها تغییراتی درمشاغل کارمندان داده می شد. اکثر گزارشها درست بود و گاهگاهی هم توام با اغراض خصوصی کارکنان ساواک می شد که سعی بعمل می آمد که

حقی از کسی ترضیع نگردد. یکبار سپهد بختیار رئیس ساواک نامه ای برای تغییر یکی از کارکنان بازرسی نخست وزیر نوشته بود که به نظر من مرد پاک و صالحی بود. خیلی تعجب کردم و سعی داشتم در فرصت مناسب با بختیار صحبت کنم که از علل و جهات آن آگاه گردم. چون فرصت به دست نیامد یک روز دکتر اقبال به من گفت فوراً به اتاق من بیایید. وقتی رفتم دیدم بختیار در اتاق نخست وزیر است. دکتر اقبال از من پرسید ساواک درباره تغییر فلان کارمند به شما نامه نوشته و شما هیچ اقدامی نکرده اید؟ گفتم همین طور است و مشغول رسیدگی هستم و می خواستم از تیمسار هم جریان را بپرسم که فرصت نشد. چون این کارمندا قبلاً نمی شناختم ولی ضمن کار دیدم آدم شریفی است تغییر او را به تأخیر انداختم تا شاید مشکل حل شود و حقی از کسی ضایع نگردد. بختیار با تندی گفت آقای نخست وزیر همین روش است که برای ساواک مشکل ایجاد می کند. وقتی ساواک می نویسد که در نخست وزیری فلان کارمند نباشد ادامه کار او ممکن است توأم با خطراتی باشد دستور فرمائید همین الان او را تغییر دهند. گفتم حرفی نیست ولی این کارمند صحیح یا ناصحیح می گوید یکی از افسران ساواک در مورد قطعه زمینی با او اختلاف ملکی دارد که منجر به این گزارش شده و من می خواستم پس از رسیدگی دقیق عین گزارش را برای تیمسار که قطعاً از جریان بی اطلاع هستند بفرستم. بختیار با عصبانیت گفت چنین چیزی محال است و هیچ افسری جرأت چنین کاری را ندارد و اگر معلوم شود که صحت دارد شخصاً این افسر را مجازات می کنم. نخست وزیر هم وقتی متوجه جریان شد گفت: «تیمسار عصبانی نشوید افراد برای مال دنیا همه کار می کنند. من هم این کارمندا می شناسم آدم خوبی است. خودتان هم رسیدگی بکنید و نتیجه را به من بگوئید» با این طرز بختیار از نخست وزیری رفت. چند روز بعد هیئت دولت دسته جمعی حضور اعلیحضرت شرفیاب می شدند. بختیار وقتی به نخست وزیر رسید

با کمال جوانمردی و صراحت گفت آقای نخست وزیر در مورد تغییر آن کارمند نخست وزیری حق بامعاون شما بود. من شخصاً رسیدگی کردم و دیدم آن افسر متجاوز بوده و با اجازه اعلیحضرت به شدت مجازاتش کردم. من می خواهم از شما و معاونتان و حتی آن کارمند که نزدیک بود فدا شود معذرت بخواهم. چند روز بعد در نخست وزیری بودم که یکی از دوستان با یک سرهنگ آمد و گفت این سرهنگ از بستگان من است و با شما کاری دارد. وقتی جریان را گفت فهمیدم همان سرهنگ است که خیلی ناراحت بود و گفت بختیار پدرمرا درآورده و مرا بیچاره کرده است. قرار بود سرتیپ شوم جلو درجه مرا گرفته و مرا از ساواک اخراج کرده و در فشار عجیبی گذارده است. به او گفتم شما چرا می خواستید برای چند متر زمین یک کارمند صالح و خانواده ای را نابود کنید؟ خداوند پدر بختیار را بیامرزد که وقتی حقیقت را فهمید با شما این رفتار را کرد. آن کارمند را خواستم وقتی چشمش به آن افسر افتاد به شدت به او حمله کرد و گفت ای بی انصاف این چند متر زمین چه ارزشی داشت که می خواستی مرانا بود کنی... من تا عمر دارم از تو نمی گذرم و از خدا می خواهم که تورا به مکافات اعمالت برساند.



مالیات رجبعلی هوانی در شیراز

یک شب در هیئت دولت سرلشگر ضرغام گفت برای وصول مالیات دست روی هرکس که می گذارم متنفذین مانع وصول مالیات می گردند. پیشکاردارانی فارس هادیان گزارش داده که می خواهد از رجبعلی هوانی نام که از صرافان بزرگ شیراز می باشد مالیات حقه دولت را بگیرد ولی استاندار کمیسیون را تحت فشار قراردادده که همان رقم سالهای قبل حدود ۷ هزار تومان از او گرفته شود. درحالی که پیشکار می گوید حداقل مالیات سالیانه او ۱۷۰ هزار تومان می باشد. دکتر اقبال که می دانست دکتر پیراسته

استاندار مقتدری است و در فارس هم خوب کار کرده و در عین حال هم نمی خواست مسئله مالیات هوائی منتفی گردد گفت هیئتی را به ریاست معاون نخست وزیر به طور ناگهانی به فارس می فرستم که تا به پرونده رسیدگی و اظهار نظر کنند. قرار شد من از طرف نخست وزیر - دکتر عاملی از طرف وزیر دادگستری - دکتر عباسقلی اردلان از طرف وزیر دارائی و توانا از طرف وزیر کشور صبح زود بدون اطلاع قبلی به شیراز رفته و در ساعت ۱۰ صبح در کمیسیون رسیدگی به پرونده مالیاتی هوائی شرکت کنیم. برنامه اجرا شد. وقتی به کمیسیون رفتیم اعضای کمیسیون که هیچ انتظار ما را نداشتند دچار تعجب شدند. ایرج مهرزاد قاضی دادگستری عضو کمیسیون که بعداً چند دوره از شیراز به نمایندگی مجلس انتخاب گردیده بود توضیحات لازم را داد و مسئله ۱۷۰ هزار تومان هم مطرح گردید و از کمیسیون خواستیم که بدون توجه به هرگونه مداخله ای رأی خود را بدهند و آنها هم به سرعت رأی دادند و مثل اینکه پیش آگهی را با تغییر مختصری تأیید کردند. وقتی خواستیم از کمیسیون خارج شویم دکتر پیراسته نماینده خود را فرستاده بود که به استانداری برویم. وقتی وارد اتاقش شدم گله مند بود که چرا او در جریان قرار نگرفته است. موضوع را برایش توضیح دادم که دستور نخست وزیر مملکت چنین بوده است. او گفت من که با همه متنفذین درافتاده ام از هوائی طرفداری نمی کنم.

دکتر پیراسته می گفت من استاندار هستم و بر کلیه اموراتان نظارت دارم. روسای ادارات باید نظم و ترتیب داشته باشند، از همه آنها خواسته ام که به موقع در ادارات حضور بهم رسانند. به همین جهت خودم نیز به سرکشی ادارات پرداختم. یک روز به دارائی رفتم هادیان پیشکار دارائی حضور نداشت. وقتی به اداره آمد به او اعتراض کردم و این امر موجب ناراحتی او شد و به وزیر دارائی گزارش داد که من می خواهم از هوائی مالیات بگیرم استاندار مانع است.

پیراسته می گفت من يك انجمن خیریه از نیکوکاران شیراز از جمله سیدکاظم دستغیب درست کرده ام تا برای امور خیریه از ثروتمندان و متمکنین مبالغی بگیرم ولی رجبعلی هوائی مبلغ مختصری کمک کرد. او را خواستم و گفتم شما مرد ثروتمندی هستید و باید در این شهر از خود یادگار خوبی باقی بگذارید بیایید يك درمانگاه بسازید تا نام شما به نیکوکاری باقی بماند. او هم پس از مدتی گفت و شنود قبول کرد و ساختمان درمانگاه به هزینه هوائی شروع شد و حدود چهار صد هزار تومان هزینه درمانگاه گردید. هوائی نازمندان آمد و از پیشکار دارائی و مطالبه مالیات سنگین شکایت داشت. من هم می گفتم وقتی می شود از هوائی چهارصد هزار تومان وصول کرد دیگر فشار مالیاتی معنی ندارد. ولی وزارت دارائی می گفت اینها بهم مربوط نیست. هرکس باید مالیات متعلقه را بپردازد، هوائی می خواهد مالیات کم بدهد زیرا وقتی رقم مالیات بالا رفت برای او پایه مالیاتی می شود و هوائی نمی خواهد این را قبول کند. کمک برای ساختمان درمانگاه یکباراست ولی اگر رقم سالی ۱۷۰ هزار تومان مالیات وصول بشود هر سال باید به همین مبلغ یا زیاد تر مالیات بدهد.

به طور کلی در مذاکراتی که با طبقات مختلف صورت گرفت خیلی ها از کارهای پیراسته راضی بودند و می گفتند خوب کار می کند و کارهای عمرانی شهر توسعه یافته و همه را به همکاری دعوت می کند. خود او هم شب و روز در فکر توسعه کارهای عمرانی شهر است ولی بعضی از روسای ادارات می گفتند استاندار دیکتاتور است و در هر کاری دخالت دارد و حتی از جزئیات کارها می خواهد با خبر باشد و در تصمیماتش هم آنچه را خود فکر می کند می خواهد اجرا شود. به همین جهت کم و بیش درگیری بین استاندار و روسای ادارات وجود داشت. وقتی هم همراه هیئت دولت به خوزستان رفتم تقریباً همین مطالب در آنجا گفته می شد.

به هر حال بعد از ظهر همان روز به بازار وکیل رفتم. دیدم

مردی بالباس مندرس در حجره کوچکی نشسته و چند نفر هم اطراف او هستند. همان هوائی بود که صبح در کمیسیون مالیاتی شرکت داشت. سرپای حجره اش ۵۰۰ تومان نمی ارزید ولی می گفتند میلیونها تومان پول او در دست مردم است که از این راه نزول فراوانی می گیرد و در یک کتابچه دستی به صورت قدیم ثبت می کند که هیچکس از آن سر در نمی آورد.



تجاوز یکی از والا حضرت ها به اراضی خالصه دریک مورد به خاطر دارم که هنگام رسیدگی به کارها معلوم شد در کرج یکی از والا حضرت ها مقداری از اراضی خالصه را تصرف کرده و به صورت باغی در آورده و هیچ مأموری هم جرأت ندارد جلوی او را بگیرد. وقتی جریان را به دکتراقبال گفتم مرا مأمور ساخت که همراه دادستان تهران و رئیس خالصه و نماینده ژاندارمری به محل رفته و از نماینده والا حضرت خلع ید کنیم که این کار انجام شد و (سلطانیه) نامی که پیشکار والا حضرت بود بازداشت گردید. وقتی گزارش امر به شاه داده شد ابراز خرسندی کرده گفتند مقامات مملکتی باید بین افراد خاندان سلطنت و دیگران تفاوتی قائل نباشند. پس از کناره گیری دکتراقبال باز هم مطلع شدم که همان باغ در اختیار والا حضرت قرار گرفته است. حال چگونه بعداً با وجود آن پرونده صورت گرفته از کم و کیف آن مطلع نیستیم.



محرم علی خان و توقیف روزنامه ها
در دومین روزی که در نخست وزیری به کار مشغول بودم صبح زود محرم علی خان که از طرف شهربانی و سازمان امنیت مأمور توقیف و تعطیل روزنامه ها بود نزد من آمد و یک بسته از روزنامه های صبح تهران و نشریات هفتگی را زیر بغل داشت و گفت

درباره روزنامه ها هر نظری دارید ابلاغ فرمائید تا اقدام کنم.
محرمعلی خان را کراً در چاپخانه ها می دیدم که برای توقیف
و جمع آوری نشریه ای می آمد، چندبار روزنامه داد و یکبار هم
روزنامه صبح امروز را به دستور دولت های وقت توقیف کرده بود.

به محرمعلی خان گفتم خوشبختانه نخست وزیر مرا از کارهای
مطبوعاتی برکنار نگه داشته و من رئیس بازرسی نخست وزیری
هستم و در امر مطبوعات هیچگونه دخالتی ندارم و این از وظیفه
معاون نخست وزیر در قسمت تبلیغات می باشد.

محرمعلی خان گفت اینها را می دانم ولی خواستم بگویم
اگر برنامه و نظری دارید بفرمائید تا در اجرای آن اقدام کنم. با این
طرز می خواست بگوید اگر روزی هم برای توقیف روزنامه و نشریه
شما آمدم خودم نبودم بلکه این دولت و دولتی ها بودند که مرا به
این کار واداشته اند و با این کار می خواست روابط بهتری با من
داشته باشد.

از تصادف روزگار این که وقتی دولت امینی روی کار آمد و
روزنامه صبح امروز در حمایت از دکتر اقبال مطالبی می نوشت و با
دولت امینی هم مخالفت می کرد یک روز که مشغول تنظیم کارهای
روزانه بودم محرمعلی خان نزد من آمد و گفت برای احوالپرسی آمده
ام. ضمناً گفت کارهای این دولت خیلی مسخره است و همه چیز را
بهم ریخته از اقتصاد و سیاست و با برنامه اصلاحات ارضی و نطق
های ارسنجانی دارند همه را ناراضی می کنند. گفتم به همین
جهت با دولت مخالف هستم. گفت این دولت کارهای غلط زیاد می
کند. مثلاً همین امروز به من گفته اند که جلوی انتشار روزنامه
صبح امروز را بگیریم. چون شما خودتان در دولت بوده اید می دانید
که من تقصیری ندارم و شما هم خودتان مایل نیستید که بی جهت
با دولت در یفتید، قطعاً روزنامه را منتشر نخواهید کرد. با این طرز
محرمعلی خان می خواست بگوید روزنامه صبح امروز توقیف است و
من هم چاره نداشتم و باید حرف او را قبول می کردم، چون به

هرحال جلوی انتشار روزنامه را می گرفت. پس از مدتی دولت موافقت کرد که روزنامه صبح امروز به صورت مجله هفتگی منتشر شود به اضافه يك نشریه علمی به نام دانشمند که ضمیمه آن بود که تا به امروز درایران منتشر می شود منتها به جای این که مدیر وصاحب امتیاز آن من و همسرم باشیم (بنیاد مستضعفان) را ناشر مجله نام نهاده اند. این هم شد عدالت اسلامی درکشور ما.



دکتر علی بهزادی مدیر مجله سپیدوسپاه تحت عنوان (محرمرعلی خان یار وفادار مطبوعات) چنین می نویسد:

معروف ترین نامی که درتاریخ سانسور ایران به چشم می خورد محرمرعلی خان است که مدت ۳۰ سال سرنوشت مطبوعات ایران را دردست داشت. هیچکس نام خانوادگی او را نمی دانست.

محرمرعلی خان يك کارمند درجه ۲ قسمت مطبوعات اداره کارآگاهی شهربانی بود که از سال ۱۳۰۶ به خدمت شهربانی درآمد و درسال ۱۳۱۶ درقسمت مطبوعات به کارپرداخت. او همیشه افتخار می کرد که شاگرد شمیم بوده و کارش را از او یادگرفته است. می گفت شمیم روزنامه نگاری مثل مسعودی را تربیت کرده است. مسعودی به هرصورت روزنامه نگاری موفق بود.

بعداز ۲۸ مرداد ۳۲ سه بار محرمرعلی خان بازنشسته شد ولی بعلت احتیاجی که به او داشتند دنبالش رفتند و دعوتش کردند و نظرش را به عنوان يك کارشناس مطبوعات پذیرفتند. محرمرعلی خان سوادى نداشت ولی از کهنه پلیس های شهربانی بود و کارش بیشتر بجه اطلاعاتی داشت. او مأمور بود تا تحقیق کند کدام نشریه درکدام چاپخانه چاپ می شود و اداره کنندگانش چه کسانی هستند؟ وقتی نشریه ای به دستور دولت توقیف می شد او برای جمع آوری شماره نشریه و احیاناً توقیف مدیر یا نویسنده اش وارد عمل می گردید.

وقتی محرمعلی خان مأمور توقیف نشریه ای می شد رهائی از دست او محال بود. بعدها کارش از جنبه اجرایی تجاوز کرده و جنبه مشورتی هم پیدا کرده بود. روسایش برای نظریات او اهمیت قائل بودند. او آدم مردم آزاری نبود فقط و وظیفه اش را بدون بغض و با صمیمیت انجام می داد.

محرمعلی خان کراً وقتی برای توقیف نشریه ای به چاپخانه ها می رفت درمستراح یا درانبار یا در دستشویی زندانی می شد و بارها کتک می خورد ولی کارش را انجام می داد.

محرمعلی خان می گفت خاطرات زیادی دارد از جمله برخورد با دکتر فاطمی بود. وقتی در زمان نخست وزیری رزم آرا مبارزه جبهه ملی با دولت بالا گرفت باخترا امروز از جمله روزنامه هائی بود که چندبار توقیف شد و شماره آن جمع آوری گردید. گاهگاهی بین دکتر فاطمی و محرمعلی خان گفتگوهای تندی می شد.

وقتی دکتر فاطمی معاون نخست وزیر شد محرمعلی خان می گفت به وحشت افتادم. روزی به من گفتند به نخست وزیری بروم که دکتر فاطمی بامن کاری دارد. با نگرانی به نخست وزیری رفتم. وقتی مرادید خیلی مهربانی کرد و گفت محرمعلی خان چطوری؟ گفتم زیر سایه شما هستم. گفت همانجا به کارت مشغول باش و بعد کاغذی به من داد و گفت این روزنامه ها به دستور دولت توقیف شده اند فوراً می روی و جلوی انتشارشان را می گیری.

در دولت مصدق که روزنامه ها و مجلات آزادی زیادی داشتند حملات زیادی به شاه و مصدق و فاطمی می شد. گاهگاهی هم روزنامه و مجله ای توقیف می گردید.

هر نشریه ای که به شاه و دربار حمله می کرد تیراژش بالا می رفت. تیراژ روزنامه فکاهی حاجی بابا از سه هزار نسخه به سی هزار نسخه رسید. روزنامه شورش حدود ۱۰ تا ۱۵ هزار شماره منتشر می شد.

دردولت های بعد از ۲۸ مرداد گاهگاهی دستور می دادند روی جلد مجله را عوض کنیم. ماهم دوصفحه روی جلد را می بریدیم بعد عکس يك هنرپیشه خارجی را چاپ کرده روی جلد می چسباندیم.

یکبار که دستور تغییر روی جلد داده شد تصمیم گرفتیم عکس محرمعلی خان را چاپ کنیم.

وقتی محرمعلی خان به چاپخانه آمد که دستور توقیف مجله را بدهد تا عکس خود را دید یکه خورد و گفت این شماره توقیف است ولی اگر از وکلای مجلس رفیقی دارید به آنها مراجعه کنید که رفع توقیف شود. ماهم به شمس قنات آبادی و سید جعفر بهبهانی مراجعه کردیم. آنها هم اقدام کردند. سپهبد بختیار با انتشار مجله موافقت کرد و گفت «به شرط آنکه دیگر از این غلطها نکنند» ولی معاون شهربانی گفت شما با این کارها مردم را به دولت بدبین می کنید. گفتم ما از یک خدمتگذار شهربانی تجلیل کرده ایم، بسیار خوب دیگر از مأمورین شهربانی تعریف نمی کنیم. او گفت شهربانی این همه سرتیپ و سرهنگ دارد آن وقت شما عکس يك کارمند درجه ۲ شهربانی را روی جلد مجله چاپ می کنید؟

در تمام مدت محرمعلی خان وارد اتاق معاون شهربانی می شد و می گفت بهزادی پسر خوبی است و اگر خوب تربیت شود آدم خواهد شد.

خلاصه با سحر کلام محرمعلی خان و اقدامات دوستانه نماینده ما مجله آزاد شد و انتشار تصویر محرمعلی خان روی جلد غوغائی به پا کرد. محرمعلی خان هم نسبت به من علاقه خاصی پیدا کرد و گفت می خواهم با گوش کردن به حرفهای من روزنامه نگاری موفق بشوی.

به هرصورت یا او معلم خوبی نبود و یا من شاگرد بی استعدادی بودم که سپید و سیاه بعد از ۲۱ سال تلاش در سال ۱۳۵۳ به دستوردولت تعطیل شد و آنها هم با اینکه ۵ برابر تیراژی که

خودشان تعیین کرده بودند منتشر می شد و قرض مجله هم حدود ۹ میلیون تومان شده بود.

محرمرعلی خان گاهگاهی به مجله می آمد و می گفت فلان مطلب خیلی بد بود اما کسی نفهمید آن وقت نگوئی محرمرعلی خان نفهمید. یکبارهم با خنده گفت «وای به حکومتی که من باید پایه قدرتش را محکم کنم».

محرمرعلی خان اهل رشوه و سوءاستفاده نبود. شب عید چندسکه طلا به او می دادیم که آنرا هدیه تلقی می کرد نه رشوه. مجله امیدایران می نویسد: حمید هاشمی مدیر اتحاد ملی درحکومت رزم آرا مقاله ای تحت عنوان (کودتای سیاه رزم آرا درشرف وقوع است) نوشت که مثل توپ صدا کرد. عصرهمان روز که عده ای دردفتر روزنامه اتحاد ملی نشسته بودند پیرمردی وارد دفتر روزنامه شد و گفت از مقاله ای که امروز درروزنامه نوشته شده خیلی خوشم آمد، می خواهم بدانم نویسنده آن کیست تا دستش را ببوسم؟ هاشمی ازاین گفته پیرمرد خیلی خوشش آمد و گفت باباجان آن را من نوشته ام. پیرمرد گفت «پس بیایید برویم تا خدمتتان باشیم. من محرمرعلی خان هستم و آمده ام شما را با خودبیرم» کارت را نشان داد و هاشمی را جلو انداخت و او را به زندان دژیان برد.



یک بار محرمرعلی خان برای توقیف یکی از روزنامه های حزب توده به چاپخانه مربوطه رفت. توده ایها وقتی ازورود او به چاپخانه مطلع شدند قضیه را فهمیدند. محرمرعلی خان پس از ورود یک سر به توالت چاپخانه رفت. آنها از بیرون کلید توالت را پیچیده و در را قفل کردند و شب تا صبح محرمرعلی خان را درمستراح چاپخانه حبس کردند و پس از انتشار روزنامه دررابازکردند که کارازکار گذشته بود.

جبهه یاران متحد

از زمانی که دکتر اقبال از نخست وزیری کناره گرفت عده ای از دوستان نزدیک او درصدد برآمدند که جلساتی تشکیل داده تدریجاً علاقمندان به (دکتر اقبال) را جمع و جور کنند. دکتر کاسمی و دکتر ادیب از وزرای کابینه دکتر اقبال در این کار نقش مهمی داشتند. بدو دکتر کاسمی پایه این کار را گذاشت و خود مدتها دبیر جبهه یاران متحد بود و پس از رنجش از دکتر اقبال کناره رفت و دکتر ادیب امور جبهه را با عنوان دبیر اداره می کرد. هرپانزده روز یک بار اعضای جبهه یاران متحد در باشگاه ایران جوان دورهم جمع می شده و با صرف ناهار مذاکراتی می کردند. خلاصه ای از مذاکرات هر جلسه کتباً تهیه میشد اداره هر جلسه بایکی از یاران بود. در حدود ۱۵۰ نفر در این جبهه عضویت داشتند و چون اوایل برای ورود داوطلبان رای مخفی و به اتفاق آرا لازمه پذیرش عضو جدید بود، مشکلاتی برای جبهه پیش آورده بود ولی به تدریج رای اکثریت مورد قبول قرار گرفت. یکی دو جلسه هم دکتر اقبال در جلسات جبهه یاران شرکت کرد. دکتر ادیب هم مرتب گزارشات جلسات را به دکتر اقبال می داد و او هم می کوشید صمیمانه از اعضای جبهه یاران حمایت کند و هر وقت مراجعاتی به او داشتند با کمال علاقه انجام می داد. اسامی اعضای جبهه یاران را فراموش کرده ام ولی این اسامی را به خاطر دارم.

دکتر کاسمی - دکتر ادیب - سرلشگر محمد علی علوی مقدم - سرلشگر هاشمی حایری - کاظم زرافشان - اقبال التولیه (عبدالوهاب اقبال) سرلشگر ضرغام - حسن مصطفوی نائینی - حسین مصطفوی نائینی - جهانگیر سرتیپ پور - سید اسدالله موسوی ماکوئی - دکتر شفیع امین - کریم اهری - دکتر حنیفه رضائی - دکتر حسین سامی راد - دکتر محسن صالحی - حبیب الله ملک زاده آملی - محمد توسلی - محمد علی مرتضوی - دکتر

جواد سعید - عزت الله كاسمى - دكتر مرشد - حسين معيرى -
 نبيل سميعى - مهندس منصور روحانى - منوچهر پرتو - محمد
 كشاورزيان - موسى مهام - عباس شاهنده - رضى ويشكائى -
 مهندس جهانگيركيا - مجديه - مهندس كامكار - مولوى - دیده ور
 - زهتابفرد - سعیدوزيرى - ذوالنصر - حسن اوحدى - هوشيدر -
 نويسنده كتاب. جبهه ياران متحد هيچگونه فعاليت سياسى خاصى
 نداشت. درحقيقت اينها فقط دوستى نزديك با دكتر اقبال داشتند و
 در احزاب و سازمانهاى مختلف بودند.

گروه آمازون در حزب مليون

وقتى حزب مليون تاسيس شد مهندس عبدالرضا انصارى خزانة
 دار حزب گرديد. گروهى از جوانان تحصيل كرده خارج كه اكثرأ
 در آمريكا درس خوانده و درجات عالى تحصيلى داشتند و در حقيقت
 رهبرى آنان با عبدالرضا انصارى بود وارد حزب مليون شده و
 در روزهاى معينى دريكى از سالن هاى حزب جلساتى داشتند.
 مخالفين مى گفتند اينها اكثرأ در آمريكا تحصيل كرده و به آنها
 (گروه آمازون) نام داده بودند.

عبدالرضا انصارى با روش ملايم و حسن سلوكى كه داشت
 مورد احترام خاص همه گروهها بود. در هر شغل و سمتى هم حسن
 خلق با مردم را از ياد نمى برد. اكنون هم كه در فرانسه زندگى مى
 كند همان روابط حسنه را با دوستان سابق خود دارد. او چون
 در اصل چهار كار ميكرد و با (وارن) و مقامات آمريكائىها ارتباط
 نزديك داشت مخالفين مى گفتند اينهارا آمريكائىها آماده كرده اند
 كه به مقامات حساس مملكتى برسند. خيلى از آنها بعدأ شاغل
 كارهاى مهمى شدند.

چگونگى انتخاب وزراء و بركنارى آنان

بعد از استعفاى زاهدى از نخست وزيرى سعى شاه براين بود كه

حتی المقدور وزرای کابینه از طرف او منصوب شوند. معمولاً نخست وزیراسامی تعدادی از همکاران خودرا تهیه می کرد و به عرض شاه می رسانید و شاه هم تعدادی را که درنظرداشت به نخست وزیر می داد که به عنوان وزیر یا معاون نخست وزیر معرفی می شدند. گاهگاهی اتفاق می افتاد که حتی نخست وزیر با وزیری که شاه معرفی کرده بود آشنائی زیادی نداشت ولی چون شاه توصیه کرده بود به عنوان همکارخود معرفی می کرد.

مواردی پیش می آمد که برکناری وزراء به صورت نامطلوبی صورت می گرفت، به این صورت که وزیر از کناره گیری خود بی اطلاع بود و دروزارتخانه به کارادامه می داد و وزیر دیگری به جای او معرفی می شد. چند نمونه از آن را به خاطر دارم که یکی دربارهٔ دکتر عبدالحسین اعتبار وزیربازرگانی کابینهٔ دکترآقبال بود.

دکترآقبال برای دادن پاسخ به یکی از نمایندگان دربارهٔ فرشهای ماشینی فرودگاه مهرآباد به مجلس آمده بود و توضیحاتی می داد درحالیکه همان روز به دستورشاه حسنعلی منصور برای این سمت درنظر گرفته شده بود. از طرف نخست وزیر به معاون پارلمانی تلفن شد که به وزیربازرگانی بگویند از مجلس به خانه خود بروند و بعداً برای دیدارنخست وزیر بیایند. درحالیکه درهمان موقع نخست وزیر به کاخ مرمر رفت و حسنعلی منصور وزیر جدیدی را معرفی کرد. نمونه دیگر برکناری دکترعاملی وزیردادگستری کابینهٔ منصور و هویدا بود که برای سرکشی به اموردادگستری رضائیه با اتومبیل عازم بود. دربین راه ساعت ۶ بعدازظهر به راننده می گوید رادیورا بگیرد تا از خلاصهٔ اخبار مطلع باشد. ناگهان دررایو گفته می شود که عصر امروز نخست وزیر حضور شاهنشاه شرفیاب شد و دکتر جواد صدر را به سمت وزیر دادگستری معرفی کرد. این خبر غیرمترقبه دکترعاملی را مثل هرکسی که دچارچنان وضعی می شد ناراحت کرد و راننده از او می پرسد تکلیف چیست؟ عاملی گفت من دیگر وزیر نیستم و باید به

خانه ام بروم. این طرز کارنه منطقی بود و نه مطابق قوانین و مقررات و نه با جوانمردی مطابقت داشت. باید اگر وزیری مورد قبول شاه و نخست وزیر نیست از او خواسته شود که استعفا کند و بعد از استعفای او شخص دیگری معرفی گردد. این کار از روشهای نامطلوبی بود که چندبار صورت گرفت.



قتل آمریکائیه‌ها در منطقه بلوچستان وسیلهٔ دادشاه روز چهارم فروردین ماه ۱۳۶۶ هنگامی که علاء نخست وزیر بود در منطقه بلوچستان رئیس اصل ۴ کرمان را کشتند که روزنامه‌ها چنین نوشتند: «یک دسته از سارقین مسلح به سردستگی دادشاه در ۱۲۰ کیلومتری جنوب ایرانشهر در (تنگه سرخ) به اتومبیل حامل رؤسای اصل ۴ حمله کرده کوی کارول رئیس اصل ۴ کرمان - مهندس ویلسن رئیس آمریکائی حوزه عمران بلوچستان - مهندس شمس معاون ایرانی ویلسن - هرات خاچیکیان راننده استیشن به قتل رسیدند و خانم کارول نیز توسط قاتلین ربوده شده است».

تیمسار گلپیرا فرمانده ژاندارمری گفت این عده برخلاف معمول که قبل از حرکت مراتب را به مأمورین ژاندارمری یا مقامات ایرانی خبر می‌دادند، بدون هیچگونه اطلاعی از طرف خاش به ایرانشهر حرکت کرده و دچار چنین حادثه‌ای شده‌اند.

چندبار درجراید انتشار یافت که عیسی مبارکی فرماندار ایرانشهر با دادشاه متهم به قتل آمریکائیه‌ها همکاری کرده که مورد تکذیب قرار گرفت.

روز ۱۵ فروردین فرمان نخست وزیری دکتر اقبال صادر شد که طبق دستور نخست وزیر پروندهٔ متهمین به قتل آمریکائیه‌ها در بلوچستان مورد تعقیب قرار گرفت.

از طرف دولت هیئتی مأمور تعقیب دادشاه و همدستانش شد. در تاریخ ۲ تیرماه ۱۳۳۶ هواپیمای سرتیپ شریف فرمانده عملیات چند لحظه پس از پرواز در درهٔ نزدیک فرودگاه نیک شهر سقوط

کرد و نامبرده به اتفاق خلبان و مکانیسیں و مأمور مخابرات کشته شدند .

سرهنگ رفعت رئیس کمیسیون تحقیق گفت هواپیمای مزبور پس از آنکه از فرودگاه نیک شهر به پرواز درآمد و ۱۵۰ متر ارتفاع داشت و در همان موقع ناگهان آتش گرفت و سقوط کرد. با اینکه هواپیما قبل از پرواز کاملاً آزمایش شده بود .

در تاریخ ۲۱ دی ماه ۱۳۳۶ اعلام شد که «دادشاه» طی عملیات درگیری به قتل رسیده است. ضمناً روز ۱۵ بهمن ۱۳۳۶ سردار علی خان مبارکی و محمد لاشاری سرداران بلوچ حضور شاه شرفیاب شده و به علت همکاری باقوای انتظامی دررفع غائله دادشاه به اخذ نشان سپه و یک قبضه تفنگ برنو نایل شدند .

روز ۲۳ بهمن احمدشاه برادر دادشاه که به اتهام همکاری با اشرار مسلح در بلوچستان در دادگاه بدوی و تجدید نظر محکوم به اعدام شده بود تیرباران گردید . «احمدشاه» برادر دادشاه از پاکستان مسترد شده بود .

از نکات جالب توجه اینکه در مطبوعات این امر به روابط نفتی آمریکا و انگلستان ارتباط داده شده بود و شایع گردید که چون آمریکائیا قصد اکتشاف نفت در بلوچستان را داشتند ، انگلیسها دست به این عمل زده اند تا آمریکائیا را از این کار منصرف کنند . چنانکه بعداً رئیس اصل ۴ درایران گفت تاوقتی امنیت کافی در بلوچستان برقرار نگردد برنامه اصل ۴ در آنجا متوقف خواهد شد . نکته دیگر این که این امر موجب درگیری دوحزب مردم و ملیون شد . بعضی از نمایندگان حزب مردم در مجلس از دولت در این باره سؤال کردند . دکتر اقبال نخست وزیر گفت : «اگریش از این پرده هارا بالا بزنم اسباب آبروریزی خودتان خواهد شد .»

سرانجام اسرار این واقعه در پرده ماند . با اینکه همانطوریکه مقامات انتظامی وقت گفته بودند صرفاً یک واقعه بی احتیاطی بوده است و یا اینکه شایعه سازان قولشان صحت داشته و با این طرز

انگلیسها با کمک ایادی خود پای آمریکا ئیها را از منطقه بردند .
 در همان وقت در مطبوعات کشور نوشته شد که سرتیپ امیر پرویز دویار مأموریت یافت که در محل جریان را رسیدگی و مسبین را تعقیب کند ، او هم وقتی به محل رفت عده ای از متنفذین محلی را بازداشت و باخسونت برای کشف حقیقت اقدام کرد که این امر موجب شد از طرف گلپیرا به تهران احضار گردد و به او یادآوری شود که وضع منطقه حساس است و باید مراعات خیلی از مطالب را نمود . به دنبال همین جریانات سرتیپ امیر پرویز از خدمت بازنشسته شد .



دکتر اقبال وقتی با هیئت دولت به استانها و شهرستانها سفر می کرد هر روز برای یک کار عمرانی کلنگی به زمین می زد به همین جهت بعضی روزنامه ها به او (نخست وزیر کلنگی) لقب داده بودند .
 در عکس سر لشکر ضرغام - دکتر کاسمی - سید اسدالله موسوی - نویسنده کتاب دیده می شوند .

پیمان «بغداد» یا «سنتو»

بعد از مرداد ۱۳۳۲ که به تدریج شاه اهرم های قدرت را به دست می گرفت یکی از اقدامات انجام شده عضویت در پیمان بغداد بود.

با این که ایران از پیمان سعدآباد که در زمان رضاشاه منعقد شده بود خاطره خوبی نداشت و در شهریور ۲۰ نشان داده شد که این قبیل پیمانها ظاهری است و در روزهای سخت مخصوصاً در ایام جنگ کارساز نیست معهذرت در تحت شرایط سیاسی روز تصمیم گرفته شد که (ایران - عراق - ترکیه - پاکستان) دارای پیمان منطقه ای باشند که با نام پیمان بغداد ابن اتحاد به وجود آمد. از همان لحظه ای که زمزمه پیمان بغداد به گوش رسید، انتشار یافت که آمریکا و انگلستان در پیمان مزبور مشارکت دارند. روس ها به شدت به پیمان بغداد حمله کردند و شرکت این کشورها را در پیمان واحدی با آمریکا و انگلستان برای منطقه خطرناک اعلام داشتند.



عبدالحسین مفتاح معاون وزارت امور خارجه وقت در کتاب «راستی بی رنگ است» می نویسد:

اواخر مهرماه ۱۳۳۲ اطلاع یافتم درعراق و ترکیه و پاکستان اقداماتی برای بستن يك پیمان دفاعی می شود. هنگامی که این خبر را شنیدم به یاد ملاقاتی افتادم که سفیر کبیر وقت عراق از من نمود و پرسید که اگر روزی دولت عراق پیشنهاد يك پیمان دفاعی مشترك بين ایران و عراق و ترکیه بکند نظر دولت ایران چه خواهد بود؟ با اشاره به پیمان سعد آباد از او پرسیدم ضامن اجرایی چنین پیمانها چیست؟ گفت البته درپیمان باید راه تضمین این نظرا قید کرد. گفتم من نمی دانم دولت من چه نظری دارد ولی آنچه می گویم نظر شخصی خودم است. شما يك افسر نظامی بوده اید و بی شك متوجه موقعیت استراتژی ایران هستید. ما درخط اول قرار گرفته ایم و بیش ازدوهزار و پانصد کیلومتر مرز مشترك با شوروی داریم که درحمله اول، کشور ما اشغال خواهد شد و وقتی ایران اشغال گردید متفقین ما درمقابل يك عمل انجام شده قرار می گیرند آن وقت چه خواهد شد؟ گفت آن قدر بدبین نباشید. گفتم موضوع بدبینی یا خوشبینی نیست بلکه لطمه ایست که متأسفانه به اطمینان ما وارد آمده است.

چندروز پیش از رسیدن این خبر وزیر مختار دانمارک هم از بغداد و کراچی بازگشته و اظهار می داشت که ترکیه و پاکستان مشغول بستن پیمان دفاعی هستند. این خبرها مرا خیلی ناراحت کرد. فکر کردم به عبدالله انتظام وزیرخارجة وقت گزارش کنم چنانچه این پیمان عملی شود ما گذشته از این که درمحاصره اقتصادی هستیم درمحاصره سیاسی و نظامی هم قرارخواهیم گرفت که بیش ازپیش وضع زندگی ما را مشکل کرده و نیروی مبارزة ما را راجع به نفت هم درهم خواهد شکست.

سه پیشنهاد کردم: نخست تشکیل يك کمیسیون دائمی از افسران با تجربه ستاد ارتش و وزارت خارجه برای بررسی اوضاع جهان به ویژه خاورمیانه و پیشنهاد برنامه دفاعی از مصالح کشور. دوم تعیین نمایندگان سیاسی شایسته با احساسات میهن پرستی نه

عقدۀ ترس از بیگانه که بتوانند با جمع آوری اطلاعات و ارتباط با مقامات مؤثر، دولت را از چگونگی بندوبستهای نظامی و سیاسی بین المللی آگاه سازند. سوم کوشش در تجدید رابطه با انگلستان بدون توجه به موضوع نفت. از انتظام خواستم که گزارش امر را به آگاهی نخست وزیر «زاهدی» هم برساند.

سرانجام جلال بایار رئیس جمهور ترکیه در اواسط ژانویه ۱۹۵۴ رهسپار نیویورک گردید. این مسافرت چنانچه از مسافرت او درواشننگتن برمیآمد برای تکمیل پیمان بغداد بود. زیرا هنگامی که یک روزنامه نگار از او می پرسد اگر ایران به پیمان سنتو نپیوندد برای حلقۀ ناقص این زنجیر چه فکر کرده اید؟ او پاسخ می دهد ما پیمان دیگری به نام سعدآباد با ایران داریم که آنرا جبران می کند.

چندروز بعد خبرنگاران از من راجع به اظهارات جلال بایار سئوالاتی کردند که گفتم پیمان سعدآباد برای ما مرده است و وجود ندارد. گفتم در دو جنگ گذشته بی طرفی ما نقض شد. درهرحال ورود به پیمان بغداد یک بحث قابل بررسی است و نباید بدون مطالعه کاری شود.

این نظر حمل بر مخالفت با پیمان بغداد شد و سفارتخانه های عراق و ترکیه و آمریکا و پاکستان را ناراحت کرد به طوری که روز بعد سفیر ترکیه با انتظام ملاقات و از نظر من نسبت به پیمان سعدآباد گله کرده بود. هنگامی هم که مأمور لاهه شده بودم شاه نظر مرا نسبت به پیمان سعدآباد ستود ولی نسبت به داخل شدن به پیمان بغداد گفتند نمی بایست با این صراحت مخالفت می کردی.

نظر من این بود که حتی الامکان یک وضع بیطرفی مثبت برای ایران درست شود و درغیراین صورت بدون هیچ قید و شرطی وارد پیمانی نشویم. یعنی حداقل اختلافات مرزی با عراق و پاکستان را حل کرده و موقعیت خود را درخلیج فارس به پیش ازدورۀ (ستاتوکو)

برگردانیم. نظرم به بیطرفی مثبت می چربید و با چنین سیاستی می توانستیم خود را بیشتر تقویت کنیم بدون اینکه هزینه گزافی را بر خود تحمیل کنیم. در تهران که بودم نخست وزیر و وزیر امور خارجه را کم و بیش با نظر خود موافق می دیدم.

تجربه سی و چندسال سابقه خدمت در وزارت امور خارجه به من آموخته بود که بیگانگان به ویژه اروپائیان هر جمله ای برای ما بسرایند برای اغفال ماست و نباید به قول آنها اعتماد کرد.

وقتی اطلاع حاصل کردم که انتظام عازم پاریس و لندن می باشد در لندن از او دیدار کرده و در اجرای نظر خود اصرار ورزیدم که در پاسخ گفت من قول می دهم که پیمان را امضا نکنم و همین کار را هم کرد و خود را به کسالت زد و پیمان را مصطفی سمیعی معاون او امضا نمود.

دلیل دیگر من برای قبول سیاست بیطرفی مثبت این بود که نباید کاری کنیم که کوشش خود را در تهیه وسایل حفظ بیطرفی مثبت محدود سازیم. با خسارات مادی و معنوی که از جنگ دوم دیدیم به ویژه خودداری شوروی از تخلیه ایران ناچار بودیم باور کنیم که شوروی هیچ تغییری در سیاست اساسی خود نسبت به ایران نداده و سیاست تسلط بر ایران از تزارها به بلشویکها ارث رسیده است.

به هر حال با ورود به پیمان بغداد بدون قید و شرط دست و بال خود را بستیم و خود را محکوم به اتخاذ برنامه دفاعی کردیم که دیگران برای منافع نفتی و اقتصادی خود تنظیم کرده بودند، در عین حال شوروی را وادار کردیم که در کشورهای عربی نفوذ خود را بسط داده و پیمان بغداد را در محاصره قرارداد و سرانجام باعث بیرون رفتن عراق بشوند.

در لاهه کاردار ترکیه از من پرسید چرا باورد به پیمان بغداد مخالفت کردید؟ گفتم مگر باشما پیمان سعدآباد نداشتیم آیا به تعهد خود وفا کردید؟ خودش گفت حتی يك اعلامیه رسمی هم

ندادیم. گفتم با این طرز چه اطمینانی هست که همین کار تکرار نشود.



مجله سپید و سیاه در شماره ۴ خرداد ۱۳۵۸ چنین می نویسد:
دولت علاء با تکیه به دیار، روز ۱۹ مه‌رمه ۱۳۳۴ پیوستگی ایران را به پیمان بغداد اعلام داشت. این پیمان وسیله ای شد که نفوذ آمریکائیا در ایران هرچه بیشتر گسترش یابد. فدائیان اسلام نیز به شدت با این کار مخالف بودند و تصمیم به ترور علاء گرفتند.

روز ۲۶ آبان سال ۱۳۳۴ قرار بود علاء برای شرکت در کنفرانس نخست وزیران انگلستان - ترکیه - عراق - پاکستان روانه بغداد شود و آمریکا هم نماینده ای به عنوان ناظر بفرستد.

روز ۲۵ آبان یعنی یک روز قبل از سفر علاء، فدائیان اسلام تصمیم خود را درباره علاء اجرا کردند. در ساعت سه و چهل دقیقه بعد از ظهر روز ۲۵ آبان وقتی علاء برای شرکت در ختم مصطفی کاشانی به مسجد شاه وارد شد توسط مظفر ذوالقدر عضو فدائیان اسلام مورد اصابت گلوله قرار گرفت ولی چون گلوله بعدی در هفت تیر گیر کرد ضارب با عصبانیت اسلحه را به سرعلاء زد که او را دستگیر کردند. علاء فقط یک روز در بیمارستان بود و با سرپاند پیچی شده روانه بغداد گردید تا نخستین گام را در هموار کردن پیمان مزبور بردارد.

به نوشته مطبوعات پیمان بغداد در سال ۱۹۵۵ (۱۳۳۴ شمسی) بین عراق و ترکیه امضاء شد. در فروردین ۱۳۳۵ دولت انگلیس و در اول مه‌رمه دولت پاکستان و در ۱۲ آبان ۱۳۳۵ دولت ایران به پیمان پیوستند.



دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی در کتاب (تاریخ روابط ایران از پایان جنگ دوم تا سقوط رژیم پهلوی) می نویسد:

شوروی که پس از مرگ استالین سیاست همزیستی مسالمت آمیز را پیش گرفته بود، از انعقاد پیمان بغداد و عضویت ایران در آن به شدت ناراحت شد و سه یادداشت اعتراض آمیز پی در پی فرستاد. مولوتوف وزیر خارجه شوروی دریادداشتی که در ۱۹ مهرماه ۱۳۳۴ در آستانه الحاق به پیمان بغداد به کاردار ایران درمسکو تسلیم کرد، نوشته بود: «از اخبار مندرجه درمطبوعات بردولت شوروی مسلم شد که دولت ایران تصمیم گرفته است به اتحاد نظامی ترکیه - عراق - پاکستان معروف به پاکت بغداد که در آن انگلیس هم شرکت دارد ملحق شود. دولت شوروی راجع به این مسئله اطلاعی از دولت ایران دریافت نداشته است ولی نمی تواند اهمیت به اخبار ندهد. شوروی لازم می داند به همین مناسبت مراتب زیررا اعلام دارد: معنی انعقاد پیمان بغداد عبارت است از دسته بندی در خاورمیانه و نزدیک که آلتی است در دست محافل متجاوز معینی که علاقه ای به تحکیم صلح و امنیت بین المللی ندارند. اصرار درانعقاد چنین دسته بندی درعین حال به منظور حفظ و استقرار مجدد تسلط استعمار درکشورهای این منطقه می باشد. ملحق شدن ایران به این دسته بندی نظامی با علاقه به تحکیم صلح و امنیت درخاور میانه و نزدیک سازگار نبوده و با رابطه حسن همجواری ایران با اتحاد جماهیر شوروی و تعهدات معلومه قراردادی ایران متناقض می باشد.»

دولت ایران در ۲۳ مهر جواب داد که الحاق به پیمان همکاری متقابل منعقدہ بین عراق و ترکیه جز تحکیم مبانی صلح و امنیت خاورمیانه که متضمن استقرار صلح بین المللی است هدف دیگری ندارد. این اقدام کاملاً طبیعی می باشد و استنباط شوروی از اینکه پیمان مزبور یک دسته بندی نظامی است درست نیست زیرا پیمان مذکور که انگلستان و پاکستان هم بدان پیوسته اند، پیمانی است براساس منشور ملل متحد و با اراده آزاد و اعمال حق حاکمیت هر دولتی دراتخاذ روشی که برای دفاع خود مصلحت می

داند بین چند دولت عضو سازمان ملل متحد منعقد شده و منظور آن حفظ صلح و دفاع مشروع است و به هیچ وجه به رابطه دوستی همجواری با دولت شوروی خلی وارد نمی سازد و هیچگونه مفایرتی هم با مواد قراردادهای موجود بین دولتین ندارد.

دومین یادداشت اعتراضیه شوروی درء آذر و سومین یادداشت درء ۱۴ بهمن ۱۳۳۴ واصل شد که به هیچوجه توضیحات ایران را قانع کننده ندانسته و همچنان برماهیت تجاوزکارانه پیمان بغداد اصرار می ورزید که البته سودی نداشت و دولت ایران با اتکاء به ایالات متحده آمریکا با ارسال پاسخ های دندان شکن به شوروی به فعالیت خود درپیمان بغداد ادامه می داد.

هیئت پارلمانی ایران که در دی ماه ۱۳۳۴ به شوروی دعوت شده بود درنتیجه مکالمات تندی که بین نمایندگان شوروی و ایران درباره پیمان بغداد رد و بدل شد سفرش را ناتمام گذاشت و به ایران بازگشت. دراسفندماه آن سال نیز دولت ایران اعلام کرد که چون سرگرد کوزنتسف معاون وابسته نظامی شوروی عملیاتی برخلاف اصول و مقررات بین المللی مرتکب شده بود وزارت امورخارجه تقاضای احضار او را نموده است. حادثه مزبور که توسط جاسوسی به نام رجائی که گروهبان نیروی هوائی بود ترتیب داده شده بود و به تیرگی روابط بین دوکشور افزود.

گرچه پیوستن ایران به پیمان بغداد باعث حملات شدید مقامات شوروی به خصوص خروشچف دبیر کل حزب کمونیست آن کشور گردید که انتظارآن می رفت، اما حملات نهرو و ناصر به قدری شدید بود که آمریکارا از پیوستن به پیمان بغداد منصرف ساخت و به عضویت درکمیته های مختلف آن اکتفاء نمود. درفروردین ماه ۱۳۳۵ (آوریل ۱۹۵۶) که دومین شورای پیمان دربغداد تشکیل شد چون دراعلامیه نهائی خود به مسئله کشمیر و حقانیت پاکستان اشاره کرد، دولت هند طی یادداشت رسمی به شدت به دخالت دراین موضوع که مربوط به حقوق حاکمیت خودش می

دانست اعتراض کرد و به حملات خود به پیمان بغداد افزود. رادیو صوت العرب و رادیو قاهره و سایر کشورهای عربی نیز پیمان بغداد را زیر حملات کوبنده خود گرفته بودند. این امر موجب خصومت شخصی بین شاه و جمال عبدالناصر گردید و به قول حسنین هیکل روزنامه نگار مشهور مصری «پیمان بغداد خاکستری را که مدت ۱۴۰۰ سال بر روی دشمنی دیرینه ایرانیان و اعراب نشسته بود یکباره بریاد داد»



درجلسات ژوئیه ۱۹۵۸ (تیرماه ۱۳۳۷) شورای وزیران پیمان بغداد که درلندن تشکیل شد هدفهای پیمان توسط اعضاء تأیید و دولت امریکا که دراین جلسات به عنوان ناظر شرکت می کرد قول های مساعدی داد.

با وجود مخالفت شورویها با پیمان بغداد مرتباً جلسات پیمان بغداد تشکیل و مقامات مهم سیاسی و نظامی کشورها باهم ملاقاتهایی داشتند و رابطه بین کشورهای منطقه را از هرجهت صمیمانه ترکرده بودند. ولی يك واقعه ناگهانی موجب شد که اساس پیمان بغداد متزلزل گردد و آنهم کودتای غیرمترقبه نظامیان عراق به رهبری عبدالکریم قاسم درسال ۱۳۳۶ بود که با کشته شدن ملک فیصل پادشاه عراق و عبدالاله نایب السلطنه و نوری سعید نخست وزیر آن کشور، وضع هم پیمانان عراق به خطر افتاد. تا مدتی کارپیمان بغداد متوقف گردید ولی باتغییر نام آن به پیمان سنتو درسال ۱۹۵۹ بدون شرکت عراق، پیمان نیم بند قبلی با نام جدید به کارادامه داد.



مسعود بهنود می نویسد: درنخستین سال دولت دکتراقبال که شاه از هرجهت احساس آرامش می کرد به تحکیم موقعیت خود پرداخت ولی درهمین زمان حادثه ای درهمسایگی ایران چون صاعقه ای برسررژیم شاه فرود آمد که موجب شد آمریکائیها موقتاً از خرده

گیری درباره کارهای شاه دست بردارند و آن کودتای عبدالکریم قاسم بود که کاخ سلطنتی بغداد را خراب کرد و وقتی ماهیت جمهوری عراق روشن شد، مسلم گردید که عبدالناصر تاکنارخلیج فارس آمده است و حکومت دست نشانده انگلیس که درپیمان بغداد با ایران و آمریکا متحدشده بود جای خود را به رژیم متمایل به چپ عبدالناصر داده است. بدین جهت شاه حق داشت که اسلحه بیشتری از آمریکا طلب کند. دیگر پرده پوشی لازم نبود و گفتگوهائی که از چندماه قبل برای انعقاد پیمان دوستی و عدم تعرض بین تهران و مسکو درجریان بود متوقف گشت. ایران با یک پیمان دوجانبه با آمریکا به عنوان پایگاه نظامی آمریکا درمنطقه تثبیت شد. براساس ماده ای از این پیمان آمریکا حق داشت در صورتی که ایران مورد تعرض نیروهای خارجی قرار گیرد دخالت نظامی کند.

از طرفی پیمان بغداد هم به پیمان سنتو تغییر نام داد و آمریکا بدون پرده پوشی در رأس قرارگرفت و برای نشان دادن به نقش و اهمیت ایران به پیمان سنتو نخستین دبیر کل آن (عباسعلی خلعت بری) وزیر خارجه بعدی ایران گردید.

پیمان نظامی دوجانبه با آمریکا و پیمان سنتو به شاه امکان داد تا هرچه تجهیزات می خواهد از آمریکا بگیرد. به طوریکه نام ایران در اول فهرست کشورهای قرار گرفت که از اعتبارات و کمکهای نظامی آمریکا استفاده می کردند.

شاه در سفر به آمریکا برخرد سلاح های زیادتر پافشاری می کرد. نیکسون در مقام معاونت ریاست جمهوری و بنیاد پرنفوذ راکفلر در مقام دارنده سهام شرکت های بزرگ نفتی توانستند اعضای کنسرسیوم نفت را برای قبول طرحهای شاه آماده کنند تا شاه توانست برای واگذاری قسمتهائی از مناطق نفتی جنوب ایران (خارج از حوزه قرارداد کنسرسیوم) با مؤسسات بزرگ نفتی جهان قرارداد هائی منعقد سازد. قرارداد با شرکت (انی) درایتالیا -

قرارداد نفتی با شرکت نفتی آمریکا به نام (پان آمریکن) و قرارداد نفتی با کاناداییها و دیگران منابع تازه ای از درآمد برای شاه ایجاد کرد تا بتواند اسلحه زیاد تری به دست آورد. گفته می شد که این قراردادها براساس (۷۵ - ۲۵) منعقد گردید درحالی که تا آن زمان صحبت از قراردادهای ۵۰/۵۰ بود و هنوز هیچ کشوری به قراردادی بیش از ۶۰ درصد موفق نشده بود. قراردادهای تازه به پایمردی دکتراقبال منابع تازه ای در اختیار ایران قرارداد.



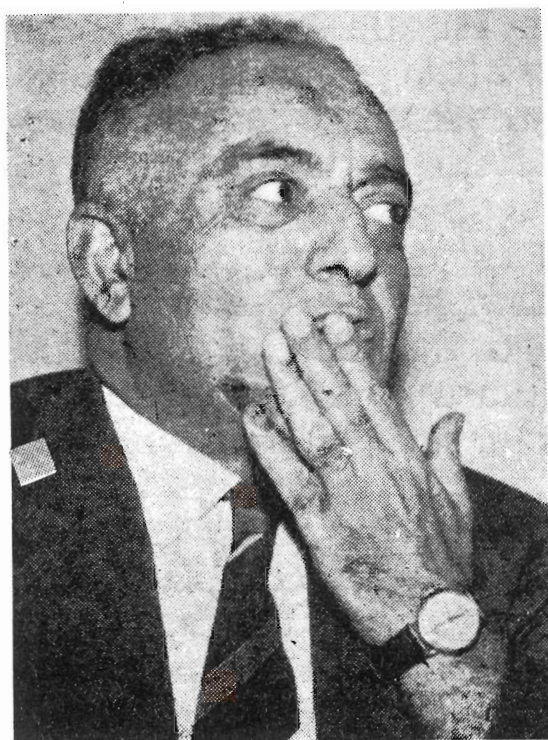
دکتراقبال در زمان نخست وزیری اش در رأس هیئت نمایندگی ایران برای شرکت در کنفرانس سنتو که درواشنگتن تشکیل می شد عازم آمریکا گردید. در جلسات مزبور که در سطح نخست وزیران عضو پیمان بود تصمیمات لازم گرفته می شد.

وزیر خارجه وقت علی اصغر حکمت بود. دکتراقبال زیاد نظر موافقی با حکمت نداشت. از خود دکتراقبال شنیدم که وقتی از اروپا برگشته بود و می خواست برای تدریس به دانشگاه برود با این که از هر حیث واجد شرایط بود ولی علی اصغر حکمت (وزیر فرهنگ وقت در زمان رضاشاه) او را خیلی سر می گرداند و این روش حکمت عقده ای در دل دکتراقبال ایجاد کرده بود و می گفت حالا حکمتی که مرابه عنوان دانشیار دانشگاه قبول نداشت وزیر خارجه کابینه من گردیده و باید دستورات دولت را اجراء کند. پس از چندی به طور ناگهانی حکمت از وزارت خارجه دکتراقبال برکنار شد.



عبدالحسین مفتاح درباره تغییر حکمت چنین می نویسد:
یک روز معاون وزارت خارجه را دیدم می گفت در روابط ایران و شوروی مسئله ای پیش آمده که ممکن است به زیان حکمت تمام شود. موضوع جالبی بود. بررسیهای من به این نتیجه رسید که

هنگامی که عبدالحسین مسعود انصاری به سفارت ایران درمسکو مأمور می شود درملاقات با وزیر خارجه عدم رضایت شورویها را از ورود ایران به پیمان بغداد می شنود و به تهران گزارش می دهد. درتهران هم سفیر شوروی مکرر نا رضایتی دولت شوروی را از ورود ایران به پیمان بغداد و همچنین پیمان دوجانبه با آمریکا گوشزد می کند ولی نتیجه ای نمی گیرد، بالاخره پیشنهاد می کند که برای رفع نگرانی شوروی، دولت ایران يك پیمان دفاعی با شوروی منعقد کند. البته بستن چنین پیمانی خود به خود پیمان بغداد و پیمان دوجانبه با آمریکا را بی اثر می کرد. پس از مدت کوتاهی شهرت یافت که سیدضیاءالدین طباطبائی درتکاپو است که بین ایران و شوروی نزدیکی ایجاد کند و این نزدیکی وسیله حمید سیاح سفیر سابق ایران درمسکو صورت می گیرد. (آیا این اقدام سیدضیاء بدون اطلاع انگلیسها ممکن بوده؟) درنتیجه این تماس ها هیئتی از طرف دولت شوروی برای انعقاد پیمان به ایران می آید و باشاه هم ملاقات می کند. سیاح می گفت در جلسات مذاکرات با روس ها طرز بیان حکمت شورویها را می رنجاند. درحالی که هیئت شوروی دستورداشت پیشنهادات دولت ایران را به هرنحوی که باشد بپذیرد. این موضوع را رادیو مسکو دربخش اخبار روز ۲۷ بهمن ۱۳۳۷ مورد بحث قرارداده و گفت: «دولت ایران اظهارعلاقه به عقد پیمان عدم تعرض کرد و دولت شوروی هم نظر به علاقه داشتن روابط دوستانه با ایران از این نظر استقبال کرد و حتی به نمایندگان خود دستورداد که پیشنهادات دولت ایران را با هرگونه تغییری بپذیرد. ولی اکنون دولت ایران از نظر خود عدول کرده و باعث قطع مذاکرات گردیده است.» دروزارت امورخارجه درایران مسئول این پیش آمد را حکمت می دانستند. آیا این می توانست دلیل دیگری برنفوذ بیش ازحدآمریکائیها درایران و سیاستمداران ایران باشد؟



دکتر جلال عبده در خاطرات خرید چنین می نویسد:
تابستان سال ۱۳۳۸ تلگرافی از دکتر اقبال نخست وزیر وقت دریافت داشتم (حسب الامرملوکانه به وزارت امور خارجه برگزیده شده اید. زودتر به تهران حرکت کنید و مصاحبه ای ننمائید) حقیقت این است که مایل به اشتغال عضویت در دولت، آن هم پست وزیر امور خارجه نبودم. به چند دلیل؛ رجعت شاه را به سلطنت در اثر توطئه بیگانه می دانستم و تمایل به عضویت در دولت وی را نداشتم. شاه بعد از ۲۸ مرداد کلیه اختیارات را در دست داشت و نخست وزیران صرفاً (اوامرذات مبارک) را اجرا می کردند. در انتخابات وزرای مهم نخست وزیر مداخله ای نداشت در حالی که معتقد بودم شاه باید بر اساس قانون اساسی به سلطنت اکتفا کند

و حکومت در دست دولت مورد اعتماد پارلمان باشد. شاه برخلاف این اصل بدون داشتن هیچگونه مسئولیتی رأساً به اعمال شئون حکومت می پرداخت به ویژه امور وزارت جنگ و خارجه را خود عهده دار بود و وزیر خارجه آلت فعلی بیش نبود. از آن گذشته متعاقب کنفرانس بانكوك اعتقاد نگارنده بر این بود که دولت ایران می بایستی در سیاست خارجی بیطرفی اختیار کند و الحاق به پیمان بغداد که تبدیل به سنتو شد و همچنین انعقاد قرارداد دفاعی و همکاری با آمریکا موجب خشم شوروی ها شده و آن را به نفع ایران نمی دانستم. به علاوه قید این که (مصاحبه نکنید) مبین این بوده که نماینده دائمی ایران در سازمان ملل که به سمت وزیر خارجه تعیین شده حتی حق مصاحبه ندارد تا چه رسد به اینکه در مسائل خارجی اظهار نظر کند. چگونه ممکن است در تماس با خبرنگاران ازدادن پاسخ خودداری کرد؟ تصمیم گرفته بودم که زیر بار سمت وزیر امور خارجه نروم و چون مختصر ناراحتی معده داشتم به پزشك مخصوص شاه دکتر فلینگر مراجعه کرده و گفتم مایل به قبول شغل وزارت خارجه نیستم و او هم گواهی داد. به علاوه چون از طرف مجمع عمومی سازمان ملل به سمت ریاست کمیسیون برای نظارت در اجرای نظرخواهی کامرون تحت قیمومیت انگلیس در آفریقای غربی برگزیده شده بودم این وظیفه را بر قبول شغل بی محتوای وزیر امور خارجه ترجیح می دادم. از این رو به دکتر اقبال تلگرافی با اشاره به گواهی پزشك عدم توانائی خود را از قبول شغل مزبور یادآور شدم. در این ضمن داک هامرشولد دبیرکل سازمان ملل و پرنس علیخان نماینده دائم پاکستان در سازمان ملل ضیافتهایی برای تودیع دادند که روزنامه نگاران سنوالاتی کردند که با ذکر کلیات جواب دادم. در خلال این جریان از دکتر اقبال تلگرافی رسید که شاه عذر مرا پذیرفته و (فرمودند طوری حرکت کنید که روز ۳ شنبه همان هفته صبح تهران باشید) چاره ای جز عزیمت به تهران نداشتم تا بتوانم شاه را قانع کنم که کار وزارت خارجه از من

ساخته نیست.

از نیویورک به رم پرواز کردم. موفق السلطنه اسفندیاری سفیرایران دررم مرا دعوت کرد شب نزد او بمانم. پس از مشورت، او وضع مرا کاملاً درک کرد ولی نگارنده را به صبر و شکیبایی دعوت می کرد و می گفت ممکن است شاه به تدریج تغییر روش بدهد. درفرودگاه تهران دکتر جعفرندیم معاون اسبق وزارت خارجه انتظار مرا داشت. قصد خودرا به اوگفتم. سعی کرد مرا متقاعد کند که بی جهت موجبات عدم رضایت شاه را فراهم نسازم. نظرخودرا به پدرم گفتم. او هم نظر مرا تأیید کرد وافزود که درگفتگوی خود باشاه رعایت احتیاط را بکنم و افزود خانواده پهلوی کینه شتری دارند، بی جهت بالحن تندی که خشم شاه را برانگیزد سخن نگویم. شنیدم می خواستند معاونی به من تحمیل کنند برای چنین کاری هم آمادگی نداشتم وبراین عقیده بودم که معاون وزارت خارجه باید مورد اعتماد شخص وزیرباشد و این امر مزید برعلت شد و مرا برتصمیم خود بیش از پیش راسخ نمود تا به هرقیمتی است از این دام خودرا رها سازم.

پس از دیدار بادکتراقبال قصد خودرا گفتم. روز بعد به نخست وزیری رفته به اتفاق دکتراقبال به کاخ سعدآباد رفتیم. وارد تالارپذیرائی شدیم، شاه مشغول قدم زدن بود. دکتراقبال مرا به سمت وزیر خارجه معرفی کرد. فرمان نگارنده هم قبلاً به امضا رسیده بود. دکتراقبال با بوسیدن دست شاه مرخص شد. شاه به نگارنده گفت بنا برمصالحت کشور به امضای قرارداد دفاعی با آمریکا مبادرت کرده و مورد دشنام رادیو مسکو قرار گرفتیم، تصمیم گرفتیم تا شکایت علیه شوروی را درشورای امنیت سازمان ملل مطرح کنیم، شهابه نیویورک بروید و شکایت را مطرح کنید. اظهارداشتم که شورای امنیت برای رسیدگی به هرشکایتی صلاحیت ندارد، تنهاشکایاتی قابل طرح است که صلح وامنیت بین المللی را به خطر اندازد وچنین شکایاتی قابل طرح نیست. شاه گفت

(بدانید که وزیر خارجه خود من هستم و تصمیم را شخصاً اتخاذ می کنم)

با استظهار به لطف خداوند متعال و این که از طرف مجمع عمومی سازمان ملل برای نظرخواهی در کامرون انتخاب شده بودم دل به دریا زده گفتم معلوم می شود که دکتر اقبال در ابلاغ امر اعلیحضرت که طی آن نگارنده به عنوان وزیر امور خارجه برگزیده شده ام دچار اشتباه شده است. شاه با ترشروئی گفت بگذارید رادیو مسکو هر چه می خواهد بگوید، هر چه بیشتر دشنام بدهد مردم به من بیشتر علاقمند می شوند. متذکر شدم که حضور اعلیحضرت خلاف عرض کرده اند. آن بقالی که هر روز به پاسبان باج می دهد که از شر اومصون باشد، آن کشاورزی که مورد آزار ژاندارم است، آن دانشجویی که به اتهام چپگرایی و مخالفت با سلطنت مشروطه در سیاهچال زندان ساواک شکنجه می بیند، سخن پراکنی رادیو مسکورا زبان حال خود تلقی می کنند و بیش از پیش تحت تأثیر تبلیغات محافل چپگرایی افراطی قرار می گیرند.

شاه بالحنی تند گفت (شما استعفا خواهید داد ولی فعلاً محرمانه بماند و هرسفارتی که خواستید می توانید بروید) در پاسخ گفتم که مجمع عمومی سازمان ملل مرا برای نظارت در کامرون انتخاب کرده است و اجرای این مأموریت مدتی به طول خواهد انجامید. با این طرز دفتر شاه را ترک کردم.

بعد از ظهر همان روز سفرای مقیم تهران در سالن وزارت خارجه به وزیر خارجه مستعفی معرفی شدند. به کاردار سفارت شوروی گفتم که در مدت تصدی نگارنده اقدامی علیه جماهیر شوروی نخواهد شد. عباسعلی خلعت بری که ریاست تشریفات وزارت خارجه را داشت سفرارا معرفی می کرد. او متأسفانه جان خود را به رایگان در راه اطاعت محض از اوامرشاه باخت.

روز بعد دکتر اقبال گفت از جزئیات کار مسبوق است، اقتضای دارد به عنوان کسالت چند روزی در بیمارستان بانکملی بستری شوم.

ریاست بهداری بانک را دکتر احمد امامی به عهده داشت که از مدرسه متوسطه باهم دوستی داشتیم . پس از یک هفته عازم نیویورک شدم .

چون بنابراین بود که قبل از رسیدن به نیویورک استعفای خود را عنوان نکنم به ارسلان نیرنوری رئیس دفتر وزیرگوشزد کردم که امور وزارتخارجه را کافی السابق معاونین و مدیران کل انجام می دهند . چون مراجعتی درکار نبود از نیویورک استعفای خود را به نخست وزیر مخابره کردم درحالی که استعفا پس از ملاقات با شاه به وقوع پیوسته بود .

درآذرماه ۱۳۶۶ روزی با دکتر کاسمی برخورددم . او می گفت روزی که در بیمارستان بانکملی بودم شاه گفت تصور می کنم دکترعبده تمارض کرده باشد ، به عنوان عیادت نزد او بروید و نتیجه را بگوئید . نزد من آمد گفتم باشوروی ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک داریم نباید روابط دوکشور تیره باشد . دکترکاسمی دربارگشت به شاه گفت فلانکس مریض است ولی باسیاست کنونی هم موافق نیست . او گفت شاه وقتی امتناع مرا از قبول شغل وزارت خارجه دید به دکتراقبال گفت (این رفیق شما هم که خاک اره از آب درآمد) . این مطالب آن روز به گوش شاه خوش آیند نبود . دربحبوحه انقلاب دکتر حسن امامی امام جمعه تهران با نگارنده ملاقات نمود وگفت از طرف شاه پیامی دارم . شاه با توجه به نکاتی که هنگام ارجاع پست وزارت خارجه باوی داشتم بدان عقیده مند شده که ریاست دولت را قبول کرده و کابینه را تشکیل دهم . پاسخ دادم متأسفانه وقت گذشته امروز بدون موافقت آیت الله خمینی هیچ سیاستمداری نمی تواند اداره امور کشور را برعهده بگیرد . درپاسخ گفت دویست نفر بیشتر مخالف شاه نیستند . اشتباه امام جمعه را گوشزد کردم که اکثریت قریب به اتفاق مردم پیرو نظرات انقلاب هستند و از قبول ریاست دولت عذرخواستم . این پیام از طرف میراشرفی هم داده شد که به او هم پاسخ منفی دادم . (متأسفانه

اکثر شهود قضیه حیات ندارند و تا هنگامی هم که شاه درمسند قدرت بود هیچیک ازاین مطالب گفته و شنیده نشده است ولی به هرحال چون دکتر عبده شخصیت معتبری است نوشته های او برای ثبت درتاریخ نقل شد).

دکترجواد صدر معاون سیاسی وزارت خارجه می گفت علی اصغر حکمت وقتی از سفارت ایران دردهلی باز می گردد از طرف شاه به وی ابلاغ می گردد که وزارت امورخارجه را تصدی کند. دکتراقبال از این انتصاب خشنود نبود زیرا نمی خواست وزیران باشاه تماس مستقیم یابند ولی شاه به حکمت گفته بود با وی تماس مستقیم خواهد داشت. دکتر صدر به دستور حکمت درمورد مناسبات ایران و شوروی باخبرنگاران مصاحبه نمود که به دستور دکتراقبال متن مصاحبه درمطبوعات منتشر نشد. شاید قید (مصاحبه نکنید) درارتباط با همین موضوع بود. دکترصدر افزود به دستور حکمت درمجلس درباره مواد ۵ و ۶ قرارداد ۱۹۲۱ با شوروی توضیحاتی داده بود. چندماه قبل از آنهم معاون وزارت خارجه شوروی به ایران آمده بود تا عهدنامه عدم تعرض بین ایران و شوروی امضاء گردد و دولت ایران تعهدکند که پایگاه به دول خارجی ندهد. آن وقت احتیاجی به لغو مواد ۵ و ۶ قراردادندخواهدبود.

قرار بود به دستورشاه موضوع مکتوم بماند ولی از قرار معلوم یکی از کارمندان بلندپایه وزارت خارجه مراتب را به اطلاع سفارت آمریکا رسانید که بلافاصله آیزنهاور وسیله تلفن باشاه تماس گرفته مانع پیشرفت مذاکرات ایران و شوروی شد. درآن وقت معاون وزارت خارجه شوروی درتهران می خواست باشاه و وزیرخارجه ملاقات کند که به او وقت داده نمی شد. سفیرشوروی به دکتر صدرمعاون وزارت خارجه نسبت به روش دولت ایران اعتراض کرد. دکترصدر پاسخ داده بود با وجود وزیرخارجه درتهران وی نمی تواند باشاه ملاقات کند. دکترصدر وسیله صدرالاشراف جریان را

به اطلاع شاه می رساند ولی شاه توجهی به مصلحت اندیشی رئیس مجلس سنا نمی کند و چندی بعد قرارداد دوستی ایران و آمریکا منعقد می گردد که موجب تیرگی روابط ایران و شوروی و حملات رادیوئی شوروی به ایران می شود .

همین جریانات موجب برکناری حکمت و دعوت نگارنده به سمت وزیر خارجه می گردد که چون قبول نکردم عباس آرام به عنوان وزیرخارجه تعیین شد .



گاهنامه شاهنشاهی دربارهٔ پیمان بغداد و پیمان مرکزی چنین خبر می دهد .

در ۲۵ تیرماه ۱۳۳۵ جلسه کشورهای عضو پیمان بغداد تشکیل و رؤسای سه کشور پیامی برای آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا فرستادند و از تصمیم آمریکا دائر بر پیاده کردن نیرو در لبنان و پایان دادن به حوادث ناگوار آن منطقه قدردانی کردند .

در ۲۴ تیرماه ۱۳۳۷ کنفرانس کشورهای سران کشورهای عضو پیمان بغداد پس از کودتای عراق، در آنکارا تشکیل یافت . در این کنفرانس شاهنشاه ایران - جلال بایار رئیس جمهور ترکیه - اسکندر میرزا رئیس جمهور پاکستان شرکت داشتند . سران سه کشور درباره کودتای عراق و آیندهٔ پیمان مزبور مذاکره کرده و جلسه ای نیز جداگانه از نخست وزیران ایران - ترکیه و وزیرخارجه پاکستان تشکیل و تصمیماتی گرفته شد که دفتر مرکزی پیمان از بغداد به آنکارا منتقل گردد .

روز ۳ مرداد ۱۳۳۷ دکتر اقبال نخست وزیر ایران به ریاست هیئت نمایندگی ایران برای شرکت در کنفرانس کشورهای عضو پیمان بغداد به لندن عزیمت کرد و در آنجا تصمیم قطعی درباره تغییر نام پیمان بغداد و ادامه همکاری کشورهای عضو پیمان گرفته شد .

روز ۷ مرداد ۱۳۳۷ نیز شورای وزیران پیمان بغداد که علاوه

برنخست وزیران عضو، دالس وزیرخارجہ آمریکانیز درآن شرکت داشتند با صدور اعلامیه ای پایان یافت. تصمیم قطعی درباره تحکیم اساس پیمان سنتو گرفته شد.

شاه در مصاحبه مطبوعاتی در لندن در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۸ گفت الحاق ایران به پیمان سنتو از تمایل طبیعی و قانونی ما به حفظ کشور سرچشمه می گیرد لیکن پایگاه نظامی به هیچ کشور خارجی داده نخواهد شد.

اگر شوری هم به ما به عنوان یک کشور مستقل احترام بگذارد هرگز مشکلی در روابط دو کشور پیش نخواهد آمد.

شاه در جلسه مصاحبه مطبوعاتی ۳ مهرماه ۱۳۳۸ گفت (امیدوارم روزی برسد که شاهد از بین رفتن پیمانهای دفاعی و نظامی باشیم و خلع سلاح عمومی انجام شود)

در ۱۴ مهرماه ۱۳۳۸ دکتر اقبال طی نطقی در جلسه افتتاحیه شورای وزیران پیمان مرکزی در آمریکا گفت (این پیمان برای تثبیت صلح در خاورمیانه به وجود آمده و دولت ایران همواره در تحکیم آن کوشیده است) هنگام ورود ژنرال آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا به ایران در آذر ماه ۱۳۳۸ طی اعلامیه مشترکی اهمیت پیمان مرکزی در حفظ امنیت و آرامش منطقه مورد تأکید قرار گرفت.

کمیته نظامی پیمان مرکزی در باشگاه افسران در تهران تشکیل شد و هیئت های نمایندگی ایران - آمریکا - انگلستان - ترکیه - پاکستان در آن شرکت داشته و از نظر نظامی تصمیمات مهمی اتخاذ شد.

کمیته اقتصادی سازمان پیمان مرکزی در تهران نیز با اعلامیه ای به کار خود پایان داد. متن اعلامیه در پایتخت های کشورهای عضو منتشر گردید.

در ۲۸ تیرماه ۱۳۳۹ اعلام شد که کنفرانس اتمی سازمان پیمان مرکزی با شرکت ۶۰ تن از کارشناسان اتمی کشورهای عضو و چند کارشناس مهم جهانی در همدان تشکیل و پس از چند روز به کار



روزنامه اطلاعات در شماره ۱۵۹۱۶ مورخ ۷ مرداد ۱۳۵۸ چنین نوشت:

بعد از انعقاد پیمان بغداد شاه ایران در سال ۱۹۵۹ (سال ۱۳۳۷) پس از انعقاد قرارداد نظامی ایران و آمریکا و تیره شدن روابط ایران و شوروی موافقت‌هایی با آمریکا کرده بود.

در اواخر همان سال دولت شوروی سندی را از بایگانی سری اسناد پیمان بغداد به دست آورده و در یکی از تالارهای عمومی شهر مسکو برای مدت ۴ ماه به معرض نمایش گذارد. در این سند به دولت آمریکا اجازه داده شده بود در صورت وقوع جنگ بین آمریکا و شوروی مناطق شمالی ایران را مورد بمباران اتمی قرار دهد. این مناطق شهرهای بزرگ تبریز و مشهد و تاحدودی تهران را در برمی گرفت تا با انجام اینکار در صورت وقوع جنگ یک دیوار عظیم باتشعشات اتمی مانع اشغال مناطق نفتی در خاور میانه توسط شورویها گردد.

با این که مطبوعات غربی خواستار تکذیب این خبر شده بودند ولی ایران و آمریکا آنرا تکذیب نکردند و این سند اکنون در کتابخانه لنین در مسکو موجود است.



این سند که روزنامه اطلاعات به آن اشاره کرده معلوم نیست چرا تا کنون نه شورویها و نه دولت جمهوری اسلامی متن آنرا منتشر نکرده اند. کافی بود که سفیر ایران در مسکو متن این سند را به دست می آورد و در مطبوعات ایران چاپ می شد تا حقیقت روشن گردد. تا کنون در جای دیگر این سند منتشر نشده ولی شمس الدین امیرعلائی سفیر ایران در پاریس در زمان دولت بازرگان سندی را که جزو اسناد محرمانه سفارت بوده منتشر ساخته که متن آن چنین است:

بخشنامه سری وزارت امور خارجه به سفارتخانه ها :
به کلی سری - شماره ۸۸۴۸ - تاریخ ۳/۷/۳۸
سفارت کبرای شاهنشاهی ایران - پاریس

به طوریکه استحضار دارید به موجب مقدمه موافقت نامه همکاری بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت کشورهای متحد آمریکا که در تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۳۷ در آنکارا امضاء شده و ماده یک موافقت نامه مذکور، دولت کشورهای متحد آمریکا حفظ استقلال و تمامیت کشور شاهنشاهی را برای منافع ملی خود و صلح جهانی یک امر حیاتی تشخیص می دهد و هرگاه تجاوزی به کشور ایران بشود به موجب درخواست دولت ایران اقدامات مقتضی را که شامل استفاده از نیروهای نظامی خواهد بود به منظور مساعدت بادولت شاهنشاهی به عمل خواهد آورد.

چون می توان این فرض محال را کرد که تجاوز به طور ناگهانی و سریع انجام شود به طوریکه دولت قانونی در اندک زمانی ازین برود به طوریکه حتی فرصت ارسال چنین درخواستی به دولت آمریکا نباشد و به این ترتیب اجرای ماده یک موافقت نامه عملاً غیرممکن به نظر رسد که برای پیش بینی وقوع چنین فرض محال در مواقع لزوم بدون آنکه احتیاج به کسب دستور از مرکز باشد و یا درانتظار وصول اوامر فرصت مناسب از دست برود آن سفارت کبری به موجب اختیاری که به این وسیله داده می شود فوراً از جانب دولت شاهنشاهی تقاضای رسمی مندرج در ماده یک موافقت نامه را از دولت کشورهای متحد آمریکا بنماید.

بنابراین درچنین موقعی هرگاه پس از وقوع حوادث اطلاعاتی از دولت قانونی نرسید سفارت کبری شاهنشاهی باید بدون فوت وقت طی یادداشت رسمی که در صورت امکان حاوی جریان وقایع باشد رسماً از دولت آمریکا طبق فرمولی که ضمیمه است تقاضای دخالت نیروی نظامی آن دولت را بنماید.

یادداشت مزبور بدون انتظار اقدام از طرف مقام رسمی

دیگر باید به دولت آمریکا مستقیماً یا به وسیله سفارت آن کشور همان روز تسلیم شود.

این اختیار و طرح ضمیمه باید درمحل مطمئنی به طرز کاملاً سری حفظ شده و فقط در صورتی که لازم شود مورد استفاده واقع گردد. خواهشمند است وصول این نامه و ضمیمه آنرا اطلاع فرمائید. درموقعی که مأموریت جناب آقای سفیر کییر خاتمه می یابد آنها را به جانشین خود و یا کاردار موقت رسماً تحویل خواهد داد و کاردار نیز موظف است آنها را به سفیر کییر بعدی رسماً تحویل دهد. هر دستور دیگری باشد بعداً ارسال خواهد گردید. وزیر امور خارجه

متن تنظیمی چنین است:

نظر به این که خاک ایران مورد تجاوز قرار گرفته و تمامیت استقلال کشوریان در خطر است برطبق ماده یک موافقت نامه همکاری بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت کشورهای متحد آمریکا که در تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۳۷ در آنکارا به امضا رسیده سفارت کبری شاهنشاهی در... به موجب مأموریتی که از طرف دولت متبوع خود دارد دخالت فوری نیروهای نظامی کشورهای متحد آمریکا را برای دفاع از حقوق و تمامیت استقلال ایران تقاضا می نماید.

در تاریخ ۲۵۳۶/۸/۸ طی شماره ۴۱۵۰ نامه به کلی سری عباسعلی خلعت بری وزیر خارجه به امیر شیلاتی سفیر ایران در پاریس مجدداً همان متن قبلی که در زمان وزارت خارجه آرام ابلاغ گردیده بود، تأیید شده است

به هر حال در زمان نخست وزیری دکتر اقبال روابط ایران و شوروی به شدت تیره شد. رادیوها و مطبوعات دو کشور به شدت علیه یکدیگر مطالبی منتشر می ساختند.

روز ۱۱ اسفند ۱۳۳۷ دولت ایران رسماً به دولت شوروی اطلاع داد که آن قسمت از قرارداد ۱۹۲۱ که به استناد آن به دولت شوروی اجازه می داد تحت شرایطی وارد خاک ایران شود از درجه اعتبار ساقط است. در قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی (۸ اسفند ۱۳۹۹) که مواد مفیدی به نفع ایران دارد ماده ۵ و ۶ آن چنین است: «دولت شوروی درموردی می تواند نیروی نظامی خود را وارد خاک ایران کند».



تعمیرات آدمیت سفیر سابق ایران در شوروی می نویسد:
مواد ۵ و ۶ این قرارداد ناظر بر اقدامات مسلحانه روسهای سفید (ضد انقلاب بلشویک) است و لاغیر... آنها با شروطی که درنامه روتشتاین وزیرمختار وقت روسیه ذکر شده است. حالا که موضوع روسیه و روسهای سفید مدتهاست از بین رفته و مواد ۵ و ۶ قرارداد هم که ناظر بر آن می باشد فسخ و کان لم یکن گردیده و علت وجودی خود را از دست داده است به استناد این قرارداد دیگر نمی توان به ایران لشکر کشید و عمل خود را قانونی و مشروع جلوه داد. اعزام نیرو به خاک ایران تعرض نظامی نام خواهد گرفت و تجاوز و تعرض موجب محکومیت بین المللی است.



تیرگی روابط ایران و شوروی و حملات رادیوئی و مطبوعاتی دوکشور و جنگ سرد ادامه داشت. با تغییر دولت و کناره گیری دکتر اقبال از نخست وزیری و روی کار آمدن مهندس شریف امامی سعی شد روابط ایران و شوروی بهبود یابد. گرچه در اصل موضوع یعنی پیمان سنتو تغییری حاصل نشد ولی کوشش به عمل آمد که جنگ تبلیغاتی بین دوکشور از بین برود به همین جهت گفته می شد که مهندس شریف امامی با روسها روابط حسنه ای دارد.



دراسناد لانه جاسوسی جلد هفدهم مطالبی درباره شریف امامی نوشته اند که این قسمت آن حائز اهمیت می باشد:

تصور ما در اینکه شریف امامی به همکاری با آمریکائیا ابراز تمایل می کند شاید به این جهت باشد که او سوءظن دارد که آمریکا او را طرفدار شوروی تلقی کند. این به علت اقدامی بود که او درمورد پیمان عدم تعرض با شوروی در زمان نخست وزیری اش به عمل آورده بود. البته به نظرم اشتباه است.



دکتر اقبال و ابتهاج

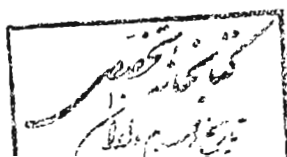
وقتی دکتر اقبال نخست وزیر شد ابتهاج رئیس سازمان برنامه بود که با قدرت عمل می کرد و گوشش به حرف مقامات دولتی بدهکار نبود. خصوصاً این که علاء به ابتهاج خیلی اعتماد داشت و در زمان نخست وزیری اش کاری به کار سازمان برنامه نداشت و حتی می گفتند که علاء در جلسه کمیسیون برنامه مجلس صریحاً در حضور ابتهاج گفته است من به قدری به ابتهاج اعتماد دارم که کارهای او را کور کورانه قبول می کنم. ولی دکتر اقبال چنین روشی با ابتهاج

نداشت و به هرصورت می خواست درکارهای سازمان برنامه دخالت داشته باشد و درمجلس هم صریحاً گفت من اجازه نمی دهم که دولتی دردولت درکشور وجود داشته باشد.

ابتهاج درخاطراتش می نویسد:

وقتی دکتر اقبال نخست وزیر شد من رئیس سازمان برنامه بودم. دکتر اقبال از دوستان من بود. او درفرانسه تحصیل کرده و با برادرم احمدعلی دوست و همدوره بود. برای رسیدن به مقام دوندگی می کرد. دکتر اقبال بامن نهایت صمیمیت را داشت. وقتی درفروردین ۱۳۳۶ نخست وزیر شد به دیدنش رفتم و گفتم اگر جای شما بودم با توجه به وضع سازمان برنامه و اختیاراتی که به مدیرعامل سازمان داده شده نخست وزیری را نمی پذیرفتم، امیدوارم این موضوع به دوستی ما لطمه نزند. اقبال هم مثل زاهدی گفت به جان بچه هایم قسم درکارهای شما دخالت نخواهم کرد و از شما همه جا حمایت می کنم. اما وقتی درمجلس گفت من از آن نخست وزیرهایی نیستم که اجازه دهم دولتی درداخل دولت تشکیل شود به او تلفن کردم و گفتم که وعده داده بودید مرا تقویت کنید پس این حرف چه بود که درمجلس زدید؟ گفت منظورم شما نبودید بعضی از وزراء هستند. با این وجود مطمئن بودم که مقصود اقبال کسی جز من نیست و تدریجاً روابط ما رو به تیرگی رفت. من همه این مراتب را به اطلاع شاه رساندم. یکی از خصوصیات دکتر اقبال این بود که کسی از او رنجش پیدا نکند و علاقه داشت هرچند بیشتر دوست پیدا کند. هیچوقت نشنیدم با کسی تندی و خشونت کند. وقتی می خواست با کسی خصومت نشان دهد عادت داشت بازوی خود را روی دوش طرف بگذارد و به او تکیه کند. دراینکه اقبال آدم کاملاً درستی بود و به هیچوجه سوء استفاده نمی کرد تردید ندارم.

من در صحبت هایم با شاه کاملاً صریح و بدون رودریاستی بودم چون عقیده داشتم که باید تمام مطالب را بدون پرده پوشی به



او گفت. این رویه گاهی موجب رنجش شاه می شد. مواقعی که به عنوان رئیس سازمان برنامه در شورای اقتصاد شرکت داشتیم فراموش می کردم که عده دیگری هم حضور دارند مثل مواقعی که باشاه تنها بودم مطالبم را با صراحت بیان می کردم. این رویه برای شاه ناگوار بود به طوریکه یک بار پیغام داد خوب نیست جلو وزراء این طور بامن صحبت کنید. نزد شاه رفتم و گفتم اصولاً تشکیل شورا برای مشورت است. اگر مطالبی مطرح می گردد که تصویب شود به مصلحت نباشد اعلیحضرت بعداً به من خواهید فرمود چرا شما که آنجا بودید چیزی نگفتید. من مجبورم که مطالب را بگویم والا به اعلیحضرت خیانت کرده ام. اعلیحضرت تصور نفرمائید همه این وزراء بافرمایشات شما موافق هستند. این حرف خیلی به شاه برخورد و برافروخته گردید. به اعلیحضرت گفتم بهتر است پانزده نفر مثل من دورخود جمع کنید، اگر از گفته های من ناراحت می شوید مقرر فرمائید مرا به شورای اقتصاد دعوت نکنند. ولی اگر بینم تصمیمات غلطی گرفته می شود نمی توانم سکوت کنم.

در آذر سال ۱۳۳۴ دبیروال سفارت آمریکا به واشنگتن چنین گزارش می دهد (یکی از اعضای سفارت گفتگوئی با امیراسدالله علم داشته و گفته بود چند هفته قبل او از طرف شاه مأموریت داشته که تحقیقاتی در مورد سازمان برنامه و ابتهاج به عمل آورد. براساس تحقیقات علم شکی باقی نیست که ابتهاج نه مورد اطمینان اعضای سازمان برنامه است و نه آنها با او همکاری می کنند بنا براین قادر به اجرای هیچیک از طرحهای عمرانی نخواهد بود. علم اضافه کرد که بدو اعلیحضرت این مطالب را باور نمی کردند ولی بالاخره قانع شدند. با این طرز می توان گفت که علم به سایر مخالفین ابتهاج پیوسته است.)

دریک مورد در دیدار باشاه که تنها بودم او در انجام امری پافشاری کرد ولی وقتی متوجه شد که زیربار نخواهم رفت با انگشت آهسته روی میز زد و گفت آخر من شاهم. جواب دادم این

دلیل نمی شود که دیگران کمتر از شاه به کشورشان علاقه داشته باشند و من پیش از سهم خود به کشور خدمت کرده ام. ضمناً شروع به جمع آوری اوراق پرونده کرده قصد داشتم از کار کناره گیری کنم. شاه باتکان دادن سربه من فهماند که با گفته هایم موافقت دارد و موضوع به همین جا خاتمه یافت. دوز بعد اشرف پهلوی از من پرسید شما به اعلیحضرت چه گفتید؟ جریان را برایش تعریف کردم و تعجب نمودم که چطور شاه موضوع را برای خواهرش بازگو کرده است.

در جلسات شورای اقتصاد موضوع تأسیس یکی از سدها مطرح بود. می خواستند آن را به شخصی به نام (گرایف) رومانی الاصل و تبعه فرانسه و مقیم سوئیس بدهند. ضمن تحقیقات معلوم شد که در آمریکای جنوبی تحت تعقیب است و درسویس هم از پرداخت مالیات خودداری کرده و هرآن ممکن است توقیف شود. این اطلاعات را من به دفتر مخصوص فرستادم. چندی بعد غلامحسین میکده رئیس سازمان آب و منصور روحانی معاون او در جلسه شورای اقتصاد شرکت کردند و میکده از گرایف تعریف کرد. گفتم اگر گرایف مناسب ترین آدم هم بود نمیشد ساختن سد به این مهمی را بدون مناقصه به او داد. شاه رو به من کرده گفت اگر لیلیانتال این پیشنهاد را داده بود باز هم شما مخالفت می کردید؟ گفتم این چه مقایسه ایست که می فرمائید؟ یک آدم کلاهبردار را با لیلیانتال مقایسه می کنید؟ اگر لیلیانتال چنین پیشنهادی را می داد مخالفت نمی کردم اما ممکن نیست او چنین پیشنهادی را بدهد زیرا او مقاطعه کار نیست و مهندس مشاور است.

تا وقتی که به اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس دسترسی پیدا نکرده بودم دلیل اصرار شاه بر این معما بود.

در تیرماه ۱۳۳۶ راجراستیونز سفیر انگلیس به لندن گزارش می دهد که اقبال نخست وزیر یک روز به طور جداگانه با او و سفیر امریکا ملاقات داشته و نزد هر دو از شاه گله کرده است. استیونز می

نویسد: اقبال گفته ۱۴ سال است باشاه کار کرده ام و با حسن شهرت و سابقه ای پاک به نخست وزیری رسیده ام و واقعاً تصور می کردم مورداعتماد شاه خواهم بود و به من اجازه می دهد وظایفم را انجام دهم. ولی درعمل باموانعی که شاه ایجاد کرده مواجه هستم و واضحاً من نیز مانند دیگران مورد اطمینان شاه نیستم. عادت شاه این است که به حرفهای کسانی که عهده دار مسئولیتی نیستند گوش بدهد و بدون چون و چرا حرفهای آنها را بپذیرد. برعکس به افرادی که مصدرکارهستند اعتمادی ندارد و آنها دائماً تحت نظر هستند.

اقبال گفته که شاه درسفر اخیری که به خارج داشته معامله ای با گرایف درباره سد لار انجام داده است. اقبال گفته نخست وزیری بدون اختیارات غیرقابل تحمل است معهدا درجواب سفیر آمریکا گفته که قصد استعفا ندارد.

چند سال بعد هنگامی که اقبال ریاست شرکت نفت را برعهده داشت دنیس رایت سفیر انگلیس درایران با او ملاقاتی داشت. رایت دراین خصوص طی نامه خصوصی که به من (ابتهاج) نوشت چنین یادآور گردید. اقبال از اوضاع ایران انتقاد می کرد و می گفت فساد از هرزمانی بیشتر است. نارضایتی همه جا احساس می شود. اشکالات زیادی باکارگران وجود دارد. یک عده متملق دورشاه را گرفته اند و او به حرف کسی گوش نمی دهد. برای من خارق العاده بود که یکی از وفادارترین افراد به شاه به این نحو از اوضاع صحبت کند.

دریکی از جلسات شورای عالی اقتصاد مصطفی تجدد وزیربازرگانی دولت اقبال درباره سازمان برنامه گفت اگر مهدی دریانی بخواهد دربازار تهران پول قرض کند موفق خواهد شد درحالیکه اگرسازمان برنامه بخواهد چنین کاری کند هیچکس حاضر نخواهد شد به سازمان برنامه پولی قرض بدهد. قبل از این که من اعتراض کنم شاه برخلاف روش همیشگی خود با تغییر به

تجدد گفت پاشید بروید مغزتان را به دکتر نشان بدهید. تجدد جلسه را ترک کرد و معزول شد. اسناد وزارت خارجه آلمان نشان می دهد که تجدد در همان ایام به یکی از اعضای سفارت آلمان گفته بود قصد دارد اقدامات لازم را برای برکناری ابتهاج به عمل آورد.

در یکی از جلسات ماهانه که با نمایندگان مجلسین داشتیم سناتور صدیق اعلم درباره تاسیس کارخانه کود شیمیائی در شیراز پرسید. من تا آن روز از آن بی اطلاع بودم. گفتم انعقاد چنین قراردادی خیانت است یعنی می خواهند کارخانه را در محلی تاسیس کنند که نه آب دارد و نه راه آهن و نه بندر و نه بازار. خیانتی از این بزرگتر نمی شود. روز بعد علاء به من تلفن کرد و گفت نباید چنین حرفی می زدید. وقتی هیئت وزیران مطلبی را تصویب کرد دیگر شما حق اعتراض ندارید. گفتم من عضو هیئت وزیران نیستم. چند روز بعد موضوع را از شاه پرسیدم او هم کارخانه کود شیمیائی شیراز را تأیید کرد. قرارداد را از وزارت صنایع خواستم برای مطالعه به مهندس اصفیا دادم. او پس از مطالعه گفت تا به حال قراردادی به این مفتضحی ندیده ام. قراردادی با شرکت های فرانسوی و انگلیسی منعقد شده که هزینه آن ۵۰ درصد از هزینه احداث کارخانه کود شیمیائی اهواز بیشتر است. توسط علاء یادداشتی برای شاه فرستادم که این قرارداد یک پول ارزش ندارد. درگیری من در مورد طرح کود شیمیائی شیراز به رفتن من از سازمان برنامه منتهی شد. اقبال هنگامی که مدیر عامل شرکت نفت بود متوجه گردید که مخالفت من با طرح کارخانه مزبور درست بوده است.

به هر حال طرح کارخانه کود شیمیائی شیراز موجب شد که تصمیم به استعفا بگیرم. نامه ای به شاه نوشتم. هرچه از شاه وقت می خواستم داده نمی شد. به علاء تلفن کردم که به اعلیحضرت عرض کنید کار خصوصی ندارم و یک ماه و نیم پیش استعفا کرده

ام، اگر مرا نپذیرند دیگر به سازمان برنامه نخواهم رفت. با این طرز وقتی تعیین شد. در آن ملاقات به شاه گفتم به عنوان یک ایرانی می خواهم باشما صحبت کنم. این همان حرفهائی است که وقتی رئیس بانک ملی بودم به عرضتان رساندم. به نظر من درآمد نفت نباید به هیچ مصرفی غیر از عمران مملکت برسد. ایران نمی تواند برنامه عمرانی مفیدی را اجرا کند و درعین حال مخارج سنگین ارتش را عهده دار باشد. گفتم یقیناً اعلیحضرت از مطالب رادفورد در سفارت امریکا مطلع شده اید (او گفته بود اگر روزی جنگی بین قدرتهای بزرگ در گیرد قبل از این که ایران از آن اطلاع حاصل کند پایان یافته است زیرا جنگ اتمی خواهد بود از این جهت کشورهای مثل ایران و ترکیه و پاکستان احتیاج به ارتشهای بزرگ ندارند) شاه سرش را به علامت مثبت تکان داد و اشاره ای به استعفای من نکرد.

روز بعد از این شرفیابی دولت لایحه ای به قید دوفوریت به مجلس داد (روز پنجشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۳۷) که متن آن چنین است: ماده واحده - به منظور تمرکز اختیارات و مسئولیت ها و ایجاد هم آهنگی بین دستگاهها و جلوگیری از تشکیلات مکرر و همچنین برای ادامه صحیح برنامه های عمرانی و تولیدی که به وسیله سازمان برنامه شروع شده و اجرای آن قسمت از برنامه ها که ضمن قانون بر نامه عمرانی هفت ساله کشور تصویب گردیده ولی هنوز به مرحله اجرا در نیامده است از تاریخ تصویب این قانون کلیه اختیاراتی که طبق قانون برنامه عمرانی هفت ساله دوم کشور به سازمان برنامه تفویض شده است برای انجام وظایف مقرر در آن قانون به رئیس دولت محول می گردد.

تبصره - سازمان برنامه زیر نظر نخست وزیر و یا شخصی که از طرف مشارالیه تعیین می گردد اداره خواهد شد. مسئول اداره سازمان برنامه دارای اختیارات و وظایفی است که در قانون برنامه هفت ساله دوم کشور برای مدیر عامل پیش بینی شده است.

آنچه شنیده ام متن لایحه را شریف امامی تهیه کرده بود. یکی از آشنایان آذر از مجلس جریان را تلفنی به او اطلاع داده بود و او هم مرا مطلع ساخت. لحظاتی بعد هنگامی که سفیر آمریکا به ملاقات من آمده بود خسرو هدایت باعجله وارد اتاق شد و زیر گوش من گفت الساعه درمجلس لایحه سلب اختیارات رئیس سازمان برنامه مطرح است. وقتی اقبال لایحه را درمجلس خواند همه وکلا احسنت گفته و یک نفر درآن جلسه نبود که ازمن طرفداری کند یا دلخوشی داشته باشد.

روز شنبه ۲۵ بهمن برای آخرین بار به سازمان برنامه رفته و به شاه نوشتم که درتعقیب استعفایم چون با گذشتن این قانون دیگر مورد اعتماد شما نیستم ادامه کار برای من درسازمان برنامه امکان پذیر نیست و از این پس سرکارنخواهم آمد. مسعودی هم تحت عنوان (ابتهاج لجوج) مقاله ای دراطلاعات نوشت که ضمن اظهارتأسف از رفتن من از طرزکارم حمایت کرده بود.

از مسعودی با تلفن تشکر کردم. درتمام مدت آشنائی حتی یک بار ازمن تقاضائی نکرد. من عباس مسعودی را مردی پاک، با اعتقاد، با ایمان و باشهامت دیده ام. یک روز هم شاه به من گفت امروز درمنزل مصطفی فاتح که بازداشت شده اسنادی به دست آمده که او آدم انگلیسها است. ضمناً اسنادی بود که مسعودی هم همین طوراست. گفتم اعلیحضرت من مسعودی را می شناسم این طورنیست. مصطفی فاتح پس ازبازداشت نامه ای با عجز و لابه به شاه نوشت و من به او دادم که از زندان آزادشد.

دکتر اقبال و اصلاحات ارضی

دکتر اقبال که از روی صندلی وزارت دربار به مقام نخست وزیری رسیده بود هنگام معرفی هیئت دولت در مجلس به جای این که



محمدرضا شاه پهلوی از اعطای اسناد مالکیت به دهقانان لذت می برد و ابراز خوشحالی می کرد.

برنامه دولت را نظیر دولتهای گذشته درچندماده خلاصه کند خیلی صریح و روشن گفت برنامه این دولت فقط (کار است - کار - کار) ما سعی می کنیم دراجرای نیات شاهنشاه برنامه هائی درتمام زمینه ها پیاده کرده و به کارکشور سرو صورتی بدهیم.

از جمله کارهای مهمی که در دولت دکتراقبال صورت گرفت یکی تقدیم لایحه اصلاحات ارضی بود که درمجلس نوزدهم که گروهی از مالکین درآن عضویت داشتند بامخالفت شدیدی رویرو شد. سرانجام هم با تغییراتی که در لایحه داده شد دولت از اجرای آن انصراف حاصل کرد. بعداً پس از رفراندوم ششم بهمن کاراصلاحات ارضی درزمان نخست وزیری دکترامینی و وزارت کشاورزی دکتر ارسنجانی جنبه اجرائی به خود گرفت.

وزیر کشاورزی وقت دکتر جمشید آموزگار بود که چون در آمریکا درس خوانده و سوابق همکاری بااصل چهار را داشت مخالفین می گفتند این لایحه از طرف آمریکائیا تهیه شده و چون آمریکائیا به وضع ایران آشنا نیستند باتصویب این لایحه کارکشاورزی درایران فلج خواهد شد.

از مخالفین سرسخت این لایحه اصلاحات ارضی عمیدی نوری بود و به همین جهت کرسی نمایندگی خودرا درشهرستان نور که نماینده طبیعی آنجا بود از دست داد.

عمیدی نوری درمجله خواندنیها شماره ۲۲ سال ۳۹ طی مقاله مفصلی تحت عنوان (یک راز تاریخی از دوران نمایندگی) دراین باره مطالبی نوشته که خلاصه آن چنین است:

دردوره نوزدهم مجلس شورای ملی لایحه ای تقدیم مجلس شد زیرماسک (فریبنده اصلاحات ارضی) که موادی برخلاف قوانین موضوعه باقواعد اسلامی را دربر داشت. مجلس نظر به اهمیت امر کمیسیون خاصی را انتخاب نمود که این جانب هم یکی از آنها بودم. درجلسات طولانی متعدد جنبه های مخالف آن را با قانون اساسی و شرع تذکر دادیم و همچنین پیشنهاد متقابل دادیم که اگر

منظور از این امر رفاه حال کشاورز و افزایش سطح تولیدات کشاورزیست همین طوری که صاحبان همت از مردم گذشته ایران اراضی باثری را با احداث قنوات و یا شق نهر و ایجاد قلعه برای سکنه و زارعین و با تهیه عوامل زراعتی دهات مزارعی احداث نمودند که از نامهای آنها از قبیل احمدآباد و حسن آباد، تقی آباد و امثال آنها پیداست که برای تأمین معیشت ملت ایران برای ما باقی گذارده اند و ترتیباتی شبیه به شرکت زراعی بین مالک و زارع براساس تسهیم سرمایه گذاری و کار برپایه عوامل زراعی قرار داده اند که امر زراعی و شق ده و مزرعه درتأمین صحیح کشت و برداشت و تقسیم بین مالک و زارع مختل نشود تقاضا داریم دولت با قدرت کار و سرمایه ای که به تدریج از درآمد نفت به دست می آورد برنامه حساب شده با زمان بندی صحیحی درسراسر کشور برای احداث و ایجاد مزارع و دهاتی دراین کشور وسیع که اراضی فراوانی که خداوند به ما عطا فرموده اقدام نماید و نام آنها را هم همه جا «دولت آباد» بگذارد و کوشش کند سهم آن کشاورزان را بیشتر از سهم مالکین نماید تا رقابتی بین دهات و مزارع دولتی با دهات و مزارع مردم چه در جلب کشاورز و چه در افزایش سطح تولید به کار رفته تا هر دو هدف از اصلاحات ارضی در افزایش سطح تولید و رفاه حال کشاورز در بیشتر بهره بردن از سهم خود در عمل زراعی لباس عمل بپوشد. اما وزیرکشاورزی که به هیچوجه اطلاعی نداشت با اصرار زیاد در کمیسیون می گفت (این لایحه باید به همین نحوی که نوشته شده تصویب و اجرا شود. ما وقت نداریم دهات و مزارع دولتی احداث کنیم.)

خود من از کسانی بودم که علاوه بر تهیه همان طرح متقابل با پیشنهادات اصلاحی در لایحه مزبور مخصوصاً در قسمتهائی که مخالف قانون اساسی بود کوشش نمودم آن را اصلاح کنم ولی او نه تنها زیربار نرفت بلکه در تنفس آن کمیسیون در یکی از جلسات منظور خصوصی از کیف خود پرونده ای درآورد که متن انگلیسی آن

لایحه بود و به من گفت این پیشنهاداتی که شماها می دهید آنها قبول ندارند، این را هم که شماها قبول ندارید، پس من چه کنم؟ اعلیحضرت فرمودند این لایحه به همین نحو بدون اینکه واو آن پس و پیش شود باید تصویب گردد. گفتیم اولاً من به کلام الله مجید قسم خورده ام قانون اساسی را مهم‌امکن حفظ نمایم ثانیاً آماده ام به اعلیحضرت بگویند مرا بخواهد تا مخالفت صریح این قانون را با شرع اسلام و قانون اساسی و همچنین ضرری که به کشاورزی موجود فعلی نیز خواهد زد برای ایشان تشریح کنم در این صورت خیال می‌کنم شما هم از این ناراحتی درآئید زیرا من دفعاتی پیش آمده نظریاتی به ایشان دادم که خودشان مرا خواسته بودند و رد نکردند ولی وزیر کشاورزی اهمیتی به این حرفها نداده پیشنهادات اصلاحی همه درپوشه اجمال ماند، حتی درشورا لایحه هم که پیشنهاداتی داده بودم برتطبیق آن لااقل با قانون اساسی آن پیشنهادات رد گردید. در این موقع بود که همان اصل دوم متمم قانون اساسی قدرت خود را نشان داد. در همان ایامی که لایحه برای طرح شور دوم در جلسه علنی مطرح بود سید جعفر بهبهانی فرزند آیت الله بهبهانی پاکتی مشتمل بر دو نامه به سردار فاخر تسلیم نمود که ایشان اعلام نمودند به کمیسیون اصلاحات ارضی ارجاع می‌شود. فردای آن روز که کمیسیون مزبور تشکیل گردید ابتدا آن دو نامه قرائت گردید. اول نامه پراز احساسات مرحوم بهبهانی بود، اشاره به این که این مشروطیت خونهای فداکارانی چون علما اعلام بود که پدرم نیز در این راه شهید شد چگونه امکان دارد قانونی برخلاف شرع انور اسلام در آن مجلس تصویب گردد. این لایحه ای که به نام اصلاحات ارضی در مجلس مطرح است خلاف شرع می‌باشد و تصویب آن حرام است، ضمناً نامه آیت الله بروجردی را عیناً در این خصوص از نظر نمایندگان مجلس می‌گذرانم. بعد نامه محکم و متین ایشان را خواندیم. من درسکوت اعضای جلسه گفتیم رئیس مجلس نمی‌بایستی این نامه هارا به این کمیسیون ارسال

دارند بلکه خودمی بایستی آنها را قرائت نموده به رعایت روح اصل دوم متمم قانون اساسی دستور تعطیل کمیسیون را بدهند و به دولت اطلاع دهند که طبق اصل دوم متمم قانون اساسی این لایحه را مرجع تقلید شیعیان و یکی دیگر از آیات عظام برخلاف قوانین اسلام دانسته اند پس مجلس ممنوع از تصویب آن به رعایت قانون اساسی می باشد. البته اعضای کمیسیون از جمله شمس قنات آبادی هم در تأیید این اظهار مطالبی بیان داشت و همگی موافق بودند و گفتند پس خود ما جلسه کمیسیون را تعطیل می نمایم و دونامه را هم صدرزاده (نایب رئیس کمیسیون به علت این که ارسال خلعت بری رئیس کمیسیون در مسافرت آمریکا بود) برای سردارفاخر رئیس مجلس فرستاده نظر کمیسیون را به او ابلاغ نمود. سردارفاخر گفت پس فردا مراسم گشایش پللی است که خرمشهر را به آبادان متصل می نماید، همه دعوت داریم به آنجا که رفتیم جریان امر و این دونامه را به دکتر منوچهر اقبال نخست وزیر اطلاع می دهیم و نظر خود را هم به او خواهیم گفت لابد او در همانجا به اعلیحضرت جریان را اطلاع می دهد اگر از من توضیحی خواسته شد خواهیم گفت اصل دوم متمم قانون اساسی چنان حقی به مرجع تقلید داده است که حتی نمایندگان اگر در مجلس باشند و هر قانونی را که در مجلس به صورت طرح نمایندگان یا لایحه دولت تشخیص دادند با قواعد دین اسلام مخالفت حق دارند مجلس را منع از تصویب آن کنند در آن صورت دیگر مجلسین شورا و سنا حق ندارند آن را تصویب کنند. من که عضو کمیسیون بودم خوشوقت شده همراه سایر نمایندگان برای شرکت در مراسم به خرمشهر رفتیم. در پایان مراسم سردارفاخر حکمت به صدرزاده گفت فرمودند به اعضای کمیسیون بگوئید که باید این لایحه اصلاحات ارضی تصویب شود. من به این امر پوزخند زدم و به صدرزاده گفتم چه خواهی کرد؟ گفت فعلاً کمیسیون را تشکیل می دهیم تا ببینیم چه می شود؟ فردای آن روز اعضای کمیسیون دعوت شدند ولی اکثریت حاصل نشد.

وزیرکشاورزی گفت الان میروم به اعلیحضرت می گویم که اعضای کمیسیون چوب لای چرخ دولت می گذارند و نمی خواهند این لایحه را تصویب کنند. به وزیرکشاورزی گفتم دیگر فشارشاه فایده ندارد زیرا مرجع تقلید شیعیان این لایحه را به این شکل رد کرده است.

فردای آن روز سردارفاخر حکمت عده ای از اعضای کمیسیون را خواست و گفت اعلیحضرت به من تلفن کردند و گفتند نمایندگان آقایان بروجردی و بهبهانی را بخواهید و بگوئید هرکجای لایحه که مخالف قوانین اسلام است نظریه دهند تا از لایحه حذف شود. سردارفاخر مراتب را به جعفر بهبهانی یادآور شد و نمایندگان آنان نیز به مجلس آمدند و جلسه باحضور رئیس مجلس و آنها تشکیل شد و اصلاحاتی در لایحه صورت گرفت. وزیرکشاورزی از جریان ناراحت شد و گفت من میروم حضوراً اعلیحضرت و می گویم اینها نمی خواهند درکشور اصلاحات ارضی بشود. سردارفاخر عصبانی شد و گفت حالا برای ما شاه شناس شده ای؟ من خودم شرفیاب می شوم و جریان را می گویم. با اینطرز وزیرکشاورزی از جلسه کمیسیون خارج شد. دراتاق را از داخل بستیم و براساس اصل دوازدهم متمم قانون اساسی موضوع (تعیین قیمت عادلانه) و هم موضوع (مجوز شرعی) را که خریدار و فروشنده با رضایت معامله را انجام دهند (نه اینکه دولت خریدار است و قیمت را تعیین کرده و دادستان آن را امضا کند) تصویب کردیم. با این طرزگزارش کمیسیون تهیه و برای طرح در جلسه علنی آماده شد.

فردای آن روز سردارفاخر حکمت گفت يك نسخه از مصوبه را برای اعلیحضرت فرستادم و گفتند همین خوب است زودتر به جریان بیاندازید که به همان صورت تصویب شد و پس از تصویب مجلس سنا از طرف شاه توشیح گردید. ولی بعداً در دولت امینی همان لایحه قبلی را حسن ارسنجانی با تغییرات کوچکی اجرا کرد که متن اصلی آن به انگلیسی تهیه شده بود.

چون آیت الله بروجردی درگذشته بود و آیت الله بهبهانی نیز دریستر کسالت قرارداداشت سایر مراجع مذهبی نتوانستند مانع اجرای آن گردند.



مسعود بهنود می نویسد: وقتی شاه می خواست برنامه اصلاحات ارضی را پیاده کند صدرا لاشراف و حاج آقارضا رفیع و سلیمان بهبودی را به قم فرستاد تا فشارهای سیاسی را برای او بازگویند و اجازه طرح قانون اصلاحات ارضی را بگیرند. در این جلسه صدرا لاشراف گفت که در تمام کشورهای اطراف اصلاحات ارضی شده فقط ایران مانده است. آیت الله بروجردی روی درهم کشید و گفت آنها ابتدا رژیم سلطنتی را به رژیم جمهوری تبدیل کردند. با این طرز دیگر در این باره سخنی نگفت.



منوچهر تیمورتاش در مجله راه آورد چنین می نویسد:
در دوران نخست وزیری دکتر منوچهر آقبال مسئله تازه ای بیشتر کشورهای جهان سوم را به خود مشغول داشته بود. ارمغانی که دنیای آزاد به ما تحفه می داد و آن اصلاحات ارضی و تقسیم زمین های کشاورزی بود.

دکتر آقبال با نیک نفسی فطری ناگزیر اصلاحات ارضی را در برنامه خود جای داد. دکتر جمشید آموزگار وزارت کشاورزی را برعهده گرفت. با تقدیم لایحه قرار شد کمیسیون مخصوصی مرکب از ۱۸ نفر به بررسی لایحه پردازند و نتیجه به مجلس گزارش شود.

اصول کلی فقه اسلامی (هرکس مسلط بر مال و جان خویش است) همه جا ورد زبان بود. کمیسیون شروع به کار کرد و ارسال خلعت بری را به ریاست و دکتر محمد شاهکار و عمیدی نوری را به

سمت نواب رئیس و مرا هم به سمت مخبر انتخاب کردند. دریکی از جلسات کمیسیون که با ارسال خلعت بری و شاهکار و نگارنده مشغول مذاکره بودیم ناگهان وزیرکشاورزی نوشته ای از جیب بیرون آورد و با تشدد گفت (ما ازاین جملات این استنباط را داریم. حال اگر شما بهتر می فهمید ترجمه کنید و بنویسید) معلوم شد آنچه به ما گفته بودند مبتنی بر يك متن انگلیسی بود که ازسوی زعمای غرب به مقامات ایرانی داده بودند. به ماسه نفر حالت بهت دست داده بود.

البته هیچگاه این لایحه به مجلس نیامد و در دستور قرار نگرفت ولی بعدها درکابینه دکترامینی اقدام شد و دکترارسنجانى وزیر کشاورزی با برداشتها و ابتکارات لایحه ای را از تصویب دولت گذرانید و عمل کرد.

مجلسین آن دوره به پایان رسید و انتخابات صورت گرفت. از ما سه نفر هیچکدام در آن دوره به مجلس راه نیافتیم. معلوم شد وزیرکشاورزی از ماسه نفر به حضورشاه شکایت برده و مارا مسئول تصویب نشدن آن لایحه خوانده درحالی که هیچیک از ما توان و امکان چنین قدرتی را درخود نمی دیدیم.



نویسنده کتاب با مهندس امیرحسین امیرپرویز که در سال ۱۳۵۷ عهده دار وزارت کشاورزی گردید با سابقه کار و خدمت طولانی در وزارت کشاورزی موضوع را مطرح ساختم. چون شخصاً امیرپرویز را از رجال شایسته و بی غرض می دانم طبعاً به گفته های او نیز اعتماد دارم. پرسیدم آیا راست است که متن اصلی لایحه اصلاحات ارضی انگلیسی بوده و به اصطلاح آمریکائیاها واصل چهار آن را تهیه کرده و برای اجرا به مقامات دولتی داده اند؟ امیرپرویز گفت این مطالب صحت ندارد. لایحه اصلاحات ارضی که در دولت اقبال به مجلس تقدیم شد و لایحه اصلاحی آن

که در دوره وزارت کشاورزی ارسنجان با تصویب دولت به مورد اجرا گذارده شد هر دو در وزارت کشاورزی وسیله کارشناسان مسائل زمین داری و دهداری و امورزراعتی و آبیاری با راهنمایی وزارت کشاورزی وقت تنظیم و تدوین گردیده است. به علاوه نمایندگان وزارت دادگستری، سرابندی و ناصر یگانه نیز در بررسی لوایح مزبور و تطبیق و مقایسه آن با قوانین موضوعه مملکتی در کمیسیونها شرکت کرده و اظهار نظر می نمودند.

البته در این بررسیها قوانین اصلاحات ارضی بعضی از کشورهای آسیائی و خاورمیانه از جمله هند، ژاپن، سوریه، مصر در وزارت کشاورزی ترجمه و مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته بود. همچنین یک طرح تحقیقاتی هم به نام بررسیهای دهداری از طرف قسمت آمار و اقتصاد کشاورزی درباره چگونگی زمین داری و روابط مالک و زارع در استان های مختلف مملکت اجرا و اطلاعات کلی جمع آوری شده بود. همچنین نشریات سازمان خواربار و کشاورزی سازمان ملل متحد درباره تجربیات کشورهای دیگر در کار اصلاحات ارضی مورد بررسی قرار گرفت.

آنچه مسلم است تعاریف و عبارات و مطالب مندرج در لوایح مذکور ناشی از وضع ساختار اقتصادی و اجتماعی دهات ایران بوده و لوایح نامبرده پس از تهیه و تنظیم و تدوین در وزارت کشاورزی و تسلیم به دولت از نظر اهمیتی که داشت ترجمه و در اختیار سازمان خواربار و کشاورزی جهانی و وابسته های کشورهای خارجی قرار می گرفت.

اعضای شورای اصلاحات ارضی عبارت بودند از: حیدرعلی ارفع - امیرحسین امیرپرویز - حسن رهبر - عباس سالور - محمد قراگوزلو - حسین میرحیدر.



بعدها پادشاه طی سخنانی چنین گفت:
من قلباً احساس می کردم که به عنوان رئیس مملکت و مسئول
سرنوشت این توده عظیم محرومین کشور هستم و می باید آنها را از
وضع ناگوار قرون وسطائی شان بیرون بیاورم. بدین جهت از دولت
خواستم که طرح قانونی جهت اجرای برنامه اصلاحات ارضی و
تقسیم املاک مالکین تهیه و تقدیم پارلمان کند.
این طرح در خرداد ۱۳۳۹ از تصویب مجلسین گذشت ولی به
صورتی درآمد که بکلی ناقض هدف و منظور طرح اصلی بود.
آنچه هدف من بود، محدودیت واقعی املاک بزرگ به نفع
کشاورزان، الغاء واقعی سیستم ارباب ورعیتی و بهره مند کردن
واقعی این رعایا از حیثیت انسانی و امکان بهره برداری مستقیم از
کار و زحمت خودشان بود.

«اعطای» اسناد مالکیت



قانون از کجا آورده ای؟

به دنبال دستورات تند شاه درباره تعقیب افراد فاسد و مختلسین، دولت دکتر اقبال لایحه ای تحت عنوان (منع مداخله وزراء و نمایندگان مجلسین در امور مقاطعه کاری و غیره) به مجلس تقدیم داشت که در تاریخ ۲۲ دی ماه ۱۳۳۷ از تصویب نهائی مجلسین گذشت.

شاه مرتب در هر جریان در این باره صحبت می کرد که از جمله در همان ایام چنین گفت:

مطلبی که باید به آن توجه شود تصفیه ادارات دولتی از اشخاص فاسد و بیکار و غیر مفید می باشد. خوب است مردم بدانند با چه شدتی به این امر توجه می شود.

من نمی خواهم بگویم فساد در ایران از جاهای دیگر بیشتر است اما ما می خواهیم اصولاً در این مملکت فساد نباشد.

هم چنین خطاب به نمایندگان مجلس چنین گفت:

آقایان نمایندگان مجلس باید مراقبت نمایند که مجرم و

خیانتکار و مختلس شدیداً تحت محاکمه قرار گیرند تا ریشه فساد از بین برود. منظور این نیست که آفتابه دزد در این مملکت تعقیب و مجازات شود و دزدهای کلان از مجازات فرار کنند. من دستوراکید داده ام هرکس درهرمقام و هروضعی است و به هرشکلی سوءاستفاده نموده پرونده اش به جریان افتد و شدیداً مجازات شود.



به هرحال به موجب لایحه ای که دولت به مجلس داد کارمندان دولت و نمایندگان مجلسین از انجام عملیات مقاطعه کاری و استخراج معدن و داشتن سهام درشرکتها منع شدند و مقرر گردید که همه مقامات مملکتی پرسشنامه ای را پرکنند که ثروت خودرا چگونه تحصیل کرده اند. به همین جهت نام این قانون شد (ازکجا آورده ای؟)



در ۲۷ مهر ۱۳۳۷ وزارت دیار چنین اعلام داشت:
چون دولت دراجرای منویات اعلیحضرت همایون شاهنشاه و به منظور مصالح عالیه کشور و رعایت جنبه بی طرفی لایحه ای مبنی برمنع مقامات دولتی و نمایندگان مجلسین و کارمندان دولت و شهرداریها و مؤسسات وابسته به آنها از معامله بادولت و مؤسسات وابسته برای تصویب به مجلس تقدیم کرده است، با وجود آن که افرادخاندان سلطنت دراین گونه امور وارد نیستند و به علاوه حقوقی از خزانه دولت دریافت نمی کنند معهداً به فرمان مبارک شاهنشاه مقرر است که آنان نیز مقررات لایحه مزبور را مورد توجه قرار دهند و کاملاً رعایت کنند.



چون مدتی از تصویب قانون مزبور گذشته بود و از این بابت

کسی تعقیب نشد و پرسشنامه ها نیز درنخست وزیری انباشته شده بود، قانون از کجا آورده ای به صورت شوخی درآمد و حتی درخیابان شمیران نزدیک باغ صبا که سپهبد حاجعلی کیا عمارت مرتفعی ساخته بود شاگرداننده ها اسم آنجا را (ایستگاه از کجا آورده ای) گذارده بودند و هنگامی که اتوبوس به آنجا می رسید می گفتند (ازکجا آورده ای آیامسافری هست؟)



سپهبد کیا از افسرانی بود که باچند شرکت سوئدی کار می کرد و از این طریق ثروتمند شده بود ولی باهمکاری مهدی دریانی مقداری از اراضی بالای دانشگاه تهران را دراختیار گرفته قصد خانه سازی داشتند. درنخست وزیری پرونده ای بود که اراضی مزبور متعلق به دولت است و چون دکتر اقبال جلوی این قبیل تجاوزات را می گرفت دستور داد که از ادامه کارسپهبد کیا ومهدی دریانی جلوگیری شود.

دراتاق دکتر اقبال نشسته بودم که تلفن زنگ زد و از آن طرف تلفن معلوم شد اعلیحضرت می خواهند بانخست وزیر صحبت کنند. دکتر اقبال با ادب وتواضع گفت این زمین هائی را که سپهبد

کیا و دریانی تصرف کرده اند متعلق به دولت است و جلوی آنها هم گرفته شده است. اگر اعلیحضرت می فرمائید دولت از حق خود صرفنظر کرده و اراضی را به سپهبد کیا و دریانی بدهد مطلب دیگری است و الا آنها مالک نیستند و سپهبد کیا هم ازمقام خود که ریاست رکن ۲ ستاد ارتش است استفاده کرده ولی جلوی آنها با تمام قدرت گرفته شده است. بعداً شاه گفت پرونده مزبور را برای رسیدگی نزد مقامات صلاحیتدار بفرستند چون آنها شکایت کرده اند که نخست وزیر باما اختلاف دارد و مانع خانه سازی در منطقه مزبور شده است. نخست وزیر گفت اختلاف شخصی در کار نیست، چند میلیون متر زمین دولت مطرح است. سپهبد کیا بعداً کارهای نظامی را رها کرد و بازنشسته شد و به امور تجارت پرداخت و چندی پیش درپاریس درگذشت.

یکی از بستگان سپهبد کیا می گفت او ثروت فراوانی در خارج از کشور داشت و تعدادی آپارتمان را در پاریس مالک است. از زن اول خود (مریم امین ناطقی) دارای سه فرزند می باشد که خوب تحصیل کرده اند. دو پسر او در آمریکا هستند و دخترش هم درپاریس درآپارتمان اجاره ای به سر می برد. وقتی سپهبد کیا آخرین روزهای عمر را می گذرانید فرزندان خود از همسر سابقش را خواسته و گفته نمی تواند ارثی به آنها بدهد. آنها هم گفته اند همان هزینه تحصیلی که به ما داده اید کافی است و بهترین سرمایه می باشد.

همسر جوان سپهبد کیا که درآپارتمان مجلی درپاریس زندگی می کند با دختر ۲۰ ساله اش صاحب ثروت سرشاری گردیده اند. ختم مفصلی هم برای او گذاشته نشد ولی یکی از بستگانش عده ای از دوستان و نزدیکان او را به خانه اش دعوت کرد که در مجلس یادبودش شرکت کنند.

با تصویب این قانون چند تن از نمایندگان مجلس که شرکت های مقاطعه کاری داشتند از جمله قباد ظفر و مهندس جفرودی و مهندس فروغی از نمایندگی مجلس استعفا کردند.

هنگام طرح قانون درمجلس چون دکتر شاهکار که عضو کمیته مرکزی حزب ملیون بود از قانون دفاع می کرد وکلائی که با این قانون مخالف بودند تبصره ای پیشنهاد کردند که وکلای دادگستری هم که به نمایندگی مجلسین انتخاب می گردند در دوران نمایندگی حق قبول وکالت ندارند و ضمن توضیحاتی گفتند چون ممکن است وکلای دادگستری به علت داشتن عضویت در پارلمان در دادگاهها اعمال نفوذ کنند بنا براین مادام که سمت نمایندگی مجلسین را دارند نمی توانند به شغل وکالت دادگستری بپردازند.

گرچه این امر وکلای دادگستری عضو پارلمان را عصبانی و ناراحت کرده بود ولی با تصویب آن تا سال ۵۷ این قانون اجرا می گردید و چندبار هم درمجلس وکلای دادگستری تقاضای لغو آن را نمودند ولی تصویب نشد. به همین جهت وقتی بعضی از وکلای مجلس به نمایندگی انتخاب می شدند می گفتند حقوق نمایندگی مجلس برای ادامه زندگی آنها کافی نیست. شغل وکالت دادگستری راترجیح می دهند. دوتن از آنان را به یاد دارم یکی ابطحی و دیگری جاوید نمایندگان شیراز بودند که ابطحی از قبول نمایندگی مجلس پس از انتخاب خودداری کرد و جاوید هم پس از پایان دوره نمایندگی دیگر داوطلب وکالت مجلس نشد.

مسافرت نخست وزیر و هیئت دولت به شهرستانها

از جمله کارهای جالب دکتراقبال مسافرت هیئت دولت به استان ها و شهرستان ها بود که اعتقاد داشت وزرای دولت باید بهتر و بیشتر با مردم و وضع کشور خود آشنا باشند. هرچند وقت یکبار هیئت دولت دسته جمعی به يك استان می رفتند و گروهی روزنامه نگار هم همراه هیئت دولت بود. حتی تادورترین شهرهای کشور هیئت دولت می رفت. خیلی از مردم نقاط دوردست می گفتند مآتاحالا نخست وزیر و وزراء راندیده بودیم. در بعضی شهرها اشکالات زیادی از نظر محل اقامت وزراء بود که در خانه شخصیت های سرشناس شهر وزراء شبها می خوابیدند. قبل از هرسفر برنامه جمعی از وضع استان و اعتبارات دولت و احتیاجات منطقه تهیه و هر وزارتخانه برنامه استان خودرا تنظیم می کرد. در مرکز هراستان جلسات هیئت دولت با حضور استانداران و مقامات محلی تشکیل و به نظرم یکی از کارهای بسیار خوب بود که می توانست رابطه بین دولت و مردم را از هر جهت پیوند دهد. وزراء هم به

خوبی می فهمیدند که درچه کشوری و با چه مردمی و با چه احتیاجاتی سروکاردارند و امکانات خود را برای مقامات محلی و مردم دودترین نقاط کشور تشریح می کردند .

در این مسافرت ها چندبار نخست وزیر و وزراء با خطر سقوط هواپیما مواجه شدند . دکتر اقبال دل و جرأتش زیاده از دیگران بود و می گفت باید (توکل به خدا داشت) وقتی قرار شد آدم بمیرد خواهد مرد ، دیگر ترس معنی ندارد . ولی بعضی از وزراء و همراهان از جمله خود من می ترسیدیم که در این حوادث ازین برویم ولی چاره ای نبود . به دنبال انجام وظیفه با هواپیماهای بادبادکی (به خصوص ال ۲۰ ارتشی) از این شهر به آن شهر می رفتیم . یکبار که بر روی ارتفاعات ماکو نزدیک بود هواپیمای کوچک ما سقوط کند ، امیرفضلی که بعداً سرلشگر و مدیر عامل هواپیمای ملی ایران شد به ما گفت شماها خیلی جرأت دارید که با این بادبادکها روی ارتفاعات پرواز می کنید . این هواپیماها برای پروازهای کوتاه و مناطقی است که کوه نداشته باشد و به نخست وزیر هم گفته ام ولی او گفت توکل شما به خدا باشد ، کارها درست می شود . گفتم توکل به خدا به جای خود و پرواز با این هواپیما ها هم به جای خود .

در یکی از سفرهای هیئت دولت به شیراز دکتر اقبال اولین کنفرانس دانشگاههای ایران را در دانشگاه پهلوی افتتاح کرد . دکتر ذبیح الله قربان اولین رئیس دانشگاه شیراز که بعداً به دانشگاه پهلوی تغییر نام یافت و زحمات زیادی هم برای تأسیس دانشگاه مزبور کشیده بود گزارشی به اطلاع نخست وزیر رسانید . دکتر اقبال ضمن نطقی و ابراز خوشوقتی از توسعه دانشگاهها در کشور مبلغ چهل میلیون ریال در اختیار دانشگاه شیراز گذارد . نویسنده کتاب از سالها قبل دکتر قربان را می شناسم ، انسانی ارزنده و شایسته است و می دانم که در فارس خدمات پزشکی و دانشگاهی با ارزشی انجام داده است .

دکتر قربان خاطرات خود را دربارهٔ تحصیلات پزشکی در شیراز در نشریه ای به زبان انگلیسی منتشر ساخته و با انتشار اسامی بیش از یک هزار نفر که در دانشکدهٔ پزشکی شیراز بین سالهای (۱۹۵۵ تا ۱۹۷۹) فارغ التحصیل شده اند چگونگی تأسیس دانشگاه پهلوی را تشریح کرده است. این دانشگاه تا قبل از انقلاب شش رئیس داشته است (دکتر ذبیح الله قربان - دکتر لطفعلی صورتگر - امیر اسدالله علم - دکتر هوشنگ نهاوندی - دکتر فرهنگ مهر).

یکبار هم پزشکان ایرانی مقیم آمریکا که از دانشگاه شیراز فارغ التحصیل شده اند برای تجلیل از خدمات پزشکی دکتر قربان مراسمی برپا داشتند که دکتر قربان در این مراسم به همهٔ پزشکان یادآور شد که بزرگترین کاری که باید شما انجام دهید خدمت به مردم ایران است که شما را به این مقام رسانیده اند (توسعهٔ فرهنگ و خدمات دانشگاهی در عصر پهلوی احتیاج به بررسی و مطالعهٔ زیادی دارد که اگر فرصتی پیش آید در این باره مطالبی انتشار خواهد یافت).



دکتر رونقی در مجله ره آورد می نویسد: در سال ۱۳۱۰ شهر شیراز با جمعیتی حدود یکصد هزار نفر دو پزشک داشت که در این شهر طبابت میکردند. یکی سرلشگر دکتر کریم آقاخان و دیگری ذبیح الله قربان که از دانشگاه بیروت فارغ التحصیل شده بود. دکتر قربان با همکاری محمد نمازی برای شهر شیراز درمانگاه و بیمارستان ساخت و آموزشگاه عالی بهداشتی و دانشکده پزشکی تأسیس نمود.

دانشکده پزشکی شیراز به تدریج گروهی از پزشکان فارغ التحصیل را جذب نمود و از همان ابتدای کار دانشکده با معیارهای بین المللی بر مبنای علوم پایه و با زبان انگلیسی آغاز به کار کرد که در مدت کوتاهی شهرت جهانی یافت و دانشجویان آن توانستند با

دیگر دانشگاه‌های جهان از نظر پزشکی برابر شوند .
در سال ۱۹۷۰ نزدیک به چهل درصد از پزشکان دانشکده شیراز در آمریکا ماندند در حالی که فقط ده درصد پزشکان دانشگاه تهران و کم‌تر از پنج درصد فارغ التحصیلان سایر دانشکده های ایران به بازار آمریکا جذب گردیدند . در سال ۱۹۷۰ نزدیک به دوهزار پزشک ایرانی در آمریکا سرگرم کار بودند .

نویسنده کتاب دکتر قربان را در لندن دیدم و از سوابق خدمات او در شیراز آگاه بودم . او می گفت در اواخر سال ۱۹۹۰ گروهی از پزشکان ایرانی که در دانشگاه شیراز فارغ التحصیل شده و اکنون در آمریکا موقعیت خاصی دارند از من دعوت کردند که به آمریکا بروم و در مجلس جشنی که ترتیب داده بودند از خدمات پزشکی که توسط بنده در شیراز شده بود با احترام یاد کردند . نظریه مرا خواستند که به آنها گفتم همه شما به کشور ایران مدیون هستید و باید به کشور خود باز گردید و مردم وطن خود را از خدمات درمانی و پزشکی بهره مند سازید .

خیلی از پزشکان هم اعلام آمادگی کردند ولی می گفتند باید وضع طوری باشد که آنها همسرو فرزندانشان بتوانند از مزایای یک زندگی امروزی بهره مند گردند و موجبات انجام خدمت هم برای آنها فراهم باشد و الا کار کردن در ایران با وضع فعلی بسیار مشکل است .



وقتی هیئت دولت به استان خراسان رفته بود یک روز ساعت ۵ صبح دکتر اقبال و سرلشکر ضرغام و نویسنده کتاب با یک هواپیمای کوچک ارتشی از مشهد عازم دره گز شدیم . استاندار و فرمانده لشکر و مقامات محلی هم در فرودگاه مشهد به بدرقه آمده بودند . وقتی هواپیما به آسمان دره گز رسید ابر قطوری روی شهر را پوشانده بود و خلبان هرچه تلاش می کرد که به صورتی شهر را پیدا کند و فرود بیاید امکان نداشت . دکتر اقبال به خلبان گفت

درفاصله دوابر ضخیم سوراخی دیده می شود چطوراست
درآنجا خودرا به سمت زمین پائین بکشد. خلبان گفت کارخطرناکی
است احتمال دارد کوهی باشد و دچارسانحه شویم. ضرغام به
شوخی گفت آقای نخست وزیر اینجا دیگر هیئت دولت نیست که
هرچه شما دستور می دهید اجرا شود اینجا خلبان است که تصمیم
می گیرد و ما هم باید اطاعت کنیم، نخست وزیر گفت می دانم حق
باخلبان است ولی این مردم ازصبح زود اینجا اجتماع کرده و
ازمدتها قبل از دولت خواسته بودند که به اینجا بیاید حالا که تا
اینجا آمده ایم خوشت اگر از نظرفنی امکان پذیر باشد به نشینیم
و به دیدار مردم برویم. خلبان گفت من ریسک این کار را نمی توانم
قبول کنم و قرارشد به مشهد مراجعت کنیم. دربین راه خلبان گفت
خطر دیگراینست که ما درمنطقه مرزی ایران و شوروی هستیم و
خیلی احتمال دارد وارد حریم شوروی بشویم. دکتراقبال با خنده
گفت روسها به علت گفتارهای اخیر رادیو مسکو علیه دولت و
سابقه اقدام من درغیرقانونی کردن حزب توده خیلی مشتاق هستند
که مرا درخاک خود زنده بگیرند. آن وقت دردنیای جنجالی به پا
خواهد شد. ضرغام گفت باورنفرمائید که اگر جان ما هم به خطر
یفتد و حادثه ای پیش آید طوری نخواهد شد. چندروز خبرهائی
منتشر می گردد و بعد هم فراموش می شویم و آب هم از آب تکان
نمی خورد. خوب است فعلاً خلبان دقت کند تا ما را سالم به
مشهد برگرداند. دربین راه دکتراقبال گفت چقدر بنزین دارید؟
خلبان گفت به اندازه دو ساعت. نخست وزیر گفت چون من به اهالی
اسفراین قول داده ام که به دیدنشانشان بروم حال که فرصت داریم
خوشت به اسفراین برویم. خلبان به آن سمت حرکت کرد و
درآسمان منطقه چرخی زد و گفت این شهر نه فرودگاه دارد و نه
محلّی برای نشستن هواپیما. به ناچار به شهر مشهد برگشتیم.
وقتی وارد فرودگاه شدیم استاندار و فرمانده لشکر و حاضرین
درفرودگاه را مضطرب دیدیم که از دره گز گفته بودند از هواپیمای

نخست وزیر خبری نیست و آنها تصور کرده بودند که هواپیما وارد آسمان شوروی شده است.

همچنین وقتی نخست وزیر به اصفهان رفته بود سپهبد بختیار از دولت به قریه (چفاخور) که متعلق به اجداد او بود دعوت کرد که وقتی هیئت دولت به آنجا رسید به طرز بختیاری از همه پذیرائی شد. سپهبد بختیار می گفت این بختیارها که هرروز رادیو را گوش می دهند و دررادیو گفته می شود چندین ملیون و چندمیلیارد صرف فلان جاده و یا سد و کارخانه شده به من می گویند مگر خاک و منطقه بختیاری جزو ایران نیست که برای ما دوپل را که جزو آرزوهای ماست نمی سازند. ایل بختیاری برای عبور از روی رودخانه بزرگی که از آن منطقه عبور می کند ناچار هستند باطناب و چوب و وسایل محلی پل بسازند که خیلی اوقات هنگام عبور از روی این پل احشام و اغنام و حتی فرزندانشان به داخل رودخانه می افتند و ازین می روند. از نخست وزیر می خواست که این پل ها ساخته شود که اعتباراتی هم اختصاص داده شد ولی دیگر نمی دانم که این پل ها ساخته شد یا نه؟ در آنجا هم نزدیک بود هواپیمای شیروخورشید سرخ که دکتر جمشید آموزگار و نویسنده و چندتن دیگر در آن بودیم هنگام پرواز از روی زمین به یکی از کوههای بختیاری به خورد که با مهارت خلبان آن که یک خارجی بود رفع خطر شد.

وقتی هیئت دولت وارد اصفهان شد مراسم استقبال با شکوهی از نخست وزیر به عنوان رهبر حزب ملیون به عمل آمد. عده زیادی از اهالی نطنز باشعار و پرچم و عکس های شاه در فرودگاه اجتماع کرده و رهبری آنها را هم شیخ زین العابدین انصاری عهده دار بود. آنها از نخست وزیر دعوت کردند که به نطنز سفر کند. نخست وزیر گفت که نطنز فرودگاه ندارد. شیخ انصاری گفت شما دعوت مارا قبول کنید ما ۴۸ ساعته فرودگاه می سازیم که هواپیمای کوچک شما بتواند در آنجا بنشیند. نخست وزیر جهانگیری افسر

مربوط به این کار را مأمور کرد و گفت اگر ایشان تأیید کنند که فرودگاه قابل نشستن برای هواپیما هست این مسافرت انجام خواهد شد. پس از چند روز که جهانگیری به نطنز رفته بود به نخست وزیر تلگراف کرد که هواپیماها می توانند در نطنز بنشینند. از قرار معلوم پس از اینکه نطنزها فرودگاه اصفهان را با اتومبیل ترک می کنند چند شبانه روز سه هزار زن و مرد کار می کنند و قطعه زمین بزرگی را آماده می سازند. دکتر اقبال و هیئت دولت وقتی وارد نطنز شدند تمام زن و مرد شادی کنان به طرز هیجان آوری از نخست وزیر استقبال کردند. شیخ انصاری ضمن خوش آمد گفت ما از شما پول و اعتبار و کارخانه و سد نمی خواهیم که با امکانات مملکت منطبق نباشد. تقاضای ما به صورتی است که یک جواب موافق نخست وزیر همه را غرق شادی خواهد کرد. مردم نطنز سالهاست که آرزو دارند این بخش تبدیل به شهرستان شود و یک تصویب نامه هیئت دولت لازم است که همین امروز می توانید صادر کنید. نخست وزیر هم تحت تأثیر آن هیجان موافقت خود را اعلام داشت و از آن روز بخش نطنز از شهرستان کاشان منتزع و تبدیل به شهرستان گردید. شیخ انصاری بعداً از کاشان به نمایندگی مجلس انتخاب گردید ولی چون پرونده های زیادی به علت شغل سردفتری در دادگستری داشت مورد ایراد و اعتراض فراوان قرار گرفت که از او خواسته شد از نمایندگی مجلس استعفا کند که امروز و فردا می کرد تا سرانجام همه منتخبین انتخابات تابستانی دوره بیستم مستعفی گردیدند.

وقتی نخست وزیر به استان آذربایجان غربی رفت استاندار سرلشکر دیلمی بود که مردم از او خاطره خوبی داشتند. او که خود سابقه افسری ژاندارمری را داشت می گفت در بعضی مواقع امنیه ها در این منطقه خیلی مردم را اذیت می کردند و حتی سندی وجود دارد که در آن مالک و مستأجر چنین توافق کرده اند (آفات ارضی و سماوی و ژاندارمری با مستأجر است). سرلشکر دیلمی به علت

خوشنامی سرانجام سناتور انتخابی گیلان شد.

یکی دیگر از سفرهای هیئت دولت به شهرستان قزوین بود که موجبات آن را من فراهم ساختم. به علت رابطه بسیار نزدیکی که از اوایل تأسیس روزنامه داد با مردم رودبار و الموت و جمعیت الموتیها و رودباریهای مقیم مرکز داشتم اقداماتی برای کارهای عمرانی منطقه انجام می دادم. هنگام تأسیس حزب ملیون در شهرستان قزوین به همراه عمیدی نوری - علی نوروژی و چند تن دیگر از شخصیت های حزب عازم قزوین شدیم و با همکاری دوشخصیت مهم و سرشناس قزوین (حاج سیدحسین تنکابنی - دکتر موسی عزیزی) که تصادفاً باهم باجناق بودند حزب ملیون را تأسیس کرده بودیم و برای اجرای برنامه های عمرانی قزوین از هیئت دولت تقاضا شد که به این شهرستان بروند. دکتر اقبال یک روز جمعه را معین کرد که صبح با اتومبیل به قزوین رفته و یک روز اعضای هیئت دولت در آن شهرستان مانده و عصر مراجعت کنند. ساعت ۶ صبح روز موعود هیئت دولت از میدان ۲۴ اسفند شهر تهران با اتومبیل به سوی قزوین حرکت کرد که در آیک مورد استقبال فرماندار (مجید بختیار برادر سپهد بختیار) و مقامات دولتی و حزبی قرار گرفت و در بین راه هم مردم با ساز و دهل و باشادی فراوان مقدم هیئت دولت را استقبال کردند. در این سفر نخست وزیر یک میلیون ریال برای کتابخانه شهر و یک میلیون ریال برای سالن ورزشی نقداً از بودجه دولت کمک کرد.

با اقدامات قبلی که صورت گرفته بود کلنگ ساختمان جدید بانک رهنی - خانه های سازمانی - حفر چاههای عمیق برای لوله کشی شهر و تأسیس چند دبیرستان و کارهای عمرانی دیگر به زمین زده شد که موجب خوشوقتی مردم گردید. وعده هائی هم درباره اصلاح راه آسفالته (تهران - قزوین) و (ساختن سد شاهرود یا طالقان) که از آرزوهای قدیم مردم بود و تأسیس چند کارخانه در آن شهر داده شد. متأسفانه بعداً کار لوله کشی شهر به علت

روش نادرست شرکت مقاطعه کاری با همکاری يك نفر فرانسوی به نام شنایدر که دختر جعفر جعفری را گرفته بود با اشکال روبرو شد که به علت شکایات مردم و خود من به دیوان کیفر رفت ولی با تأسف باید بگویم که به نتیجه نرسید ولی بعداً با همکاری وکلا و سناتورهای قزوین کارلوه کشی آب قزوین و تأسیس سد طالقان و احداث شهر صنعتی البرز و حتی (اتوبان تهران قزوین) انجام شد که می توان گفت به ثمر رسیدن این برنامه ها در پیشرفت شهر قزوین مؤثر بود.

وقتی هیئت دولت به شهرستان قزوین وارد شد نماینده شهر پروفیسور جمشید اعلم بود که زیاد توجهی به خواسته های مردم نداشت و چون رابطه نزدیکی باشاه و دربار داشت درحقیقت خودرا مکلف نمی دید که وظایف نمایندگی را درقبال مردم انجام دهد. مردم هم از او رضایتی نداشتند که بعداً با سمت سناتور انتصابی به مجلس سنارفت. او از نزدیکی خود به درباروشاه مطالبی می گفت. دکترجهانشاه صالح اظهار می داشت وقتی رئیس دانشگاه بودم يك روز پروفیسور جمشید اعلم نزد من آمد واز طرف اعلیحضرت پیغامی آورد که فلان کارا انجام دهید. گفتم چه موقع شاه را دیدید؟ گفت دوشب قبل. گفتم من دیروز حضورشان بودم فرمودند اگر جمشیداعلم پیغامی آورد قبول نکنید وکار مورد نظر او را انجام ندهید. پروفیسور گفت دروغ است، اعلیحضرت چنین مطلبی را نگفته اند ازخودتان درآورده اید که می خواهید این کارا انجام ندهید. اتفاقاً روز بعد حضورشاه شرفیاب شدم و ضمن گزارشات به عرض رسانیدم که چندروز قبل جمشید اعلم از طرف اعلیحضرت پیغام دروغی آورده بود و من هم جواب دروغی به او دادم که اگر مطلب به عرض رسید خواستم قبلاً به استحضار رسیده باشد. وقتی جریان را گفتم شاه خندید وگفت درمیهمانها او را می بینم. خانمش فرانسوی است و می داند که من به غذاهای مخصوص فرانسه علاقه دارم سالی یکی دومرتبه غذای مخصوص

تهیه می کند و من هم به خانه او می روم. به این قبیل پیغام ها توجه نداشته باشید، هرچه وظیفه شما است انجام دهید.

درسفر قزوین پروفیسور اعلم که بادکتر اقبال مناسبات نزدیک داشت گفت این اقدام دولت برای تأسیس حزب غلط است و شما در شهرستانها جنگ (حیدری - نعمتی) راه می اندازید. به شما بگویم از امروز که یک دسته از متنفذین قزوین وارد حزب ملیون شده اند مخالفین آنها هم به حزب مردم می روند و به جان هم می افتند و دودستگی عجیبی در شهر به وجود می آید. دکتر اقبال گفت او امر اعلیحضرت را در کار حزب دارم اجرا می کنم. بالاخره باید مردم با کارهای سیاسی و گفت و شنود عادت کنند. شما اگر درباره احزاب نظری دارید در شرفیابها به عرض اعلیحضرت برسانید.



توقیف حیات داودی و مالکیت جزیره خارک

از جمله مناطقی که از نظر صدور نفت ایران از نظر کارشناسان مورد توجه قرار گرفته بود جزیره خارک بود که می خواستند تأسیسات عظیمی در آن ایجاد کنند. فتح اله حیات داودی خود را مالک جزیره خارک می دانست. قرار بود با او مذاکره شده جزیره خریداری و کارشناسان نفتی برنامه های خود را پیاده کنند.

فتح الله حیات داودی که در جریانات تشنجات جنوب کشور نقش مهمی داشت پرونده هائی هم پیدا کرده بود که گاهی مورد تعقیب قرار می گرفت و برای رهائی از بازداشت به فارس می رفت.

در یکی از سفرهائی که هیئت دولت به فارس رفت وقتی نخست وزیر و وزراء از هواپیما در فرودگاه شیراز پیاده شدند و مورد استقبال مقامات استان قرار گرفتند در ردیف محترمین شهر هم فتح الله حیات داودی ایستاده بود که از قرار معلوم مدتی قبل دستور بازداشت او صادر شده بود. وقتی نخست وزیر حیات داودی را در فرودگاه دید دستور بازداشت او را داد که حیات داودی دستگیر و به تهران



دکترامیرعلائی درباره سوابق جزیره خارک می نویسد:

جزیره خارک از نظر جغرافیائی اهمیت زیادی دارد که از قدیم مورد توجه بریتانیا هم بود و می خواست آن را در اختیار داشته باشد. با حمایت از حیدرخان حیات داودی سهم کوچکی از مالکیت جزیره را پیدا کرد، به تدریج قطعه قطعه جزیره را تصاحب کرد و عده ای مانند عبدالرسول خان چاه کوتاهی را که مقاومت می کردند شبانه مورد هجوم قرار داده ازین بردند و حیدرخان حیات داودی مالک کل جزیره خارک با سند رسمی شد. بعد از سلطنت رضاشاه الله کرم خان پسر حیدرخان در (بندرریگ) به اتهام کسب خبر با دستگاه گیرنده از سیمهای تلگراف دستگیر و با خانواده اش به شیراز تبعید گردید و تا هنگام فوت در شیراز بود. پسر کوچکش فتح الله حیات داودی با خانواده بنان الملک ایزدی وصلت کرد و برویائی داشت. در نهضت جنوب همراه خوانین فارس علیه دولت قیام و گمرک بوشهر را غارت نمود و به رزم آرا هم تلگراف کرد که افسران شمارا در محکمه ملی محاکمه خواهیم کرد. پس از شکست نهضت جنوب حیات داودی به تهران تبعید شد و سال ها زندگی آرامی داشت و به مالکیت جزیره خارک دلخوش بود. موقعیت مهم سوق الجیشی و نفتی جزیره خارک مورد توجه قرار گرفت و به او پیشنهاد فروش شد که ده میلیون تومان دریافت و مالکیت جزیره را واگذار کند. ولی او به استناد اسناد مالکیت خود سرسختی نشان داد تا اینکه اواخر سال ۱۳۴۲ عده ای از خوانین فارس علیه دولت قیام کردند و با مهر کردن قرآن از آنان خواسته شد که تسلیم شوند. پس از بازداشت خوانین، حیات داودی هم از تهران به فارس فرستاده شد و سرانجام حیات داودی و عده ای دیگر اعدام شدند.

ظاهراً پرونده ای تنظیم شده بود که حسینقلی رستم از ایل ممسنی - شهبازی از ایل بویراحمدی و غیره برای شورش محلی

توطئه کردند که به شکست انجامید .

جزیره متروکه خارک در دوران محمدرضاشاه پهلوی یکی از مهمترین بنادر نفتی منطقه خلیج فارس گردید که کشتی های پانصد هزارتنی به راحتی می توانستند از آن نفت صادرکنند . روز افتتاح دریکی از تأسیسات ذخیره نفتی آن برای اینکه عظمتش نشان داده شود تبدیل به زمین فوتبال شده بود که دو تیم از کارگران نفت در آن به بازی پرداختند . شاه از دیدن این تأسیسات غرق شادی گردید و آرزو داشت که بتواند برنامه های توسعه و کارهای عمرانی را در نقاط دیگر کشور هم پیاده کند . بندر مجهز و آماده خارک در جنگ ایران و عراق در اثر بمبارانهای هوایی صدمات فراوان دید که سالها وقت لازم دارد تا صدمات وارده بر آن ترمیم گردد .



یادگاری از سفرهای دکتر اقبال

سپهبد باتمانقلیچ - سرلشگر ضرغام وزرای کابینه در کنار نخست وزیر دیده می شوند .

انتخابات «تابستانی» دوره بیستم

با توسعه فعالیت حزبی و شرکت عده ای از جوانان تحصیل کرده درحزب ملیون و گروهی از طبقات مختلف درحزب مردم در هردو حزب این طور استباط می شد که درنظراست دراین انتخابات چهره های تازه نی به مجلس بروند و به خصوص فنودال ها و ملاکین و کارگردانان سابق و ثروتمندان و متنفذین شهرستانها کنارگذاشته شده و افراد تازه ای ازطریق حزب به پارلمان می روند. به یاد دارم که یک روز درمراسم عزاداری ایام محرم که از طرف دربار درکاخ گلستان تشکیل می شد و اعلیحضرت روی مبل نشسته و مراسم را می دیدند به دکتراقبال و سپهبد بختیار که در ردیف پشت شاه قرارداشتندگفتندمی خواهم درانتخابات بعدی افراد جوان و تحصیلکرده و دنیا دیده و مطلع و خوشنام به مجلس بروند و خوب است احزاب لیستی از این قبیل افراد که درحوزه های انتخابی حسن شهرت و مقبولیت محلی دارند تهیه کنند تا پس از مطالعه دقیق درباره سابقه آنها انتخابات دنیا پسندی صورت گیرد. این گفته شاه درحقیقت موجب شد که بختیار خودرا مجاز به دخالت درانتخابات بداند و به همین جهت با مداخلات کامل

کوشید تعدادی از وابستگان خود را که بعضی شان هم خیلی بدنام بودند با فشار ساواک به نمایندگی مجلس انتخاب کند.

یکی از مهم ترین سفرهای دکتر اقبال (سفردوایران) برای انجام برنامه های انتخاباتی بود که شاه می خواست نظیر همه ممالک مترقی هردو حزب (ملیون و مردم) تمام مردم را در تهران و شهرستان ها برای شرکت در انتخابات مجهز ساخته و صورت دنیا پسندی به انتخابات داده شود. دکتر اقبال به عنوان رهبر حزب (نه به عنوان نخست وزیر) تصمیم به مسافرت گرفت. در این سفر اسماعیل پوروالی مدیر روزنامه بامشاد - دکتر ناوی مدیر کل وزارت بهداری - امیرنوبیدی منشی نخست وزیر و نویسنده کتاب همراه نخست وزیر بودیم. شب قبل از حرکت اطلاع داده شد برای پرواز با هواپیما به فرودگاه نظامی دوشان تپه برویم. وقتی به فرودگاه رفتیم دکتر کاسمی دبیرکل حزب هم آنجا بود. چون به دکتر اقبال خبر داده بودند که عده زیادی از اعضای حزب و وکلای مجلسین و مقامات دولتی برای بدرقه رهبر حزب به فرودگاه مهرآباد می آیند و او هم نمی خواست تظاهراتی صورت گیرد تصمیم گرفت به جای مهرآباد از دوشان تپه پرواز کند که غیراز همراهان و دبیرکل حزب هیچکس از جریان امر مطلع نبود. ناگهان سروکله ارباب مهدی یزدی وکیل بندرعباس پیدا شد که موجب تعجب دکتر اقبال گردید. پس از اندکی تفکر گفت خیال می کنم چون دکتر رفعت داماد او برادر سرلشکر رفعت است (که سال ها معاون هواپیمائی ملی و مدیرعامل هواپیمای پارس) بود ارباب مهدی را از جریان مطلع ساخته که از این بابت باید تنبیه شود. با اینکه سرلشکر رفعت را می شناسم که افسر خوبی است.

وقتی سوار هواپیما شدیم دکتر اقبال گفت نظر شاه این است که قیافه وکلا به کلی عوض شود و ارباب مهدی که از کارگردانان مجلس و از وکلای سرشناس می باشد و برای آمدن به فرودگاه هم خیلی زحمت کشیده بود ولی خیال نمی کنم شناسی داشته باشد.

درحالی که او فکر می کند دو داماد خود را هم می تواند این دوره وکیل کند. (دکتر رفعت - مهدی افتخاری).

دکتر اقبال به خلبان گفت خوب است از روی فرودگاه مهرآباد عبور کند. هنگام عبور دیدیم عده ای باشعار و پرچم و عکس شاه برای بدرقه در آنجا اجتماع کرده بودند. با این طرز از تهران عازم مشهد شدیم.

نظر دکتر اقبال این بود که مسافرت از شهر مشهد شروع شود که هم مسقط الرأس او بود و هم به زیارت بارگاه ثامن الائمه برود. دستور نخست وزیر این بود که در فرودگاهها فقط اعضای حزب برای استقبال و بدرقه بیایند. استانداران و فرمانداران هم اگر حزبی هستند و میل دارند حاضر شوند که کارجنبه دولتی نداشته باشد. در فرودگاه مهرآباد هم پس از حرکت نخست وزیر از طرف دولت و حزب از بدرقه کنندگان معذرت خواهی شد و اظهار گردید که رهبر حزب از فرودگاه دوشان تپه حرکت کرده و چون مسافرت حزبی است و قرار نبود مقامات دولتی در این مراسم حضور داشته باشند از این جهت از همه با عرض معذرت خواسته شد که فرودگاه راترک گویند.

مسافرت از مشهد شروع و پس از شرکت در مینینگ های انتخاباتی در شهرهای زاهدان - کرمان - بندرعباس - شیراز - اصفهان - کرمانشاه - سنندج - رضائیه - تبریز - رشت - ساری به تهران مراجعت کردیم.

درهیک از این شهرها که دکتر اقبال نطق می کرد و قسمتی از نطق او در رادیو و روزنامه ها منتشر می شد بلا فاصله علم به عنوان دبیرکل حزب مردم مطالبی بیان می نمود که آن هم در رادیو پخش می شد و درحقیقت قسمت مهمی از برنامه رادیو تهران به اظهارات دکتر اقبال و علم اختصاص داده شده بود و با حملاتی که می شد و پاسخهایی که در هر مورد بیان می گردید بازار انتخابات گرم شده بود. من اطلاعاتی از کارهای انجام شده دولت را با عدد

و رقم همراه داشتم و صورت ریز ۷۰۰ میلیون تومان پشتوانه اسکناس برای کمکهای صنعتی و کشاورزی و پذیره های نفتی را درتنظیم نطق ها مورد استفاده قرار می دادم. متن نطقها هم باقلم شیوای پوروالی و با نظر خود دکتر اقبال تهیه می شد و به صورت بسیار خوبی در رادیو و تلویزیون و مطبوعات منتشر می گردید. چون نطق های علم و اقبال طوری بود که هر کدام درحقیقت پاسخ دیگری را می دادند خیلی ها تصور می کردند که این نطق ها قبلاً باهم مورد تطبیق و تبادل نظر قرار گرفته که حتی دکتر اقبال به من گفت پس از مراجعت از سفر، اعلیحضرت از من پرسید نطق ها خیلی خوب بود و مثل اینکه از متن نطق های یکدیگر قبلاً آگاه بوده اید که این طوریا عدد و رقم مورد بحث و گفتگو قرار می گرفت. عرض کردم همراهان من متن نطق های دبیر کل حزب مردم را یادداشت می کردند و سعی می شد که به هر مورد آن دقیقاً پاسخ داده شود.

این مسافرت خاطره انگیز که مدت ۱۱ روز طول کشید با استقبال فوق العاده مردم روبرو شد و دکتر اقبال هم از این نظر که توانسته بود ظرف مدت کوتاهی تقریباً با اکثر مردم در این متینگها روبرو شود و در مرکز هراستان با افراد سرشناس آن به مذاکره بنشیند خوشحال بود و تصور می کرد با این طرز حزب میلیون اکثر کرسی های نمایندگی را در سراسر کشور به دست خواهد آورد و دولت حزب میلیون ۴ سال دیگر سرکار خواهد بود. ولی این سفر خاطره تلخ و ناگواری از خود باقی گذارد که آن هم برکناری ناگهانی دکتر کاسمی دبیر کل حزب و وزیر مشاور بود که همین امر نشانه ای از آن بود که آینده حزب میلیون و سرنوشت دولت دکتر اقبال به خطر افتاده است.

وقتی دکتر اقبال در کرمانشاه به سر می برد از طرف شاه تلگرافی به او مخابره شد که با خواندن آن قیافه دکتر اقبال خیلی درهم فرورفت. معمولاً این قبیل تلگرافات مهم وسیله مخابرات ارتش به

طور محرمانه برای نخست وزیر فرستاده می شد. او با وجود ناراحتی، کوچک ترین حرفی به همراهان نزد و پاسخ تلگراف را فوراً فرستاد و روز بعد به سنندج رفتیم. وقتی دکتر اقبال در سالن استانداری نشسته بود رؤسای ادارات همراه استاندار کردستان می خواستند با او ملاقات کنند بازهم تلگراف دیگری به دستش رسید که بیش از تلگراف قبلی او را ناراحت کرده بود. وقتی وارد اتاق دکتر اقبال شدم و گفتم رؤسای ادارات بیش از نیم ساعت است که منتظر ملاقات شما هستند درحالیکه شما همیشه سرساعت ملاقات کنندگان را می پذیرفتید. دکتر اقبال به شدت ابراز ناراحتی کرد و گفت این تلگرافات را بخوان و بین کار به کجا رسیده است؟ تلگراف اول به امضای نصیری فرمانده گارد سلطنتی از نوشهر خطاب به نخست وزیر چنین بود (اعلیحضرت همایونی امر و مقرر فرمودند که دکتر کاسمی را از کابینه اخراج کنید).

دکتر اقبال گفت به این تلگراف چنین جواب دادم: (من که به امر اعلیحضرت به سفر دورایران مشغول هستم و نمی دانم دکتر کاسمی چه کرده که باید به این صورت تنبیه شود. اجازه بدهید یا خودم به نوشهر بیایم و یا اینکه پس از پایان سفر به جریان امر رسیدگی کرده وضع را روشن سازم). ولی تلگراف دوم رسید که (اعلیحضرت فرموده اند که به محض رسیدن این تلگراف کاسمی را از دولت خارج کنید). دکتر اقبال به من گفت با تلفن با دکتر کاسمی صحبت کنم و جریان را به پرسم که مطلب چیست؟ وقتی با او صحبت کردم او اساساً نه تنها از جریانات خبرنداشت بلکه می گفت چند نطق عالی در جلسات حزبی کرده و مورد استقبال شدید افراد حزبی قرار گرفته است. از متن نطق جويا شدم معلوم شد نکته تازه ای نداشته است. به هر صورت به او گفتم مطلب از چه قرار است خیلی ناراحت شد و گفت من که دارم وظایف خود را انجام می دهم و همیشه هم مبارزه کرده ام و درحزب هم کار خود را به صورت صحیحی انجام داده ام و نمی دانم موضوع

چیست؟ قطعاً حزب مردمی ها که به اعلیحضرت نزدیک هستند و دیدند حزب ملیون دارد خیلی پیش می رود کار خود را کرده اند. در همین ضمن وزارت اطلاعات باشخص دکتر اقبال تماس گرفت و خبر کوتاهی در رادیو منتشر شد که دکتر کاسمی از دولت کناره گیری کرده است. روزنامه ها هم تقریباً نوشتند: چون دکتر کاسمی قصد شرکت در انتخابات را دارد و به پارلمان خواهد رفت از دولت کنار رفته است. معلوم شد که این خبر کافی نبود که باز هم تلگرافی رسید که: (اعلیحضرت فرموده اند مگر من نگفته ام که کاسمی باید از دولت اخراج شود. کناره گیری یعنی چه؟) و بلافاصله همان روز خبر (برکناری دکتر کاسمی از رادیو پخش شد). با این جریان درحقیقت کمر حزب ملیون و دولت اقبال شکست. حقیقت امر به نظر من هنوز هم کاملاً روشن نیست. ولی دکتر کاسمی در نطق های خود که خیلی با حرارت ایراد می شد سران حزب مردم را مرتب مورد حمله قرار می داد و آنها را خان و فئودال و سرمایه دار می خواند.



دکتر کاسمی شب و روز در راه پیشرفت حزب ملیون می کوشید. رفتاری که با او شد غیرمنصفانه و دور از جوانمردی بود.

به خاطر دارم قبل از این که این مسافرت انجام شود يك روز علم به عنوان دبیر حزب مردم به کوره پزخانه رفته و در آنجا نطقی ایراد کرده بود .

دبیرکل حزب مردم گفته بود که حزب مردم طرفدار رنجبران و زحمتکشان است و کانون پرازشی برای تأمین رفاه طبقه کارگر و زحمتکش می باشد . دکترکاسمی همین موضوع را سوژه کرده و در طی نطقی شدیدی گفته بود (حزب مردم پایگاه فنودال ها و مقاطعه کاران و سرمایه داران است و اسامی افرادی نظیر امیراسدالله علم - پروفیسور عدل - مهندس جفرودی - مهندس قباد ظفر - مهندس سعید هدایت - کشفی و عده ای دیگر را برده و گفته بود آیا اینها همه از زحمتکشان هستند ؟ و سپس اضافه کرده بود که بعضی از این ها در قنடை حریر بزرگ شده اند و حال ادم از زحمتکشان می زنند .)

فردای روزی که نطق ایراد شده بود من خلاصه نطق را با اسامی این عده بالای صفحه اول روزنامه صبح امروز چاپ کرده و هنگام رفتن به مراسم سلام چند نسخه از روزنامه را همراه خودم بردم . دکتر اقبال يك نسخه از آن را به نظر شاه رسانیده بود که وقتی اعلیحضرت روزنامه را دیدند واسامی را خواندند گفتند پس چرا اسم (منوچهر قراگزلو) از قلم افتاده است ؟ که در شماره بعد نام قراگزلو هم به اسامی اضافه شد .

رامبد می گفت یکی از کسانی که ثروت سرشاری داشت از پدر و مادر و عمه ها به او به ارث رسیده منوچهر قراگزلو می باشد . وضع مالی او به صورتی بود که يك وقت محمدرضا شاه پهلوی به شوخی به او گفت در روزنامه ها خواندم که در آمریکای جنوبی پیروزی در گذشته است چون شانس رسیدن ثروت به تو زیاد است بررسی کن شاید با او هم نسبتی داشته باشی .

بعد از انقلاب منوچهر قراگزلو را در لندن دیدم . یکی از دوستان

نزدیک او می گفت از نظر مالی به شدت درمضیقه می باشد زیرا ثروتی درخارج ازکشور ندارد .

طبعاً این نطق دکترکاسمی و نطق های دیگر او موجب بغض و کینه سران حزب مردم و به هرصورت مخالفین حزب ملیون و دولت دکتراقبال شده و درصدد بودند که ضربه ای بزنند . در همان وقتها انتشار داشت که دکتر کاسمی دریک جلسه خصوصی گفته است که وضع حزب ملیون در تهران و شهرستانها به صورتی شده که اگر ارباب هم بخواهد آن را بهم بزند دیگر کارمشکلی است . همچنین گویا کاسمی درنطقی هم گفته بود که دولت به امر و اراده شاهنشاه وظایف خود را انجام می دهد و گزارشاتی از طرف مخالفین و دستگاههای امنیتی داده شده بود که دکتر کاسمی می خواهد گناه کارهای غلط دولت را به گردن شاه بیاندازد . آنها گویا گزارش داده بودند که (دیپیرکل حزب ملیون می گوید دولت از شاهنشاه الهام می گیرد و کارهای دولت از کارهای شاه جدانیست)



دکتراقبال از آن روز به بعد خیلی ناراحت بود و می خواست هرچه زودتر سفرتمام شود و به تهران باز گردد و ببیند چه شده است؟ او هم معتقد بود دربارها و حزب مردمیها کارخود را کرده اند . آنها از فرصت مناسب سفرشاه به نوشهر استفاده کرده با گزارشاتی این وضع را برای دکتر کاسمی به وجود آورده اند و هدف هم ازین بردن دولت و حزب ملیون است . دکترکاسمی با ناراحتی تمام چندی به دیپیرکلی حزب ادامه داد ولی به علت اقدام غیرمنصفانه ای که با او شده بود به شدت رنج می برد و سرانجام هم برای معالجه چشم برای مدتی به اروپا رفت . درباره جانشین او صحبت از دکترشاهکار - سرتیپ صفاری - دکتر احمد امامی بود که سرانجام دکتر امامی که از دوستان و محارم دکتراقبال و دکتر کاسمی بود به این سمت انتخاب شد .

دکترکاسمی درعین حال که طبیعی حاذق است شاعر و نویسنده ای توانا به شمار می رود. اشعارش از معانی بدیع و مفاهیم جدید لبریزاست. درطرزیبان ازشیوه متقدمین پیروی می کند. آثار منظوم کاسمی از قصاید تادوییتی ها فصاحت و انسجام خاصی دارد. سبک فارسی او نیز از نوشته های ناصر خسرو الهام می گیرد. کمتر پزشکی می توان یافت این طور شعر بگوید و خوب بنویسد و ازنظریبان نیز فصاحت او را داشته باشد. معهذا مخالفین کاسمی می گویند چون درسیاست پختگی لازم را نداشت نتوانست توفیق زیادی داشته باشد. درنطق های تند خود اطرفیان و نزدیکان شاه را موردحمله قرار می داد و همانها بودند که شاه را احاطه کرده کاسمی را از گردونه سیاست خارج کردند. بدون این که واقعاً تقصیری کرده یا انحرافی داشته باشد.



به هرصورت تهیه لیست کاندیدهای احزاب موجب شد که به مقامات حزب برای کاندیدا شدن افراد فشار زیادی وارد شود. من هم به دکتراقبال گفتم ترجیح می دهم که درفعالیت انتخاباتی شرکت کرده به مجلس بروم چون با کارهای حزبی و روزنامه نگاری من تطبیق می کند. همچنین درباره کاندیدای انتخاباتی شهر قزوین گفتم تنکابنی مرد معتبر و سرشناس و مورد وثوق مردم است که اگر ازطرف حزب کاندیدا شود خیلی برای حزب مناسب است. خواهش دیگر من هم این بود که چون عمیدی نوری برادرخانم به گردن من حق زیادی دارد و ازمازندان هم وکیل می باشد به خصوص برای شهرستان نور خیلی زحمت کشیده به کارش توجه داشته باشید. دیگر از لیست انتخابات کوچکتین خبری نداشتم. یک روز دکتراقبال به من گفت اعلیحضرت از کارشما درنخست وزیری راضی هستند و می گویند بهتر است شما به کار دولتی ادامه دهید و من هم خیلی ابراز رضایت کردم بنا براین موضوع نمایندگی شما منتفی

است. ولی چندروز بعدبه من گفتند بالاخره به اعلیحضرت گفتم اگر فلانی به مجلس برود برای کارفراکسیون و حزب بهتر است و ایشان هم قبول کردند. ولی متأسفانه دربارهٔ عمیدی نوری به علت این که با کار لایحهٔ اصلاحات ارضی مخالفت کرده ایشان مخالف هستند ومی گویند اگر او به مجلس برود کارهای اصلاحات ارضی به سرنوشت قبلی دچارخواهد شد.

یک روز صبح دکتراقبال وقتی به نخست وزیری آمد گفت امروز ساعت ۱۰ صبح جلسهٔ مطبوعاتی درنخست وزیری است ومی خواهم اسامی کاندیداهای حزبی را منتشر کنم. گفتم تصور می کنم بهتر است این کار درحزب وتوسط دبیر کل و مقامات حزبی صورت گیرد. ایشان گفتند چه فرق می کند مردم می دانند نخست وزیر ورهبر حزب یکی است. چه اینجا وچه درمحل حزب فرقی نمی کند. با این استدلال عازم جلسه شدیم. ضمناً به من گفت متأسفانه تنکابنی هم از قزوین وکیل نخواهد شد کاندیدای آنجا دکتر عزیزی خواهد بود. معلوم شد برادر دکترعزیزی که از دوستان نزدیک دکتراقبال است و همیشه روزهای تعطیل دکتر عزیزی وخانم فرانسوی اش باخانم فرانسوی دکتراقبال با هم به سر می برند دکتراقبال رادرفشار قرار داده و بااین طرز دکترعزیزی از قزوین کاندیدا شده است. هنگام قرائت اسامی کاندیدها بعضی از روزنامه نگاران هم که درجلسه شرکت داشتند وقتی نامشان خوانده می شد خیلی ابراز خوشحالی می کردند. ولی موضوعی که درآن جلسه تولید ناراحتی کرد معرفی دکتر قاسم طاهباز از شهرستان شمیرانات بود که منصور نراقی مدیر روزنامه ملیون خودرا نامزد نمایندگی از شمیرانات می دانست و برای حزب و روزنامه ملیون خیلی زحمت می کشید. منصوری به شدت درجلسه عصبانی شد به نحوی که می خواست درروزنامهٔ ارگان حزب به دولت و حزب و طرز کار انتخابات حمله کند که باوساطت دوستان از اینکار منصرف شد. معرفی من از رودبار والموت به این جهت بود که به علت

بستگی با خانواده عمیدی نوری و خلعت بری که املاک زیادی در منطقه رودبارالموت داشتند دفتر روزنامه داد مرکز آمد و رفت آنها بود. یکی از مردان ارزنده منطقه یحیی خان مافی بود که از اوایل تأسیس روزنامه داد با من همکاری داشت و از شریف ترین انسانهایی است که در عمرم دیده ام. مدتها هم در تهران مؤسسه فرهنگی مهران را اداره می کرد که از بهترین مدارس کشور بود. او در تأسیس جمعیت رودبارها و الموتها نقش مهمی داشت. همیشه چه در روزنامه داد و چه در نخست وزیری یکی از افراد موثر در خدمت به مردم رودبار و الموت و کارهای منطقه بود.

هنگامی که در نخست وزیری بودم در اجرای تقاضای مردم که می خواستند یک حوزه انتخابی مستقل داشته و از نظر انتخاباتی تابع شهرستان قزوین نباشند اقدام کردم. مردم می گفتند هنگام انتخابات چند روزی کاندیداهای انتخابات قزوین به منطقه می آیند و پس از خاتمه انتخابات دیگر شکل و قیافه وکیل خود را نمی بینیم و ما در حقیقت مستعمره شهرستان قزوین هستیم. از نظر تعداد جمعیت و پراکندگی منطقه ما باید وکیل مستقلی داشته باشیم که در انجام خواسته های ما اقدام کند. بدون این که قصدی از نظر انتخابات داشته باشم اقدام کردم و از دولت و مجلس هنگام تهیه و تصویب قانون تقسیمات کشوری کمک گرفتم و فکر می کردم قطعاً موقع انتخابات مردم مافی را کاندیدا خواهند کرد و از آنجا انتخاب خواهد شد. وقتی روزهای معرفی کاندیداها نزدیک می شد جمعیت الموتها و رودبارها به من مراجعه و از من خواستند که چون همه کارهای مقدماتی را انجام داده ام خود را نامزد نمایندگی آنجا کنم. با این که کار دولت را جالب تر می دانستم به تدریج به این کار علاقمند شده و جریان را به دکتر اقبال گفتم تا به عنوان کاندیدای حزب ملیون معرفی و پس از آن یعنی از سال ۱۳۳۹ تا سال ۱۳۵۷ نمایندگی مردم آن منطقه را عهده دار بوده غیر از ایام فترت که پارلمان وجود نداشت، همواره نامزد نمایندگی از آن حوزه

انتخابی بودم و افتخار هم می‌کنم که باتمام قدرت وقوا درانجام خواسته های مردم اقدام کرده ام و کارهای انجام شده درحوزه انتخابی را بزرگترین موفقیت زندگی خود می‌دانم و مردم منطقه هم همواره از نزدیک ترین و عزیزترین دوستان من بوده و هستند. پس از سقوط رژیم وقتی احمد صدراج سیدجوادی وزیرکشورشده چون اهل قزوین بود گویا درلایحه تقسیمات کشوری بازهم رودبار والموت را ضمیمه قزوین کرد ونماینده آن منطقه را از جدول انتخابات کشور حذف نمود وهمان طوری که پیش بینی می‌کردم مردم منطقه را از داشتن وکیل مستقل که برای انجام کارهایشان بکوشد محروم ساختند.

احمد صدر حاج سیدجوادی که از خانواده های سرشناس قزوین می‌باشد درنخستین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی خود از قزوین وکیل شد. با این طرز برای حذف حوزه انتخاباتی رودبار والموت قانون مصوب ۱۸ خرداد ۱۳۳۹ را که به موجب قانون اساسی تعداد نمایندگان از ۱۳۶ نفر به دویست نفر افزایش یافته بود و قانوناً یکی از این نمایندگان به منطقه رودبارالموت اختصاص یافته بود، ازبین بردند. تصور می‌کنم (منطقه رودبار والموت) تنها منطقه ایست که دررژیم اسلامی از نظر انتخابات حذف شده است. باری... با این طرز کاندیداهای حزب ملیون معرفی شدند. کسانی که نامشان درلیست نبود به شدت معترض گردیدند و درمنزل ارباب مهدی یزدی درجوادیه اجتماع کردند و سروصدای فراوان به راه انداختند.

روزنامه نگارانی که معرفی نشده بودند ازجمله عمیدی نوری به شدت به دولت اقبال حمله می‌کردند. روزنامه های حزب مردم هم اقدام نخست وزیر را دررفتن باهوایمای دولتی به شهرستانها و یادرفشار گذاردن استانداران و انتشار لیست نامزدهای انتخابی از کاخ نخست وزیری بهانه قرارداده وضع متشنجی به وجود آوردند. ساواک هم با مداخلات بختیار که حتی استانداران ومقامات دولتی

رابرای موفقیت کاندیداهای خود تهدید می کرد اوضاع را خیلی بغرنج ساخته بود .



روزنامه های آن ایام چنین نوشته اند:

روزیکشنبه دوم مرداد ۱۳۳۹ دکتر اقبال رهبر حزب ملیون لیست نامزدهای نمایندگی مجلس شورایی را اعلام داشت .

در جریان انتخابات دوره بیستم مجلس شورایی نامزدهای دو حزب ملیون و مردم که رسماً از طرف احزاب اعلام شده بودند به فعالیت انتخاباتی پرداختند . علاوه بر آنان گروهی از منفردین از قبیل دکتر علی امینی - سید جعفر بهبهانی - ارسلان خلعت بری - درخشش نیز با شرکت در انتخابات دولت را به شدت مورد حمله قرار داده بودند .

دکتر اقبال ضمن اعلام اسامی نامزدهای نمایندگی حزب ملیون حملات تندی به منفردین و امیر اسدالله علم رهبر حزب مردم کرد و ضمن آن چنین گفت:

من طیب هستم و باید قاعدتاً سرنگهدار باشم ولی اگر این آقایان زیاد خود را لوس کنند ناچارم پرده دری کنم و ناگفتنی هارا بگویم . من نمی خواهم از عیاشی ها و خوشگذرانی آقایان حرفی بزنم و اما اگر خودشان اصرار دارند باکی ندارم .

دکتر امینی می گوید بیائید باهم توبه کنیم . ما که کاری نکرده ایم تا توبه کنیم . شما خودتان اقرار کرده اید در انتخابات گذشته دست به تقلب زده اید بنا بر این باید توبه کنید ، اما باید بگویم توبه گرگ مرگ است . توبه دکتر امینی توبه نیست ، بلکه مرگ است . دکتر امینی به ما ایراد می گیرد که چرا کارگر را کاندیدای نمایندگی مجلس کرده ایم . او میگوید به جای کارگر افرادی را بفرستیم به مجلس که اطلاعات بین المللی داشته باشند ، منظور خود اوست . از اطلاعات بین المللی این آقا همین بس که ما او را از

آمریکا آوردیم اینجا و گفتیم برو بنشین خانه ات و آب خنک بخور. من خبر صحیح دارم این آقایان منفردین روزهایی که به مجلس روضه خوانی می روند يك مشت چك تضمین شده و صدتومانی درجیب دارند و بین بعضی ها تقسیم می کنند. اما مردم ایران کسانی هستند که وجدان و شرافت خود را نمی فروشند.

من حاضرم شرط ببندم که این دکتر امینی که می گوید چرا کارگر دارد وکیل می شود درپاریس خانه شخصی دارد که آن را برای روز مبادا گذاشته است. اگر خدای نکرده در اینجا خبری شد فوراً سوار هواپیما می شود و جان و مال خود را از خطر نجات می دهد و بدبختی مملکت را برای شما و ما می گذارد. این دکتر امینی از روز اول که متولد شده همیشه در ناز و نعمت به سر برده است. یادم می آید که درپاریس وقتی درس می خواندم او هم به اسم تحصیل به آنجا آمده بود. با این تفاوت که من و امثال من درس می خواندیم و در نگرانی هزینه تحصیل بودیم اما او همیشه در هتل ها مشغول تفریح بود.

حرفهایی که این آقایان منفردین می زنند از نوع حرفهایی است که رادیوهای خارجی می زنند. درست ۱۸ ماه تمام است که این رادیوها به من و این دولت حمله می کنند. دکتر امینی چشمهای درشتی دارد ولی افسوس که با این چشم های درشت حقایق را نمی بیند.

یکی دیگر از منفردین که سابقه رشوه از خبازها دارد مدعی است که او را اگر به مجلس بفرستند خدمت خواهد کرد. باید از این آقا پرسید تو که تا حال در مجلس بودی چه خدمتی کرده ای؟ چطور شد حالا سنگ ملت را به سینه می زنی؟ چرا آن روزها این کار را نمی کردی؟

اما این آقای علم انصافش از دکتر امینی زیادتر است. دکتر امینی اصلاً انصاف ندارد. این خان زاده می گوید ما در دولتهای گذشته کاری نکرده ایم ولی حالا مدعی است که می خواهد کاری

انجام بدهد. خودت اعتراف می کنی که درگذشته بی عرضه و بی کفایت بوده ای حالا این چندساله معلومات و تجربیات تو چقدر زیاد شده که مدعی خدمت تازه شده ای؟ تو همانی که بوده ای... در همان موقع محمد درخشش درباشگاه مهرگان متینگسی از طرف جامعه فرهنگیان تشکیل داد که نامزدهای انتخاباتی منفردین: دکتر علی امینی - ارسلان خلعت بری - جعفر بهبهانی در آن شرکت داشتند.

درخشش ضمن حمله شدید به دولت چنین گفت:
ما با همه منفردین همکاری نداریم فقط با آقایانی که اینجا تشریف دارند همکاری انتخاباتی داریم. من با فرود و رشیدیان که منفرداً فعالیت می کنند هیچگونه همکاری فکری ندارم.
این روزها «منویات ملوکانه» مد روز شده است. هرکس ادعا می کند که من هستم که فقط منویات شاه را درک و اجرا می کنم. این غلط است، هیچکس حق ندارد چنین مطلبی را بگوید. آنهاییکه اجرای منویات ملوکانه را به خود اختصاص داده اند دکان تملق باز کرده اند، این بازیگریها دیگر کهنه شده است.
اما این آقایانی که دوتا حزب تشکیل داده اند باید بدانند که این احزاب خودشان است نه حزب شاه، زیرا حزب شاه ۲۲ میلیون جمعیت دارد. اینها باید بدانند که ما مملکتی هستیم مشروطه سلطنتی و هیچکس حق ندارد شاه را منحصر به دسته چند صد نفری خود بداند.

افرادی که در این مملکت جزء هیئت حاکمه هستند مانند هنرپیشه روی سن بازی می کنند. همانطوری که با مردم رفتار می کنند قیافه حقیقی خود را هیچوقت نشان نمی دهند. مگر شبها در عالم خواب که بدبختانه یا خوشبختانه این قیافه واقعی آنها را کسی ندیده است. دردوره هیجدهم یکی از وکلای مجلس برایم تعریف می کرد که در زمان صدارت قوام می خواستیم وکیل شویم. تصمیم گرفتیم نزد قوام برویم. قرار شد وقتی نزد قوام می رویم

هر دو دست او را ببوسیم. زیرا قوام به این کار خیلی علاقه داشت. وقتی وارد شدیم رفیق من زنگی کرد و افتاد پای قوام را بوسید و من فکر کردم دیگر دست بوسی من در مقابل پابوسی او اثری ندارد از بوسیدن دست قوام خودداری کردم. در نتیجه رفیقم وکیل شد و سرمن بی کلاه ماند.

ما در مملکت پنجاه سال است مشروطه داریم ولی فقط از اسم آن استفاده شده نه ماهیت واقعی و حقیقی آن. اگر مشروطیتی وجود داشت رئیس سازمان برنامه نمی توانست سیصد میلیون تومان پول سازمان برنامه را به جیب شرکت جان مولم انگلیسی بریزد و صدای کسی هم در نیاید. چه عیب داشت که به جای ساختمان عظیم و بی مصرف مجلس سنا و مجلس شورایی یک دانشگاه درست می کردند که ۱۵ هزار جوان ایرانی را که به خارج رفته اند در مملکت خود درس می خواندند. من شنیده ام در همین وزارت دارائی اتاقی هست که پنجاه هزار تومان خرج مبلمان آن شده است. ای بی انصافها بروید جنوب شهر را ببینید و از این کارهایتان خجالت بکشید. از طرف شهرداری تهران علیه دونفر به اتهام سوءاستفاده از خواربار مردم اعلام جرم می شود و بازرس هم گزارش می دهد حالا آنها از طرف حزب ملیون دولتی کاندیدای نمایندگی تهران شده اند.

دکتر امینی در جامعه مهرگان چنین گفت:

دکتر اقبال دو هفته قبل گفته بود هر کس در انتخابات دخالت کند ولو آنکه برادرش باشد او راشقه خواهم کرد. حالا وقت آن رسیده است که نخست وزیر به قول خود وفا کند. برادر عزیزشان که استاندار کرمان است و ضمناً در انتخابات هم دخالت می کنند فوراً او راشقه کند. استاندار کرمان گفته انجمن هر که می خواهد باشد آن کس که مورد نظراست وکیل خواهد شد. یک کرمانی به من می گفت شما گرفتار اقبال نخست وزیر هستید ما به علاوه گرفتار اقبال استاندار هم هستیم (باید نگارنده در اینجا توضیح بدهم که

عبدالوهاب اقبال که مدتی استاندار کرمان و بعد امیرالحاج و نایب التولیه قم بود از مردان پاک و شریفی بود که هرکس او را می شناسد از بی نظری او با احترام یاد می کند)

دکترامینی گفت من و درخشش دردوره هجدهم درمورد قرارداد نفت اختلاف سلیقه داشتیم اما حالا موضوع اساسی تری مطرح است به همین جهت اختلاف سلیقه را کنار گذارده دست به دست هم داده برای تحقق به آرزوی ملی درکنار هم فعالیت می کنیم. به عقیده من انتخابات این دوره نه تنها آزاد نیست بلکه از ادوار گذشته رسواتر می باشد.

سیدجعفر یهبهانی ضمن حمله شدید به دکتراقبال گفت درمیان نامزدهای حزب ملیون چند تنی هستند که جزو کمونیستها بوده و عده ای پرونده سوءاستفاده دارند و گروهی هم گمنام هستند. به قول ظریفی از بدنامی به گمنامی پناه برده اند. اینها وکیل منافع خود هستند، اگر به مجلس بروند حافظ منافع شخصی خود هستند. وکیل واقعی مردم جرأت دزدی ندارد. شاه فرموده اند انتخابات آزاد است و دکتراقبال هم گفته من منویات شاه را اجراء می کنم ولی افتضاح انتخابات نشان می دهد که او نوکر صادقی برای شاه نیست.

دکتر نصرت الله کاسمی دبیرکل حزب ملیون به شدت منفردین را مورد حمله قرار داد و گفت:

وقتی ندای آزادی انتخابات برخاست یکباره همان گروه ماجرا جو و فتنه انگیز که در گوشه خانه ها و لانه ها سردرچیب حسرت و حیرت فرو برده بودند به جنب و جوش افتاده گرمی آفتاب آزادی بار دیگر گزندگان را جان داد و تصور کرده اند مردم آن اوضاع را از یاد برده و آن سیمای کریه ومهیّب رافراموش کرده اند. یکی پس از دیگری با همان اسلوب و بیان و روش تبلیغ و همان عبارات و جملات فریبنده، همان سازمانهای مخرب فریاد آزادی برآورده اند و بازهم می خواهند شما مردم را که درکنار گودال آتش عمیق قرار

داشتید و تالب پرتگاه سقوط پیش رفته اید باز به کنار همان گودال بکشانند. شما مردم به زهرپاشی آن منفرد جاه طلب گوش ندهید. کوچک ترین فتوری درارکان حزب ملیون به چشم نمی خورد. آینده این حقیقت را به شما ثابت خواهد کرد.

این روزها سازمان نظارت برانتخابات درست کرده اند (منظور سازمان دکترینقائی است) اینها همان بازیگران و ماجرا جویانی هستند که دراثرتابش آفتاب آزادی انتخابات که هدیه شاهنشاه ما می باشد جان گرفته اند. اینها چون مارهای افسرده درگوشه ای چنبر زده بودند ولی حالا کم کم از لانه های خودبیرون آمده و عده ای هم دورآنها را گرفته تخم یأس و ناامیدی را دراین مملکت می پاشند. مابا آنها مبارزه خواهیم کرد. خواه این آدم امیراسدالله خان علم دبیرکل حزب مردم باشد یا دکتر امینی خواهرزاده محمدعلی شاه و نوه مظفرالدین شاه و خواه پسرآیت الله.

اگر این صحنه سازی درکلوپ منفردین نشده بود دیگر چیزی نداشتند که بگویند. حالا تا آخر انتخابات خواهید دید که به صحرای کربلا نیزگریز می زنند که مردم ما آمده ایم برای شما می خواهیم کار کنیم، اما چاقوکش های حزب ملیون نگذاشتند. شنیده ام دکتر امینی اعتصاب بیان کرده است، کاش از اول این کار را می کرد زیرا:

چودریسته باشد چه داندکسی که جوهرفروش است یاپيله وری ولی اگر خدای نکرده اعتصاب غذا بکند موجب نگرانی این جانب خواهد شد.

من دراینجا اعلام می کنم که دراثرشکایت حزب مردم به وزارت کشور تا کنون ۳۰ بازرس فرستاده شده است ولی برای شکایات حزب ملیون فقط ۵ بازرس وزارت کشور فرستاده شده است. درود برای این بی غرضی دکتر اقبال.

اینها بازهم فریاد دارند. شهر ری را ملاحظه فرمائید، بروید ببینید افراد حزب مردم چند نفر هستند. خدا می داند از دوبرابر

انگشتان دست تجاوز نمی کند. مسلم است که باسی و چهل نفر کسی نمی تواند درانتخابات موفق شود. حواریون و هواخواهانی که امروز درحضرت عبدالعظیم دبیرکل حزب مردم را ترو خشک می کردند از ۱۵۰ نفر زیادترنبودند. آن وقت ایشان با این ۱۵۰ نفر فریاد برآورده اند که درشهر ری انتخابات آزاد نیست.



دکتر امینی دریک جلسهٔ مصاحبهٔ مطبوعاتی شرکت کرده و به پرسش خبرنگاران پاسخ داد:

س - وضع انتخابات چگونه است؟

ج - این قدر تلگراف و نامه از شهرهای مختلف دائر به عدم آزادی انتخابات رسیده که حدی ندارد. همین الان آقا احمد طباطبائی ازقم و کفائی ازخراسان آمده و اینجا حضوردارند و از فشار دربارهٔ انتخابات حرفهائی می زنند که شرم دارم درنیمهٔ دوم قرن بیستم ناظر این همه افتضاحات و بدبختی ها باشم. رئیس دولت به وزارتخانه ها دستور می دهد که طرفداران منفردین را منتظر خدمت کنید. دکتراقبال کاررا به جایی رسانده که مجبور شدیم توسط وزیردربار نامه به حضور اعلیحضرت تقدیم نمائیم و اگر شرفیابی هم باشد مطالبی به عرض ایشان خواهیم رسانید.

س - دکتراقبال گفته اگر زمان مقتضی باشد اسرار احضار دکترامینی را ازآمریکا فاش می کردم. ممکن است بفرومائید داستان چیست؟

ج - همه می دانند که سفیرکبیر نمایندهٔ شاه است. وزیرخارجه به من تلگراف کرد که حسب الامر همایونی به ایران باز گردم، من هم امثال امرنمودم، حالا معلوم نیست این آقا این حرفهای ناجوانمردانه چیست که می زند. علت احضار من مربوط به بیاناتی است که دربارهٔ نحوهٔ تقسیم درآمد نفت نمودم (از قرار معلوم دکترامینی پیشنهاد کرده بود که صندوق مشترکی از کشورهای

صاحب درآمد نفت تشکیل و درآمد آن بین کشورها طبق فورمولی تقسیم گردد که این نظر مخالف سیاست دولت وقت بود (در آن وقت درجهان درباره این پیشنهاد بحث ها و گفتگوها شد، من هم از دکتر اقبال می خواهم اسرار را فاش کند.

س - نظر شما درباره انتخابات تهران و انجمن نظارت بر انتخابات چیست؟

ج - من جمال اخوی رئیس انجمن نظارت بر انتخابات را مرد شریفی می دانم. می ترسم ایشان را مثل سرپوش طلائی روی خلافکارهای خود بگذارند و زیر آن می خواهند تقلب و تزویر کنند. امیدوارم اگر برگه تقلبی به دست ایشان رسید برای حفظ نام نیک خود استعفا کنند.

در این جلسه احمد طباطبائی قمی گفت: قم یک پارچه آتش است، فرماندار به طور خصوصی با گریه گفت قرار است شخصی دیگر از آنجا وکیل شود و اظهار داشت سرپیچی از این دستور امکان ندارد و فرماندار دست مرا بوسید و عذرخواهی کرد. حالا نمی دانم این اشکریزی فرماندار اشک تمساح بود یا درحقیقت وضع انتخابات چنین است.

سید جعفر بهبهانی گفت من شنیده ام اعلیحضرت در مورد انتخابات نخست وزیرا مورد بازخواست قرار داده اند. من از طرف مردم از معظم له تشکر می کنم.

هفته بعد در باشگاه مهرگان جلسه ای تشکیل گردید و محمد درخشش گفت می خواهم بگویم رجالی که مصدر خدمت هستند وطن پرست نیستند. اینها همان رجالی هستند که شاه در واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ گفت روزی که به من سوء قصد شد تمام رجال فرار کردند. می خواستم بگویم اگر به جای این رجال، مردم دور شاه بودند حصار از سینه آنها به وجود می آمد.

سپس دکتر امینی گفت دکتر اقبال از حرفهائی که زده خیلی خوشش آمده و دستور داده دوبار از رادیو پخش کنند. در حالی که

تمامش فحش و ناسزای بوده است. او می گوید سه سال شب و روز کار کرده است. مجله بانک ملی نشان می دهد که در این مدت هیچ کاری نکرده و صدی ۴۵ به قیمت ها اضافه شده است. دکتر اقبال هیچ اطلاع اقتصادی ندارد و مدعی است که هیچ دولتی به اندازه این دولت کار نکرده است. این آقا خودش ۱۵ بار وزیر شده است. ایشان درباره سفر هیئت دولت حرفها می زند. درحالی که زمستانها به جنوب کشور و تابستانها به شمال می رود و هی فریاد می زند که من به تمام مملکت سر می زنم. اگر راست می گوید در ماه مرداد به بندرعباس یا بوشهر برود.

او معتقد است که سیاستمدار و دکتر اقتصاددانی است و همه کاره است. آیا شما چنین نابغه ای سراغ دارید؟ او فقط عاشق جاه و مقام می باشد. او می گوید من حزب توده را از بین برده ام. او وقتی وزیر کشور بود لایحه غیرقانونی شدن حزب توده را به مجلس داده است. آخر آقا مگر تو نظامی بوده ای که این کار را کردی؟ او می گوید الان دولت و ملت خیلی بهم نزدیک هستند. به خدا این حرفها درست نیست. کسی نیست پرسد پس این همه شکایات چیست؟

دکتر اقبال ادعای طبابت و سواد دارد درحالی که نمی تواند ده کلمه فرانسه را بدون غلط بنویسد. او یک مریض معمولی را نمی تواند معالجه کند. خود او پسر مقبل السلطنه است آن وقت پسر دوله ها و سلطنه هارا می کوبد. او به پدرخور افتخار می کند درحالی من نگفته ام پسر امین الدوله هستم.

دکتر اقبال می گوید من ثروت ندارم. او ۱۹ سال است مصدر کار می باشد و تا ماهی بیست هزار تومان هم حقوق گرفته است. راجع به خانه ای که می گویند من در پاریس دارم متعلق به یکی از بستگان من می باشد. ولی ایشان مادرزنش یک ویلا در حومه پاریس دارد. من یک خانه در تهران و یکی در شمیران دارم، چون ایشان خیلی از اجاره نشینی می نالند حاضر یک خانه به

ایشان بدهم که درآن بنشینند. دکتر اقبال مرتب حضوراً علیحضرت می رسد و چُغلی می کند. دکتر اقبال می گوید ثروتی ندارد پس دو هزار متر زمین جنگل ساعتی چیست؟ (این مطلب به کلی دروغ است. در نخست وزیری شاهد بودم که هنگام تقسیم اراضی جنگل ساعتی ۳ هزار متر زمین برای دکتر اقبال در نظر گرفته شده بود ولی قبول نکرد)



دکتر اقبال در جلسهٔ فرهنگیان که توسط محمد عبدالله گرجی نامزد نمایندگی از تهران تشکیل شده بود چنین گفت:

شنیده ام دکتر امینی گفته است تو کی هستی که بتوانی مرا از آمریکا احضار کنی؟ راست می گوید بنده ایشان را احضار نکرده ام چون ایشان کوچکتر از آن هستند که من او را احضار کنم. دکتر امینی را معاون وزارت خارجه احضار کرد. اما چون مصالح عالییه مملکت ایجاب نمی کند، نمی توانم اسرار را فاش کنم. (عده ای معتقدند که علت احضار دکتر امینی در رابطه با کودتای نیم بند قرنیه و دیدارهای پی در پی دکتر امینی و کندی ها بود که گزارشات واصله موجبات نگرانی شاه را فراهم ساخت و موجب احضار او شد. حرف دکتر امینی دربارهٔ تشکیل صندوق مشترک درآمد نفت هم بهانه بود) این که می گوید این دولت کاری نکرده و موضوع مالاریا را پیش کشیده، باید بگویم در دورهٔ رئیس الوزرائی من ۲۶ هزار دهکده برضد مالاریا سم پاشی شده و در حقیقت این بیماری از بین رفته است. این که دکتر امینی می گوید در خانه من بروی همه کس باز است در صورتی که هیچکس از خوان نعمت دکتر اقبال بهره مند نشده است باید بگویم حقیقت این است که اگر والدۀ بنده هم این ثروت را می گذاشت قبول می دادم صد برابر خوان نعمت او بگسترانم. ولی چه می شود کرد من نه ثروتی دارم و نه اندوخته و نه ارثی به من رسیده است.

این که گفته ام اگر کسی در انتخابات تقلب کند او را شقه می کنم، این يك اصطلاح است و الا من اهل این نیستم که کسی را



گزارش مورخ ۱۳۳۷/۴/۱۴ ساواک چنین است
چند نفر از منسوبین آیت الله بهبهانی در منزل بیلاقی ایشان
در نیاوران حضور داشتند که آیت الله ضمن صحبت از دکتر اقبال
نخست وزیر فوق العاده تمجید کرده و از توجه ایشان به شعائر
مذهبی اظهار رضایت کرده و از این که روز عید قربان به آیت الله
تلگراف کرده اند گفت این می رساند که نخست وزیر روح مذهبی
دارد و به شعائر مذهبی احترام می گذارد . برعکس امیراسدالله
علم عده ای را دور خود جمع کرده و اظهار می دارد که علت عقب
ماندگی کشور مارو حانیون و مذهب می باشد . آیت الله پسرش
آقا جعفر رانصیحت کرده که از مخالفت با دولت اقبال دست برداشته
لااقل سکوت کند .



مسعود بهنود می نویسد: برای انتخابات دوره بیستم مجلس
شورای ملی شاه از پیش صحنه آرائی کرده بود . دکتر اقبال و
امیراسدالله علم که در رأس دو حزب ملیون و مردم قرار داشتند
رهبری دو جناح اکثریت و اقلیت را برعهده گرفته اند . شاه محدوده
عمل هر دو حزب را تعیین کرده بود اما حضور یک جریان سوم
معادله شاه را بهم زد .

علی امینی که ازدوسال پیش پس از بازگشت از سفارت آمریکا
منتظر فرصت بود با سیاست آموخته از قوام به یاری گیری مشغول شد . در
حالی که شاه به انتخاب نیکسن بریاست جمهوری امید داشت امینی
تمام زندگی سیاسی خود را روی کندی شرط می بست . او در زمان
سفارت ایران در واشنگتن با این سناتور جوان میلیونر زاده روابط ویژه
ای داشت . وعده های کندی که جاه طلبی اش از دور پیدا بود

امیدواریهائی دردل امینی ایجاد کرده بود. امینی از همان واشنگتن سرناسازگاری باشاه را گذاشت و پس از برکناری از سفارت ومراجعت به ایران بدگوئی هایش از دیار افزایش یافت.

حضورامینی و گروهش که به منفردین معروف شده بودند تحرکی به وضع انتخابات داد که اختیار آن از دست شاه خارج بود. گروهی از درباریان و طرفداران سابق مصدق و کاشانی نیز با او همراه شدند. محمد درخشش رئیس باشگاه مهرگان و نماینده فرهنگیان نیز به جناح امینی پیوست. دکترامینی به سابقه تحصیل درنجف به مراجع مذهبی نزدیک شد. جعفربهبهانی و جعفر کفائی نوادگان دو مرجع تقلید مشروطه خواه (سیدعبدالله بهبهانی - آخوندملاکاطم خراسانی) درگروه امینی به فعالیت پرداختند.

اصل کاریرتبلیغات بود. دکتراقبال یکی از نویسندگان برجسته یعنی دکترکاسمی را برای پاسخگوئی انتخاب کرد. علم نیز رسول پرویزی را به میدان فرستاد. امینی هم از سخندانی ارسلان خلعت بری وکیل زبردست دادگستری استفاده کرد.

دراین موقع با اشاره دکتر مصدق از تبعیدگاه احمدآباد اعضای شورایعالی جبهه ملی دوم نیز انتخاب شدند و جانب گروه امینی را گرفتند.

نتیجه این انتخابات پرسرو صدا موجب شد که رژیم نه تنها نتوانست نتیجه ای را که می خواست بگیرد بلکه دستاویز تازه ای به دست مخالفان داد تا مشروعیت آن را زیر سؤال ببرند. شاه ناگزیر شد که درجلسه مصاحبه مطبوعاتی ماهیانه خود از ترتیب انتخابات انتقاد کند.

خبرهائی هم که اردشیر زاهدی درباره وضع نامطلوب انتخابات دربین مقامات آمریکائی به اطلاع شاه رسانیده بود موجب شد که دربرکناری دکتراقبال از نخست وزیری تصمیم بگیرد.



با این طرز درمیان جنجال فراوان انتخابات تابستانی دوره بیستم خاتمه یافت و حدود دویست نفر انتخاب گردیدند که اکثر آنها عضو حزب ملیون بودند. نگارنده پس از استعفا از معاونت نخست وزیر، روزها برای انجام کارها به نخست وزیری می رفتم و تازه هم به نمایندگی انتخاب شده بودم. یک روز در دفتر انتظار دکتر اقبال نشسته بودم که سناتور جم وارد شد و پس از ادای احترام به او با صدای بلند گفت این تلگراف را که داخل پوشه است بخوانید و ببینید چه اشخاصی انتخاب شده اند. تلگراف از اصفهان و منطقه بختیاری بود که نوشته بودند ستار دلیری که از منطقه بختیاری انتخاب شده سابقه شرارت و زندان دارد و رأی محکومیت او را ضمیمه کرده بودند. گفتم او شوهر عمه سپهد بختیار است و با فشار ساواک انتخاب شده است. جم گفت به هرحال عضو حزب ملیون است و من هم نایب رئیس حزب هستم و آمده ام به دکتر اقبال بگویم اگر اقدامی نکند به اعلیحضرت خواهم گفت اینها باعث آبروریزی است. نباید اجازه بدهند اینها به مجلس بروند. موضوع انتخاب شیخ انصاری هم از نظنر سروصدای فراوان تولید کرده بود و رقیب او منوچهر ریاحی در مطبوعات سروصدای زیادی به راه انداخته و اوضاع روزبه روز علیه اقبال و حزب ملیون وخیم تر می شد. چون اکثر روزنامه نگاران یا به عنوان کاندیدا نامشان در لیست نبود و یا پس از معرفی انتخاب نشده بودند هر چه می توانستند به تشنج اوضاع کمک می کردند. در آن موقع اعلیحضرت جلسات مطبوعاتی ماهیانه باروزنامه نگاران داخلی و خارجی در کاخ مرمر داشتند. جریان به این صورت بود که هر کس هرستوالی داشت آن را روی کاغذ می نوشت و به عباس مسعودی می داد و او بانگاهی به سئوالات نظرات خود را می گفت و تقریباً اداره جلسات با او بود و برای طرح سئوالات با ایشان مشورت می شد. ولی خیلی ها بودند که بدون توجه به این امر هر چه می

خواستند مطرح می کردند . حاضر جوابی و اطلاعات عمیق شاه و تسلط کامل او به مسائل داخلی و خارجی تحسین همه را برمی انگیزت . گاهی هم جلسات با طرح سئوالاتی موجب بروز اشکالات می گردید ، چنانچه سنوال عبدالرحمن فرامرزی درباره اسرائیل از آن جمله بود .

عصر روز پنجشنبه سوم شهریورماه ۱۳۳۹ دکترکاسمی با تلفن از من خواست که به خانه او درنیاوران بروم . وقتی به آنجا رسیدم دکتراحمد امامی نیز حضور داشت . دکترکاسمی گفت کارخراب شده و قراراست دکتراقبال از سمت نخست وزیری استعفا کند و خواسته است که دراین جلسه متن استعفانامه او تهیه شود . پس از مذاکراتی دکترکاسمی قلم به دست گرفت و استعفانامه را نوشت و پس از اصلاحاتی متن آن برای دکتراقبال فرستاده شد .

صبح روز شنبه پنجم شهریور ۱۳۳۹ جلسه مطبوعاتی شاه تشکیل شد و روزنامه نگاران به خصوص کسانی که درانتخابات شرکت کرده و توفیق نیافته بودند به شدت به دولت حمله کرده و مداخله ساواک و دولتی هارا درامر انتخابات مورد انتقاد قرار دادند . شاه گفت گزارشاتی که من دارم چنین نیست و انتخابات مثل ادوارگذشته بوده است . چون عمیدی نوری پیش از همه به امرانتخابات ومداخلات ساواک حمله می کرد ، شاه گفت از شما می پرسم که انتخابات این دوره بادوره قبل که شما وکیل شدید آیا فرقی داشت ؟ اوگفت تفاوت زیاد بود دراین انتخابات ساواک رسماً در انتخابات دخالت کرد به همین جهت من از شرکت درانتخابات خودداری کردم .

نویسنده کتاب نیر دراین جلسه گفتم درهر انتخابات افرادی که پیروز می شوند انتخابات را صحیح دانسته و کسانی که شکست می خورند به اعتراض می پردازند . درمیان دوستان روزنامه نگار عده ای نامزد نمایندگی مجلس بوده اند که متأسفانه توفیق نیافته اند به همین جهت مخالفت می کنند . خوب است هیئتی تعیین

شده و به شکایات و اعتراضات رسیدگی کند. شاه هم گفت من از هراتخابات شکایت زیادی می بینم. این انتخابات هم مثل انتخابات سایدوره هابوده و باید به وضع آن رسیدگی شود. من هم از این انتخابات راضی نیستم باید قانون جدید انتخابات تهیه شود تا از هرگونه بی ترتیبی در انتخابات جلوگیری شود. این جلسه مطبوعاتی با حمله به دولت و مداخله دولتی ها و ساواک در امر انتخابات پایان یافت.



صبح روز دوشنبه هفتم شهریورماه ۱۳۳۹ دکتر اقبال از هیئت دولت دعوت کرد که همه در کاخ نخست وزیری حضور یافته و جلسه هیئت دولت تشکیل شد و دکتر اقبال گفت اراده ملوکانه بر این تعلق گرفته که دولت دیگری زمام امور را به دست بگیرد از این جهت تصمیم به استعفا گرفته ام و متن اسعفا نامه را خواند که چنین بود:

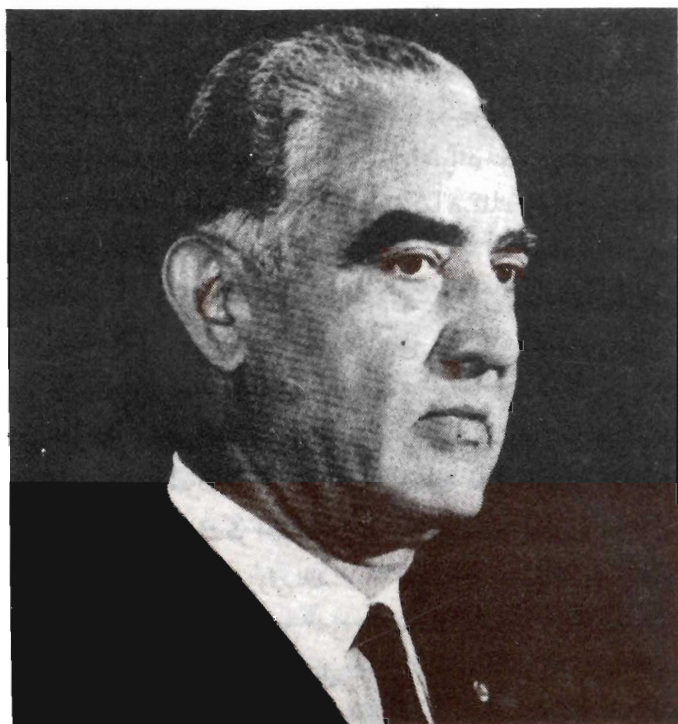
پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه معظم و مفخم بنا به اراده و اوامر همایونی سه سال و چهارماه با سمت رئیس دولت به خدمتگذاری اشتغال داشتم و در این مدت آن طوری که لازمه صداقت و امانت و وطن خواهی و شاهدوستی بود در انجام وظایف کوشیدم و مسئولیت امور کشور را برعهده گرفتم و بر اثر هدایت و ارشاد مدبرانه و خردمندانه شاهنشاه به انجام خدماتی توفیق یافتم. دولت انتخابات بیستمین دوره قانونگذاری را طبق قانون فعلی انتخابات در سراسر کشور جریان داد ولی به طوریکه در مصاحبه مطبوعاتی روز شنبه پنجم شهریور ۱۳۳۹ فرمودید (شاید اصولاً حق بود قبلاً مطالعه بیشتری می شد که آیا قانون فعلی انتخابات ما امکان آن آزادی انتخاباتی که من میل داشتم نظیر کشورهای مانند انگلستان، فرانسه، و آمریکا صورت گیرد در ایران ما فراهم هست یا نیست. این انتخابات از آنچه در سال ۱۳۳۰ انجام گرفت و هیچ انتخاباتی در هیچ دوره مشروطیت از لحاظ خرابی به پای آن نمی

تواند برسد بهتر بود.)

معهدا چنین استنباط نمودم که خاطرخطیر ملوکانه خشنود نیست و چون خاطر مبارك برای جان نثار درنخستین درجه اهمیت است، لذا استعفاء دولت را به پیشگاه مبارك تقدیم داشته و استدعای قبول دارد.

موقع را مغتنم شمرده و ازمراحم و الطاف ملوکانه درمدت خدمت سپاسگذاری می نماید. بدیهی است کماکان خدمتگذار صدیق برای شاهنشاه معظم و مملکت خواهم بود.

جان نثار - دکتر اقبال - نخست وزیر.



بعداز ۴۰ ماه نخست وزیری دکتر اقبال استعفاء کرد و دوستانش نشریه ای منتشر ساخته و نوشتند: «مردی که پاک آمد و پاک رفت»

استعفای نمایندگان مجلس

پس ازکناره گیری دکتر اقبال از نخست وزیری

بعد از این که دکتر اقبال متن استعفای هیئت دولت را خواند و جلسه هیئت دولت با تودیع وزراء و نخست وزیر پایان یافت دکتر اقبال حضور شاه شرفیاب شد و با تقدیم استعفانامه عازم منزل گردید.

دکتر اقبال در يك آپارتمان کوچکی در قسمت شمال دانشگاه تهران زندگی می کرد که از تهرانچی نامی که همسفرانسوی داشت و در طبقه دیگر همان ساختمان می زیست اجاره کرده بود. همه روزه با تلفن با دکتر اقبال صحبت می کردم و او در خانه به استراحت پرداخته بود ولی در روزنامه ها به او و دولت و حزب ملیون بشدت حمله می شد. مهندس شریف امامی هم که پس از او نخست وزیر شده بود با اینکه وزیر صنایع و معادن کابینه اقبال بود رابطه خیلی صمیمانه ای بین آن دو وجود نداشت. اکثر وزرای کابینه اقبال دعوت به کار شدند ولی شریف امامی نه تنها علاقه ای به دوام کار حزب ملیون نداشت بلکه مخالف هم به نظر می رسید. دکتر اقبال نظرش این بود که به کار دانشگاهی و پزشکی ادامه داده ضمناً در مقام رهبری حزب ملیون به فعالیت سیاسی پرداخته و به

کارهای حزب سر و صورتی بدهد. چندروز پس از استعفاء مرا خواست که به خانه ایشان بروم. وقتی به دیدارش رفتم خیلی ناراحت بود و می گفت شما می دانید که من چقدر زحمت کشیدم و با کار درست و صحیح و کوشش شبانه روزی به اداره امور کشور مشغول بودم ولی روزی که برای استعفا حضور اعلیحضرت رفتم ایشان گفتند «من قدر کار و زحمات شما را می دانم ولی حالا وضعی پیش آمده که مصالح سیاسی اقتضا می کند استعفا بدهید و مسلماً خیلی زود این هیجان ازین خواهد رفت و بازهم از وجود شما برای خدمت به مملکت استفاده خواهد شد. اگر من باشم می توانم طوفان های سیاسی را برطرف کنم و برای همه به خصوص افراد پاک و درستی نظیر شما مجال خدمت هست ولی اگر من نباشم و در این طوفان های سیاسی اساس مملکت ازین برود دیگر جای هیچکدام از ماها اینجا نیست.»

دکتر اقبال بیشتر از این جهت ناراحت بود که در این چندروز که از نخست وزیری استعفا کرده بود اعلیحضرت مستقیم و غیر مستقیم از ایشان احوالی نپرسیده بود. تصادفاً در همان وقت تلفن زنگ زد و معلوم شد از دربار است و اعلیحضرت می خواهند با او صحبت کنند. اعلیحضرت ضمن احوالپرسی و این که چندروز است استراحت کرده اید از ایشان خواستند که روزها به دفتر حزب رفته و به کار حزب سرو صورتی بدهد. ضمناً گفتند چون بررسیهایی که کرده ام به این نتیجه رسیده ام که مردم از وضع انتخابات ناراضی هستند و با این طرز مجلس آینده مجلسی نخواهد بود که انتظارش را داشتم به عنوان رهبر حزب از همه منتخبین بخواهید که از سمت خود استعفا بدهند. دکتر اقبال گفت اتفاقاً الموتی اینجاست از او خواهم خواست به حزب برود و ترتیب این کار را بدهد.

از منزل دکتر اقبال يك سر به خانه ۱۰۹ خیابان کاخ (خانه دکتر مصدق) که محل حزب بود آمدم و جریان را برای دکتر کاسمی و دکتر امامی نقل کردم. دکتر کاسمی گفت با این طرز تنمه آبروی

حزب هم از بین رفت و بهترین دلیل دخالت دولت در امر انتخابات و سوء جریان آن می باشد. وسیله تلفن همه منتخبین خواسته شدند و جلسه ای در زیرزمین همان خانه که محل برگذاری سخنرانیها بود تشکیل گردید. همان روز هم پیامی از طرف اعلیحضرت انتشار یافت به این مضمون:

(چون مجلس شورایی باید همواره مرجع محترم و با عظمتی باشد که بتواند وظایف خطیر خود را با استحکام کامل انجام دهد، ممکن است جریانات اخیر از این لحاظ لطمه ای به حیثیت و شئون آن وارد آورده باشد و چون یقیناً نیت کلیه افراد و احزاب مملکت این است که نمایندگان ایشان در مجلس شورایی مورد احترام کامل باشند، لذا مصلحت چنین به نظر میرسد که با دادن استعفاى دسته جمعی مجال آن داده شود که انتخابات جدیدی بانهایت بی طرفی و بی نظری در سراسر کشور انجام گیرد.)

در آن جلسه حزبی چند تن از ناطقین سخن گفتند. از جمله جهانگیر سرتیپ پورنماینده رشت که مردی فاضل و ناطقی متین است ضمن نطقی گفت حزب ملیون با اتکاء به اکثریت مردم در انتخابات پیروز شده و چهره های تازه ای به مجلس راه یافته اند که می توانند منشاء خدمات فراوان باشند ولی چون کارگردانهای مجلس و فنودال ها و متنفذین کنار مانده اند باجنجال و صحنه سازی کاری کرده اند که نشان دهند دولت در انتخابات دخالت کرده و نگذارند این مجلس به کار پردازد و دست به اصلاحات بزند. ولی ما چون به اصالت خود در انتخابات واقف هستیم و می دانیم اگر هروقت انتخاباتی انجام شود باز هم پیروز خواهیم شد، حال که شخص اعلیحضرت چنین مصلحت دیده اند و مصالح مملکت بالاتر از شغل و پست برای هرفرد ایرانی می باشد ما هم مقام رهبری ایشان را قبول داریم با این که اعتبارنامه نمایندگی خود را در دست داریم از این سمت استعفا کرده و خود را برای انتخابات بعدی آماده می سازیم. با این طرز اکثر شرکت کنندگان در جلسه قلم و کاغذ

به دست گرفته روی کاغذهای حزب ملیون چنین نوشتند: (نظر به مصلحت اندیشی شاهنشاه آریا مهر بدینوسیله استعفای خود را از نمایندگی مجلس اعلام می داریم.) پس از جمع آوری همه استعفانامه ها آن را در پاکت بزرگی نهاده و در اختیار دکتر اقبال گذارده شد که از قرار معلوم همان وقت برای شاه فرستاد.

بعد از ظهر آن روز رادیو تهران چنین گفت: (امروز آن عده از اعضای حزب ملیون که در انتخابات اخیر پیروز شده بودند در محل حزب اجتماع کرده و در پاسخ مصلحت اندیشی شاهنشاه آریا مهر از سمت نمایندگی مجلس استعفا کردند. همچنین گفته شد که اعضای حزب مردم هم که انتخاب شده بودند مستعفی گردیدند.)



مطلعی می گفت وقتی شاه تصمیم گرفت که منتخبین بیستمین دوره قانونگزاری استعفا کنند نظر خود را به دکتر اقبال و علم رهبران دو حزب ملیون و مردم ابلاغ کرد. دکتر اقبال از نمایندگان خواست که استعفا کنند ولی علم دیگر منتظر چنین تشریفات نشد و خود به وزارت اطلاعات اعلام کرد که نمایندگان حزب مردم هم به دنبال مصلحت اندیشی شاه از نمایندگی استعفا کرده اند. هرگز اوراق استعفائی از طرف نمایندگان آن حزب امضاء نگردید.



با این طرز ماجرای انتخابات تابستانی پایان یافت. تنها کسی که ورقه استعفانامه را امضاء نکرده بود امیر کیوان نماینده کارگران اصفهان بود. در انتخابات زمستانی دوره بیستم که در دولت شریف امامی انجام شده بود یک روز در اتاق سردار فاخر حکمت رئیس مجلس نشسته بودم که حائری زاده یزدی نماینده ادوار سابق همراه یک نفر وارد شد و گفت آقای سردار ایشان امیر کیوان نماینده اصفهان برای دوره بیستم هستند که اعتبارنامه در دست دارند و می خواهند

به مجلس بیایند. سردارفاخر گفت آن انتخابات که بهم خورد و مجلس فقط می تواند به پرونده کسانی رسیدگی کند که اعتبارنامه و پرونده آنها از وزارت کشور برسد. حال افراد دیگری از اصفهان وکیل شده و درمجلس حضور دارند و نمی توانیم ایشان را به عنوان نماینده بپذیریم. حائری زاده گفت برای دوره بیستم انتخاباتی انجام شده و ایشان هم باطی کلیه تشریفات قانونی اعتبارنامه ای از اعضای انجمن در دست دارند، حال اگر کسانی به میل خود استعفا کرده اند باید به جای آنها افراد دیگری انتخاب گردند، نه این که برای همه کرسیها و چون کیوان استعفا نداده حق شرکت درمجلس را دارد. سردارفاخر گفت شما خودتان سالها وکیل مجلس بوده اید و می دانید برای هراتخابات از طرف اعلیحضرت فرمانی صادر می شود و وزارت کشور کارها را انجام می دهد و نتیجه را با پرونده ها به مجلس گزارش می دهد. در این اسناد و مدارک هیچ نامی از کیوان برای نمایندگی اصفهان دیده نمیشود. حال ایشان درانتخاباتی که بهم خورده و حائز اکثریت بوده و اعتبارنامه دارند دیگر به مجلس مربوط نیست و بهتر است به وزارت کشور مراجعه کنند. با این طرزحائری زاده و کیوان از اتاق سردارفاخررفتند.

امیرکیوان را درسالهای اخیر درلندن دیدم می گفت من با گفتن سردارفاخر حکمت از حق خود صرفنظر نکرده به مراجع قضائی ایران و مقامات جهانی مراجعه کرده و نامه نوشتم که من نماینده مجلس در دوره بیستم هستم و حق مرا تضییع کرده اند.

ولی البته با ادامه کار مجلس بیستم و شرکت نمایندگان آن دیگر گفته امیرکیوان اثری نداشت.

دکتراقبال بعد از کناره گیری از نخست وزیری مرتب به حزب ملیون می آمد و در اتاق (رهبرکل) دید و بازدیدهایی داشت و تدریجاً گروههای مختلف به دیدنش می آمدند. گاهگاهی هم به دانشگاه می رفت و در بعضی از بیمارستانها به کار طبابت می پرداخت. تا اینکه در دولت شریف امامی انتخابات (زمستانی) دوره بیستم شروع

شد. دکتر اقبال از مشهد و کاشمر به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و نمایندگی مشهد را پذیرفت و مرتب در جلسات مجلس شرکت میکرد.

دکتر اقبال در مقام رهبری فراکسیون ملیون همه روزه صبح زود به مجلس می آمد و در اتاق جلسه خصوصی با وکلا گفتگو می کرد و در همکاری با نمایندگان عضو فراکسیون نقش مهمی داشت. هنگامی که به نمایندگی مجلس انتخاب گردید گروهی از اعضای حزب ملیون فکر کرده بودند که دکتر اقبال نامزد ریاست مجلس می شود ولی او گفت چون سردار فاخر حکمت دوست من است چنین عملی را صحیح نمی دانم و از همه اعضای فراکسیون حزب ملیون خواست که به سردار فاخر رأی بدهند و اورایاری کنند.

در آخرین روزهای حکومت شریف امامی، دکتر اقبال به سمت سفیر ایران در انگلستان منصوب شد و در حالی که عازم سفر بود ناگهان دکتر امینی نخست وزیر گردید که به علت برکناری او از سفارت ایران در آمریکا در زمان نخست وزیری دکتر اقبال بین آن دو روابط به شدت تیره شده بود. امینی در همان روزهای نخست از دکتر اقبال خواست که به جای انگلستان به مادرید برود و سفارت ایران در اسپانیا را قبول کند که دکتر اقبال هم پذیرفت ولی ناگهان تصمیم دولت تغییر یافت که از دادن هرگونه سمت به دکتر اقبال خودداری شود که به ناچار از تهران به پاریس رفت. آپارتمان دو اتاقه ای اجاره کرده بود و در آنجا به سر می برد و تا پایان حکومت امینی هیچگونه شغل و سمتی به او پیشنهاد نشد بلکه روزنامه ها هم مرتب به دکتر اقبال حمله می کردند و دولت و شخص امینی هم در هر نطق و خطابه ای نیشی به دکتر اقبال و دولت های قبل از خودش می زد.



درگذشت دکتر اقبال

تاروژی که دکتر امینی نخست وزیر بود دکتر اقبال در اروپا بدون کارمانده و از نظر مالی وضع جالبی نداشت. درآپارتمانی کوچک باهمسر فرانسوی اش زندگی می کرد و هرکس هم که به دیدارش می رفت شخصاً در را باز می کرد و دیدارها با پذیرائی مختصری برگزار می شد. دکتر اقبال با توجه به سوابق علمی اش برای تدریس به یکی از دانشگاههای پاریس دعوت شده بود که اکثر روزها پیاده از منزل به دانشگاه می رفت و گاهگاهی هم هنگام پیاده روی با دوستان در خیابان های پاریس دیده می شد.

درباره تدریس در دانشگاه نیز دکتر فرهاد رئیس دانشگاه تهران مطالبی گفت که موجب ناراحتی دوستان دکتر اقبال گردید و به اومعترض شدند و چون دختر دکتر فرهاد همسر پسر دکتر امینی بود در گفته های خود با وجود دوستی با دکتر اقبال تجدید نظر نکرد. بعد از برکناری دکتر امینی از نخست وزیری وقتی علم نخست وزیر شد دکتر اقبال با سمت سفیر کبیر سرپرست هیئت نمایندگی ایران در سازمان یونسکو شد و پس از مدتی کوتاه به سمت مدیرعامل و رئیس هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران منصوب گردید.

وقتی دکتر اقبال به تهران آمد مورد استقبال عده زیادی از دوستان قرار گرفت و کار خود را مثل گذشته از صبح زود در شرکت نفت آغاز کرد.

دکتر اقبال با توجه به مشاغل مختلف و روابطی که با شاه داشت در حقیقت دولتی در دولت بود و وضع مستقلی داشت. با داشتن مشاغلی از قبیل ریاست نظام پزشکی و تعدادی مشاغل جنبی همه روزه عده زیادی به دیدارش می رفتند. در میان ملاقات کنندگان با دکتر اقبال افرادی از رؤسای انجمن های محلی، روزنامه نگاران، روحانیون و طبقات مختلف رجال دیده می شدند که دکتر اقبال سعی داشت گره گشای کار آنها باشد و هر کس هم می خواست پیغامی برای شاه بفرستد و دسترسی نداشت به دکتر اقبال متوسل می شد و او هم اقدام می کرد و پاسخ را می داد. من اکثر اوقات او را می دیدم و همه روزه وسیله تلفن با او در تماس بودم و تا آخرین روزهای عمر بهترین روابط صمیمانه را با او داشتم. به همین جهت خیلی مسائل را برایم صاف و پوست کنده بیان می کرد. در آخرین روزهای عمر از دو موضوع خیلی ناراحت بود یکی نفوذ شدید چپی ها در سازمانهای مختلف مملکتی که می گفت این خطر مهمی برای رژیم سلطنتی است و حتی به عنوان رئیس هیئت امنای دانشگاه تهران این موضوع را صریحاً در حضور اساتیدی که در آنجا

حضورداشتند بیان کرد و گفت بدانید که وضع مملکت و رژیم درخطر است. موضوع دیگر عدم رضایت پزشکان کشور از دکترشیخ الاسلام زاده بود که مورد حمایت شدید هویدا ومقامات دربار به خصوص شهبانو فرح بود وخیلی عصبانی به نظر می رسید و چندبارهم خود من و دیگران وساطت کردیم ولی دکتراقبال حاضر نبود دکترشیخ الاسلام زاده را بپذیرد. می گفت پزشکان کشور با اوخوب نیستند و با سوابقی که دارد نمی دانم چرا این قدر از اوحمایت می شود. روش او موجب می گردد که پزشکان از رژیم ناراضی گردند و الا شخصاً چه نظری دارم.

چندروز قبل از فوتش دکتراقبال درمنزل بستری شده بود ومعلوم شد دچارسرما خوردگی شده است. فردای آن روز که به شرکت نفت آمده بود به من تلفن کرد و نزد ایشان رفتم. آثارکسالت باقی بود و گفت قدری حالم بهترشده و چون به سفیر رومانی وقت داده بودم به دفتر آمده ام و امروز چهارشنبه است، فردا و پس فردا استراحت می کنم و تاشنبه حالم خوب خواهد شد. از من خواست با چند تن از وکلای مجلس که به علت نطق دکترفلاح درکلوپ رتاری مورد حمله قرار گرفته بود صحبت کنم ومسئله رافیصله دهم. از قرار معلوم دکتر فلاح گفته بود که نفت فقط و فقط با اقدامات شاه ملی شده و دیگران کارمهی انجام نداده اند که این گفته خیلی هارا ناراحت کرده بود. ساعت ۹ صبح جمعه دکترفلاح را پیداکردم و قرار شد صبح شنبه درشرکت نفت ملاقاتش کنم وموضوع را بررسی و برای فیصله دادن آن اقدام کنم. سپس ازمنزل خارج شدم. يك ساعت بعد وقتی به خانه مراجعت کردم گفتند مهندس ریاضی چندبارتلفن کرده کارفوری داشته است. وقتی تلفن کردم او هم که بادکتراقبال روابط صمیمانه ای داشت گفت از دکتراقبال چه خبر؟ گفتم روز چهارشنبه ایشان را دیدم قدری کسالت داشتند. پرسید امروز چه اطلاعی دارید؟ گفتم هیچ. گفت متأسفانه حالشان بهم خورده به اتفاق به منزل ایشان،

برویم. بسیار ناراحت شدم و حس کردم انسان بسیار شریف و ارزنده ای از دست رفته است. متفقاً به منزل دکتر اقبال که متعلق به شرکت نفت بود و درالهیہ قرار داشت رفتیم. هویدا - آموزگار - برادران اقبال و خیلی از درباریها و مقامات شرکت نفت حضور داشتند که گفته شد امروز صبح دکتر اقبال سکتہ کرده و درگذشته است. یکی از نزدیکان دکتر اقبال می گفت مثل همه روزه صبحانه را صرف کرد و به حمام رفته و به طور ناگهانی در داخل حمام دچار سکتہ شده و با عجلہ خود را به اتاق خواب می رساند و روی تخت می افتد و وقتی همسرش وارد اتاق می شود می بیند همان طور که دکتر اقبال می خواست به آرامی چشم از این جهان فرو بسته است. چون مال و منالی هم از خود باقی نگذاشته بود هیچگونه نگرانی و ناراحتی در قیافہ او دیده نمی شد.

خسرو اقبال را در لندن دیدم. او می گفت دکتر اقبال در آخرین روزهای عمر خیلی رنج می کشید. شاه با تمام وفاداری دکتر اقبال به او بی مهر شده بود. دکتر اقبال در حقیقت زجر کش شد. فوت ناگهانی او را باید نوعی (وداع ناگهانی) به طور داوطلبانه تلقی کرد. خسرو می گفت که من هیچوقت با شاه موافق نبودم. یک روز به برادرم گفتم چرا این قدر نگران و ناراحت هستید؟ گفت دیگر این (بابا) حرف گوش نمی کند. از عاقبت مملکت و رژیم سلطنت می ترسم، خطراً دور سر (بابا) می بینم ولی خود او حس نمی کند. در شرفیابی اخیر در پایان گزارشات نفتی ام گفتم اگر اجازه بفرمائید مطلبی را به عرض برسانم. گفتند مطلب چیست؟ گفتم همه روزه در شرکت نفت بین ۵۰ تا ۶۰ نفر از طبقات مختلف را می پذیرم و مطالبشان را گوش می دهم و سعی دارم با تماس با مقامات مختلف مشکل آنها را حل کرده و مردم را راضی نگه دارم. ولی اخیراً هرکس به من مراجعه می کند نه تنها ناراضی است بلکه یک حالت عصبانیت و عصیان دارد. ریشه آن را نمی دانم از کجاست؟ این نشان می دهد که گزارشات دقیق آن طوری که لازم است به

عرض نمی رسد که امر فرمائید جلوی عدم رضایتها گرفته شود. اعلیحضرت که منتظر چنین مطلبی نبودند گفتند این طور نیست. گزارشات به من می رسد ولی حالا بازمانی که شما نخست وزیر بودید وضع فرق کرده و برای مردم خیلی کار شده و وضع زندگی مردم هم روز به روز بهتر می شود و شما هم باید به موقعیت زمان توجه داشته باشید. دکتر اقبال گفت شاه از شنیدن این مطلب ناراحت شد و من هم دریافتم که نمی خواهد به این قبیل مطالب ترتیب اثر بدهد. من که عمری است با شاه کار کرده و نهایت صمیمیت و همکاری را دارم به این نتیجه رسیده ام که دیگر کار کردن با ایشان مشکل است. نه میتوانم کنار بروم و نه می توانم بادلگرمی به کار ادامه دهم.

خسرو اقبال گفت این غم دکتر اقبال را روز به روز ناتوان تر می ساخت. در هفته آخر عمرش دچار مختصر کسالت قلبی شده بود. به دکتر وهاب زاده مراجعه کرد. او گفت شما را دقیقاً معاینه کرده ام و معتقدم باید یک ماه استراحت کنید. شما یک پزشک حاذق و استاد همة ماهستید و گفتن اینکه چه باید بکنید از طرف من زیادی است. اگر شما دکتر اقبال نبودید و از پزشکی سررشته نداشتید همین الان شما را در بیمارستان بستری می کردم. سپس نسخه ای می نویسد و می گوید اگر از این دارو استفاده کنید خیلی مفید و مؤثر خواهد بود که دکتر اقبال آن دارو را تهیه نکرد. دوازده روز بعد هم از کسالت قلبی اظهار ناراحتی می کند ولی به خانمش می گوید چیزی نیست با کمی استراحت بهبود خواهد یافت. خسرو اقبال می گوید به من گفت روز پنجشنبه با من به مشهد بیایید تا در مراسم (غبارروبی) شرکت کرده و پس از زیارت حرم مطهر به تهران برگردیم. قبل از پنجشنبه دکتر اقبال به من گفت شخصاً از مسافرت منصرف شده ولی شما می توانید با خانم و همراهان (خانم ها توران اقبال - مریم مقتدر - مریم اقبال) به این سفر بروید که من هم منصرف شدم ولی آنها با هواپیما به مشهد

رفتند و به علت تراکم ابر، هواپیما نتوانست به زمین بنشیند و به تهران بازگشت. دکتر اقبال به آنها گفت اشکالی ندارد روز یکشنبه باهم به مشهد می رویم. سپس به دکتر ولیان تلگراف می کند باتشکر از دعوت شما روز یکشنبه برای زیارت مرقد مطهر عازم مشهد خواهم بود. این همان یکشنبه ایست که جنازه دکتر اقبال به اتفاق بستگان و تعداد زیادی از دوستانش به مشهد برده شد و در مقبره خانوادگی ما در یکی از غرفه های کنار صحن به خاک سپرده شد. خسرو اقبال می گفت خانم اقبال اظهار داشت مطابق معمول همه جمعه ها ساعت ۷ صبح صبحانه صرف کرد و ساعت ۸ صبح به حمام رفت و با شامپو خودرا شست. ناگهان با عجله از حمام با پوشیدن حوله خارج گردید و روی تخت افتاد و دیگر از جا بلند نشد. درحقیقت دکتر اقبال با اطلاع دقیق از کسالت قلبی خود به کار ادامه می داد. وقتی هم برای بار دوم دکتر وهاب زاده او را دید گفت قرار بود شما استراحت کنید. دکتر اقبال گفت ای بابا چند روزی هم زیادتر عمر کردیم چه فرق می کند. زندگی و مرگ همه دست خداست، چند روز زیادتر یا کمتر فرق نمی کند. درحقیقت آدم (آه و دم) است و در یک لحظه ممکن است شعله عمرش خاموش شود. خسرو معتقد بود دکتر اقبال به علت ناراحتی هائی که عمیقاً داشت خیلی ضعیف و لاغر شده بود و تعمداً رعایت سلامتی خودرا نمی کرد و به این صورت دنیار اترك کرد. وقتی قیافه اش را پس از مرگ دیدم چین و چروکها به کلی از بین رفته بود مثل این که غم و ناراحتی را برای همیشه فراموش کرده بود.



نویسنده کتاب اعتقاد ندارم که دکتر اقبال عمداً سلامتی خودرا به خطر انداخته باشد. ناراحتی های او به صورتی نبود که بخواهد از زندگی دست بکشد. او به جاه و مقام و احترام به خود وشاه

ومملکت و مردم خیلی علاقه داشت ولی احتمال این که ناراحتیهائی موجب شده باشد که به سلامتی او لطمه بزند زیاد است. ولی او همیشه سالم و تندرست بود. اهل مشروب و سیگار و قمار و شب زنده داری نبود. در همه کارها نظم و ترتیب داشت.



عبدالحسین مقتدر از دوستان خانواده اقبال می گفت (مونیک) دختر دکتراقبال با دختر من روابط بسیار صمیمانه ای داشته و دارند که خیلی ازمسائل را به هم می گویند. مونیک گفته بود به علت علاقه ای که به ساعت دارد، دکتراقبال در آخرین شب عمر خود ساعتی را به طور یادگار به من داد و گفت این را که خیلی مورد علاقه ات می باشد به تو می دهم که نزد تو باشد. پس از لحظه ای گفت این روزها دچار کسالت شده و از ناراحتی قلبی رنج می برم ولی اهل خوردن داروهم نیستم. چون به هر حال عمر دست خدا است ممکن است همین الان یا چندسال دیگر به هر حال عمرم تمام بشود. یک مطلبی دارم که باید به تو بگویم. من به این شاه خیلی خدمت کرده ام و خیلی هم به او علاقه دارم، این علاقه قلبی من به خاطر زحماتی است که این شاه برای مملکت کشیده و خدمات زیادی انجام داده است. متأسفانه بعضی ها در اطراف او هستند که حسن نیتی ندارند. اگر خدای ناکرده یک مو از سر او کم بشود این مملکت بهم خواهد خورد. از روابط صمیمانه خودباشاه همواره سپاسگذار هستم. اما چندروز قبل درنوشهر مطالبی را به شاه گفتم و یادآور شدم که وجود بعضی از اطرافیان و کارهایشان به زیان اعلیحضرت می باشد و مسلماً باید تصفیه شوند. شاه بالحن قدری تند گفت من به خوبی همه را می شناسم و بهتر است شما بروید و به کارهای خود برسید. من از این طرز بیان شاه خیلی آزرده شدم. اگر روزی جریانی پیش آمد که من در این دنیا نباشم شما وظیفه دارهستید که به شاه بگوئید دکتراقبال همانطوریکه شما

درنوشهر به ایشان گفته بودید (رفت). مونیك می گوید من پس از درگذشت پدرم وقتی حضور اعلیحضرت رفتم شهبانو هم حضور داشت این جریان را گفتم که شاه از شنیدن آن خیلی ناراحت شد ولی دیگر کار از کار گذشته بود.



یکی از نزدیکان دکتر اقبال نقل می کرد که وقتی دکتر اقبال درگذشت در حساب پس اندازش حدود پانصد هزار تومان وجه نقد وجود داشت که از بابت حقوق دریافتی او از شرکت نفت جمع شده بود. دیگر هیچ ثروتی از منقول و غیر منقول در داخل و خارج نداشت. پس از فوتش اعلیحضرت دستور داد که خانه ای برای خانم فرانسوی اش در پاریس خریداری کنند که این خانه اکنون در اختیار همسر دکتر اقبال می باشد. جریانی که شاه بعد از فوت دکتر اقبال یادآوری کرده بود مسئله کادوی يك میلیون دلاری ژاپنی ها بود که برای همسر دکتر اقبال فرستاده بودند که دکتر اقبال بلافاصله جریان را با شاه در میان گذاشته و عین کادو به ژاپنی ها مسترد شده بود.



امیرنویدی که از همه اسرار زندگی او خبر دارد می گفت آخرین بار روز چهارشنبه بود که دکتر اقبال به شرکت نفت آمد و پس از این که دکتر نبوی و دکتر معصومی قلب او را معاینه کرده گفتند از هر جهت سلامت است و همان روز دکتر اقبال شرفیاب شد و مطالبی را مطابق معمول هر هفته به عرض رسانید. ساعت نیم بعد از ظهر، بعد از شرفیابی به دفتر خود بازگشت. او را خیلی ناراحت و منقلب دیدم و با تأسف فراوانی گفت شاه از من خواسته است که تأسیسات شرکت کیش را برای شرکت نفت خریداری کنم. ولی من گفتم برای این کار بودجه و اعتباری نداریم و اساساً این تأسیسات به درد

شرکت نفت نمی خورد. اعلیحضرت خیلی ناراحت شد و گفتند مثل اینکه شما هم خیلی پیر شده اید و به مطالب توجه ندارید. از این گفته اعلیحضرت ناراحت شدم و انتظار نداشتم که پس از آنهمه خدمات با من این طور رفتار کند. دکتر اقبال دیگر پشت میز شرکت نفت ننشست و گفت صبح پنجشنبه هم به شرکت نخواهد آمد. دکتر اقبال با وجود تعطیل پنجشنبه ها به شرکت می آمد و عده ای را می پذیرفت و بعضی کارها را انجام می داد. با این طرز تمام ملاقات های او برای روز پنجشنبه لغو شد. من هم سفر کوتاهی به خارج رفتم که تلگراف به دستم رسید که دکتر اقبال به رحمت ایزدی پیوسته است. با حالتی گریان عازم تهران شدم. امیرنویدی می گفت آنهایی که می گویند دکتر اقبال به دنبال این برخورد بدبشاه خود را از زندگی خلاص کرده و برنامه داور درباره او تکرار شده صحت ندارد. دکتر اقبال فردی خدانشناس و متوکل بود و شاید این روش غیر منتظره شاه دروضع روحی و مزاجی او اثر گذارده باشد.



روزنامه اطلاعات در ۱۳ دی ماه ۱۳۵۶ به مناسبت چهلمین روز درگذشت دکتر اقبال چنین نوشت:

درگذشت دکتر اقبال که بیش از ۴۰ سال مصدر خدمات مهمی بود و یادگارهای فراوانی از خود به جای گذاشت، همه را متأثر کرد. او دردی ماه سال ۱۳۲۱ به معاونت وزارت بهداشت رسید و سپس وزیر چند وزارتخانه شد. مدت ۱۴ ماه استاندار آذربایجان بود که به علت مخالفت با دکتر مصدق از کارکناره گرفته از جمله شخصیت های نیم قرن اخیر بود که تقریباً در کلیه مقامات مملکتی خدمت کرد و در عرصه علم و سیاست فردی شاخص، ممتاز، پاکدل، پاکدامن و در زمره خدمتگزاران به شاه و ملت بود. عضویت او در مجامع عمومی و علمی و اجتماعی دلیل دیگری از عشق وافر

او به خدمت بود. او دوستان فراوان و درعین حال دشمنان سرسختی هم داشت.

تیمسار صفاری درباره او چنین گفت: وقتی ازمشهد به تهران آمد وسیله برادر بزرگترش علی اقبال با او آشنا شدم که همکاری با او تا پایان عمر ادامه داشت. او یگانه شخصیتی بود که ۱۴ بار به مقام وزارت رسید. وقتی وزیر کشور بود من هم رئیس شهرستانی بودم. در تماس شغلی به صفات و خلیات او بیشتر آشنا شدم. مردی بود جدی با صفا نسبت به شاه و مملکت، یکی از وفادارترین رجال کشور بود. در بهمن ۲۷ پس از سوء قصد به جان شاهنشاه وقتی تصمیم گرفته شد که حزب توده غیرقانونی شود در آن روز کمتر کسی جرأت این کار را داشت، ولی او با شجاعت بیشتر پشت تریبون رفت و لایحه غیرقانونی شدن حزب توده را تقدیم داشت.

دکتر اقبال محبت مردم را در مسیر خدمتگذاری واقعی به خود جلب می کرد و دشمن کسانی بود که علیه شاه و وطن بودند. در زمان دکتر مصدق وقتی خانه نشین شد با آنکه بارها وزیر شده بود حتی یک خانه شخصی نداشت. در یک آپارتمان اجاره ای زندگی می کرد. وقتی او را دیدم اشک از چشمانش جاری بود و می گفت دارند مملکت را به سمت پرتگاه می برند. او گفت می خواهم حضور شاهنشاه بروم و حقایق را بگویم چون اینها حقایق را نمی گویند. خاطره دیگر از او در پاریس بود، یک شب دیر وقت به هتل محل اقامت من آمد، علت را پرسیدم گفت دلیل تأخیر، نداشتن پول تاکسی بود و پیاده آمدم. حقوق مرا قطع کرده اند و ادامه زندگی برایم مشکل شده است. من از اینکه یک خدمتگذار مملکت با آن مقام پیرارج علمی در خارج مملکت دارای چنین وضعی است ناراحت شده در مراجعت به کشور مطلب را به علم گفتم و او هم به عرض رسانید که به سمت سفیر ایران و نماینده ایران در یونسکو منصوب گردید. مقصود این است که با داشتن آن همه شغل و مقام تا بیکار می شد زندگی روزمره اش لنگ می گردید.

به همین جهت روز تشییع جنازه اش مردم از او خیلی تجلیل کردند .
درسفرهای هیئت دولت يك بار وقتی هواپیما در معرض خطر قرار
گرفت به روزنامه نگاران داخل هواپیما گفت شما خبرهای زیاد
درباره سقوط دولت نوشتید حالا همکارانتان يك خبر واقعی درباره
سقوط قطعی دولت و خود شماها منتشر می سازند . او تنها کسی
بود که از خطر سقوط هواپیما نمی ترسید . روانش شاد که خوشنامی و
صداقت و امانت از او به یادگار ماند .



درباره ماجرای استعفای اقبال از استانداری آذربایجان
در نشریات مختلف دیدم که جریان چنین بوده که در دولت دکتر مصدق
بدون کسب نظر از استاندار، علی اصغر اعتصام به سمت معاونت
استانداری تعیین می گردد . اقبال او را نمی پذیرد و می گوید چون
شما بدون موافقت من منصوب شده اید از قبول شما معذورم .
اعتصام هم جریان را به وزارت کشور گزارش می دهد و به دنبال
آن دکتر اقبال استعفای خود را حضوراً علیحضرت تقدیم می دارد نه
دولت و اعتصام با کفالت کار استانداری را اداره می کند .

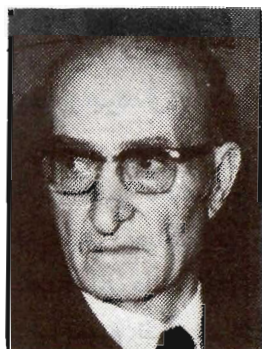
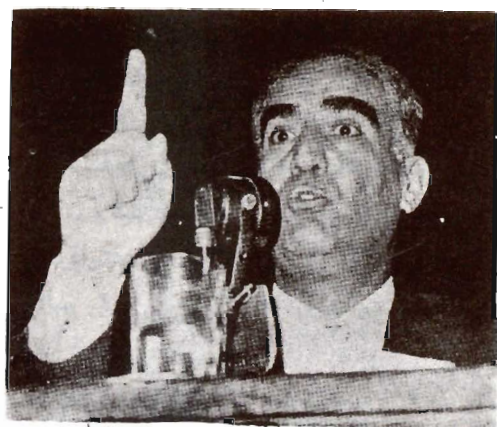


از دکتر اقبال پس از فوتش خیلی تجلیل شد . شاعر باذوق
ابوالقاسم حالت شعر مفصلی سرود که در روزنامه های وقت به چاپ
رسید و چند بیت آن چنین است:
اقبال ، آن چراغ فروزان زدست رفت
آن پرتو صداقت و ایمان زدست رفت
آن پایه درستی و تقوی زپا افتاد
و آن مایه مروت و احسان زدست رفت
آن مرد راستین ، که به مردانگی چنو
کم دیده بود دیده دوران ، زدست رفت

دستی گره گشای خلاق زکارماند
 پائی روانه در ره یزدان زدست رفت
 اهل نیاز را ، در امید بسته شد
 ارباب درد را ، ره درمان زدست رفت
 بی هیچ دردو رنج ، فرو بست چشم و خفت
 خوشبخت هرکه ، بدین سان زدست رفت
 هم درجوار شاه خراسان بیارمید
 چون با ولای شاه خراسان زدست رفت
 در دهر ای دریغ ، که هرگوهر گران
 مشکل به دست آمدو آسان زدست رفت .
 درهشتم خرداد ماه سال ۱۳۵۷ وقتی شاه باشهبانو به مشهد
 رفتند درمقبره دکتراقبال دسته گلی نهادند و با این طرز ازخدمات
 اوتجلیل کردند .



ابوالقاسم حالت



دکتر اقبال می گفت من ۱۴ سال از دکتری سیاسی جوانتر هستم و اگر عمر عمر طبیعی را در نظر بگیریم من ۱۴ سال از او بیشتر زنده بوده و به دانشگاه خدمت خواهم کرد. تقدیر چنین بود که دکتر اقبال ۱۳ سال زودتر از دکتری سیاسی درگذشت و دکتری سیاسی در مجلس ختم او شرکت نمود.

دکتر سیاسی و دکتر اقبال

دکتر سیاسی که سالها رئیس دانشگاه تهران بود و دانشگاه را با اقتدار اداره می کرد در تمام مدتی که در ایران بودم می دیدم که رابطه بسیار نزدیکی با دکتر اقبال داشت. دکتر اقبال نیز دانشگاه را خوب اداره می کرد. او رئیس دانشگاهی بود که مأمورین انتظامی را از داخل دانشگاه برداشت و علاوه بر آن وقتیکه استادان دانشگاه را به خاطر امضای نامه ای در مخالفت با قرارداد کنسرسیوم نفت برکنار کرده بودند به کار دعوت کرد. رابطه دکتر اقبال تا زمانیکه رئیس دانشگاه بود با استاد و دانشجو خیلی خوب بود و به کار دانشگاهی عشق می ورزید.

در لندن وقتی خاطرات دکتر سیاسی را تحت عنوان (گزارش یک زندگی) خواندم از حملاتی که به دکتر اقبال کرده بود ناراحت شدم، چون کرارا و مخصوصاً موقعی که دکتر سیاسی رئیس هیئت امنای مدرسه عالی دختران بود و من هم عضو هیئت امناء می دیدم تا چه حد مراعات احترام دکتر اقبال را می کرد و دکتر اقبال هم به عنوان اینکه دکتر سیاسی پیش کسوت دانشگاهیان بود به او احترام زیادی می گذاشت.

دکترسیاسی در کتاب خود می نویسد: دکتر محسن مقدم می گفت دکتر اقبال به من گفته دانشگاه را خانه خود می دانم و علاقه ام به این خانه نه تنها از دکتر سیاسی کمترینست بلکه چون ۱۴ سال از او جوانتر هستم اگر عمر طبیعی را در نظر بگیریم من حد اقل بعد از دکترسیاسی ۱۴ سال زنده بوده و در دانشگاه خواهم بود. اما می بینیم بازی تقدیر چیز دیگری رقم زده است. دکتر اقبال در سال ۱۳۵۶ فوت کرده و دکترسیاسی در سال ۱۳۶۹ یعنی ۱۳ سال دیرتر از دکتر اقبال در گذشته است.

منظور این است که دکتر اقبال در ۶۹ سالگی و دکترسیاسی در ۹۶ سالگی فوت کرده اند و هرگز نمی توان پیش بینی کرد که سرنوشت انسان چیست؟ یعنی به حساب دکتر اقبال دکترسیاسی که ۱۴ سال از او بزرگتر بوده می بایست زودتر فوت کند حال آنکه ۱۳ سال هم زیادتر از او عمر کرده است.



دکتر علی اکبر سیاسی در سال ۱۲۷۳ شمسی در تهران متولد شد و پس از پایان تحصیلات در مدرسه سیاسی به فرانسه رفت و به اخذ درجه دکترای ادبیات از دانشگاه سوربن نائل شد. پس از مراجعت به ایران فعالیت خود را از استادی دارالفنون و دانشکده حقوق و دانشکده ادبیات آغاز کرد. دکترسیاسی برای توسعه مؤسسات فرهنگی و تعلیمات اجباری کوشش زیادی کرد. دکترسیاسی مدتی وزیر فرهنگ و وزیر خارجه و وزیر مشاور بود. بعد از تصویب قانون استقلال دانشگاه به سمت ریاست دانشگاه تهران انتخاب گردید و چهار دوره متوالی از طرف شورای دانشگاه به ریاست انتخاب شد.

دکترسیاسی سال ها قبل با همکاری دکتر مشرف نفیسی - میرزا جواد خان عامری - اسمعیل مرآت - حسن شقاقی (کانون فرهنگی ایران جوان) را تشکیل داد که همیشه رئیس هیئت مدیره

آن بود .

دکترسیاسی بیش از ۱۲ جلد تألیفات در رشته روانشناسی و مبانی فلسفه و علم اخلاق دارد .

دکترسیاسی خاطرات خود را در دو جلد تنظیم کرده تحت عنوان (گزارش يك زندگي) که جلد اول آن چند سال قبل درلندن به چاپ رسیده ولی جلد دوم کتاب مزبور هنوز انتشار نیافته است .

عده ای از اینکه دکترسیاسی با آن مقام علمی گروهی از دانشگاهیان را مورد حمله قرار داده به او ایراد می گیرند مخصوصاً کسانی را که یا ریاست دانشگاه را برعهده داشته اند از قبیل دکتر اقبال، دکتر جهان شاه صالح و یا افرادی که قصد داشتند به ریاست دانشگاه تهران برسند مثل دکتر شایگان و ...

دکتر سیاسی مدتها در انگلستان و آمریکا به معالجه خود پرداخت و زمانی طولانی به اغماء فرو رفت و سرانجام دره خرداد ۱۳۶۹ در ۹۶ سالگی در تهران درگذشت .

بعد از فوت در داخل و خارج کشور مورد تجلیل قرار گرفت و يك آگهی تسلیت جامعه دانشگاهی ایران به امضای دکتر فضل الله رضا - دکتر علینقی عالیخانی - دکتر هوشنگ نهاوندی - دکتر احمد هوشنگ شریفی - دکتر قاسم معتمدی رؤسای پیشین دانشگاه تهران مقیم خارج از کشور منتشر گردید .



دکترسیاسی زندگی نامه خود را چنین می نویسد :

گویا ۵ سال داشتم که با پسر بچه ها بازی می کردیم . دیدم خانم خانمها می گوید (علی از همه بچه ها خوشگلتره) وقتی به خانه رفتم و قدوبالای خود را در آینه تماشا کردم و مادرم رسید موضوع را گفتم مرا در آغوش کشید و گفت (البته پسر من از همه بچه ها خوشگلتره)

خانه ما درته کوچه (مهدی موش) در پنجاه قدمی میدانی بود که

بعدها میدان شاهپور نام گرفت. در نزدیکی منزل عبدالرزاق بغایری زندگی می کردیم که مدرسه خرد را تأسیس کرده بود. چون پدرم متعصب مذهبی بود نمی گذاشت مدرسه بروم و مادرم مرا به مکتب خانه شیخ محمدحسین نام گذاشت که او هم (عمه جزو) را در اختیارم نهاد. میرزا می خواند و ماهم دسته جمعی تکرار می کردیم. من گریه می کردم که به مدرسه بروم ولی پدرم نمی خواست اما سرانجام مراهم به مدرسه خرد گذاردند.

در خردسالی برای آخرین باری که بامادرم به حمام زنانه رفته بودم، زنی غول پیکر به مادرم گفت (این آقامشاءالله بزرگ شده و دیگر نباید به حمام زنانه بیاد باید با آقا جاننش به حمام مردانه برود. به مادرم گفتم این لولو چه می گوید. او گفت این خانم فلان السلطنه است و دیگر مرا به حمام زنانه نبردند).

در مدرسه خرد با عبدالله و نصرالله انتظام فرزندان انتظام السلطنه دوست شدم. در درس فرانسه نمره اول را گرفتم. در آن وقت فقط دو مدرسه بود که فوق متوسطه داشتند (دارالفنون - سیاسی) معلم فرانسه من تأیید کرد که به مدرسه سیاسی بروم تا در وزارت خارجه به کار مشغول شوم. پدرم می گفت علی اکبر باید به مدرسه مروی برود ولی سرتیپ عبدالرزاق خان به پدرم گفت مرا به یکی از این دو مدرسه بگذارد. سرانجام به مدرسه سیاسی رفتم که آن را میرزا حسن خان مشیرالدوله تأسیس کرده بود. ریاست مدرسه را محمدعلی فروغی به عهده داشت. انتظام الملك - منصور الملك - مترجم الممالک - شمس العلماء قریب - فاضل خلخالی - ادیب السلطنه سمیعی - میرزا هادی آشتیانی - دکتر ولی خان نصر از جمله معلمان ما بودند. با خط واگن اسبی از منزل به مدرسه می رفتم. میرزا جواد عامری - علیرضا خان منصور - میرزا احمدخان شایسته - ابوالقاسم پوروالی - میرزا محمدعلی وارسته - میرزا عیسی خان بهنام - ابراهیم دهخدا برادر دهخدا از همکلاسی های من بودند. در امتحان محصلین اعزامی به اروپا که دویست نفر شرکت کرده

بودند نفر پنجم شدم. مادرم مخالف بود و می گفت مگر میگذارم تو را از من جداکنند. گفتم بعد از سه سال با تحصیلات عالی برمی گردم. مادرم گفت من هیچ پدرت را چه می کنی که خواهد گفت به کشور کفار خواهی رفت. پدرم می گفت با تمام قوا نخواهم گذاشت به فرنگ بروی، بهتر است به همان مدرسه مروی بروی، بعد به نجف خواهی رفت و مجتهد خواهی شد. با ناراحتی نزد مادرم رفتم و گفتم اگر نگذارید به اروپا بروم بلائی سرخود می آورم، تریاک می خورم و خود را می کشم. مادرم جریان را به پدرم گفت ولی باز هم گفت می رود فرنگ و کافر می شود. ولی مادر و برادرم رضایت پدر را جلب کردند. قرآن کوچکی به من داد و عازم اروپا شدم. همراه ۲۳ نفر از راه روسیه عازم پاریس شدیم. مرا به دانشسرا گذاردند که مثل سربازخانه بود. علاقه خاصی به زبان و ادبیات فرانسه پیدا کردم. پس از پایان تحصیل موضوع رساله خود را انتخاب کردم و با وقوع جنگ اول جهانی به ایران بازگشتم و به معلمی دارالفنون مشغول شدم.

وقتی که کانون (ایران جوان) را تشکیل دادم رضاشاه ماراخواست و گفت این انجمن چه معنی دارد؟ اما وقتی مرامنامه را خواند و گفت من هم همین برنامه را دارم. گذشت زمان معلوم داشت که آن مرد بزرگ سخن به گزاف نگفته بود زیرا در مدت حکومتش تقریباً تمام مرام مارا به موقع اجرا گذارده است. ایران جوان تنها مؤسسه ایست که در ایران نزدیک ۶۰ سال متوالی فعالیت داشته است. رضاشاه استبداد رأی داشت و کسی حق اظهارنظر درباره کارهای او نمی کرد.

مدتی بعد مترجم سفارت فرانسه شدم که قبل از من محمودجم و سرهنگ ریاضی بودند.

دربازگشت از سفر دوم اروپا با روشن ملک دختر صمصام بختیاری ازدواج کردم (فرزندان دکترسیاسی عبارتند از ژاله - ایرج - بیژن - فریدون که همه تحصیلات عالی دارند).

هنگام ریاست تعلیمات عالیہ قانون تربیت معلم و قانون تأسیس دانشگاه را تهیه کردم. در اداره تعلیمات عالیہ مجتبی مینوی - حسین دها - ضیاءالدین ضیائی از جمله همکاران من بودند که تأسیس دانشسرای عالی به منظور تعلیم معلم جزو همین برنامه بود. با همکاری محمدعلی فروغی - غلامحسین رهنما - دکتر عیسی صدیق قانون تأسیس دانشگاه آماده شد.

(دکترسیاسی نام سیاسی را هنگام شاگردی در مدرسه سیاسی به عنوان نام خانوادگی انتخاب کرده است) بیوگرافی مفصل دکتر سیاسی و کارهای او در کتاب (گزارش یک زندگی) چاپ شده است.

دکتر اقبال و دکتر فرهاد

از جمله مسائلی که خیلی دکتر اقبال را ناراحت کرده بود مصاحبه دکتر فرهاد رئیس وقت دانشگاه تهران بود. دکتر فرهاد با دکتر اقبال از قدیم رابطه دوستی داشت. دکتر اقبال می گفت من از اعلیحضرت خواہش کرده بودم کہ دکتر فرهاد رئیس دانشگاه شود کہ مورد قبول قرار گرفت و فرمان ریاست دانشگاه دکتر فرهاد چنین بود:

با تأییدات خداوند - متعال

ما - محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران

نظر به استدعای جناب دکتر محمود مہران وزیر فرهنگ کہ به وسیلہ جناب دکتر منوچہر اقبال نخست وزیر معروض افتادہ است بہ موجب این فرمان دکتر احمد فرهاد معتمد را بہ ریاست دانشگاه منصوب فرمودیم. شاه

بہ تاریخ سوم اردیہشت ماہ ۱۳۳۶ شماره ۲۳

وقتی دکتر اقبال بہ پاریس رفت و ایام بی کاری و تبعید رامی گذرانید دانشگاه سوربن دکتر اقبال را دعوت کرده بود کہ برای

تدریس به دانشگاه مزبور برود. روزنامه صبح امروز عکس دکتر اقبال را با لباس استادی دانشگاه و این خبر را منتشر ساخت که دکتر فرهاد در پاسخ گفت (دکتر اقبال در دانشگاه سورین سمت استادی ندارد فقط چند کنفرانس در آنجا داده که آن را نمی توان استاد دانشگاه سورین دانست) البته دکتر اقبال به این گفته پاسخ داد و تأثر او از این جهت بود که دکتر فرهاد که دخترش عروس دکتر امینی بود به علت این رابطه فامیلی، دوستی با او را فراموش کرده و این دعوتی را که دانشگاه سورین از دکتر اقبال کرده تا در دانشگاه تدریس کند منکر شده است. بعداً دکتر اقبال متن دعوت نامه دانشگاه سورین را فرستاد که در روزنامه ها چاپ شد.



در این جلد از کتاب از دکتر کاسمی استاد دانشگاه یاد شده و اشاره کردم که خیلی خوب می نوشت و اشعار روان و محکمی می سرود. برای نمونه چند بیت از شعر (مادر) او نقل می شود.

| | |
|--|-------------------------------------|
| مادر روح مهت روح و روان است مرا | مهر تو قوت جان است مرا |
| دل در اندیشه تو گنج نهان است مرا | یک نگاه تو به از هر دو جهان است مرا |
| فارغم با تو ز هر خوب و بد، ای پاک سرشت | زیر پای تو نهاد دست خدا باغ بهشت |
| ای مهین مادرم، ای خاک رهت افسر من | سایه لطف تو کوتاه مباد از سر من |
| آنچه دارم همه از دولت پاینده تست | دیدم ام نور و راز چهره تابنده تست |
| همه آثار وجودم ز وجود تو بود | به خدا بود من از پرتو بود تو بود |

نکته هائی از زندگی دکتر اقبال

دکتر اقبال هم مثل هرانسانی صفات خوب و نقاط ضعفی داشت که برای شناسائی نخست وزیران و مقامات ایرانی باید هر نکته ای از زندگی آنان در تاریخ ثبت شود.

نویسنده کتاب چون سالیان دراز جزو همکاران و از دوستان نزدیک دکتر اقبال بودم و در زندگی سیاسی حقی بزرگ به گردن من دارد و چون تحت تأثیر پاکی و درستی فوق العاده او قرار داشتم طبعاً ممکن است بعضی ها بانظر من موافق نباشند ولی صراحتاً می توانم بگویم پاکی دکتر اقبال و بی علاقگی او به مال دنیا نمونه بود. با همان حقوق ماهیانه زندگی می کرد و حتی مقداری از آن را هم به افراد مستحق می بخشید. این روش در همه مشاغل خصوصاً در نخست وزیری و شرکت نفت به چشم می خورد.

مخالفین دکتر اقبال به او ایراد می گرفتند که يك استاد برجسته دانشگاه با آن مقام علمی که دارد چرا برنامه ها و تلگرافات خود به شاه از کلمات (جان نثار - چاکر) و امثالهم استفاده می کرد که این از شأن و مقام او می کاست. یکبار موضوع را به دکتر اقبال گفتم اظهار داشت من این نظرها تأیید می کنم ولی باید بگویم دربار

تشریفاتی دارد که اگر بادربار تماس دارید باید آن را رعایت کنید. بوسیدن دست شاه و کلماتی از این نوع جزو تشریفات دربار می باشد. به خصوص این شاه که سوء ظن دارد. وقتی شما از محضرش مرخص می شوید نفر بعدی شرفیاب می گردد و مطالبی به عرض می رساند که ممکن است موجب افزایش سوءظن شود. باید تشریفات دربار را رعایت کرد تا از این تشدید سوء ظن‌ها مصون ماند.

گروهی می گفتند دکتر اقبال قیافه متفرعنی دارد. وقتی با افراد صحبت می کند سر خود را به حالت تکبر بالا می گیرد و این خوش آیند خلیها نیست. این موضوع را هم به دکتر اقبال گفتم. اظهار داشت من از بعضی اشخاص خوشم نمی آید و نمی توانم تظاهر به دوستی با آنان بکنم. این طرز برخورد من با آنهاست در حالی که با دوستان و نزدیکان خود چنین نیستم.

نویسنده تأیید می کنم که دکتر اقبال با دوستان و افراد مورد اعتماد خود خیلی صادق و مهربان بود و همکاری با او انسان را به کار و فعالیت زیادتر تشویق می کرد. چون راستگو و قدرشناس بود. افراد مورد اعتماد خود را حمایت می کرد.

دکتر اقبال همیشه در خانه اجاره ای زندگی می کرد و هیچگاه دنبال خرید خانه و اشیاء لوکس و تفننی نبود. او می گفت هرگز احتیاج به خانه ندارم و مایل به حفظ و نگهداری عتیقه و اموال لوکس هم نیستم. شما اگر یک تابلو گران قیمت را در خانه خود نگه دارید همواره نگران آن هستید که مبادا دزد ببرد در حالی که من هر وقت بخوام تابلوهای گرانقیمت را بینم به موزه ها می روم و از دیدن تابلوها هم لذت می برم



در جلد هفتم اسناد سفارت آمریکا درباره دکتر اقبال چنین نوشته شده است:

دکتراقبال که دارای دکترای پزشکی می باشد ذاتاً یک سیاستمدار است. اگرچه زبان فرانسه را خیلی عالی صحبت می کند اما دانش زبان انگلیسی او محدود می باشد ولی علاقه دارد که نشان دهد موضوع را می فهمد. از آنجائی که ایران وزیر نفت ندارد اقبال به عنوان رئیس شرکت ملی نفت ایران چنین نقشی را در سطح گسترده ای ایفا می کند. با این که یک نفتگر حرفه ای نیست ولی نقش وزیر نفت را به خوبی انجام می دهد و به نظر می رسد که به اندازه کافی از منافع نفتی ایران دفاع می کند. خوشبختانه اقبال اساساً فردی محافظه کار می باشد و مایل است که پارا از گلیم خود فراتر نگذارد. به هر صورت به عنوان یک سیاستمدار خوب وفاداری او به شاه مشخص است. بنا بر این شاید کمتر مایل باشد که یک تکنوکراتی باشد که درباره مطالبی حرف بزند که مخالف عقاید یا تمایلات شاه باشد.

موافقین علل موفقیت دکتراقبال را در سحر خیزی و پشتکار و نظم و ترتیب و درستی او می دانند. هرکاری به او سپرده می شد ساعت ۶ صبح پشت میزش بود. همه می دانستند که با دکتراقبال درباره امور مالی نمی شد صحبت کرد زیرا اعتنائی به پول و ثروت نداشت. هرکس به او نامه می نوشت نامه را می خواند و به نامه ها پاسخ می داد. نسبت به شاه وفادار بود و خانواده پهلوی او را از وفادارترین شخصیت ها می دانستند. با حزب توده و کمونیستها خیلی مخالف بود و با دادن کارهای مهم به آنها مخالفت می کرد و می گفت اینها موریانه وار پایه های سلطنت را سست خواهند کرد. مخالفین می گفتند حمایت خانواده پهلوی عامل اصلی موفقیت دکتراقبال بود و همین حمایت ها موجب شد که سرانجام دختر دکتراقبال به عقد شاپور محمودرضا درآید و پس از جدائی از او به عقد شهریار شفیق پسر اشرف پهلوی درآمده و اقبال را از هر جهت جزو خاندان سلطنت پهلوی به حساب می آورند. مخالفین به بعضی از نزدیکان دکتراقبال ایراداتی داشتند و می گفتند صحیح

است که خوددکتر اقبال در امور مالی هیچگونه دخالتی نداشت ولی برخی ها از نزدیکی به او و امضاهاى او بهره بردارى مى کردند مخصوصاً در زمان ریاست شرکت ملی نفت که خیلی از پولسازان آنجا را قبله خود مى دانستند. دکتر اقبال به همان اندازه که به پول و ثروت بى اعتناء بود به شغل و پست و نشان و مدال خیلی علاقه داشت. به همین جهت مشاغل جنبى او خیلی زیاد بود. علاوه بر نشان هاى ایران از خیلی ممالک نشان و مدال داشت و در سفرى هم که به خارج مى رفت بر تعداد این نشان ها اضافه مى شد. دشمنان دکتر اقبال مى گفتند او در داخل ایران خانه نداشت ولی در خارج خانه و آپارتمان دارد درحالى که وقتى دکتر اقبال درگذشت معلوم شد از تنه حقوق او در شرکت نفت رقمى حدود ۵ میلیون ریال در حساب هاى او بود و هیچ کجای دنیا خانه اى نداشت.



دکتر اقبال سه دختر دارد که یکى همسر يك دکتر سويسى است که در زورنخ زندگى مى کند. ديگرى که همسر شهريارشفيق بود با دوفرزندش در آمريکا زندگى مى کند و دختر ديگر هم در واتیکان مانده و همسرى اختيار نکرده است. همسرش با اینکه فرانسوى است اهل تجمل نبود و کراراً مى گفت تعجب مى کنم چرا بانوان ايرانى اينهمه به تجمل اهميت مى دهند خصوصاً درباره خانه و درلباس پوشيدن و در جمع آورى جواهرات...

دکتر اقبال هیچگونه اعتيادى نداشت. نه مشروب مى خورد و نه باورق بازى مى کرد و نه سيگار مى کشيد. حتى المقدور مى کوشيد شبها ساعت ۱۰ بخوابد و ۵ صبح براى رفتن به کار روزانه آماده گردد. در جلسات شب نشينى و ميهمانى هاى رسمى هم قبل از نيمه شب از شاه اجازه مى گرفت و از ميهمانى مى رفت. هيچگاه با همسر فرانسوى اش در ميهمانى هاى بعد از نيمه شب ديده نشده

است.

دکتر اقبال مرد مذهبی نبود ولی با درویش گنابادی رابطه نزدیکی داشت و خود را از آن گروه و سلسله می دانست، ولی خدا پرست بود و توکل عجیبی داشت و در مشکلات از خدا کمک می خواست. در همه پروازهای داخلی با هواپیماهای کوچک و خطرناک می گفت باید به خداوند تکیه داشت به همین جهت از هیچ حادثه ای نمی ترسید.

دکتر اقبال که یک بار در مجلس در پاسخ دکتر پیرنیا گفته بود درباره جواب استیضاح منتظرم که اعلیحضرت از سفر مراجعت کنند تا پاسخ را بدهم اقدام او اثریدی کرد و می گفتند نخست وزیر طبق قانون اساسی و قوانین مملکت در مقابل مجلس مسئول است و این کار ربطی به شاه ندارد. او معتقد بود که در ایران باید شاه را نگه داشت و وجود شاه را برای حفظ یکپارچگی مملکت ضروری می دانست و معتقد بود که با سیستمی که شاه در کشور قدرت داشته باشد می توان کاری انجام داد و الا کشور به سوی هرج و مرج می رود. وقتی دوستان به او تذکر دادند که این گفته اش در مجلس اشتباه بوده می گفت عقیده من این است که باید شاه مقتدر باشد. دکتر اقبال بعداً به استیضاح پاسخ داد و از مجلس رأی اعتماد گرفت.

متن استیضاح چنین بود:

ریاست محترم مجلس شورای ملی

برطبق اصل ۲۷ و ۴۲ قانون اساسی دولت جناب آقای دکتر اقبال را به مناسبت گران کردن قیمت نفت و بنزین و سیاست اقتصادی و مالی دولت استیضاح می کنم.

خواهشمنداست به جناب نخست وزیر اطلاع فرمایند برای پاسخ به استیضاح این جانب در مجلس شورا حضور یابند. دکتر حسین پیرنیا.

صورت مذاکرات مجلس ۲۸ / ۱۳۳۶/۹



دکتراقبال دوبار گرفتار حادثه ای شد که ممکن بود به مرگ او منتهی گردد. یک بار در تصادف اتومبیل بایک امریکائی و بار دیگر هنگامی که در دانشگاه اتومبیل او را آتش زدند.

سالنامه دانشگاه تهران چنین نوشته است: ساعت ده ونیم صبح روز جمعه ۳۵/۷/۷ جیب شماره ۱۵۱۰۲ مستشاری ارتش به رانندگی (ویلیام وست) گروهبان امریکائی با سرعت از جاده پهلوی به طرف شهرمی آمد که در اثر خارج شدن فرمان اتومبیل از دست راننده با اتومبیل شماره ۱ وزارت دربار که آقای دکتراقبال وزیر دربار و رئیس دانشگاه در آن قرار داشت تصادف کرده است. راننده دربار و راننده جیب مجروح شده و چند شیشه شکسته به صورت دکتراقبال اصابت کرده است.

دکتراقبال بعد از واقعه به خبرنگاران گفت وقتی برای شرکت در مراسم بازدید شاهنشاه عازم کوی کارگران ونک بوده و در صندلی عقب اتومبیل مشغول مطالعه روزنامه ها بودم ناگهان صدائی مانند بمب به گوشم خورد و به سمت جلوی اتومبیل پرتاب شدم. در حالیکه خون از بینی ام جاری می شد از اتومبیل خارج شده دیدم جیبی با اتومبیل من تصادف کرده است. محمود جلیلی نماینده مجلس رسید که گفت به بیمارستان برویم ولی صبر کردم تا راننده مجروح را به بیمارستان منتقل کنند و با همان حال عازم کاخ اختصاصی شده سپس با اتومبیل اعلیحضرت برای شرکت در مراسم رفتم. طرف چپ پیشانی ام مجروح شد و زانوی چپم نیز ورم کرده است. سرعت جیب ۷۵ کیلومتر بود که معمولاً در این تصادف نباید کسی جان سالم بدر می برد.

واقعه دیگر که در زمان نخست وزیری شریف امامی اتفاق افتاد آتش زدن اتومبیل دکتراقبال در دانشگاه تهران بود. همان محلی که دکتراقبال به آن عشق می ورزید و خدمات زیادی به دانشگاه انجام

داده بود. جریان چنین بود که دکتر اقبال از خانه اش که چند قدمی دانشگاه بود اغلب روزها پیاده به دانشگاه می آمد. تصادفاً آن روز برای معالجه دندان خود با اتومبیلی که از دربار در اختیار او گذارده شده بود به دانشگاه تهران می آید تا نزد دکتر سیاح رئیس دانشکده دندان پزشکی که از دوستان نزدیک او بود برود. چند تن از دانشجویان که در سازمان های چپی و جبهه ملی فعالیت داشتند درصدد برمی آیند که مزاحمتی برای دکتر اقبال فراهم کنند. تعدادی دانشجو از دانشکده های مختلف به خصوص دانشکده فنی را خبر می کنند تا سر و کله دکتر اقبال پیدا می شود به سوی او رفته با فریاد (غلام جان نثار) به او حمله می کنند. دکتر اقبال به سرعت به اتاق دکتر سیاح و دانشکده دندان پزشکی رفته و از دردیگر دانشگاه خارج می گردد. دانشجویان به خصوص اعضای حزب توده از فرصت استفاده کرده اتومبیل او را آتش زده و یا شکستن شیشه ها و مضروب کردن مقامات دانشگاهی و شکستن میزها و صندلی ها وضع را طوری مختل می کنند که مقامات انتظامی از ترس خطر انهدام دانشگاه وارد محوطه شده پس از زد و خورد شدیدی امنیت در دانشگاه برقرار می گردد. مقامات دولتی می گویند اگر نیروهای امنیتی دخالت نمی کردند کشتار و خسارات فراوانی روی می داد.



این عکس چندی قبل از استعفای دکتر اقبال از نخست وزیری گرفته شده است. مهندس اشراقی - دکتر کاسمی و نویسنده کتاب نیز حضور دارند. در آن روزها دکتر اقبال نمی دانست جانشین او برای نخست وزیری شریف امامی است.



شریف امامی و توازن سیاست خارجی در ایران

استعفای ناگهانی دکتر اقبال موجب شد که مهندس شریف امامی وزیر صنایع و معادن کابینه به سمت نخست وزیر منصوب گردد. با توجه به علاقه شاه به فعالیت احزاب، احتمال داده می شد یکی از وزرای کابینه دکتر اقبال که عضو حزب ملیون بوده به نخست وزیری انتخاب گردد، ولی باروی کارآمدن شریف امامی معلوم شد که دیگر کار احزاب پیشرفتی ندارد. با کنار گذاشتن چندتن از وزرای عضو حزب ملیون تأیید گردید که نخست وزیر جدید نه تنها رابطه ای با احزاب ملیون و مردم ندارد بلکه اصولاً طرفدار تقویت آنها هم نمی باشد. با این که دکتر اقبال و علم از نزدیکان شاه بودند و همه روزه برای اداره امور حزب در دفتر خود حضور می یافتند ولی نخست وزیر تازه میانه ای با آن دو حزب نداشت.



مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی در جلد دوم (ظهور و

سقوط سلطنت پهلوی) با استفاده از اسناد منتشره ساواک و سفارت آمریکا درباره مهندس شریف امامی چنین می نویسد:

جعفر شریف امامی فرزند حاج محمد حسین نظام الاسلام است که در ۲۷ خرداد ۱۲۹۱ در تهران متولد شد. پدر او از روحانیون دوران قاجار بود که از ناصرالدین شاه لقب (معمدالشریعه) و از مظفرالدین شاه لقب (نظام الاسلام) رادریافت داشت. جد پدری شریف امامی میرزا ابوطالب اصفهانی روحانی معروف قرن سیزدهم هجری بود و نسب مادری شریف امامی به حاج ملاهادی مدرس تهرانی صاحب شرح کبیر می رسد.

جعفر شریف امامی تحصیلات متوسطه رادرایران انجام داد و برای تکمیل تحصیلات به سوئد و آلمان رفت و آخرین مدرک تحصیلی خود را در رشته برق کسب نمود. هنگام معاونت راه آهن دولتی توسط متفقین دستگیر و به اراک تبعید شد.

مهندس شریف امامی در حکومت قوام مدیر عامل بنگاه آبیاری شد و در دولت رزم آرا به وزارت راه رسید و در دولت زاهدی مدیرعامل سازمان برنامه و در سال ۱۳۳۳ به سناتور تهران انتخاب گردید.

شریف امامی در مجلس سنا از معدود مخالفین قرارداد نفتی کنسرسیوم و الحاق ایران به پیمان بغداد بود. شریف امامی در دولت اقبال وزیر صنایع و معادن گردید.



مسعود بهنود می نویسد: تنها کسی که تصور نمی رفت در بحران تابستان ۱۳۳۹ به صدارت برسد مهندس شریف امامی بود. متخصص جدی و پرکاری که رزم آرا او را از بنگاه آبیاری به کفالت وزارت راه منصوب نمود. انتخاب شریف امامی واکنش شاه در مقابل عوارض وابستگی به آمریکا بود زیرا در دولت اقبال گروهی از جوانان طرفدار آمریکا به کاردعوت شدند شاه چون می خواست

تعدیلی درسیاست خارجی به عمل آورد شریف امامی را که به عنوان نماینده (خط سوم) در صحنه سیاست مملکت شناسانده شده بود انتخاب کرد که در آن شرایط بهترین انتخاب بود. با این طرز (بچه های وارن) هم از کارها برکنار شدند.

با روی کار آمدن شریف امامی از وابستگی به آمریکائها کاسته شد. خروشچف در تلگراف تبریک خود به عنوان شادمانی نخست وزیر جدید رابه مسکو دعوت کرد و شریف امامی هم دعوت را پذیرفت. در همین موقع ملکه الیزابت به ایران آمد. شاه مایل نبود امپراطوری بریتانیا را از خود برنجانند. شریف امامی روابط اقتصادی با آلمان را توسعه داد. نمایشگاه صنایع آلمان در ایران دایر شد. (ارهارد) معاون و جانشین ادنایر به ایران آمد. دولت امنیت سرمایه گذاری آلمان را تضمین کرد. ارهارد گفت (ایران به صنایع سنگین نیازی ندارد و باید کشاورزی خود را توسعه دهد) این نشان می داد که سیاست بن در مورد کشورهای جهان سوم با سیاست آمریکا هم آهنگ می باشد. دوماه پس از روی کار آمدن شریف امامی همسر سوم شاه پسری به دنیا آورد. مردم تولد نوه رضاشاه را با جشن و شادمانی پذیرا شدند. شاه در این زمان بهترین روابط را با روحانیون داشت. شاه از بیماری آیت الله بروجردی بهره گرفت و به دیدار آیت الله رفت.

تشنج دردانشگاه

در نخستین ماههای حکومت شریف امامی تشنجاتی دردانشگاه به وجود آمد. با اینکه دکتر فرهاد رئیس دانشگاه هیچگونه فعالیت سیاسی نداشت ولی چپی‌ها و وابستگان به جبهه ملی می‌کوشیدند نظم دانشگاه را بهم بزنند.

بعد از آتش زدن اتومبیل دکتر اقبال در داخل دانشگاه چون محیط داخلی دانشگاه با ناآرامیهای فراوانی همراه بود نیروهای نظامی وارد دانشگاه شدند که رئیس دانشگاه به شریف امامی چنین نوشت:

پیرو مذاکرات امروز در ساعت ۱۱ صبح سربازان و چتربازان دانشگاه تهران را اشغال کردند. هیچ دلیلی در دست نبود که نظامات و آئین نامه دانشگاهی نقض شود. پس از حمله به داخل دانشگاه سربازان بدون فرق و تفاوت یکسان به دانشجویان دختر و پسر حمله کردند. دانشجویان بسیاری رابه قصد کشت مضر و نموندند. من هیچگاه ندیده و نشنیده‌ام تا این حد بی رحمی و سادیسم و خشونت و خرابکاری از ناحیه قوای دولتی اعمال شود. بعضی از دختران را سربازان در تالارهای درس دانشگاه ازاله بکارت کردند.

هنگام سرکشی در بناهای دانشگاه صحنه هائی نظیر هجوم قشون وحشی به خاک دشمن را در برابر چشمانم مجسم ساخت. کتابها پاره شده و نیمکت های درس شکسته و خرد شده بود و عمل خرابکاری سربازان که به دانشجویان غیرمسلح حمله کرده بودند فجیع بود بدون اینکه افسران آنان را منع کنند و در جلوگیری از این اعمال دخالت کنند، حتی بیمارستان دانشگاه از خرابکاری سربازان درامان نمانده بود. عده زیادی از سرپرستاران و بیماران یا مضراب شده بودند یا مجروح. همین اعمال در کلپ دانشگاه و خوابگاه دانشجویان خارجی به وقوع پیوسته بود. در حال حاضر عده بسیاری از دانشجویان که به سختی مضراب شده اند در بیمارستان دانشگاه تحت مداوا قرار گرفته اند. به عنوان رئیس دانشگاه تهران و نماینده دانشکده ها و شورای دانشجویان من به این عمل خشونت آمیز و جنائی اعتراض می کنم. تمام رؤسای دانشکده ها و نیز خود من استعفای خود را به شما ابلاغ می کنیم و این استعفانامه ها مادام که مسئولین این وحشیگریهای حیوانی مجازات نشوند معتبر خواهد بود.

دکتر فرهاد رئیس دانشگاه تهران.



البته در هیچ جا پاسخ این نامه را ندیده ام ولی ادامه کار دکتر فرهاد نشان می دهد که بعد از واقعه سربازان و مأموران انتظامی از دانشگاه خارج شده اند. وقتی دکتر اقبال هم به ریاست دانشگاه تهران منصوب شد اعلام کرد که مأمورین انتظامی بهیچ وجه حق ورود به دانشگاه را ندارند و تا مدتی هم که او رئیس دانشگاه بود مأمورین در امور امنیتی دانشگاه دخالتی نمی کردند.

پس از واقعه تا چند روز دانشجویان در دانشگاه تظاهراتی داشته و اعتصاب غذا کرده بودند که از طرف اللهیار صالح که در مقام رهبری جبهه ملی بود گروهی برای بررسی به دانشگاه رفته بودند و از طرف بازارها (حاج شمشیری و حاج مانیان) مواد غذایی به دانشگاه فرستاده می شد.

رسول مهربان درکتاب (بررسی مختصر وضع احزاب) چنین می نویسد: جبهه ملی پس از واقعه دانشگاه الهیار صالح را مأمور مذاکره بادولت کرد ولی ایشان ملاقات باشاه را ترجیح داد که وسیله علم ترتیب شرفیابی داده شد و پس از آن گفت (شاه از این جنایات اظهار تعجب کرد و گفت من بی خبرم. موضوع را تحقیق می کنم و به اطلاع شما می رسانم) بررسی جبهه ملی حاکیست که عده ای عناصر کمونیست درداخل صف دانشجویان رخنه کرده وبا ایجاد ناامنی درداخل دانشگاه این وضع را به وجود آورده اند. رهبران جبهه ملی می گفتند ما بادولت سرچنگ نداریم و باید فعالیت ما قانونی و درچارچوب مقررات مملکتی باشد.



مهندس شریف امامی روش معتدلی دربین سیاست امریکا و شوروی درپیش گرفت و اورا طرفدارخط سوم نامیدند.

انتخابات زمستانی دوره بیستم

این انتخابات در زمان نخست وزیری شریف امامی انجام شد. وزیرکشورسپهد علوی مقدم بود که مداخلات زیاد در امر انتخابات می کرد. رابطه پنهانی دکتر اقبال و شریف امامی هیچگاه خوب نبود. دکتر اقبال می گفت شریف امامی در اعتبار بود که او را به عنوان وزیر صنایع انتخاب کردم و همین امر موجب شد که بتواند بار دیگر وارد فعالیت سیاسی گردد و به مقام نخست وزیری برسد. شریف امامی هم در انتخابات سعی داشت که مداخله ای نکند. دکتر اقبال روزها در دفتر حزب ملیون حاضر می شد و می کوشید که حزب ملیون در انتخابات اکثرکرسی های مجلس را ببرد ولی علوی مقدم هم که با دکتر اقبال خوب نبود نمی گذاشت که دوستان دکتر اقبال در انتخابات پیروز شوند. از جمله برای خود من مشکلات فراوانی ایجاد کرد. نصرالله مقدم از بستگان خود را که فئودال بزرگ منطقه طارم سفلی بود در مقابل من مورد حمایت قرار می داد. به طور کلی شایعات زیاد هم درباره مداخلات وزارت کشور و فعل و انفعالات مالی به گوش می خورد. به دیدار شریف امامی

رفتم و جریان را گفتم. متوجه شدم که او هیچ قصد دخالت درانتخابات را به نفع یا ضرر اشخاص ندارد. از او خواستم که مراتب را به وزیرکشور کابینه خود تذکردهد که این کار را هم انجام داد.

وقتی به دیدار علوی مقدم رفتم او که دل انتخابات را در دست داشت اتاقش پر از داوطلبان نمایندگی مجلس بود. مرا پذیرفت و با سوابقی که در زمان دولت دکتر اقبال با او داشتم جریان انتخابات رودبار و الموت را پرسید. برخورد صمیمانه ای داشت و گفت از ناحیه من مطمئن باشید که دخالتی در کار انتخابات نخواهم کرد. اگر رقیب شما می گوید من از او طرفداری می کنم دروغ است و در حضور من هم دستوراتی برای بی طرفی در انتخابات منطقه رودبار و الموت داد. ولی از طریق دوستانی که در دستگاههای مختلف داشتم مرتب مطلع می شدم که اقداماتی علیه من و به نفع رقیب صورت می گیرد. سرانجام توانستم با زحمت فراوان در انتخابات زمستانی پیروز شده و نصرالله مقدم را در انتخابات شکست دهم. بعداً که مقدم رادیدم قسم خورد که علوی مقدم او را وادار کرده که وارد انتخابات شود و از این حیث خسارات مالی فراوان هم به او وارد شده است.

وقتی به تهران بازگشتم دیدم دکتر اقبال هم در انتخابات مشهد و کاشمر حائز اکثریت شده اعتبارنامه ایشان را که از مشهد قبولی خود را اعلام داشته بود به مجلس بردم. از کاشمر هم به جای دکتر اقبال که حائز اکثریت بود و مستعفی گردید ابوالقاسم تفضلی نفر بعدی دعوت شد که به مجلس آمد.

در مجلس بیستم شخصیت های سرشناسی از قبیل اللهیار صالح - دکتر اقبال - جمال اخوی - سردار فاخر حکمت - دکتر محمد علی هدایتی - رضا جعفری - سرلشکر همایونی و سرلشکر هاشمی حائری شرکت داشتند که سابقاً نخست وزیر و وزیر و فرمانده لشکر بودند. طبقه جدیدی هم از جوانان تحصیل کرده به این مجلس راه

یافته بودند که چهره اش با مجالس قبلی تفاوت داشت. دکتر اقبال که درهرکاری نظم و ترتیب داشت برای این که به کارفراکسیون پارلمانی سروصورتی بدهد هرروز صبح زود به مجلس می آمد و اتاق جلسه خصوصی را دراختیار گرفته بود و هرویکی که می خواست با او مذاکره کند زودتر به مجلس می رفت و مسائل را با او مطرح می ساخت. ریاست سنی این مجلس با جمال اخوی بود. من و آیت الله زاده اصفهانی - امان الله ریگی - کریم طهماسبی که جوان ترین وکلای آن دوره بودیم به سمت منشی سنی تعیین شدیم.

وقتی اعتبارنامه ها مطرح بود زمزمه ای به گوش رسید که ممکن است صالح با اعتبارنامه دکتراقبال مخالف کند. از زمان خیلی پیش چون با اللهیار صالح آشنائی داشته وبه اوآرادت ورزیده و صالح را همیشه مرد پاک وشریف و انسان وارسته ای می دانستم به حضورشان رفته و گفتم شایعه ای هست که گویا قصد مخالفت با اعتبارنامه دکتراقبال را دارید و ماهم چون بیش از يك صد نفر عضو فراکسیون ملیون هستیم از ایشان دفاع می کنیم.اگر چنین تصمیمی هست مخالفت نکنید که با جنجال روبرو خواهیم شد و نمی خواهیم دراوانل مجلس باشما درگیری پیدا کنیم. آن مرد شریف گفت من هم دکتراقبال را مرد پاکی می دانم ولی باکارهای او دردولت مخالف بودم و خودم هم به سلطنت مشروطه و قانون اساسی وفادارم و معتقدم که اعلیحضرت بایدسلطنت کند نه حکومت و حق نبود که دکتراقبال این طور درمقابل شاه تسلیم باشد. ازمن خواست که هنگام طرح اعتبارنامه دکتراقبال ایشان را درجریان بگذارم که درجلسه نباشد. تصادفاً من هم چون مخبرهمان شعبه بودم وقتی قرار شد اعتبارنامه دکتراقبال مطرح شود به موقع جریان را به ایشان گفتم و صالح هم ازجلسه خارج شد. خیال دوستان دکتراقبال از اعتبارنامه اوآراحت بود. وقتی مشغول خواندن گزارش بودم و انتظار شنیدن صدای (مبارک است) راداشتم برخلاف

انتظار ناگهان دیدم از گوشه مجلس سرلشکر همایونی که مردی متین و موقر می باشد، با اعتبارنامه مخالفت کرد که در اثر جنجال و همه‌شدید طرفداران اقبال و اعتراض به جریان کار، جمال اخوی با يك مانور پارلمانی به جنجال خاتمه داد و گفت (مخالفت با اعتبارنامه دیر اعلام شد و تصویب گردید) دکتر اقبال خطاب به همایونی که همان نزدیکی نشسته بود گفت (تیمسار دیر روی میز زدی...) باخنده و شوخی جریان پایان یافت.

از قرار معلوم تیمسار همایونی به علت دوستی نزدیک با سپهبد کیا که همواره با دکتر اقبال اختلاف داشت اقدام به این کار کرده بود. در مجلس تعدادی از نمایندگان بودند که می گفتند در سازمانی به نام (کوک) عضویت دارند که ساخته و پرداخته سپهبد کیا بود. تیمسار همایونی هم از آنها سرپرستی می کرد. هنگامی که دکتر اقبال رئیس شرکت نفت بود خودم موجبات دیدار سرلشکر همایونی و دکتر اقبال را که هر دو مورد احترام خاص من بودند فراهم ساختم.

از نکات قابل توجه درباره مجلس بیستم شرکت اللهیار صالح نماینده کاشان بود. بعد از مرداد ۳۲ تقریباً می توان گفت اعضای جبهه ملی و حزب ایران راه سکوت پیش گرفته و یا اگر فعالیتی داشته و اعلامیه ای می دادند مخفی بود. برای اولین بار یکی از شخصیت های برجسته جبهه ملی که در حقیقت جانشین دکتر مصدق بود پایش به مجلس ایران باز شد. او در جلسه ۲۳ اسفند ۱۳۳۹ در يك روز هم با برنامه دولت شریف امامی مخالفت کرد و هم با اعتبارنامه جمال اخوی که مدتی مانند او وزیر دادگستری بود ضمن بیاناتی چنین گفت:

برای بنده بسیار ناگوار است با هیئت دولتی مخالفت کنم که رئیس آن علاوه بر نسبت خانوادگی سال ها روابط دوستی بامن داشته و یکی از وزیران برجسته اش برادرم می باشد که در وزارت بهداشت خدمات زیادی کرده است. ولی حکم وجدان و سوگندی که برای

حمایت از قانون اساسی و اصول حکومت مشروطه یادکرده ام مرا
وامیدارد که این مخالفت را بکنم و مطالبی درباره این حکومت
بگویم و دین خود را به ملت ایران ادا نمایم.

گرچه برنامه دولت و ترکیب کابینه ایشان خوب به نظر می
رسد و خود ایشان هم میل دارند مصدرخدماتی به کشور واقع
شوند ولی هیچکدام دلیل نمی شود که ایشان استحقاق زمامداری را
داشته باشند و دولت وی بتواند توفیق حاصل کند. دولت ایشان
بلافاصله بعد از استعفای دولتی بود که به علت بطلان انتخابات
تابستانی مجبور به استعفا گردید و ملت ایران از ایشان انتظارداشت
که درچنین موقعی انتخابات جدید را با کمال بی طرفی به پایان
برساند. ولی با کمال تأسف باید بگویم که بر اثر دخالت‌های
غیرقانونی و آزادی کشی های شدیدی که به وسیله عمال دولت
ایشان انجام شد موجبات تنفر عمیق ملت رافراهم ساخت (عده ای
از نمایندگان - این طور نبود). ایشان بخشنامه مفصلی کردند و
دخالت‌های غیرقانونی در انتخابات را ممنوع ساختند.

رئیس - انتخاباتی انجام شده و گذشته و یک عده ای هم اینجا
نشسته اند. حالا دیگر این حرفها زیاد مورد ندارد.

پورسرتیب - تذکر نظامنامه ای دارم و می خواهم عرایضی بکنم.
رئیس - تریبون برای همین است، بیانات نباید خارج از نزاکت
باشد. هرکس مخالف است می تواند بعد صحبت کند.

اللهیار صالح - وقتی که انتخابات آغاز شد مردم مشاهده کردند
که کوچک ترین اثری بر بخشنامه رئیس دولت مترتب نگردید و
وزیرکشورایشان با شدت و خشونت هرچه تمام تر انواع قانون شکنی
ها و حق کشی ها را مرتکب شد. مخصوصاً در پایتخت حقوق مردم
پایمال قهر و هوس مجریان امور گردید. مردم پایتخت به جنب و
جوش افتادند و به خصوص طبقه فاضل و روشنفکر و بازاریان
و آزادمردانی به نام جبهه ملی فعالیت می کردند. (همه نمایندگان -
زنگ رئیس - کاظم مسعودی - جبهه ملی خیانت کرد)

صالح - خواست های جبهه ملی اجرای حقیقی قوانین اساسی مملکت و احترام و رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر بود. روزنامه ها اسامی کاندیداهای جبهه ملی را منتشر نکردند. باشگاه جبهه ملی توسط پلیس اشغال شد. سران جبهه ملی پس از تحریم انتخابات درمجلس سنا متحصن شدند. دانشجویان تظاهراتی کرده و بازار تهران را به عنوان اعتراض تعطیل عمومی کردند (گرچی - بازارتعطیل نشد) ولی دولت زندانها را پرکرد. با متحصنین مجلس سنا مثل زندانیان رفتار کرد. این مجلس به بهای بستن دانشگاه و زندانی کردن بازاریان و شخصیت‌های ملی و فرزندان آنها که درزندان هستند گشوده شد.

رئیس - اینها بهم مربوط نیست. صحت ندارد.

صالح - آقای نخست وزیر می دانید درچه راه خطرناکی قدم برمی دارید؟ با بستن زبان و شکستن قلم مردم می دانید چه مرامی را تقویت می فرمائید؟ آیا متوجه هستید که انتساب خیرخواهان ملت به جمعیت های افراطی چه خطراتی را دربردارد؟ مبارزه با کمونیست راهش این نیست. فکر را با فکر باید مقابله کرد.

همچنین الهیار صالح در مخالفت با اعتبارنامه جمال اخوی چنین گفت:

در مقدمه لازم می دانم که بگویم ملت ایران از این مجلس بسیار ناراضی است (کاظم مسعودی - از شما چطور؟) اکثریت مردم بر اثر فشارهایی که از عدم آزادی و تباهی دستگاه بر آنان تحمیل شده به ستوه آمده اند که اگر آبی به روی آتش التهابات فرو ریخته نشود ممکن است آثار نامطلوبی بروز کند و عواقب وخیمی به بار آورد. مجلس فعلی با آنهمه اعتراض که نسبت به کیفیت انتخاب نمایندگان از جانب ملت شد، هر روز صحبت انحلالش بر سر زبانهاست. بنابراین باید با حقگوئی و حق طلبی افکار عمومی را جلب کند. مصلحت مملکت و صلاح خود آقایان این است که هرچه زودتر مجلس منحل شود، بنده به یاری خدا به وظیفه خود عمل

می‌کنم و به همین دلیل با اعتبارنامه وکیل اول تهران آقای جمال اخوی مخالفت نمودم. این کارناشی از خصومت یا کدورت شخصی نیست زیرا در سی و چند سال آشنائی مختصر سوء تفاهمی بین ما روی نداده است. برحسب وظیفه وجدانی موظف بودم که اعتراض ملت را نسبت به سوءجریانات انتخابات گذشته اظهار بکنم. برای مخالفت اعتبارنامه ایشان را انتخاب کردم چه آن را مظهر انتخابات بسیاری از نقاط مملکت می‌دانم (کاظم مسعودی - یکی هم کاشان است). راجع به صلاحیت نمایندگی ایشان چون انتخابات تابستانی تهران بافصاحت و رسوائی صورت گرفت و ایشان رئیس انجمن نظارت بودند که اکنون پرونده امر در دادسرای تهران مطرح است و شنیده ام برای صدور قرار مجرمیت آماده است. از عجایب روزگار اینکه مردم تهران در انتخابات بعدی ۴۰ هزار رأی به ایشان داده اند. اما قسمت دوم اعتراض من راجع به انتخابات اخیر تهران است که آزادی مطلقاً وجود نداشت و انتخابات در محیط ارباب و تهدید انجام گرفت. انجمن جدید به ریاست آقای علی معتمدی تشکیل شد ولی رئیس انجمن از تأمین مقدمات و موجبات آزادی اظهار عجز نمود. در این جریان روزنامه هائی مانند «داد و علم و زندگی» را که در صدد باز نمودن کیفیت اوضاع و بیان آزادیخواهان و انتشار حقایق برآمدند توقیف کردند.

به علت این تضییقات قاطبه مردم روشنفکر پایتخت شرکت در انتخابات را تحریم کردند. با این طرز آقای جمال اخوی از دو جهت ذکر شده شایسته نمایندگی مجلس نیستند و باید اعتبارنامه ایشان رد شود. اگر مجلس اعتبارنامه او را رد کند قدمی در راه اعتلای خود و رد باطل برداشته و اگر نه ملت ایران نمایندگی ایشان را مردود می‌شناسد.

در خاتمه يك دفتر محتوی مقداری اسناد و مدارك حاکی از سوء جریان انتخابات به مقام ریاست تقدیم می‌گردد. به دنبال این مخالفت رئیس اعلام رأی کرد و اعتبارنامه جمال

اخوی تصویب شد.

(در اینجا باید بگویم جمال اخوی که در این مجلس به عنوان رئیس سنی انتخاب شده بود از شخصیت های خوشنام و موجه کشور بود که در دادگستری به حسن شهرت معروف بود. کسانی که او را خوب می شناختند از درستی و پاکی و حسن نیت و بی طرفی او تعریف می کردند و مخالفت صالح هم با او جنبه سیاسی پیدا کرده بود و صلاحیت شخصی او با آن سوابق درخشان قضائی قابل ایراد نبود. در تمام دوران روزنامه نگاری جز تمجید از او مطلبی ننشیدم.

البته در مجلس به اظهارات اللهیار صالح از طرف نخست وزیر و وکلای پاسخ داده شد و مخصوصاً متذکر شدند که اگر انتخابات آزاد نبود خود ایشان که در حقیقت ریاست برجسته ملی را دارند چگونه انتخاب شدند؟ این صحیح نیست که گفته شود شخص صالح در کاشان رأی داشته وکیل شده و سایرین رأی نداشته و فعالیت هم نداشته اند ولی در انتخابات توفیق یافته اند. رئیس انجمن نظارت انتخابات تهران هم علی معتمدی بود که از مردان شریف و درستکار و بی نظربود که هیچکس نمی توانست او را متهم به صندوقسازی بکند (متن اظهارات را در دسترس نداشتیم که عیناً منتشر کنیم).



صادقانه باید بگویم که انتخابات (زمستانی دوره بیستم) که در دولت شریف امامی انجام شد انتخابات نسبتاً آزادی بود و بین کاندیداها رقابت شدید وجود داشت. غیر از اعمال نفوذهای شخصی علوی مقدم وزیر کشور که متهم به سوء استفاده هم شد مطلب دیگری مطرح نبود. نخست وزیر در انتخابات اعمال نفوذی نکرد و به شکایات هم رسیدگی می نمود. منتها نمی توانم بگویم که این انتخابات خالی از اعمال نفوذ بود، زیرا وجود متنفذین و خوانین و ارتشی ها و دخالت استانداران و فرمانداران بر طبق

خواسته های خود از جمله مواردی بود که می توانست انتخابات را از مجرای صحیح خود منحرف سازد. به همین جهت درمجلس بیستم کسانی راه یافتند که نه تنها با دولت رابطه ای نداشته اند بلکه در همان اوایل تشکیل مجلس درصدد تشکیل یک گروه اقلیت مبارز برآمدند و اکثراً هم گرد اللهیار صالح جمع می شدند. گروهی هم درمجلس بودند که با نظامی ها روابطی داشتند و دوره جمع بودند و احزاب ملیون و مردم هم نمایندگانی داشتند. در دوره های مختلفی که در انتخابات شرکت داشتیم یکی همین انتخابات زمستانی دوره بیستم و دیگری انتخابات دوره رستاخیز بود که از سایر ادوار آزادتر بود، منتها این آزادی هم نسبی بود.

بنا بر این انتخاب صالح در دوره بیستم نمونه ای بود که دولت و مقامات مملکتی جلوی انتخاب کاندیداها را ولو از جبهه ملی هم بود، نمی گرفتند چنانکه در دوره های بعد هیچیک از اعضای جبهه ملی نتوانستند به مجلس راه یابند و حتی نتوانستند کاندیدا بشوند.

کشمکش ابتهاج و آرامش درباره اقدامات سازمان برنامه

وقتی مجلس آمادگی خود را اعلام کرد مطابق تشریفات پارلمانی نخست وزیر استعفا نمود و باردیگر از طرف اعلیحضرت، شریف امامی مأمور تشکیل کابینه شد و تغییرات مهمی در دولت صورت گرفت که از جمله انتصاب احمد آرامش با سمت وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه بود. آرامش شوهرخواهر شریف امامی بود که سالها از طرف مجلس انتخاب شده و ناظربرکارهای سازمان برنامه بود به همین جهت دقیقاً ازکارهای سازمان برنامه آگاهی داشت. آرامش یک یزدی باهوش و پرکار بود که در دوران نخست وزیری قوام السلطنه و حزب دموکرات درخشید و با سمت وزیرکار و انتشار روزنامه دیپلمات نقش مهمی را عهده دار گردید.

در مجلس بیستم نگارنده به عنوان مخبر کمیسیون برنامه انتخاب شدم. آرامش هم که وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه بود، تقاضا کرد مطالبی را به استحضار اعضای کمیسیون برنامه برساند. رئیس کمیسیون برنامه ارسلان خلعت بری بود. وقتی آرامش به جلسه کمیسیون برنامه آمد قبلاً به من گفت امروز می خواهم مطالب خیلی مهمی را مطرح کنم شما هم که مخبر کمیسیون هستید به من

کمک کنید تا جلوی میلیاردها ریال سوء استفاده گرفته شود. گفتم به نظر من هرایرانی و مسلماً همه اعضای کمیسیون برنامه بلکه همه نمایندگان مجلس موافق هستند که جلوی سوءاستفاده ها گرفته شود ولی باید اسناد و مدارک کافی در اختیار کمیسیون گذارده شود.

آرامش در جلسه کمیسیون برنامه گفت اکنون بودجه سازمان برنامه از روزی پنج میلیون تومان متجاوزاست. شرکت های مهندس مشاور خارجی و تعداد زیادی مقاطعه کار داخلی قسمت اعظم این مبلغ را بازدهند حیف و میل می کنند. حداقل نصف این مبلغ به عناوین مختلف به ریال و دلار به جیب این گرگهای آزمند سرازیر می شود و نصف دیگر در داخله کشور با مقداری کار که به آن صورت انجام می گیرد نفع می شود. من چند هیئت آزموده را مأمور مطالعه در اطراف این قراردادها کرده ام. یکی از پرونده ها قرارداد با لیلیانتال و کلاب است که به امضای مهندس اصفیا و به دستور ابتهاج می باشد.

به موجب این قرارداد این دو مؤسسه آمریکائی هفتصد میلیون تومان به عنوان مخارج مطالعه و هزینه های عمرانی خوزستان پول گرفته اند و صورتحسابی هم مطابق میل خودشان داده اند. هیچکس حتی يك نگاه به این صورتحسابها نکرده چه رسد رسیدگی به آنها... به موجب قرارداد می بایستی درآیبه مبلغ پانصد میلیون تومان دیگر هم به آنها پرداخت گردد که جمع قرارداد ۱۵۴ میلیون دلار یا مبلغی حدود ۱۲۰۰ میلیون تومان بود.

همچنین درباره شرکت (جان مولم) انگلیسی و مقاطعه کاران داخلی مطالبی گفت که قسمتی از آن راهم بعداً در مجلس مطرح ساخت.



ابوالحسن ابتهاج در خاطراتش چنین می نویسد:
وقتی شریف امامی نخست وزیر شد احمد آرامش شوهرخواهر

خود را به سمت وزیر مشاور و قائم مقام نخست وزیر در سازمان برنامه تعیین نمود.

آرامش در ابتدای کار خود در جلسات خصوصی مطالبی علیه من هنگام تصدی سازمان برنامه بیان داشت که من و اشخاصی از قبیل لیلیانتال - کلاب - آندره مایر را مورد اتهام قرارداد. متعاقب آن آرامش در جلسه علنی مجلس بیاناتی کرد که خلاف حقیقت بود و من شرحی خطاب به او نوشتم که در روزنامه ها چاپ شد. آرامش در مجلس چنین گفت:

روزیکشنبه ۲۰ فروردین آقای دکتر موسوی نماینده تبریز راجع به سازمان برنامه بیاناتی ایراد نمودند و یادآور شدند که تمام افراد مملکت به کار این سازمان مظنون و مشکوکند و ناراضایتی فراوان دارند. باید بگویم در اینکه مردم به کارهای سازمان برنامه انتقاد دارند حرفی نیست ولی اگر انصاف بدهیم یک قسمت از این بدبینی ها درست نیست و یک قسمت از خدمات این سازمان از چشم مردم پنهان مانده و از سوی دیگر چون طرحهای طویل المدت هنوز ثمره خود را به بار نیاورده مردم تنگ حوصله و ملول شده و زبان به عیبجویی گشوده اند. خوشبختانه دوسه کار بزرگ سازمان برنامه نظیر سد کرج و سد سپیدرود به انتهای کار خود نزدیک می شود.

شاید کم کسانی باشند که بدانند وسیله سازمان برنامه تاکنون در ۹۰ شهر شبکه برق کشیده شده و موتور نصب گردیده و ده شهر لوله کشی شده و در هفتاد شهر اسفالت خیابانها انجام یافته و به همت سازمان برنامه ۵۷۰ مدرسه و ۴۳ بیمارستان و درمانگاه و ۱۵ آموزشگاه بهداشتی تأسیس و تکمیل گردیده است. گذشته از آن با اعتبارات سازمان برنامه چند کارخانه قند و سیمان و نساجی ساخته شده و فردوگاهائی تجهیز و آماده گردیده است (ارقام آن را دقیقاً منتشر ساخت)

من به شایعات کاری ندارم. مردم حق دارند از سازمان برنامه ناخشنود باشند زیرا می بینند که مبلغ خرج شده و وقت از دست رفته

متناسب با نتیجه ای نیست که حاصل می گردد. مردم معتقدند که سازمان برنامه تاکنون برای مهندسين مشاور و مقاطعه کاران سفره رنگين و پرنعمتی بوده است. از سال ۱۳۳۴ تاکنون ۶۵ هزارمیلیون ريال در سازمان برنامه خرج شده که نمی توان قبول کرد آنچه انجام گرفته موافق با مصلحت و صرفه جوئی و دوراندیشی بوده است.

مثالی می آورم از محل پشتوانه اسکناس ۳۵۰ میلیون برای کمک به کارخانجات تخصیص داده شد که کشور را از نظر صنعتی دگرگونه ساخت و حال آنکه سازمان برنامه نزدیک به ۲۰ برابر این مبلغ خرج کرده و اکنون وضع بدانگونه است که می بینیم.

من از منفی بافی بیزارم، چندسال پیش که به عنوان عضو هیئت نظارت سازمان برنامه تذکراتی دادم نظری جز خدمت نداشتیم. ای کاش پیش بینی های من به حقیقت نپیوسته بود که مردم کمتر زیان می دیدند. سرپرست سازمان برنامه یکی از بزرگترین مسئولیت های این مملکت را برعهده دارد. شاهنشاه برای اجرای این امر مهم به این خدمتگذار اعتماد فرمودند و من هم به حکم دولتخواهی و وطن دوستی باید بکوشم تا شایسته این لطف و اعتماد باشم و از هیچ مانعی نهراسم.

من به صراحت اعلام می کنم که برنامه هفت ساله دوم با کامیابی همراه نبوده و در انعقاد قراردادها کمتر مصلحت و منفعت ایران رعایت گردیده است. برخی از قراردادها با مهندسين مشاور از افراط و تفریط مبرا نیست. ظرف چندسالی که از عمر برنامه ۷ ساله دوم می گذرد متجاوز از ۱۵ هزارمیلیون ريال وسیله ۲۰ مهندس مشاور خارجی خرج شده که قسمتی از حسابها باید واریز و بقیه بایستی تسویه گردد.

قراردادی با یکی از مهندسين مشاور خارجی منعقد شده با آنکه در سال ۱۳۳۵ تاکنون متجاوز از ۷ هزارمیلیون ريال به این مؤسسه پرداخت شده حتی به اندازه ده ريال هم تسویه نگردیده است زیرا دریافت کننده مدعی است که صورت مخارج را به

سازمان برنامه فرستاده ومدت ۶۰ روز اعتراض هم گذشته و دیگر جای هیچگونه گفتگو نیست و باید تمام حساب ۷۰۰ میلیون تومان دریافتی را تسویه شده تلقی کرد. درحالی که هیچ سند خرجی همراه نبوده واصلاً حساب ها قابل رسیدگی نیست تا قابل اعتراض باشد. بدیهی است که مؤسسه مشاور یامقاطعہ کار را نمی توان چندان گناهکار دانست. جوابگوی واقعی مسئول وقت سازمان برنامه است که چنین قرارداد نامطلوبی را با اینگونه مؤسسات منعقد نموده است.

من خواهم کوشید که به کلیه امور رسیدگی کرده و همه ارقام از دفاتر استخراج گردیده به استحضار مجلس برسد. به حساب کلیه مهندسین مشاور ومقاطعہ کاران خارجی رسیدگی خواهد شد. هیئتهائی از صاحب منصبان بی نظر و بصیر سازمان برنامه مأمور رسیدگی وتحقیق شده اند. بهیچوجه تحت تأثیر قرار نخواهم گرفت. تازمانی که این جانب سرپرستی سازمان برنامه را برعهده دارم می توانم اطمینان بدهم که از هرگونه عمل خلاف مصالح ملی و خلاف مقررات احتراز خواهد شد و هیچ امری از کارهای این سازمان از چشم ملت ایران پنهان نخواهد ماند.

ابوالحسن ابتهاج در روزنامه اطلاعات به آramش چنین پاسخ داد: باکمال افتخار اذعان می کنم که مبتکر اجرای برنامه عمرانی خوزستان من بودم و این عمل یکی از خدمات ارزنده به این آب و خاک است. در قراردادهای منعقدہ با شرکت (عمران ومنابع) رعایت کامل قوانین ومقررات مملکت شده و به هیچوجه تخلفی صورت نگرفته و آنچه به نفع و صلاح ایران بوده انجام شده است.

من از لیلیانتال و کلاب که از مدیران شرکت هستند لایق تروشایسته تر و امین تر و دلسوزتر دردنیای کسی را سراغ ندارم. به موجب قراردادهای منعقدہ کلیه مخارج شرکت عمران هرشش ماه از طرف حسابداران قسم خورده رسیدگی می شود. در قرارداد نفتی باکنسرسیوم و سایر شرکتهای نفتی که به تصویب مجلسین ایران

رسیده شرکتها ظرف مدت دوماه صورت مخارج خود را به شرکت مختلط که شرکت ملی نفت ایران در آن سهیم است تسلیم می نمایند و شرکت حق خواهد داشت ظرف مدت یک ماه ونیم اعتراض کند در صورتی که اعتراضی به عمل نیامد بعد از انقضای مدت هیچ اعتراضی پذیرفته نخواهد شد.

طبق ماده ۴ قرارداد، طرفین حق داشتند بدون ذکر هیچگونه دلیلی با اخطار دوماهه قرارداد را فسخ نمایند. من در ۳۰ بهمن ۱۳۳۷ از سازمان برنامه کناره گیری کردم. اگر این قرارداد مخالف مصالح کشور بود بعد از رفتن من می توانستند با صدور یک نامه این بار سنگین را ازدوش سازمان برنامه بردارند که نه تنها این کار نشد بلکه کراراً لیلیانتال و کلاب برای سرکشی کارها به ایران مسافرت کرده و از طرف مقامات عالیله کشور از خدمات آنها قدردانی شده است. حتی دو سال بعد از کناره گیری من از سازمان برنامه با اظهار رضایت از کار شرکت عمران و منابع پیشنهاد تمدید قراردادها به شورای عالی سازمان برنامه و هیئت نظارت شده است. از همه مهمتر این که قرارداد با شرکت عمران و منابع در اسفند ۱۳۳۹ با امضای آرامش و سرپرست فعلی سازمان برنامه تامهرماه ۱۳۴۱ تمدید شده و حق الزحمه شرکت که تا آن تاریخ ۲۲۵ هزار دلار بوده به ۳۰۰ هزار دلار افزایش یافته است.

در گزارش سازمان برنامه اشاره شده که سازمان برنامه از سال های ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۸ حدود ۶۵ هزار میلیون ریال خرج کرده و این طور تعبیر شده که در زمان تصدی من این خرج صورت گرفته در حالی که در دوره تصدی من نصف این مبلغ یعنی ۳۲ هزار میلیون به مصرف رسیده که از این مبلغ ۲۵۰۰ میلیون ریال در زمان تصدی من وسیله شرکت عمران و منابع درخوزستان خرج شده است.

سپس گزارشی را که نخست وزیر در مجلس درباره کارهای عمرانی سازمان برنامه خوانده نقل کرده و یادآور شده که گزارش نخست وزیر بهترین جواب به اظهارات سرپرست سازمان برنامه می

باشد .

من دربارهٔ استخدام مهندسين مشاور بايد بگويم براي بسياري كه تصور کرده اند اين يك نوع عمل زائد بوده در مادهٔ ۱۰ قانون عمراني برنامه ۷ سالهٔ دوم سازمان برنامه قيد شده و اگر اقدام به استخدام آنها نشده بود تخلف از قانون بود . حق الزحمه مهندسين مشاور آنچه در افواه شايع شده بيشتر جنبهٔ افسانه اي دارد درحالي كه طبق ارقام موجود مجموع حق الزحمه هاي پرداختي به مهندسين مشاور از آغاز برنامه دوم تا اول دي ماه ۱۳۳۷ و دوماه قبل از كناره گيري من در حدود سه درصد و يك چهارم هزينه هاي عمراني بوده است .

طبق قانون برنامهٔ هفت سالهٔ دوم بايد دولت صورت هزينه را به كميسيون تسليم نمايد و كميسيون برنامه ظرف ۱۵ روز رسيدگي و نظر مي دهد . تصويب آن از طرف كميسيون برنامه به منزلهٔ مفاصا حساب خواهد بود . در دورهٔ تصدي من اين كار صورت گرفته است . درخاتمه بايد بگويم يكي از شرايط توفيق دركارها وجود متصديان با ايمان و باجرات مي باشد كه از مسئوليت هاي سنگين نهراسند و بايد كساني را كه حاضر مي شوند زيربار مسئوليت هاي خطير بروند تشويق كرد . هرگونه عملي كه باعث تزلزل و فرار از مسئوليت مأمورين دولت شود کشور مارابه همان اندازه از توفيق در اجراي اصلاحات باز مي دارد كه به نفع ايران نيست .

بازهم از طرف آرامش به روزنامه ها نوشته شده كه حق الزحمه پرداختي به مشاورين خارجي را تا مواردی ۱۵ و ۲۰ درصد دانسته است .

ابتهاج به اين نامه هم پاسخ داد و در خاطرات خود چنين مي نويسد :

بعدها يكي از نمايندگان مجلس براي من نقل كرد در همان هنگامي كه آرامش مرا در مجلس مورد اتهام قرار داده بود شريف امامي نخست وزير به ممتاز وزير دادگستري دستور مي دهد كه

پرونده سازمان برنامه را مطالعه کرده و راه قانونی برای تعقیب من پیدا کند. پس از مطالعه روزی که هردو درمجلس بوده اند ممتاز به شریف امامی گزارش می دهد که به نظر او هیچگونه دلیلی برای تعقیب ابتهاج وجود ندارد. نخست وزیر به او پرخاش می کرده می گوید چطور ممکن است يك وزیر شخصی را مورد اتهام قرار می دهد و وزیر دیگر او را قابل تعقیب نمی داند. ممتاز باحال اعتراض از مجلس می رود و قصد استعفا داشته است.

بعد از آزادی از زندان با اینکه با ممتاز هیچگونه آشنائی نداشتم به او تلفن زدم و از رفتارش در این خصوص تشکر کردم. ممتاز گفت کار فوق العاده ای نکرده فقط نظر خود را آن طوری که تشخیص داده گزارش داده است.

وقتی از زندان خارج شدم يك روز آرامش دریانك ایرانیان به دیدن آذر همسر آمد و نامه ای داد که به من بدهد. او گفت چرا خودتان با او ملاقات نمی کنید. به اصرار او رابه اتاق من آورد که از دیدنش با آن سوابق حیرت کردم. آرامش گفت آمده ام بگویم چرا آن مطالب را علیه شما درمجلس عنوان کردم. مرا به این جهت به سازمان برنامه بردند که مدارکی علیه شما تهیه کنم تا بتوانند شما را تعقیب کنند. گزارش به شاه داده شد وقتی دید با تعجب پرسید همین بود؟ با این حرفها که نمی شود ابتهاج را تعقیب کرد. به شاه گفتم جز این مطلب دیگری ندارم. آن وقت شاه با خط خودش تغییراتی درگزارش داد که من عین آن را برای شما خواهم آورد. آرامش هیچوقت گزارش را برای من نیاورد ولی همان روز، شبنامه ای رابه من داد و نظر داده بود که رژیم سلطنتی باید به جمهوری تبدیل شود. از او پرسیدم چطور دست به این کار خطرناك زده است؟ او گفت تمام مدارك را در یکی از بانكهای سویس به ودیعه نهاده و دستور داده پس از مرگش منتشر گردد که دستگاه هم از جریان مطلع است.

آرامش درخاطراتش می نویسد: قصد من از طرح سازمان برنامه درمجلس این بود که باجلب توجه مردم و درك حقایق دوهیئت از جانب مجلسین انتخاب و به کلیه کارهای سازمان برنامه رسیدگی کنند. وقتی اقدام خودراشروع کردم مورد مراجعه مقامات داخلی و خارجی قرار گرفته بعضی از شرکت ها حاضر بودند مبالغی درداخل و خارج به حساب من بریزند. شاید خودستائی باشد اگر بگویم که باخدای خود عهد کرده بودم که صداقت به خرج بدهم و زیربار نروم و کارهائی انجام بدهم که به نفع ملت باشد. حتی دريك جلسه سزى هیئت دولت که من متکلم وحده بودم بیش از دوساعت صحبت کردم و پیشنهاد نمودم که يك (کمیته طرحها و فکر) تشکیل گردد و نتایج مطالعات خودرا به هیئت دولت بدهد که قدس نخعی - سرلشکر پاکروان و معینیان و یکی دونفر دیگر درآن عضویت یافتند و من هم ارشاد کمیته را برعهده گرفتم. نخستین تصمیم کمیته لغو پیمان سنتو و دومین تصمیم لغو قرارداد نظامی و پیوستگی ایران به صف غیرمتعهدها بود. وقتی این دو طرح درهیئت وزیران مطرح شد مورد استقبال همه وزیران غیراز يك نفر قرارگرفت و صورتجلسه هم توسط اشرف احمدی تهیه گردید. نخست وزیر هم گفت تصمیم هیئت وزیران باید به وزارت خارجه ابلاغ تامقدمات اجرای آن فراهم گردد ولی قبل از آن باید موافقت شاهنشاه جلب شود، من فردا صبح شرفیاب شده جریان را به عرض می رسانم. وقتی مطلب به شاه گفته می شود شگفت زده شده از شریف امامی می پرسد (چگونه شما تا این اندازه دراتخاذ تصمیمات خطیر به جلو رفته و مرا از کارها بی اطلاع گذاشته اید و حالا که صورتجلسه تهیه شده مرا مطلع می کنید؟) نخست وزیر جواب می دهد دراولین جلسه کابینه (۲۰ اسفند ۱۳۳۹) پس از ترمیم، کمیته مزبور تشکیل شد و چون کارکمیته جنبه جدی پیدا کرد و مورد تأیید هیئت وزیران قرارگرفت حالا خواستم به عرض

برسانم. اگر قصوری شده متوجه من است که قبلاً کسب اجازه نکرده بودم. شاه می گوید این صورتجلسه نزد من بماند تا تصمیم خود را بعداً به شما بگویم ولی مطمئن هستم که انگلستان و آمریکا هیچکدام با لغو پیمان سنتو موافق نیستند. ولی به خاطر دارم که آرامش چندبار در مقالات و مصاحبه های خود با بقای پیمان سنتو مخالفت کرده و حالا فکر خود را به هیئت دولت آورده است.

شاه با حسین علاء وزیر دربار موضوع را مطرح می کند که علاء هم می گوید تصمیم خطرناکی است و اعلیحضرت نباید اجازه بدهند که دولت چنین تصمیماتی بگیرد. بعداً سفیر انگلیس را می خواهد و با او مشورت می کند. وقتی او هم ابراز نگرانی می کند شاه می گوید دستور می دهم تصمیم هیئت دولت موقوف الاجرا بماند و دیگر در این قبیل مسائل بدون اجازه من وارد گفتگو نشوند.

پس از چند روز به من تکلیف شد که از پست خود مستعفی شده به عنوان سفیر به یکی از کشورهای خارج بروم ولی نپذیرفتم و زندان آریامهرا را تحمل رنجهای آن بر سفارت ترجیح دادم. من از این سرنوشت راضی هستم و اگر هر وقت از زندان آزاد شوم باز هم مبارزه خواهم کرد.

دریابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

سوزنشا گر کند خارمغیلان غم مخور

من با خدا معامله کرده ام، در معامله با خدا نه زیان هست و نه پشیمانی.

جهان را بلندی و پستی توئی ندانم چه ئی، هر چه هستی توئی



ابتهاج را بهتر بشناسیم

در جلد پنجم کتاب ایران در عصر پهلوی درباره آرامش به تفصیل مطالبی نوشته شد و اینک نیز درباره ابوالحسن ابتهاج قسمتی از خاطراتش نقل می گردد:

من در ۸ آذر ۱۲۷۸ شمسی در رشت متولد شدم. مادرم فاطمه اهل رشت بود. پدرم ابتهاج الملک از (گرگان - تفرش) به گیلان آمده بود. خانواده پدرم اغلب روحانی و مجتهد بودند. ما جمعاً شش برادرو خواهر بودیم. در سال ۱۲۹۱ پدرم تصمیم گرفت من و برادرم غلامحسین خان را برای تحصیل به پاریس بفرستد. پس از فرا گرفتن زبان فرانسه به مدرسه (مُنْتِن) رفتیم. بعد از دو سال اقامت در پاریس ما را به مدرسه (کالج پروتستان سوریه) به بیروت فرستادند. دکتر قاسم غنی - عبدالحسین و علیمحمد دهقان و بچه های باقراوف (خمسی) و عده ای دیگر در آنجا درس می خواندند. در سال ۱۲۹۳ به تهران آمدم و به مناسبت جنگ نتوانستیم به بیروت برگردیم. در آن زمان سپهدار رشتی رئیس الوزراء بود و به کلیه مهاجرین گیلانی کمک مالی می کرد و ماهیانه ای هم برای ما مقرر داشت. در گراند هتل در لاله زار اقامت داشتیم که متعلق به باقراوف بود. از جمله کسانی که در آنجا اقامت داشت (لیازانوف) روسی بود که امتیاز شیلات شمال را داشت. زن لیازانوف از او جدا شد و با رضا بوشهری ازدواج کرد که از او صاحب دو فرزند گردید که یکی از آنها مهدی بوشهری شوهر اشرف پهلوی گردید.

هنگامی که در رشت بودیم عده ای مسلح به خانه ما از طرف میرزا کوچک خان جنگلی آمدند و پدرم را با خود بردند. بعد از چند روز خبر دادند که پدر ما را کشته اند. قاتل شخصی به نام (آقامیر) بود که هنگام رفتن به زیارت در رودخانه غرق شد. میرزا کوچک خان در این ماجرا دست نداشت. یکبار هم عده ای برای دستگیری برادرم غلامحسین خان به خانه ما آمدند که مادرم او را در پشت بام مخفی کرد و نشان داد که او در منزل نیست.

روزی بر حسب تصادف در چند قدمی بانک شاهی به نصرالله

خان فرخو رئیس صندوق بانك شاهی برخوردارم که در مدرسه آمریکائیهها باهم فوتبال بازی می کردیم. گفت دربانك شاهی يك جای خالی هست اگر بخواهی می توانی استخدام شوی. همین ملاقات سرنوشت مرا تغییر داد. مهدی خان مبصرالدوله با عنوان رئیس دارالترجمه که بزرگترین مقام يك ایرانی دربانك شاهی بود از من امتحان نمود و با ماهی ۳۰ تومان مرا دربانك شاهی به کار گماردند.

بانك شاهی مؤسسه ای بود کاملاً انگلیسی که حق انحصاری چاپ و نشر اسکناس را داشت و از پرداخت مالیات و عوارض معاف بود. امتیاز از طرف ناصرالدین شاه به (بارون جولوس رویتز) برای ۶۰ سال داده شده بود. بعد در زمان رضاشاه حق انتشار اسکناس با پرداخت دویست هزارلیره از این بانك گرفته و به بانك ملی داده شد و اگر این کار نشده بود تا سال ۱۳۲۷ نشر اسکناس در اختیار يك مؤسسه بیگانه بود. حق امتیازی که بانك شاهی به دولت ایران می داد شش درصد عایدی خالص سالیانه بانك بود. سرمایه بانك شاهی يك میلیون لیره بود ولی در اثر افزایش سپرده های مردم و دولت دربانك شاهی تمام سرمایه به انگلیس منتقل شده بود به نحوی که دیگر بانك شاهی در ایران دیناری سرمایه گذاری نکرد. موقعی که رئیس بانك ملی بودم بانك شاهی را با تصویب نامه مکلف نمودم که مقداری از سرمایه خود را به ایران منتقل کند. وقتی شعبه رشت بانك شاهی تشکیل شد به آنجا منتقل شدم و خرید اسکناسهای خارجی به عهده من بود. روزی يك اسکناس صد دلاری کانادائی برای فروش عرضه گردید چون سابقه نداشت آن را به شرط وصول قبول کردم و به شعبه لندن فرستادم که آن را وصول کردند. تامتت يك سال ونیم خرید اسکناس های کانادائی ادامه داشت که معلوم شد جعلی است و چون از کلیه فروشندگان تعهد می گرفتیم که اگر اسکناس هاتقلبی باشد مکلف به استرداد آن هستند برای وصول پول ها اقدام شد. احمد

شریعت زاده به وکالت از طرف بانک اقدام و پول هارا وصول کرد .

بعداز مدتی به تهران منتقل شده و وظیفه مترجم کلی رابرعهدہ داشتم. از محمدحسن میرزا نائب السلطنه دیداری کردم. گفت رشتی هستید؟ گفتم بله. گفت از بستگان میرزاکریم خان هستید؟ گفتم خیر ولی اورا می شناسم.

میرزا کریم خان از افرادبانفوذزمان خود به حساب می آمد. درانقلاب مشروطیت نقشی داشت. برادرش سردارمحبی دررأس مجاهدین رشتی با سپهسالار تنکابنی همکاری می کرد. یک روز وقتی محمدحسن میرزا به مجلس ختمی می رود همه جلوی پای او برای ادای احترام بلند می شوند ولی میرزا کریم خان سرچایش نشسته و اعتنائی نمی کند. معروف بود که ازانگولوفیلهای پروپاقرص می باشد و تصور می کرد که انگلیسها درهمه کارها دخالت دارند. روزی میرزاکریم خان از من خواست که اورا به (مستر ترات) دبیر امورشرقی سفارت انگلیس معرفی کنم و این کاررا انجام دادم چون ترات را از رشت می شناختم. فارسی و عربی را خوب می دانست و به فارسی هم شعر می گفت.

میرزاکریمخان بعداً بارضاشاه همکاری کرد و مدتی مورد غضب قرارگرفت و به کاشان تبعید شد. بعداز شهریور ۱۳۲۰ به او گفتم چرا پیش محمدرضاشاه نمی روید؟ آن موقع من به شاه خیلی نزدیک بودم و مرتب اورا می دیدم وخیلی هم به او علاقه داشتم. با اصرار من به حضور شاه رفت و خیلی به او نزدیک شد و شبهای شنبه باشاه شام می خورد و پوکربازی می کرد.

محمدحسن میرزا از من پرسید سردارسپه را می شناسید؟ گفتم اورا ندیده ام. گفت قد بلندی دارد که وقتی بااو صحبت می کنم مجبورہستم سرم رابالا بگیرم. عده ای بین ما تفتین کرده اند ولی خوشبختانه رفع کدورت شد و قرآن مهر کرد که به احمدشاه وفاداریاشد .

وقتی سلطنت قاجار بهم خورد روزی محمدحسن میرزا را درشانزه لیزه پاریس دیدم گفتم احمدشاه چه می کند؟ گفت کتاب می خواند و استراحت می کند. در همین وقت ماشین رولزرویس او از جلو ما گذشت وگفت این احمدشاه است که درماشین نشسته است.

من احمدشاه را قبلاً دربندرانزلی دیده بودم که ازراه روسیه به فرانسه می رفت. وقتی تیمورتاش والی گیلان بود احمدشاه باراننده انگلیسی اش واردشد. خیلی بدلباس پوشیده بود، کراوات هم نداشت. خیلی چاق و بدقواره بود، به همه چیز شبیه بود جز يك شاه... وقتی روی عرشه کشتی رفت آب خواست. درلیوانی سرپوش دارپایش آب آوردند. چون وسواس داشت و همیشه ازترس میکرب دستکش به دست می کرد.

محمدحسن میرزا می گفت يك شب بامن به باشگاهی بیایید که درآنجا تمام شاهزاده های روسیه جمع می شوند. همه روسیه را ترك کرده اند ولی اعضای خانواده ما منجمله فرمانفرما درایران مانده وبه رضاخان تعظیم می کنند و دستش را هم می بوسند. او گفت دیدید سردارسپه چگونه مرا گول زد، قرآن مهر کرد و آن وقت به ماخیانت نمود.

درآن ایام انگلیسها درتهران باشگاهی داشتند به نام (کلوپ تهران) که هیچ ایرانی درآن پذیرفته نمی شد.

دراوایل سلطنت رضاشاه رئیس بانک شاهی به من گفت به او اخطارشده که ایرانیان باید مانند دیگران عضو کلوپ باشند. گفتم بسیار منطقی است. اخطار شده بود که اگراساسنامه خودرا تغییر ندهند بسته خواهدشد. برای او مهلت گرفتم و این کار انجام شد. تصویبنامه به دستور تیمورتاش وزیردربار صادرشده بود.

وقتی درشعبه رشت بودم با سرتیپ محمدحسین آیرم آشنا شدم که بعدها رئیس شهربانی شد. يك روز به من گفت حالا تیمورتاش از بین رفته غیرازمن يك نفرباقی مانده که بارضاشاه ارتباط مستقیم

دارد و آن هم سردار اسعد بختیاری وزیر جنگ است که مدتی بعد بازداشت و سربه نیست شد. آخرین باری که آیرم را دیدم از منزلش به من تلفن شد به خانه اش رفتم دیدم می خواهد برای معالجه به اروپا برود و ارز لازم دارد. به سختی صحبت می کرد. برایش حواله ارز صادر کردم و برای معالجه به خارج رفت و از ترس رضاشاه در خارج ماند و نیامد. در ایامی که معاون بازرسی بانک شاهی بودم عده ای از ورثه سپهسالار تنکابنی عرضحالی علیه بانک شاهی دادند که سال ها قبل جواهراتی از سپهسالار دریانک شاهی دریانک امانت بوده و بانک آن را پس نداده است. ورثه ادعا می کردند که بانک شاهی جواهرات را به موزه بریتانیا در لندن به مبلغ ۷ میلیون لیره فروخته است. آنها برای فرار از مالیات پرداخت پول عرضحال را علی الحساب سیصد هزار تومان تعیین کرده اند.

داور حکم مدعیان و من حکم بانک شاهی و وثوق الدوله هم سر حکم بود. قانع نصیری رئیس بیوتات سلطنتی وقت اسنادی ارائه داد که معلوم شد مبلغ چهل هزار تومان از بانک شاهی قرض شده و جواهرات به عنوان وثیقه بوده که بعداً مبلغ قرض پرداخت و جواهرات مسترد گردیده است. در جلسه حکمیت این طور اظهار شد که چنین ادعائی قابل رسیدگی نیست و مورد تأیید قرار گرفت.

یک روز ابوالقاسم فروهر معاون وزارت مالیه ازمین خواست که برای مذاکره درباره آئین نامه قانون نظارت بر ارز به وزارت مالیه بروم. در آنجا دیدم نمایندگان ایران یکی ژنرال فرانسوی است که در جنگ جهانی دوم وزیر کابینه لاوال بود و اعدام شد و دیگری دکتر کیهامر سفیر بعدی آلمان در ایران بودند. مضحک بود من ایرانی نماینده بانک خارجی و دو خارجی نماینده بانک ایرانی بودند.

داور وزیر مالیه بود. او از برجسته ترین افرادی است که در عزم دیده ام. از لایق ترین مردان ایران در قرن بیستم بود که در ۲۱ بهمن ۱۳۱۵ خودکشی کرد. از یکی از دوستانم شنیدم که در آخرین

شرفیابی رضاشاه به او گفته بود (آقای رئیس جمهور) که بعد از آن داور خودکشی کرد.

وقتی رئیس بانک ملی ایران شدم يك روز امیرحسین ایلخان بختیاری تقاضای ششصد هزار تومان وام کرد. گفتم اگر مقررات را رعایت نکنید نمی توانیم وام بدهیم. او به شاه متوسل شده بود. شاه گفت ابتهاج به خواهر من پول نداد. موضوع این بود که وقتی اشرف پهلوی به هند رفته بود و قرار بود صد هزارروپیه برایش بفرستند هژیر با من صحبت کرد و گفت اگر پول حواله نشود والا حضرت نمی توانند به ایران بیایند. گفتم بانک درموارد خاصی می تواند ارز بفروشد. شاه هم گفت تا اشرف قرضش را ندهد نمی تواند از هند خارج شود. گفتم امکان پذیر نیست. بالاخره از بازارآزاد ارز خریدند.

در ملاقاتهای اولیه باشاه از او خیلی خوشم آمد. جوانی به نظر می رسید که رفتارش بسیار معقول و مؤدبانه بود. در این ملاقاتها به قدری بامن خصوصی شد که به خود اجازه دادم بگویم که به عقیده من شما باید سلطنت کنید نه حکومت زیرا اگر نخست وزیر یا وزراء مرتکب اشتباهی شدند می توان آنها را معزول کرد ولی نباید طوری باشد که شاه مسئول گردد، چون شاه مملکت قابل تعویض نیست. اگر اعلیحضرت پادشاه محبوبی باشند همه مردم ایران پشت سر شما خواهند بود. وضع طوری شده بود که عده ای مرا از نزدیک ترین افراد به شاه می دانستند. واقعاً شاه را دوست داشتم. يك روز در خیابان پهلوی اسب سواری می کردم، دیدم اتومبیلی به سرعت رد شد، بعد از لحظه ای برگشت و جلوی من آمد، دیدم شاه است، اسکو رتی هم ندارد. فوراً از اسب پیاده شده احترام کردم. مدتی باهم صحبت کردیم. مردم هم که شاه را می شناختند ما را تماشا می کردند. این آن پادشاهی بود که من دوست داشتم. بعداً روش شاه تغییر کرد. دو عامل موجب گردید؛ یکی

تملق گوئی اطرافیان و دیگری حمایت کامل خارجی ها از او
روابط شاه و قوام السلطنه هیچوقت خوب نبود. سعی می کردم
روابط آنها را بهبود بخشم. به شاه می گفتم بهتر است قوام نخست
وزیر شما باشد که با شخصیت است و به قوام هم می گفتم اجازه
ندهید به شما از شاه بد بگویند.



بی تردید ابوالحسن ابتهاج از مدیران شایسته کشورما بود که
هنگام تصدی بانك ملی و سازمان برنامه با قاطعیت عمل می کرد.
البته طرز کار او طوری بود که مخالفین او را به دیکتاتوری و خودرانی
متهم می کردند و روش تند او موجب می شد که خیلی ها با او
کار نمی کردند.

وقتی رئیس سازمان برنامه شد بین او و بعضی مقامات سازمان
برنامه از جمله مهندس کاظم بهبهانی که مردی تحصیل کرده و
از بستگان آیت الله بهبهانی بود کشمکش در گرفت و حتی
انتشار یافت که در برابر تصدی ابتهاج، او هم به ابتهاج حمله کرده و
شایعه زدو خورد و سیلی زدن هم انتشار یافت. همین جریان درباره
ابتهاج و اپریم که عضو حزب توده بود در بانك ملی نیز پیش آمد و
کار به زدو خورد کشید که از تأیید و صحت و سقم آن بی اطلاع.
ولی نخست وزیرانی مثل علاء به او خیلی اعتقاد داشتند.
گروهی از کارکنان بانك ملی ایران و سازمان برنامه نیز می گفتند ابتهاج
مدیر فعال و قاطعی است و با صراحت و تندی حرفهای خود را می زند
و در مقابل قدرتمند می ایستد.

اقدام مهم دیگر ابتهاج مقاومت در برابر دکتر میلیسپو بود که
سرانجام منجر به آن شد که لایحه اختیارات دکتر میلیسپو از طرف
مجلس لغو گردد. نامه های متبادله بین آنها چنین است.

ابتهاج می نویسد:

روزشنبه که به بانك رفتم دیدم نامه ای به تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۲۳

از میلیسپوبه من رسیده که متن آن به شرح زیر است.

اقای ابوالحسن ابتهاج مدیرکل بانک ملی ایران

پس از مشورت باجناب آقای وزیر دارائی و طبق مصوب ۲۱
آبان ۱۳۲۱ به موجب این حکم از تاریخ اول آبان ۱۳۲۳ شمارا
از سمت مدیرکلی بانک ملی ایران برکنار می نمایم.

دلایل مبادرت این جانب به چنین اقدامی به شرح زیر است:

۱ - در تحریکات و تبلیغات بر علیه رئیس کل دارائی که به نوبه
خود یکی از نمایندگان صاحبان سهام بانک ملی ایران است شرکت
نموده اید .

۲ - رویه و رفتار شما در قبال صاحبمنصبان عالیرتبه اداره
امور مالی آمرانه و نامطیعانه و موهن بوده است .

۳ - علناً روشها و اقدامات مالی دولت را به صورت غیر واقع و
بدی جلوه داده اید .

۴ - با امتناع از اجازه بازرسی بانک به وسیله نماینده منتخب
رئیس کل دارائی نقض قانون نموده اید .

۵ - در نتیجه نکات فوق اتخاذ و اجرای روش مالی مشترک و
منطقی را برای وزارت دارائی و بانک ملی ایران غیر مقدور ساخته
اید .

۶ - به منظور حفظ منافع ایران نهایت ضرورت دارد که وزارت
دارائی و بانک ملی ایران بر اساس همکاری و تشریک مساعی
دوستانه با یکدیگر انجام وظیفه نمایند ولی استقرار چنین رابطه ای
در صورتی که شما کماکان در سمت مدیرکلی باقی بمانید غیر ممکن
خواهد بود .

اگرچه بی نهایت متأسفم که بر حسب ضرورت باید مبادرت به
چنین اقدامی بنمایم ولی لیاقت و شایستگی فوق العاده شمارا
اذعان دارم و امیدوارم که فرصت دیگری برای خدمت به کشور
خواهید یافت .
رئیس کل دارائی آ . ث . میلیسپو

فوراً نشستیم و پاسخی به این شرح به میلیسپو نوشتم :
آقای دکتر میلیسپو رئیس کل دارائی

نامه شماره ۹۴۲۵ مورخ ۱۵ مهرشما واصل گردید . بدو از این که لیاقت و شایستگی فوق العاده این جانب را اذعان دارید تشکر می کنم ولی اینکه نوشته اید پس ازمشورت با جناب آقای وزیر دارائی و طبق قانون مصوب ۲۱ آبان ۱۳۲۱ از تاریخ اول آبان ۱۳۲۳ این جانب را از سمت مدیر کلی بانک ملی ایران برکنار می نمائید لازم می دانم همانطور که طی نامه های متعدد به شما تذکر داده ام تکرار نمایم که شما طبق قانون ۲۱ آبان ۱۳۲۱ و قانون اساسنامه بانک ملی ایران مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ چنین حقی ندارید .

قانون استخدام شما مورخ ۲۱ آبان ۱۳۲۱ به شما حق می دهد پس از مشاوره با وزیر دارائی و طبق قوانین استخدامی هرکارمند وزارت دارائی و یاهرکارمندی که به اداره مالیه وابسته باشد و یا بنگاههایی که با سرمایه دولت اداره می شوند و کارمندان دوائر دیگری را که باوصول محاسبات و صرف وجوه عمومی بستگی مستقیم دارند به خدمت منصوب یا از خدمت معاف کنید در صورتیکه بانک ملی ایران به دلایل زیر در عداد هیچیک از بنگاههای نامبرده دربالانگینست .

۱ - عزل و نصب مندرج درقانون مذکور در حدود قوانین استخدامی مملکتی است که بانک ملی ایران مشمول قوانین استخدامی مملکتی نیست .

۲ - بانک ملی ایران طبق قانون مخصوصی تاسیس یافته و به موجب ماده ۱۶ قانون اساسنامه مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ هم عزل و هم نصب مدیر کل آن بنا برپیشنهاد وزیردارائی و تصویب هیأت وزیران ویرحسب فرمان همایونی است و ماده ۱۴ ازقانون استخدام شما ، شمارا به اطاعت از قوانین موجود درایران که ازجمله همان قانون اساسنامه است مکلف نموده است .

۳ - مراد ازبنگاههایی که با سرمایه دولت اداره می شوند

بنگاههایی است مثل بنگاه کارپردازی و نظایران و نه آنهایی که دارای شخصیت حقوقی مستقل بوده و مشمول مقررات قانون تجارت راجع به شرکتهای سهامی می باشد.

۴ - بانکملی ایران با سرمایه دولت اداره نمی شود زیرا سرمایه ای که روز اول متعلق به دولت بوده به مجرد تأسیس بانک و سهامی کردن آن از مالکیت دولت خارج و به شخصیت حقوقی بانک منتقل گردیده و دولت فعلاً صاحب سهمی مثل سایر صاحبان سهام در سایر شرکتهای و مؤسسات است. به علاوه بانک نیز فقط با سرمایه پرداختی از طرف دولت اداره نمی گردد بلکه اداره آن از اندوخته هائی است که خود بعداً تحصیل نموده و از وجوهی که مردم در اختیار بانک ملی گذارده اند که جمع آن بیش از ۲۰ برابر سرمایه اولیه است اداره می شود و اساساً عمل بانک نیز مستقیم و یا غیر مستقیم با وصول محاسبات و صرف وجوه عمومی بستگی ندارد که از این جهات نیز بانک مشمول قانون استخدام شما نیست.

بنا به مراتب بالا عمل شما برخلاف قوانین کشور می باشد و به این جهت نامه مورخ ۱۵ مهر شما بلا اثر است. اما چون دلائلی در نامه خودتان بیان کرده اید لازم است به هر یک از آنها جواب بدهم:

«ماده ۸ - نمایندگی سهام دولت در بانک به عهده وزیر مالیه و دونفر دیگر که از بین وزراء یا غیر آنها بنا بر پیشنهاد وزیر مالیه به موجب تصویب هیأت وزراء تعیین می شوند خواهد بود»
به طوری که ملاحظه می کنید نمایندگان صاحبان سهام بانک در هر مورد با رعایت تشریفات بالا تعیین می شوند.

ثانیاً من هیچگاه در تحریکات بر علیه شما شرکت ننموده ام و این تهمت را جداً تکذیب می کنم. اگر نظریاتی راجع به شما و طرز کار شما داشته ام همیشه آنها را با کمال صراحت و صداقت به خود شما گفته و نوشته ام و هرگاه مقصودتان مذاکراتی است که با وزارت خارجه آمریکا درباره شما به عمل آورده ام این اقدام به

دستور رئیس دولت و درراه انجام وظیفه بوده است و هیچیک از این مطالب را نباید تحریکات و تبلیغات نام نهاد.

۲ - می نویسد رویه و رفتار من درقبال صاحبان عالیرتبه اداره امورمالی آمرانه و نا مطیعانه بوده است.

اگرچه مقصودتان از این عبارت روشن نیست ولی چون ممکن است شما بانک را از دوائر وزارت دارائی فرض کرده و خواسته اید به آن نحو نسبت به آن رفتار نمائید وباشما موافقت نشده دچار چنین اشتباهی شده اید.

۳ - می گوئید علناً روشها و اقدامات دولت را به صورت غیرواقع و بدی جلوه داده ام.

گویا مقصودتان قسمتی از مندرجات گزارش هیأت عامل بانک ملی ایران به مجمع عمومی صاحبان سهام راجع به ترازنامه سال ۱۳۲۲ باشد. اگرچنین است جواب اعتراض شما درنامه شماره ۱۴۶۷۱ مورخ ۲۴ خرداد ۱۳۲۳ این جانب و نامه شماره ۱ / ۱۵۸ مورخ ۱۳۲۳ آقایان معاونین بانک به شما داده شده است، خواهشمندم به نامه های مزبور مراجعه کنید.

۴ - اظهار کرده اید با امتناع از اجازه دادن بازرسی بانک به وسیله نماینده منتخب رئیس کل دارائی نقض قانون نموده ام. دراین مورد نه تنها نقض قانون نکرده ام بلکه درحفظ و اجرای قوانین کشور درمقابل شما ایستادگی نموده ام. زیرا با وجود مراجعه شما به هیأت دولت و جوابی که آقای نخست وزیر پس از جلب نظر هیأت وزیران در تاریخ ۴ مرداد ۱۳۲۳ به شما داده و شمارا متذکر فرموده اند که اقدام به بازرسی بانک باید بارعایت قانون اساسنامه بانک به عمل آید، شما درتاریخ ۲۵ مرداد بدون توجه به قانون مزبور خواستید اقدام مستقیم به بازرسی بانک نمائید.

بنا براین درعین حالی که من رعایت اجرای قانون را کرده ام از عملی که بدون شك لطمه به حیثیت بانک ملی ایران وارد می کرد نیز جلوگیری نموده ام و درنامه جوابیه خودم به شما تذکر داده ام که

می‌توانید مطمئن باشید که در این کشور اشخاصی یافت می‌شوند که به اندازه شما نسبت به منافع وطن خودشان دلسوزی‌اشند و هرگاه واقعاً گزارش‌هایی راجع به عملیات بانک به شما رسیده بود می‌توانستید من یا هیأت دولت را مستحضر نمائید و با رعایت احترام قوانین مملکت در رفع نواقص (چنانچه نواقصی دیده می‌شد) همکاری کنید.

۵ و ۶ - در این دو بند چنین می‌نویسید:

«در نتیجه نکات فوق اتخاذ و اجرای روش مالی مشترک و منطقی را برای وزارت دارائی و بانک ملی ایران غیرمقدور ساخته‌اید. به منظور حفظ منافع ایران نهایت ضرورت دارد وزارت دارائی و بانک ملی ایران بر اساس همکاری و تشریک مساعی دوستانه بایکدیگر انجام وظیفه نمایند ولی استقرار چنین رابطه‌ای در صورتی که شما کماکان در سمت مدیر کلی بانک باقی بمانید غیرممکن خواهد بود.»

لزوم همکاری و تشریک مساعی دوستانه بین وزارت دارائی و بانک ملی ایران رابه منظور حفظ منافع ایران، این جانب که یک نفر ایرانی هستم و برخلاف شما که برای مدتی محدود به ایران خدمت خواهید کرد تا عمر دارم جز حفظ منافع ایران و خدمت به کشورم منظوری ندارم خوب درک کرده‌ام و به همین جهت از زمانی که شما برای دومین بار به ایران آمده‌اید تاکنون دوهزارمیلیون ریال اعتبار از طرف بانک ملی ایران به وزارت دارائی داده شده به طوری که هرگاه این کمک نشده بود چرخ‌های مالی کشور از مدتها پیش از گردش می‌افتاد و اگر بانک ملی ایران این اعتبارها را نداده بود شما در سال گذشته تصمیم خودتان را در قرض گرفتن از خارجه اجرا کرده بودید.

شما کاملاً اطلاع دارید که قبل از تصدی من در بانک دولت نسبت به وام‌هایی که از بانک ملی دریافت می‌کرد تا میزان ۹ درصد در سال بهره و کارمزد می‌پرداخت و من برای حفظ همان منافع

ایران که به آن اشاره کرده اید نرخهای بدهی را به ۴ درصد و نسبت به یک قسمت از آن به یک درصد در سال تنزل دادم و تسهیلاتی در مورد بازکردن اعتبارات اسنادی برای دولت قائل شدم که هیچگاه سابقه نداشت.

از انصاف دوراست که به جای قدردانی از این مساعدتها (اگرچه سابقاً در گزارشهای ماهیانه خودتان برخلاف رویه کنونی از کمک های بانک تشکر کرده اید) اکنون از عدم همکاری بانک گله نمائید.

ولی این نکته را در نظرخواهید داشت که معنی همکاری بین وزارت دارائی و بانک این نیست که بانک اوامر وزارت دارائی را کورکورانه وبدون در نظر گرفتن منافع بانک بپذیرد زیرا به طور قطع هرگاه اولیای بانک چنین رویه ای را پیش بگیرند و توجه کافی به منافع ومصالح بانک واستحکام مبانی آن نداشته باشند طولی نخواهد کشید که بانک را دچار وضعیتی خواهند کرد که اعتماد عمومی نسبت به آن متزلزل خواهدگشت و دیگر قادر نخواهدبود هیچگونه کمکی به دولت بنماید. تردید ندارم از موارد بسیاری که متصدیان امر در کشورهای مختلف به جای اصلاح اوضاع مالی و اقتصادی خود متوسل به وام گرفتن از بانکهای مرکزی گردیده اطلاع دارید و می دانید که این رویه در آن کشورها چه نتایج شومی داشته است.

مدیرکل-ابوالحسن ابتهاج

رونوشت این نامه برای اطلاع جناب آقای نخست وزیر تقدیم می شود.

رونوشت این نامه برای اطلاع وزیردارائی فرستاده می شود.

مدیرکل-ابوالحسن ابتهاج

ابتهاج می نویسد:

در تمام مدتی که با میلیسپو مبارزه می کردم همه تصور می کردند که شاه وعلاء از من حمایت می کنند. حتی سفارت آمریکا گزارش داده بود که این کار ابتهاج با پشت گرمی شاه است. تنها

وقتی که شاه دربارهٔ میلیسپو بامن صحبت کرد هنگامی بود که سپهد یزدان پناه نخست وزیری را به من تکلیف نمود. در جواب گفتم بهیچوجه در شرایط موجود حاضر به قبول این مقام نیستم. چندروز بعد به دیدن شاه رفتم و از قبول نخست وزیری عذرخواستم. شاه گفت چرا؟ شما در جریان میلیسپو نشان دادید که شایستگی نخست وزیری را دارید. گفتم من اگر نخست وزیر باشم و سفیرانگلیس یاروس بیایند و تقاضا کنند که فلان شخص را رئیس مالیه کنید او را با اردنک از دفترم بیرون می کنم. چون این طرز رفتار با اشغال مملکت مناسب نیست از قبول این مقام معذورم. مدتی صحبت از نخست وزیری هژیر شد. وقتی شاه به من گفت می خواهد هژیر را نخست وزیر کند گفتم این آدم به درد کار شما نمی خورد و پشیمان خواهید شد. شاه گفت شما حق ندارید این حرف را بزنید، من به شما تکلیف کردم قبول نکردید حالا می گوئید این شخص به درد نمی خورد. گفتم حق باشماست. هژیر آدم کاملاً درستی بود، بسیار پرکار و جدی و هرکاری را که دنبال می کرد شسته و رفته ارائه می داد. اما مطیع شاه بود و در تغییر قانون اساسی و استرداد املاک نقش عمده ای داشت. در مقابل خارجی ها ضعیف بود. میس لمبتون که از اعضای بانفوذ سفارت انگلیس در ایران بود و پیش از حد در امور داخلی ایران دخالت می کرد پشتیبان هژیر بود. در تاریخ ۱۳۲۹/۷/۲۷ در دولت رزم آرا ابراهیم زند به جای من مدیرکل بانک ملی شد. در جلسه شورایی عالی بانک ملی ایران از اقداماتم تجلیل کردند. با روابط صمیمانه ای که با رزم آرا داشتم از علل این کار آگاه نگردیدم. در سال ۱۳۴۳ در بانک ایرانیان سناتور محمد سعیدی به دیدنم آمد و گفت در سفری که دردی ماه ۱۳۳۲ به دعوت دولت آمریکا به آن کشور کرده (دوهر) دیپراول سابق سفارت آمریکا که آن وقت در (صدای آمریکا) کار می کرد گفت که رزم آرا را من روی کار آوردم در حالیکه با دو انگشت خود بشکن می زد گفت (من ابتهاج را بیرون کردم).

بعد به عنوان سفیر ایران به فرانسه رفتم، مأموریت نمایندگی
ایران در اسپانیا و پرتغال را هم برعهده گرفتم.



ابوالحسن و آذربتھاج

ابوالحسن ابتھاج ھنگام تصدی مدیریت عامل سازمان برنامه با
آذر صنیع ازدواج کرد. آذر قبلاً ھمسر مهندس عروضی و بعد ھمسر
مهندس ابوذر معاون سازمان برنامه بود.

قتل دکتر خانعلی تشنج درمجلس و کناره گیری شریف امامی

درمجلس بیستم چندگروه فعالیت داشتند:

۱ - اعضای حزب ملیون که حدود هشتاد نفر بودند و دکتر اقبال رهبر و دکتر احمد امامی دبیرکل حزب با حضور مرتب درمجلس فراکسیون را اداره می کردند .

۲ - اعضای فراکسیون حزب مردم که خیلی متشکل نبودند .

۳ - نمایندگان سازمان (کوک) که فعالیت علنی و رسمی نداشتند و بعضی از افراد آن هم درفراکسیون های ملیون ومردم عضویت داشتند .

۴ - مخالفین دولت و افراد متمایل به جبهه ملی که از وجود اللهیار صالح در مجلس استفاده کرده و به ایراد نطق های تندی می پرداختند از قبیل مقدم مراغه ای و حسین فلسفی که تلاش می کردند تعدادخودرا به ده نفر برسانند .

وقتی مهندس شریف امامی لایحه بودجه را به مجلس آورد فرصت خوبی بود که وکلا بتوانند به ایراد نطق بپردازند و مخالفین کوشیدند که دولت را مورد حمله شدید قرار دهند و نویسنده درکمیسسیون بودجه پیشنهاد کردم شرکت معاملات خارجی منحل

گردد و در جلسه با ذکر ارقام و اعداد گفتم این شرکت میلیونها تومان پول از دولت گرفته و بین چند نفر متنفاً تقسیم کرده و هیچگونه نقشی هم در تجارت کشور ندارد. با توجه به اسنادی که در کمیسیون ارائه دادم نخست وزیر گفت با توجه به این مطالب من هم با انحلال شرکت معاملات خارجی موافق هستم.

وقتی لایحه بودجه در جلسه علنی مجلس شورایی مطرح گردید از طرف مقامات شرکت معاملات خارجی و افراد ذینفع که در بین آنها چند تن از وکلای مجلس بودند و میراشرافی هم آنها را هدایت می کرد از طرف زنوزی یکی از وکلای آذربایجان پیشنهاد شد که (موضوع انحلال شرکت معاملات خارجی) از لایحه بودجه حذف گردد و متن ماشین شده ای به دست او داده بودند که در جلسه علنی خواند مبنی بر این بود که این شرکت کارهای مهمی انجام داده ولی عده ای از تجار نمی خواهند که این شرکت دوام داشته باشد و اگر منحل شود مطالبات دولت ازین خواهد رفت. به او پاسخ دادم که شما هیچوجه از این شرکت و کارهایش اطلاع ندارید و با عدد و رقم زیانهای را که این شرکت به مملکت زده روشن ساخته و گفته ام. من سه ماه در آنجا بودم و تعجب کردم چگونه ممکن است یک چنین شرکتی در کشور باشد که پول دولت را به صورت علنی نفله می کند. درباره مطالبات دولت هم هیچ نگران نباشید، وضعی که من دیدم و با سفته هائی که به امضای افراد معمولی در شرکت بود به سختی این مطالبات قابل وصول است ولی به هر حال شرکت دارای هیئت تصفیه ای خواهد بود که در وصول مطالبات اقدام می کند. نخست وزیر هم در جلسه علنی نظر مراتب تأیید کرد و گفت با این طرز دولت علاقه ای به دوام کار شرکت ندارد و سرانجام مجلس نظر مرا تأیید کرد. اما وقتی لایحه بودجه به مجلس سنا رفت مجلسین منحل گردید و اصل لایحه بودجه منتفی شد و شرکت هم تا آخرین روزهای سقوط رژیم به کار خود ادامه داد. ماجرای خرید شکر از انگلستان یکی از اقدامات شرکت بود

که کار به دیوان کیفر و محاکمه معاونین وزارت بازرگانی و مدیرعامل شرکت معاملات خارجی انجامید. دیگر از کارهای آن شرکت مطلع نبودم اما گفته می شد با تغییراتی که بعداً در شرکت داده شده بود وضع به صورت بهتری درآمده بود.



تظاهرات فرهنگیان

درحالی که دولت شریف امامی در پارلمان مشغول رسیدگی به کاربودجه مملکت بود فرهنگیان کشور به رهبری محمد درخشش به عنوان کمی حقوق تظاهراتی به راه انداخته و روز ۱۳ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ در میدان بهارستان بین فرهنگیان و نیروهای انتظامی کشمکش شدیدی درگرفت که دکترخانعلی دبیر دبیرستان جامی به ضرب گلوله به قتل رسید. عده ای می گفتند سرهنگ شهرستانی رئیس کلانتری بهارستان به سوی او تیراندازی کرده است.

اللهیار صالح درجلسه بیستم اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ چنین گفت:
پریروز عده ای از معلمان پایتخت به نمایندگی از طرف قاطبه معلمین کشور به میدان بهارستان آمده تا مطالب حق خود را به سمع مجلس و دولت برسانند. من هنگام ورود به مجلس شاهد نظم و آرامش و متانت آنها بودم و هیچگونه حرکت خلاف و اعمال آشوبگرانه ای از آنان مشاهده نکردم. جز این هم انتظاری نمی رفت. این مردم روشنفکر و نجیب خواسته هائی داشتند. دولت از چندی پیش صداها را در سینه ها خفه کرده و به آزادی بیان و سایر آزادیهای قانونی لطمه وارد ساخته و هرگونه حق اظهار وجود را از ملت ایران سلب کرده است و به این عملیات مستبدانه و خود سرانه خو گرفته و دستور داده است که نیروهای انتظامی آنان را متفرق سازد. چون وسیله ماشین های آپاش متفرق نشدند به سلاح گرم توسل جسته و با وحشیانه ترین وضع چند نفر را مجروح و دکتر

ابوالحسن خانعلی را که دبیردبیرستان جامی بوده کشته است. این عمل وحشیانه به قدری نفرت ایجاد کرده که به عقیده من مجال زمامداری به این دولت را نمی دهد (فلسفی - باید استعفا کند) اصولاً اگر جمعی از مردم برای تظلم و شکایت به میدان بهارستان نیایند پس به کجا بروند؟ من از دولت آقای مهندس شریف امامی سؤال می کنم به چه مجوزی تصمیم به پراکنده ساختن معلمین کشور درمیدان بهارستان گرفته است؟ اکنون موج خشم و نفرت مردم نسبت به دولت اوج گرفته و شاهد تشییع جنازه بزرگی است که وسیله دهها هزار نفر از مردم روشنفکر تهران و فرهنگیان و دانشگاهیان و اصناف برگذار گردیده است. من به نمایندگی از طرف ملت ایران عمل وحشیانه دستگاه انتظامی را تقبیح نموده و دولت شریف امامی را نکوهش می کنم (احسنت) مصلحت مملکت سقوط چنین دولتی را ایجاب میکند (مقدم مراغه ای - احسنت).

در همان ایام سیدجعفر بهبهانی که از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شده و در جلسات شرکت نمی کرد به مجلس آمد و در این مورد دولت را استیضاح کرد. ارسال خلعت بری و چند تن دیگر هم ورقه استیضاحی به رئیس مجلس تقدیم داشتند.

قبل از طرح استیضاح نخست وزیر به مجلس آمد و هنگامی که شریف امامی صحبت می کرد رضا جعفری به حمایت از فرهنگیان درمیان مطالب نخست وزیر جمله ای گفت که شریف امامی به شدت عصبانی شد و گفت چرا وقتی وزیر فرهنگ بودید کاری انجام ندادید که کار به اینجا بکشد. این دولت تازه شروع به کار کرده و همه توقعات را از او دارید.

وقتی نخست وزیر شروع به حمله کرد وکلای مجلس ناراحت شده عده زیادی به نخست وزیر اعتراض کردند که این طرز صحبت در مجلس صحیح نیست و نخست وزیر نباید به این صورت به نماینده یا نمایندگان مجلس حمله کند. سردارفاخر که همیشه

جلسات مجلس را با قدرت اداره میکرد با دیدن صحنه جلسه علنی به شدت عصبانی شد و خطاب به نخست وزیر گفت شما حق حمله به وکیل مجلس را ندارید و من اجازه نمی دهم که در مجلس این صحبت ها بشود. این طرز بیان رئیس مجلس نخست وزیر را به شدت عصبانی کرد که از پشت تریبون پائین آمد و یکسر از جلسه علنی خارج شد و به منزل خود رفت و از آنجا هم مستقیماً حضور شاه بار یافت و استعفای خود را تقدیم کرد و گفت بهتر است ایشان را از ادامه خدمت معاف کنند، چون با این وضع ادامه کار مقدور نیست. با این طرز شریف امامی از نخست وزیری کنار رفت.



درگاهنامه شاهنشاهی در این باره چنین خواندم:
روز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۰ معلمین تهران جنازه دکترخانعلی را جلوی مجلس شورای ملی برده در یک اجتماع عظیم خواستار مجازات مسیین حادثه گردیدند. ضمناً خواستار اجرای ماده ۱۲ قانون تعلیمات اجباری شدند.

روز ۱۴ اردیبهشت ماه نخست وزیر پس از پاسخ به نمایندگان مجلس استعفای خود را وسیله دربار شاهنشاهی به پیشگاه شاهنشاه تقدیم کرد که شاهنشاه آن را نپذیرفته مقرر فرمودند که دولت فعلاً به کار خود ادامه دهد ولی نخست وزیر باریگر از شاهنشاه استدعا کردند که مورد موافقت قرار گرفت.

روز ۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۰ فرمان نخست وزیری علی امینی صادر گردید.



مؤسسه پژوهشهای سیاسی درباره شریف امامی چنین مینویسد:
بعد از دکتراقبال نخست وزیر شد و دولت او مستعجل بود زیرا از مغالنه باشوروی مضایقه نداشت. با روی کار آمدن کندی و

تشدید جناح های وابسته به حزب دموکرات آمریکا و اعتصاب معلمین و کشته شدن دکتر خانعلی، از نخست وزیری استعفا کرد. ساواک در تاریخ ۲۸/۱۱/۴۰ گزارش می دهد که اخیراً جلساتی با شرکت جمعی از منسویین شریف امامی از جمله عبدالله معظمی - مهندس سیف الله معظمی - اللهیار صالح - دکتر جهانشاه صالح - سید محمد رضی ویشکائی تشکیل می گردد. در جلسه اخیر شریف امامی گفته کارکردن در این کشور مشکل است و نمی توان به اشخاص اعتماد نمود زیرا گزارشات هیئت دولت به اطلاع مقامات خارجی می رسد.

گزارش دیگر ساواک چنین حاکی است که بعد از استعفای شریف امامی از نخست وزیری، احمدآرامش - فتح الله فرود - اسدالله رشیدیان - دکتر معظمی - دکتر محمد سجادی برای نخست وزیری مجدد شریف امامی فعالیت دارند. سردار فاخر حکمت - سید جعفر بهبهانی - محمد علی وارسته نیز این فکر را تقویت می کنند. یکی از نزدیکان شریف امامی گفته: حسین علاء - عبدالله انتظام - سپهد امیرعزیزی - سرلشگر نصیری هم برای نخست وزیری او اقدام می کنند و دکتر جهانگیر آموزگار و عطاءالله خسروانی وزرای کابینه نیز با او تماس دارند.

شریف امامی در سال ۱۳۴۱ به نیابت بنیاد پهلوی منصوب شد. بعد از این که مهندس شریف امامی در سال ۴۲ به ریاست مجلس سنا انتخاب گردید سران جبهه ملی با توسل به دکتر معظمی و شریف امامی خواستند که در بازداشت مهندس بازرگان که به ده سال حبس محکوم شده بود، تخفیف داده شود. شنیده شد شریف امامی قول داده تا قبل از مراجعت اعلیحضرت به ایران زمینه را فراهم سازد. مهندس عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورایی نیز به علت سابقه همکاری مایل کمک به بازرگان می باشد.

در سال ۱۳۴۳ مهندس شریف امامی اقدام به تشکیل (جمعیت ایرانی طرفدار حکومت متحده جهانی) کرد که ریاست جمعیت با او

بوده و اعضای شورایی عالی جمعیت عبارتند از:
مهندس شریف امامی - دکتر غلامرضا کیان - حسین فرهودی
- سردارفاخر حکمت - علی اصغر حکمت - دکتر پیرنیا -
دکتر هومن - دکتر ابوالقاسم ملکی - جنگی حسابدار - حکمتی
صندوقدار - دکتر محمود بهراد - صفرعلی کوتوال مسئول چاپ
نشریات جمعیت.

اعضای کمیسیون مرکزی جمعیت عبارتند از:
دکترعلی آبادی - دکترستوده - موسوی بهبانی - دکترجلال
عبده - دکترفرهودی - دکترمتین دفتری - سرهنگ باز نشسته منتصر.
تعداد کسانی که تقاضای عضویت کرده اند ۲۵۰۰ نفر هستند
که حق عضویت سالیانه ۵۰۰ ریال می باشد.
اسامی هیئت ۷ نفری که در رأس جمعیت هستند عبارتند از:
شریف امامی - اشرف احمدی - دکتر متین دفتری - دکترعبده -
دکتر سجادی - دکتر صدیق اعلم - دکترخواجه نوری و محمدعلی
مسعودی عضو افتخاری است.

آدرس جمعیت منزل مهندس شریف امامی می باشد.
دکترجلال عبده طی يك سخنرانی انتقادی برنامه های اقتصادی
دولت رامورد حمله قرارداد به همین جهت درپاره ای محافل شایع
شده که دکتر عبده نخست وزیر خواهدشد.

طبق گزارش ۴/۹/۴۳ ساواک شریف امامی و اعضای جمعیت
طرفدار حکومت جهانی برای نخست وزیری دکتر عبده فعالیت
دارند. دکترعبده درمحفل گفتم راه پیشرفت کشورجلوگیری از
دخالت اعلیحضرت درکارهای مملکت است. دکتر امینی خواست
این کاررا انجام دهد ولی توفیق نیافت ولی او می تواند با ترتیبی
این نظرا عملی کند. دکترسجادی و دکتر متین دفتری هم از عبده
حمایت می کنند.

ساواک درگزارش ۴۳/۹/۱۴ می نویسد: اعلیحضرت بانخست
وزیری دکترعبده نظر مساعدی ندارند زیرا نامبرده ضمن تماس

باکشورهای بی طرف مطالبی علیه سنتو بیان داشته و وعده داده در صورت نخست وزیری ایران از پیمان مرکزی خارج خواهد شد. مهندس شریف امامی در نقش مستقل و (ریش سفید) در مرداد ۴۶ به ریاست مجلس مؤسسان سوم رسید که وظیفه داشت نیابت سلطنت فرح پهلوی را تسجیل کند.

گزارش ۴۶/۳/۲ ساواک چنین حاکی است:

شریف امامی در مقام ریاست لژ فراماسونری ایران نقش مهمی داشته و از کتاب راین ناراحت می باشد و نزد شاه شکایت کرده است.

ریاست کنگره لاینز نیز با مهندس شریف امامی بود که اوراشیرمرد شریف امامی می نامیدند.



کنگره لاینز نیز در اردیبهشت ماه ۱۳۴۷ با شرکت ۳۵۰ نفر از برگزیدگان باشگاههای مناطق سه گانه در هتل رامسر تشکیل گردید. ریاست کنگره با شریف امامی بود که پیام شاهنشاه خوانده شد.

گزارش ۵۰/۳/۱ ساواک حاکی است که شریف امامی با شرکت کهد و دکتر معظمی دامداری بزرگی در کرج تأسیس نموده و غیر از دریافت حقوق از مجلس سنا از چند سازمان دیگر نیز حقوق دریافت می دارد.



درباره نخست وزیری مهندس شریف امامی در سال ۱۳۵۷ در جلد های بعدی کتاب مطالبی منتشر خواهد شد.



محمد درخشش

با تظاهرات فرهنگیان در میدان بهارستان که منجر به قتل دکتر
خانعلی شد موجبات استعفای شریف امامی از نخست وزیری فراهم
گردید. با روی کار آمدن امینی، درخشش به سمت وزیر فرهنگ
منصوب شد

شریف امامی بعد از استعفاء از نخست وزیری به ریاست مجلس
... و مدیر عاملی بنیاد پهلوی منصوب گردید و سالهای سال
قدرت را در دست داشت. روابط مهندس شریف امامی و مهندس
ریاضی و امیر اسدالله علم که در این عکس دیده می شوند همواره
صمیمانه بوده است.

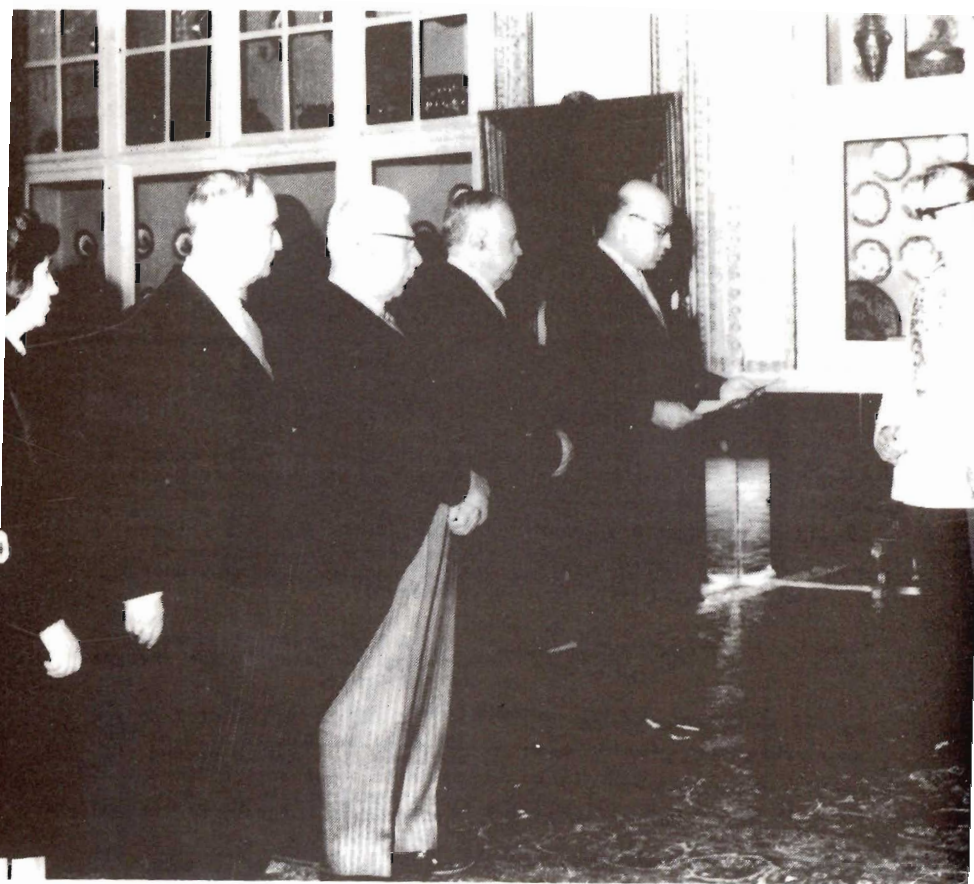


مهندس شریف امامی در رأس هیئت پارلمانی ایران سفری به چین کرد که با جوئن لای نخست وزیر چین مذاکراتی انجام داد. عباس آرام سفیر ایران در چین - سناتور اشرف احمدی - هلاکورامبد - مهندس برومند - خانم نبیل و نویسنده کتاب دراین عکس ها دیده می شوند که عضو هیئت پارلمانی ایران بودند.





هیئت پارلمانی ایران در چین
هنگام دیدار از (جوش لای) نخست وزیر آن کشور



مهندس شریف امامی سالهای سال رئیس مجلس سنا بود .
با قدرت و قاطعیت عمل می کرد . برنیاد پهلوی و اتاق صنایع و معادن
ریاست داشت . مشاغل جنبی او هم زیاد بود .
در این عکس سناتور چم - سناتور ساعد - سناتور امیراحمدی -
سناتور دکتر منوچهریان - سناتور دکتر لقمان ادهم دیده می شوند که
در کاخ گلستان حضور شاه شرفیاب هستند .

يك سند تاريخی درباره مهندس شريف امامی



سفارت کبرای انگلیس
تهران

BRITISH EMBASSY,
TEHRAN.

۱ اسفندماه ۱۳۴۹

February 28, 1961.

جناب آقای نخست وزیر

Your Excellency,

حسب ۷۱ مرامله محترما با اطلاع جناب عالی
میرمانم که علیاحضرت با مسرت خاطر انتصاب
انجناب را بعنوان نایت گرانند کرامن آف
د اردر آف سینت مایکل اند سینت جرج
(افتخاری) تصویب فرموده اند .

By command of The Queen, I
have the honour to inform you
that Her Majesty has been
graciously pleased to approve
your appointment as a Knight
Grand Cross of the Order of
Saint Michael and Saint George
(Honorary).

با کمال مسرت نشان مزبور را بهیوست
ایجاد میدارم.

I have great pleasure in
sending you herewith the Insignia
of the Order.

منون خواهم شد چنانچه لطفا برگه
ضمیمه را امضا و باینجناب اعاده دهید
تا فرمان انتصاب بوسیله دفتر مرکزی نشانها و
شوالری تهیه گردد .

I should be grateful if you
would be so good as to sign the
enclosed form and to return it
to me in order that a Warrant of
Appointment may be prepared by
the Central Chancery of the Orders
of Knighthood.

موقع را منتتم شمرده احترامات فائقه
خود را تجدید مینمایم.

I avail myself of this
opportunity to renew to Your
Excellency the assurance of my
highest consideration.

سفیر کبیر علیاحضرت ملکه انگلستان


H.M. Ambassador

جناب آقای مهندس جعفر شریف امامی

His Excellency
Engineer Ja'far Sharif Emami



نوه مظفرالدین شاه قاجار نخست وزیر محمدرضا شاه پهلوی

یکی از مهم ترین وقایعی که در دوران اقتدار محمدرضاشاه پهلوی روی داد نخست وزیری دکترعلی امینی بود که شاه هرگز با اونظر موافق نداشت. علاوه برانتساب علی امینی به خانواده قاجار به علت حمایت خارجیها از او، شاه يك حالت تگرانی از علی امینی داشت و او هم چون این موضوع را می دانست در روزهایی هم که شاه قدرت داشت درصاف مخالفین دولت قرار می گرفت که درحقیقت نقش مخالف باشاه را بازی می کرد. سرانجام درمیان بهت عمومی فرمان نخست وزیری دکترعلی امینی از رادیو تهران پخش شد.

مسعود بهنود می نویسد:

علی امینی دومین انتخاب مستقیم آمریکائیان بدون رضایت شاه بود. پیش از او آمریکائیا برای نشانیدن رزم آرا برکرسی صدارت اقدام کردند. برای قبولاندن امینی به شاه، اورل هریمن پیر سیاستمدار آمریکا از سوی کندی راهی تهران شد. در پایان سه روز اقامتش در تهران برای امینی حکم نخست وزیری گرفت و شاه را واداشت تا با پیشنهادات او موافقت کند. با این طرز بار دیگر امور کشور از دست شاه و دربار خارج گردید. بهمین جهت دربار ناگزیر شد همان توطئه هائی را که درباره سقوط قوام و رزم آرا به کار برده بود در دستور کار روزانه خود قرار دهد. این نوع اقتصاددان مظفرالدین شاه که در نجف طلبه بود و دکترای امور اقتصادی و سیاسی داشت نه تجربیات پدرزنش و ثوق الدوله و نه تعالیمی که از قوام گرفته بود او را به صدارت نرساند، بلکه اقدام او در حل مسئله غرامت کنسرسیوم موجب شد که به صدارت برسد. روابطی که او با راهنمایی قوام با آمریکائیا پیدا کرده بود پس از بیست سال نتیجه داد و او را به آرزوی صدارت رساند. با حکم نخست وزیری امینی، شاه فرمان انحلال مجلسین را هم امضا کرد.



باری رویین می نویسد: نقش دکتر امینی در مذاکرات نفت و شهرت و موقعیتی که در محافل بین المللی کسب کرده بود برای شاه خوش آیند نبود. شاه در وجود او یک قوام السلطنه تازه و رقیب بالقوه ای برای خود می دید و به همین جهت وقتی که زیر پای زاهدی را جارو کرد امینی را هم از صحنه سیاست داخلی بیرون راند و به واشنگتن فرستاد. ملاقاتها و مصاحبه ها و گفتگوهای امینی در آمریکا نگرانیهای تازه ای برای شاه به وجود آورد و به علت شایعه کودتای امینی با کمک آمریکائیا، به تهران احضار شد. امینی

بعداً با فشار کندی به ریاست وزرائی منصوب گردید. مطبوعات آمریکا از نخست وزیری او استقبال کردند. شاه برخلاف میل باطنی خود درین بستی که در آن گرفتار شده بود به نخست وزیری امینی تن داده بود زیرا او هم در ردیف سیاستمداران مستقل و بیرومندی مانند قوام و مصدق و زاهدی بود که هرگز شاه نسبت به کسانی که تفوق و برتری او را در حکومت مورد تهدید قرار دهند نظر مساعدی نداشت. شاه نمی خواست هیچکس را در حکومت خود سهیم کند.



آرمین مایر سفیر سابق آمریکا در ایران طی مصاحبه ای چنین گفت (جان کندی رئیس جمهور آمریکا فشار آورد که باید دکتر امینی نخست وزیر شود. او کمک ۳۵ میلیون دلاری را موکول به این کرد که این کمک وقتی صورت می گیرد که امینی نخست وزیر شود)



اسکندر دلدن در کتاب (حاجی واشنگتن - تاریخ روابط ایران و آمریکا در روزگار قاجار و پهلوی) چنین می نویسد:
ایران درازای دریافت ۳۵ میلیون دلار وام برای کسری موازنه خود می بایست بپذیرد که شخص به خصوصی (علی امینی) نخست وزیر ایران شود.

والت ویتمن راستو مشاور امنیتی جان کندی یک طرح کامل برای مداخله در امور ایران تهیه کرده بود که امینی عامل اجرای اصلی آن به شمار می رفت.

مقاله نویسان روزنامه های یومیه به امینی حمله کردند که در سال ۴۰ با فشار آمریکا روی کار آمد و کوشید تا نیروی دفاعی مملکت را کاهش دهد. سانسور شدید مطبوعات برقرار کرد. همچنین تعدادی از مخالفین خود را به زندان انداخت.

شاه درباره فشار آمریکائیا و تسلیم شدنش به آنها در رابطه با انتصاب امینی می نویسد: آمریکائیا می خواستند دولت شریف امامی برود و آدم خودشان به جای او نخست وزیر شود. این شخص علی امینی بود. درمواقعی فشارآمریکائیا برمن آن قدر زیاد بود که نمی توانستم مقاومت کنم خصوصاً بعد از روی کارآمدن کندی. من به خوبی یاد دارم که دراولین ملاقاتم با کندی در کاخ سفید، ژاکلین کندی از امینی و چشم های پر نور و زیبای او سخن گفت. شایع بود که آمریکائیا ۳۵ میلیون دلار به من دادند که اورا منصوب کنم، این درست نیست، بعد از انتصاب امینی آنها ۳۵ میلیون دلار به او دادند، او آن چنان بد عمل کرد که مجبور شد مجدداً ۶۰ میلیون دلار از آمریکا تقاضای کمک بکند که آنها هم رد کردند.



مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی در جلد دوم (ظهور و سقوط پهلوی) درباره دکترامینی چنین می نویسد:
 دکتر علی امینی از سرشناس ترین چهره های تاریخ سلطنت محمد رضاشاه پهلوی است. او در سال های (۱۳۳۶ تا ۱۳۴۷) آلترناتیو در مقابل شاه محسوب می شد.
 پدرامینی محسن خان امین الدوله بود که با دختر نهم مظفرالدین شاه یعنی فخرالدوله ازدواج کرد.
 منطقه لشت نشاء که از ۴۴ آبادی تشکیل می گردد مورد اختلاف امین الدوله و میرزا کریم خان رشتی و برادرش سردار محیی بود.

(سلیمان بهبودی هم در خاطراتش نوشت:

هنگام رئیس الوزرائی سردار سپه شاهزاده فرمانفرما با خانم فخرالدوله شرفیاب شدند تا در مورد دعوی لشت نشاء بین خانم فخرالدوله و میرزا کریم خان پادرمیانی کنند. هر دو طرف حکمیت

سردار سپه را قبول کردند. مدارك بررسی گردید. عاقبت به خانم فخرالدوله حق داده شد و دعوائی که سال ها اسباب زحمت دولت و عدلیه بود خاتمه یافت.

سیدضیاءالدین طباطبائی هم در روزنامه رعد امروز نوشت که خانواده امین الدوله برای حفظ مالکیت لشت نشاء اراضی آن را به اتباع روس اجاره دادند و بر سردرخانه شان (تهران پارک امین الدوله) که میرزا کریم خان قصد تملک آن را داشت بیرق روس آویختند. بعداً در سال ۱۳۴۰ این موضوع از سوی مخالفین دکترا امینی اعلام شد. در نتیجه محسن خان امین الدوله گوشه عزلت گزید و اداره امور املاک به خانم فخرالدوله سپرده شد.

علی امینی در سال ۱۲۸۴ شمسی در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه رشديه و تحصیلات متوسطه را در دارالفنون گذرانید. در سال ۱۳۰۵ به فرانسه رفت و در دانشگاه گرونبل به تحصیل پرداخت که در آنجا با دانشجویانی از قبیل ایرج اسکندری دوست شد. در گرونبل تقریباً ۶۰ دانشجو تحصیل می کردند از قبیل عبدالله ریاضی - غلامرضا کیان - هرمز پیرنیا پسر مشیرالدوله.

دکترا امینی لیسانس حقوق را از دانشگاه گرونبل و در سال ۱۳۱۰ دکترای اقتصاد را از دانشگاه پاریس دریافت نمود. در بازگشت به ایران توسط داور به استخدام دادگستری درآمد. در سال ۱۳۱۲ با بتول وثوق دختر وثوق الدوله ازدواج کرد و حاصل این ازدواج فرزندی می باشد به نام ایرج امینی که بعدها سفیر شد. داور او را همراه خود به وزارت دارائی برد و معاون انحصار تریاک گردید که رئیس آن اللهیار صالح بود. بعداً رئیس گمرکات و مدیرکل اقتصاد شد.

در سال ۱۳۲۱ وقتی قوام السلطنه نخست وزیر شد دکترا امینی ۳۷ ساله را به معاونت نخست وزیر برگزید. امینی از همان زمان مورد توجه خاص دیپلماسی آمریکا قرار گرفت. در سال ۱۳۲۵ که

آمریکا دیرنامه (دکترین ترومن) و ام ۲۵۰ میلیون دلاری خودرابه ایران پرداخت تا براساس آن برنامه ۷ ساله ایران تشکیل شود، امینی رئیس سازمان برنامه شد و شاهپور عبدالرضا پهلوی ریاست عالی سازمان راعهده دار گردید.

امینی در مجلس پانزدهم نماینده تهران شد و بعد درکابینه های منصور و مصدق و علاء وزاهدی سمت وزارت داشت. در دولت زاهدی عاقد قرارداد نفت با کنسرسیوم گردید.

درسال ۱۳۳۳ شاهد اقدامات پنهانی از سوی باند (شاه - علم - شاپورجی) برای سقوط زاهدی هستیم که حملاتی به دکتر امینی می شد که هدف دولت زاهدی بود. دربیانیه های آن روز اشاره شده که دکترامینی درخارج از ایران مالک املاک و مستغلات فراوانی است و درمعامله قند و شکر که هیئت وزیران اجازه خرید سی هزارتن از آمریکا را داده بود فعل و انفعالاتی شده است.

پس از ۲۸ مرداد از محل کمک بلا عوض آمریکا به ایران رویهمرفته ۱۵۰ هزارتن شکر از آمریکا دریافت گردید و حدود ۲/۵ میلیون دلاربرای خرید ۲۰ هزارتن شکر از کوبا اختصاص داده شد. درنتیجه برکناری سپهد زاهدی و تشکیل دولت علاء، علم وزیر کشور و امینی وزیر دادگستری شد. دراین شغل امینی برای ارکانی همدست ناصرخرآرائی که می خواست شاه را ترورکند تقاضای عفو کرد. افراد چپی و توده ای امثال نورالدین الموتی و شهاب فردوس را همه کاره دادگستری کرد.

سرانجام شاه امینی را به عنوان سفیر به آمریکا فرستاد، گرچه امینی موقتاً از صحنه سیاست دور شده بود ولی درسفارت ایران درآمریکا توانست ارتباطاتی برقرار کند که از جمله ارتباط با جان کندی و سفیراسرائیل درآمریکا بود.

چون آلن دالس دوست دیرینه امینی هم دررأس سیا بود درنتیجه به تدریج امینی جانشینی برای رژیم شاه شده بود. درسال ۱۳۳۶ که دکتراقبال نخست وزیر بود نتوانست رضایت

آمریکائیها را جلب کند. زیرا اقبال مهرهٔ دربار بود و شاه فرد منتسب به خودرانشست وزیرکرده بود ولی شبکهٔ نفوذ انگلیسها زیر نظر اسدالله علم رقیب او بود. فشار برای نخست وزیری دکترامینی ادامه داشت. با کشف توطئه سرلشکر قرنی عده ای دستگیر شدند و شاه گفت (عده ای خائن از تاریکی شب استفاده کرده نقشه خائنانه ای درسردارند) درنیمه اسفند ۱۳۳۶ دکترامینی درجمع گردانندگان شرکت های نفتی آمریکا گفت (باید منابع غنی نفت ایران زیرنظرآمریکا به مصرف کمک به کشورهای کم درآمد خاورمیانه برسد) این اظهارات بازتاب وسیعی داشت و وزارت خارجه ایران اعلام کرد که این نظر شخصی سفیر ایران درآمریکا بوده است. امینی گفت حرفهای او تحریف شده است (ازقرار معلوم امینی گفته بود: قسمتی ازدراآمدهای کشورهای نفتی خاورمیانه درصندوقی ریخته شود و از آن برای کمک به کشورهای کم درآمدخاورمیانه استفاده شود).

با این طرز دکترامینی از آمریکا به پاریس رفت و با وساطت آمریکائیها برای مذاکره باشاه به تهران آمد. درتهران علیه دکترامینی اعلام جرم هائی شد و از جمله اهورهوش تلگرافاتی به دادگستری می کرد و خواستار تعقیب امینی بود.

امینی درتهران درمصاحبه ای با مجلهٔ تهران مصور چنین گفت: وقتی درآمریکا خبر دستگیری عده ای را دررابطه با نخست وزیری خود شنیدم تعجب کردم چون من بهتر از هر فردی می دانم که هروقت اعلیحضرت بخواهند یکی ازخدمتگذاران مملکت زمام اموررا به دست می گیرد وهرگونه تلاشی بی مورد است. من اصلاً سرلشکر قرنی رانمی شناسم.

با کوشش علم سرانجام شاه امینی را به حضور پذیرست. امینی هم به دوستان خود می گفت درغیاب وی هرکاری داشتند به علم رجوع کنند. مقامات انگلیس سرلشکر ارفع را درمقابل دکترامینی

کاندیدای نخست وزیری کرده بودند. مقامات آمریکائی از تشکیل دوحزب ملیون ومردم ناراضی بودند و برای تشکیل حزب سوم به رهبری امینی کوشش می کردند.

دکتر باهری می گوید پس از شرفیابی امینی که با وساطت علم صورت گرفت بجای اینکه بستگی خود را به حزب مردم اعلام کند تقاضای تشکیل حزب سوم را نمود. این خواب دکتر امینی تعبیر نخواهد شد. اعلیحضرت با هرگونه حزب سومی مخالف هستند.

شخص مطلعی اظهار می داشت پس از آنکه بین اقبال و تقی زاده دربارهٔ بازداشت ظهیرالاسلام گفتگو شده بود، تقی زاده از طرفداران دکتر امینی حمایت می کرد. نزدیکان امینی و ارسنجانی هم می گفتند که دکتر امینی موافقت انگلیس ها را هم گرفته به زودی نخست وزیر خواهد شد. سیدضیاءالدین طباطبائی نیز مراتب وفاداری امینی را به عرض شاه رسانید و قرار بود اقبال مستعفی و امینی نخست وزیر شود ولی شاه تصمیم به نخست وزیری شریف امامی گرفت. باروی کارآمدن کندی زمینه نخست وزیری امینی فراهم گردید.

خبرنگاری از امینی در مصاحبه ای پرسید: می گویند شاه از شما حساب می برد؟ امینی در جواب گفت برای چه حساب می برد، چون من از طایفه قاجار هستم. دیگر زمان سپری شده که تاج و تخت برپایه ارث و نسب قرار داشت. من اگر نخست وزیر شوم باشاه همکاری خواهم کرد ولی نوکر شاه نخواهم بود. شاه باید سلطنت کند و نخست وزیر حکومت. من می خواهم این کار را با دوستی شاه انجام دهم. نگذارید ملت عصبانی شود در آن صورت هم شاه و هم امینی را جارو خواهد کرد.

بدین سان دولت آمریکا به شاه فشار آورد که اگر با خواستهای آمریکا موافقت نکند با سقوط سلطنت و ریاست جمهوری امینی مواجه خواهد شد.

طبق گزارش ۲۵ ۴۰/۸ ساواک ژنرال دوگل و صدراعظم آلمان و

انگلیسها علیرغم نظرآمریکائیا درصدد حمایت از شاه برآمدند و به آمریکا اطلاع دادند که فقط از رژیم شاه حمایت می کنند و اجازه نمی دهند که آمریکا يك طرفه درایران اعمال قدرت کند .
به دنبال این گفتگوها چند اعلامیه درتهران از طرف جمهوریخواهان منتشر شد که آن را منتسب به امینی می دانستند .



ماروین زونیس رئیس انستیتوی مطالعات آمریکا درکتاب برگزیدگان سیاسی ایران می نویسد: علی امینی به طورجدی از زمانی که سفیرایران درواشنگتن بود مورد توجه آمریکائیا قرار گرفت و همزمان با آغازیاست جمهوری کندی روی کارآمد . امینی گرچه ابتدای کار وعده آزادیهای سیاسی داده بود ولی دراواخر سال ۱۳۴۰ با تمام جبهه های اصلی روشنفکری درافتاد .

درزمان نخست وزیری امینی تیموریختیار ازراس ساواک برکنارشد ولی بختیار به پشتیبانی ارتش دلپستگی داشت . شاه می خواست با اختلاف بین امینی و بختیار خودرا از شرنخست وزیرمورد علاقه آمریکائیا خلاص کند زیرا این جمله سفیرآمریکا (که واشنگتن خواستار نخست وزیری امینی است) همیشه درگوش شاه صدا می کرد . شاه می دید دولت امریکاکه تاچندی قبل از هرگونه کمک به ایران خودداری می کرد باشروع زمامداری امینی علاوه برافزایش کمک های نظامی يك وام ۳۵ میلیون دلاری هم به ایران داده است .

فیلیپ تالبوت معاون وزارت خارجه آمریکا درحمایت از دولت امینی چنین گفت: (دولت کنونی برجسته ترین کاری را که تاکنون سابقه نداشته به اجرا گذاشته و این تحولات موجب شده که کندی ازشاه ایران برای مسافرت به آمریکا دعوت کند . دولت آمریکا اعتماد کامل دارد که شاه باعلاقه باطنی برای ایجاد يك رفورم عمیق درکشور خود کوشش شجاعانه به عمل می آورد تا ازیروز يك

انقلاب ازپائین جلوگیری شود)

امینی که به حمایت ازکندی مطمئن بود درخواست اختیارات تام ازشاه نمود و معتقد بود که باید کنترل نیروی نظامی را هم در اختیار بگیرد. شاه به آمریکا رفت و گفت بدون وجود امینی حاضرم همان برنامه های مورد نظرا پیاده کنم، به همین جهت پس از مراجعت از آمریکا امینی را برکنار و علم را به کار گماشت.

یک سیاستمدار قدیمی می گوید شاه از اظهارات کندی دربرنامه های انتخاباتی اش ناراحت بود به همین جهت با تمام قوا به حمایت از رقیب او پرداخت و پولهایی هم خرج شد. کندی هم درسنای آمریکا گفت علت ندارد که ما میلیونها دلار پول مالیات دهندگان آمریکائی را به ایران بدهیم که چندروز بعد به نام شاه و خانواده سلطنتی و رجال ایران دربانکهای خارجی باشد.

روزی که سفیر آمریکا درایران به شاه اطلاع داد که دروزارت خارجه کشور متبوعش خواستار نخست وزیری امینی است شاه یکه خورد و اظهار تعجب کرد که چرا آمریکا باید روی مردی انگشت بگذارد که وی نسبت به وفاداری او تردید دارد. سفیر آمریکا گفت کمک آمریکا موکول به آمدن امینی خواهد بود. به همین جهت شاه بعداً کوشید تا نظر کندی را جلب کرده امینی را برکنار سازد.

شاه هم درکتاب (پاسخ به تاریخ) صریحاً چنین می نویسد:
آمریکا خواهان استعفای شریف امامی و به قدرت رسیدن نخست وزیر دلخواه خود بود که این شخص جز دکتر علی امینی نبود. فشار آمریکائیها آهسته آهسته زیادتر می شد تا جائی که دیگر نتوانستم مقاومت بیشتری بکنم.



دکتر امینی و انحلال مجلسین

وقتی مهندس شریف امامی باعصابانیت مجلس را ترك گفت و رفت درسرسرای مجلس شایعه استعفای او و نخست وزیری دکترامینی انتشاریافت.

دکتراقبال که درآن موقع به سمت سفیر ایران درانگلستان منصوب شده بود و دیگر وکیل مجلس نبود و برنامه سفر خودرا آماده می کرد به من گفت که آمدن دکترامینی قطعی است و حتی مجلسین هم منحل خواهد شد. به دکتراقبال که رابطه خوبی هم با دکتر امینی نداشت گفتم شما یکبار گفتید که شاه گفته هرگز فرمان نخست وزیری به دکتر امینی نخواهم داد. چطورشد که حالا اقدام به این کارکرده است؟ دکتراقبال گفت به علت فشار کندی رئیس جمهورآمریکا شاه حاضر به قبول این کار شده و این آمریکائیها

هستند که ازدکترامینی حمایت می کنند و مسلماً دوران نخست وزیری او توأم با سروصدای فراوان خواهد بود. روز بعد وقتی به مجلس رفتم جریان را به سردارفاخر حکمت گفتم. اظهار داشت نخست وزیری امینی قطعی است ولی انحلال مجلسین صحت ندارد برای اینکه حضور اعلیحضرت شرفیاب بودم گفتند مجلسین منحل نخواهد شد و خواستار آن بودند که ازدولت امینی حمایت شود. وقتی فرمان نخست وزیری دکترامینی صادر شد شایعه انحلال مجلسین شدت یافت. با تلفن از دکتر اقبال پرسیدم گفت صحت دارد و امروز ساعت ۲ بعد از ظهر خبر آن را از رادیو خواهید شنید. در همین اوضاع و احوال درسر سرای مجلس نشسته بودم که حسین بشارت که از گران به نمایندگی انتخاب شده اعتبارنامه خود را همراه آورده بود. به او گفتم بسیار موقع بدی به مجلس آمده ای که احتمال انحلال وجود دارد. گفت پدرم در انتخابات درآمده و مبالغ هنگفتی خرج کرده ام، ای کاش داوطلب نمی شدم. به اتاق سردارفاخر رفتم و ماجرای تلفن دکتر اقبال را گفتم. اظهار داشت انحلال مجلس صحت ندارد اگر داشت مراهم در جریان می گذاشتند و الا علتی نداشت که اعلیحضرت از من بخواهند از دولت حمایت کنیم، اگر می خواستند منحل کنند که دیگر حمایت مجلس از دولت مطرح نبود.

به هر حال ظهر آن روز فرمان انحلال مجلسین از رادیو منتشر شد. یکی از منتخبین نصرت الله مشکوتی بود که از یکی از شهرهای گیلان وکیل شده و با اتومبیل با سرعت برای تقدیم اعتبارنامه عازم تهران بود که وقتی خبر انحلال مجلسین را از رادیو شنید حالش بهم خورد زیرا متحمل زحمت فراوان برای انتخابات شده بود.

سرانجام ساعت دو بعد از ظهر روز ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ از رادیو تهران متن فرمان انحلال مجلسین چنین خوانده شد: «نظر به لزوم اقدام به يك سلسله اصلاحات عمیق و قاطع

در تمام شئون کشور و به منظور رفع اشکالات روزافزونی که کشور با آن مواجه شده است و برای اینکه مانعی نباید سدره اقدامات اساسی و اصلاحی دولت گردد، به نام سعادت ملت ایران و به موجب اصل ۴۸ اصلاحی اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ قانون اساسی انحلال مجلسین شورای ملی و سنارا اعلام و مقرر می داریم که دولت با اصلاح قانون انتخابات اقدام به تجدید انتخابات مجلس شورای ملی و سنا نماید. شاه»



نکته قابل ذکر این است که متن فرمان مزبور با اصل چهل و هشتم قانون اساسی که در مجلس مؤسسان سال ۱۳۲۸ که مورد تجدید نظر قرار گرفت منطبق نبود. زیرا اصل اصلاحی صراحت دارد که: (باید در فرمان انحلال علل آن ذکر شده و امر به تجدید انتخابات نیز بشود. انتخابات جدید در ظرف یک ماه از تاریخ صدور فرمان شروع و مجلس یا مجلسین جدید ظرف سه ماه از تاریخ مزبور باید منعقد گردد) در حالی که در فرمان مزبور اولاً علل انحلال قید نگردیده ثانیاً تاریخ شروع انتخابات ذکر نشده ثالثاً تاریخ شروع به کار مجلسین جدید هم مورد اشاره قرار نگرفته است. بلکه انتخابات جدید موکول به تجدید نظر در قانون انتخابات شده است. تاروی هم که دکتر امینی نخست وزیر بود نه تنها دستوری برای انتخابات داده نشد بلکه دکتر امینی و دکتر ارسنجانی تشکیل هرگونه مجلسی را نفی می کردند.

در حقیقت می توان گفت مزاج مقامات مملکتی ما از شاه گرفته تا نخست وزیر و حتی کسانی که سالها داعیه آزادیخواهی داشته و خود مدتی درسنگر پارلمان بوده اند از قبیل دکتر مصدق و دکتر امینی به همکاری پارلمانی اعتقادی نداشته اند که با رفتار نام و یا فرمان انحلال، مجلس یا مجلسین را بهم می زدند و با دلائلی خود را از مزاحمت مجلسین راحت می کردند.



دکتر علی امینی طبق گفته ها و نوشته ها

دکترامینی از جمله نخست وزیرانی است که خیلی حرف می زد. حتی روزنامه توفیق نوشت که با هواپیما سفر می کرد در داخل هواپیما به روی زمین نظر انداخت، دید در شهری بلندگو نصب کرده اند از خلبان خواست که او را پیاده کند و چند کلمه برای مردم صحبت کند و بعد به سفر ادامه دهد.

دکترامینی ضمن مصاحبه هائی درباره خود حرفهائی زده و اخیراً نیز در کیهان لندن خاطرات خود را نوشته که قسمتی از آن چنین است:

من همسال مشروطیت هستم. وقتی به دنیا آمدم جدم مظفرالدینشاه فرمان مشروطیت را امضا کرد. نام من علی امینی مجدی است. چون جد بزرگم (مجدالملک سینکی) است. سینک از دهات لواسانات می باشد.

پدر پدرم میرزا علی خان امین الدوله درآزادخواهی و سواد و کمال یگانه زمان خود بود که صدراعظم مظفرالدین شاه گردید.

اتابك به شاه گفته بود كه امين الدوله قصد براندازی سلطنت رادارد كه پس از يك سال و چندماه معزول و به ملك شخصی خود دلشت نشای گیلان تبعید شد. چون در آنجا بوی حمام فین كاشان به مشامش رسید باكشتی به بادكوبه و سپس به سفر حج رفت. او اکنون دلشت نشا مدفون است. پدرم محسن معین الملك (امین الدوله بعدی) مردی بود گوشه گیر و مردم گریز. درزندگی ما اثری نگذاشت ولی درعوض مادرم فخرالدوله درمدیریت و تدبیر خیلی مشهور بود. حاصل این ازدواج هشت پسر و يك دختر بود (محمد حسین - غلامحسین - محمد - محمود - احمد - علی - ابوالقاسم - معصومه - رضاكه محمدحسین و محمودفوت کرده اند). مادرم تحت تأثیر پدرشوهرش بود. از كودکی به مادرم وابسته بودم به همین جهت درزندگی بیش از هرکس تحت تأثیر او قرار داشتم. مادرم سه بار با رضاشاه ملاقات کرد. دوبار قبل از سلطنت بود. دراوج قیام جنگلی ها درگیلان پدرم هوس کرد كه به لشت نشا برود كه آن را به مادرم بخشیده بود. ممانعت مادرم تأثیر نکرد. انقلابیون جنگل او را گرفته و مطالبه صد هزارتومان پول کردند. مادرم املاك موروثی خیابان لاله زار را فروخت و پول را فرستاد. اما پیش از آزادی میرزا کریمخان رشتی كه باجنگلی ها كنارآمده بود به عنوان دستمزدخود يك سند اجاره لشت نشا از پدرم گرفت و او را آزاد کرد.

«درحالی كه عبدالله مستوفی می نویسد: موقعی كه مستأجرهای محسن خان امین الدوله (پدردكترامینی) از پرداخت اجاره لشت نشا خودداری كردند عقل همسر وی (فخرالدوله) به اینجا رسید كه املاك خود را به آقا محمدجواد گنجه ای اجاره بدهد. زیرا او و برادرش تابعیت روس را داشتند. سایرمالكان و ثروتمندان گیلان از ترس مجاهدان (پاسداران نظام مشروطه) كه در آن اواخر به ملك مردم دست اندازی می كردند املاك خود را به اتباع روس اجاره می دادند كه از شرمجاهدان و زورگویان محلی درامان باشند.»

دکترامینی می نویسد: بعد از کودتای ۱۲۹۹ به فرمان نخست وزیر بگیر و ببند آغاز شد. شب هولناکی را گذراندیم. همگی از خانه گریختیم. باکالسکه همراه پدرم مارا روانه قم کردند. در مراجعت از قم سردار سپه به دیدن مادرم آمد. اولین بار بود که او را می دیدم. به مادرم گفت قصد براندازی قاجارو احمدشاه را ندارد. معنی حرفش این بود که سیدضیاء چنین قصدی دارد. مادرم علیه سیدضیاء شروع به فعالیت کرد. به تدبیر او چادریزگی درخانه آیت الله بهبهانی برپا شد و اعلام گردید که مردم درخانه آیت الله بست بنشینند و عزل سیدضیاء را بخواهند. برای باردم سردار سپه به خانه مآمد و گفت نکند وضع طوری شود که اوضاع از دستمان دربرود؟ مادرم اطمینان داد. مادرم به اعتلاءالملک از دوستان عدل الملک دادگر گفت شنیده ام سردار سپه خیال دارد فردا صبح سیدضیاء را درهیئت دولت توقیف کند و به جایش بنشیند. این پیغام به سیدضیاء رسید و او به سردار سپه پیغام داد امان بدهید خودم می روم. و با این طرز سید ضیاء به سادگی رفت (اسناد ومدارک تاریخی نشان می دهد که اقدامات زیادی برای رفتن سیدضیاء شد و حتی وزیر مختارانگلیس از احمدشاه خواسته بود که سیدضیاء را برکنار نکند ولی با فشارهای زیاد سرانجام این کار انجام شد. بایک پیغام فخرالدوله سید ضیاء کسی نبود که سنگر نخست وزیری را ترک کند. نویسنده کتاب)

امینی می نویسد: سردار سپه باتسلط بر اوضاع امنیت را که مردم درحسرتش بودند با خود آورده بود که مایهٔ محبوبیت او شد. احترام به سران مشروطه و روحانیون را فراموش نمی کرد. همراه مادرم به پاریس به دیدن احمدشاه رفتیم. مادرم به سراحمدشاه فریاد کشید و گفت (خاک برسرت، نالایق. تاج و تخت قاجار را برباد دادی) احمدشاه گفت: (عمه جان من تقصیری ندارم. آنچه می خواستند نمی توانستم بدهم.) احمدشاه نه از لحاظ جسمی سلامت بود و نه از نظر روحی.

مادرم تعریف می کرد که وقتی پدرم در بستر بیماری بود دست مراگرفت و در دست محمدعلی میرزا گذاشت و گفت پس از خودم فخرالدوله را به تو می سپارم. مادرم گفت با جسارت دستم را کنار کشیده گفتم این کیه، مرا به دست خدا بسپارید. به همین سبب محمدعلی شاه باپدر و مادرم در تمام مدت سلطنت کاری جز مخالفت نکرد.

سومین دیدار با رضاشاه وقتی بود که پس از مراجعت از اروپا به دیدار مادرم آمد. پذیرائی دریاغ انجام شد. هردو روی تنه درخت نشسته بودند. رضاشاه گفت من تاج را از سر قاچاریه برداشتم، تاج روی زمین افتاده بود من برداشتم و سرم گذاشتم. اگر از من پرسید از مکتب چه کسانی بهره گرفته یا تحت تأثیر واقع شده ام می گویم اول مادرم بعد مدرس - داور - فروغی - قوام السلطنه - دکتر مصدق از شخصیت‌های ایرانی، از مقامات خارجی از کلان‌سوا و آرتیسد بریان.

مدرس کلمه (ملا) تکیه کلامش بود مثل سیدابوالقاسم کاشانی که کلمه (بیسواد) را می گفت. من از مدرس شنیدم که گفت در خانواده قاچار یک مرد پیدا می شود و آن هم خانم فخرالدوله است. به رضاشاه هم نسبت می دهند.

مدرس پیرمردی بود روشن بین - آزادیخواه - متجدد - وطن پرست.

داور را در مدرسه دارالفنون شناختم که معلم حقوق ما بود. پس از تحصیل در اروپا و مراجعت به ایران تقاضای جواز وکالت کردم. داور گفت چرا می خواهی جواز وکالت بگیری و مرا تشویق به کارقضائی کرد. قاضی محکمه بدایت شدم. وقتی داور وزیرمالیه شد مرا به آنجا برد. داور بعداً خودکشی کرد. او نمونه یک خدمتگذار لایق و سالم دولت بود. در زمان ذکاءالملک فروغی معاون وزارت دارائی بودم. کیست که از خدمات ارزنده و همه جانبه اش به ایران در زمینه فرهنگ و سیاست مطلع نباشد. نظیر بوذرجمهر - نظام

الملك - خواجه نصیرالدین طوسی و قائم مقام و امیرکبیر و امین الدوله بود. جامع ادب و هنر و فن دبیری و فرهنگ و سیاست بود. قوام السلطنه هم درزندگی خصوصی و کارسیاسی نمونه اشرافیت بود. مسائل را خوب میشناخت. هوش و قدرت پیش بینی سیاسی نیز داشت.

وقتی سردار سپه نخست وزیر شد شبی به خانه قوام السلطنه می رود. درباغ قوام سروکله یک جوان ارمنی پیدا می شود که ششلول دردست داشت. سردار سپه شخصاً او را دستگیر کرده تحویل مأمورین داد. بعد از آن قوام به اروپا رفت. پس از شهریور ۲۰ به ایران بازگشت.

من در چند کابینه وزیر بودم. در جلسات هیئت وزیران می دیدم که وقتی نخست وزیر مشغول بیاناتی است یا وزراء به بحث مشغول هستند برخی از وزراء سرگرم نقاشی هستند و مرغ می کشند. تنها در جلسات کابینه قوام بود که نخست وزیر با دقت مراقب همه بود و هیچکس جرأت مرغ کشیدن را نداشت. وقتی نخست وزیر شدم خطاب به وزراء گفتم کاغذ و قلمی که برایتان گذاشته شده برای یادداشت برداشتن است نه مرغ کشیدن.

از شاهکارهای قوام تشکیل کابینه ائتلافی با شرکت سه وزیر حزب توده بود. روزی وثوق الدوله پدرخانم که بیمار بود به من گفت محرمانه از قول من به برادرم بگوئید این طور که پیداست خیال دارد (تیتوی) ایران بشود. از من شنیده باشد این کار عاقبت خوشی ندارد. (اشاره به ریاست جمهوری تیتو با کمک شوروی ها بود) قوام عذرخواهی کرد و گفت به علت گرفتاری نمی تواند به عیادت ایشان برود، بگوئید انشاءالله نتیجه را به اطلاعاتان می رسانم. وقتی وزرای توده ای از کابینه اخراج شدند و قوای ایران وارد آذربایجان شد فردای آن روز قوام مرا خواست و گفت به برادرم وثوق الدوله سلام برسانید و بگوئید نتیجه را ملاحظه فرمودید. قوام سیاستمداری بود هوشیار - استخواندار - وطن پرست.

وقتی در دارالفنون تحصیل می کردم عده ای از محصلین با کالسکه شخصی می آمدند ولی ما برادران پیاده رفته لباس ساده می پوشیدیم. یک روز احمد برادرم قبل از رفتن من به مدرسه سرمستخدم فریاد کشید که چرا شلوارش را اطو نکرده که مادرم عصبانی شد و یک وصله ناهمرنگ بر سرزانونی شلوار وصله کردند و ما را به مدرسه فرستادند و مستخدم را همراه ما فرستاد که احمد وصله را از شلوارش جدا نکند. احمد باچشمانی گریان به مدرسه آمد. مادرم می گفت اکثر محصلین از افراد عادی هستند و فردا در جامعه درکنار شما قرار خواهند گرفت، نباید کاری کنید که حسادت آنها در جامعه منجر به دشمنی با شما شود. بعداً دیدیم کالسکه سوارها چیزی از آب درنیامدند. سه تن از همکلاسی های ما صادق هدایت - خسرو هدایت - غلامعلی فریور بودند. هدایت در کلاس به درس توجه نداشت و نظم کلاس را بهم می زد، تصور نمی کردم چنان آدم درخشانی از آب درآید. فریور شاگرد اول می شد که بعد به اروپا اعزام گردید و مدتی نماینده مجلس و سپس هم وزیرکابینه من شد.

یکی از شاگردانی که در رشته ریاضی شاگرد اول شد و به اروپا رفت تقی روحبخش بود که بعداً دائم الخمر شد و در گوشه خیابان تلف گردید.

وقتی مادرم دردعوای لشت نشاء موفق شد چون نذر کرده بود مراهم با خودبه کریلا و نجف برد. در آنجا تصمیم گرفتم آخوند شوم مادرم مرانزد آیت الله شهرستانی برد. او به من تکلیف کرد که به دنبال تحصیلات جدید بروید ولی روحانیون ترقیخواه را فراموش نکنید.

دکترامینی درباره قرارداد نفتی با کنسرسیوم چنین می نویسد:
من قرارداد فروش نفت ملی شده ایران را به عنوان مسئول هیئت ایرانی امضاء و به مجلس تقدیم کردم. در این کارنه خودرامقصر می دانم و نه ملزم به دفاع از خود می باشم و نه مثل

تقی زاده هستم که بگویم (آلت فعل بوده ام) و نه کسی هستم که آن قرارداد را ماده به ماده و کلمه به کلمه نسنجیده و چانه نزده امضاء کرده باشم. درهرماده اش کمال جهد و کوشش را درراه حفظ منافع ملت ایران کرده ام. درشرایطی که پیش آمده بود عقد قراردادی بهتر از آن میسر نبود. درنتیجه لازم نمی دانم بگویم اگرمن امضاء نمی کردم دیگری امضاء می کرد بلکه لازم می دانم بگویم درآن اوضاع و احوال کس دیگری را سراغ نداشتیم که به اندازه خودم به سود ملت ایران پافشاری کند و چانه بزند و زیربار تحمیلات نرود. درآن ایام نمایندگان کنسرسیوم به تحریک نماینده شرکت سابق نفت انگلیس نمی خواستند اصل ملی شدن صنعت نفت را بپذیرند و ما هم می خواستیم این واقعیت را بقبولانیم که ملی شدن نفت امری است انجام شده و ما می خواهیم درباره فروش نفت ملی شده خود قرارداد ببندیم که عاقبت موفق شدیم. ما بازاریفروش می خواستیم که بدون مشارکت مستقیم آنها قابل دسترسی نبود.

اما آیا من برای عقد قرارداد باکنسرسیوم نفت وزیر شده ام؟ سپهبد زاهدی صبح روز ۲۹ مرداد از من خواست که وزارت دارائی را قبول کنم، بنا به طرز تفکر همیشگی خود که نباید درمواقع حساس از زیربار مسئولیت شانه خالی کرد پیشنهاد را پذیرفتم. چون معتقدم افرادی که از انواع نعم این کشور بهره مند هستند دین بیشتری دارند و بنا براین باید مهیای فداکاری بیشتری باشند.

منصفانه باید گفت هیئت نمایندگی ایران مخصوصاً همکاران فنی ما به خوبی از عهده مسئولیتی که داشتند برآمدند و موجب افتخار و سربلندی درمقابل خارجیها گشتند. خدا را شکر می کنم که توانستم به نوبه خود سهم ناچیزی درخدمت به وطن و هموطنانم به دست آورم.

درمباحثات قرارداد مذاکرات طولانی و تندی وجود داشت و

آنهايي که تصور مي کردند همه چيز ها ساخته و پرداخته بود و ما مأمور امضا کردن آن شده ايم جز غرض، مرضي ندارند. به هرحال زحماتي کشيديم و معمائي را حل کرديم و همان قضاوت ملت ايران و وجدان آرامان بهترين پاداش من و همکارانم مي باشد.

دکتراميني درباره عزل خود از سفارت آمريکا چنين مي نويسد: درسال ۱۳۳۶ وقتي سفيرايران درآمريکا بودم همراه سفرای کشورهاي نفتخيز خاورميانه درتلويزيون آمريکا ظاهرشدم و طی بحث درباره مسائل خاورميانه پيشنهاد کردم کشورهاي غني و صاحب نفت خاورميانه صندوق مشترک يا بانکي تشکيل دهند و از آن محل به کشورهای فقير و کم درآمد وام بدهند و کمک شود. هدف از اين پيشنهاد با توجه به پيش بيني وضع جهان ايجاد اتحاد و اتفاق درميان کشورهای منطقه بود تا از يك طرف فقرای منطقه محتاج کمک غرب نباشند و از طرف ديگر درآمد کشورهای پولدار درغرب بيهوده خرج نشود و اين به زبان ساده يعني مبارزه معقول بااستعمار. بلافاصله پس از اين مصاحبه با يك تلگراف معزول و به تهران احضارشدم. امروز پس از سي و چندسال، درگيردار جنگ های نيروهاي متحد با عراق از دهان سران کشورهای نيرومند غربی می شنويم که درمحدوده «نظم جديد جهانی» بايد صندوق مشترکی از کشورهای صاحب نفت و ثروتمند خاورميانه تشکيل و از آن طريق به کشورهای فقيرمنطقه کمک شود.

بعد از عزل از سفارت ايران درآمريکا حدودسه سال خانه نشين بودم تا درنيمه ارديبهشت ماه ۱۳۴۰ نخست وزير شدم. اين کارقدری درنظرخودم زودرس بود. برنامه ريزی کرده بودم که وارد مبارزه انتخاباتی شده به عنوان نماينده تهران به مجلس بروم تا با تشکيل فراکسيونی افکارعمومی را متوجه تحولاتی که لازم است درکشورپيش آيد آماده کنم وياکسب اجازه از مجلس طبق سنت اصیل مشروطيت نخست وزيرشوم و اصلاحاتی که درسرداشتم انجام دهم. اما چنين پيش آمد نکرد و به اصطلاح معروف (بچه هفت

ماه به دنیا آمد)

دراواخر سال ۱۳۳۸ که دولت دکتر اقبال انتخابات دوره بیستم را آغاز کرد به عنوان کاندیدای انتخابات تهران وارد گودشدم. از جریان انتخابات شکایتی مفصل تحویل دیوانعالی کشور دادم ولی آن انتخابات قبل از تشکیل مجلس باطل شد و دکتر اقبال استعفا کرد و شریف امامی نخست وزیر گردید.

هنگامی که انتخابات شروع شد بار دیگر خود را به عنوان کاندیدای تهران معرفی کردم. باروی کار آمدن کنده در آمریکا و هواداری دموکراتها از لیبرالیسم و جنبشهای معروف ملی، حکومت مجبور شد قدری در چپه های تنفس افکار عمومی را باز کند.

وضع کشور از نظراقتصادی که فساد دولتی تمام درآمد نفت و کمک های خارجی را می بلعید واقعا آسفناک شده بود. در زمان حکومت شریف امامی به جبهه ملی اجازه داده شد باشگاهی تهیه و فعالیت کند. آنها نیز خانه شماره ۱۰۹ خیابان فخرالدوله را که متعلق به من بود گرفتند و فعالیت را آغاز کردند. چندی بعد دانشجویان دانشگاه دست به اعتصاب زدند. به موازات آن معلمین سراسر کشور برای به دست آوردن حقوق اجتماعی و ترمیم حقوق مادی خود دست به اعتصاب زدند. رهبر اعتصاب محمد درخشش رئیس باشگاه معلمان (مهرگان) بود.

با پایان یافتن انتخابات، من و دوستانم پرونده مدارک و دلائل آشکار تخلفات در انتخابات را به دادگستری تسلیم کردیم. وقتی مجلس هم تشکیل شد نطقهای تنیدی در مجلس ایراد می گردید. من برای يك كاسه شدن مخالفین فعالیت می کردم اما در جبهه ملی مخالفینی هم بودند که کار را به تأخیر می انداختند ولی درخشش واقع بین تر بود گرچه او هم در سال ۱۳۳۳ هنگامی که نماینده مجلس بود با نطق طولانی خود علیه قرارداد کنسرسیوم و شخص من جای رابطه ای باقی نگذاشته بود ولی واقعیت سیاسی را درک کرد و من کرسی خطابه خود را از محله های مختلف تهران به باشگاه مهرگان

منتقل کردم و درکنار یکدیگر درباره لزوم تحول درکشور سخن می گفتیم. در آن زمان جناح مذهبی ملی یعنی بازرگان - دکترسحابی و سید محمود طالقانی درزندان بودند. من به کمک دوستانم جزوه ای تهیه کردم تحت عنوان (دکترامینی برنامه کارخودرا تقدیم می کند) که به مقدار زیادی چاپ و منتشر شد و خبرگزارها نیز مفاد آن را به دنیا مخابره کردند.

با وجود اعتصاب دانشجویان دانشگاه و تظاهرات معلمین روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ درمیدان بهارستان میان معلمین و نیروهای انتظامی درگیری واقع شد و دکتر ابوالحسن خانعلی دبیر دبیرستانها به ضرب گلوله ازپادآمد و چند نفر هم زخمی شدند که تشییع جنازه مفصلی از او به عمل آمد و دولت درخشش را به عنوان محرک تظاهرات توقیف کرد. اما سرو صدا ها نخواهید.

درست يك هفته بعد از قتل خانعلی گویا روز سه شنبه ۱۴ اردیبهشت بود که صبح زود عمویم سرلشکر حسن امینی به دیدنم آمد و گفت ساعت ده صبح خودرا به دربار برسانم که برای کار مهمی احضار شده ام. امکان پیشنهاد نخست وزیری را هم پیش بینی کرد. چون هیچگونه آمادگی نداشتم با هزار فکر و خیال رفتم. شاه برخورد دوستانه و مهربانی داشت. می دانستم که به من علاقه و اعتمادی ندارد. در آن برخورد سعی کردم تمام آداب لازم را انجام دهم. پس از گفتگویی پیشنهاد کرد نخست وزیر شوم. اجازه خواستم دوروز وقت داده شود تا مطالعه کنم. همیشه عادت داشتم که در کارهای اساسی با گروههای مختلف و دوستان مشورت کنم. سپس بانورالدین الموتی - غلامعلی فریور - دکتر جزایری - عبدالله انتظام - ناصر ذوالفقاری - عبدالحسین بهنیا - هادی اشتری و چندتن دیگر به مشورت پرداختم. اکثر دوستان معتقد بودند که مسئولیت را بپذیرم درحالی که خودم مشکلات کار را در آن زمان و اوضاع خاص می دانستم. در ملاقات دوم باشاه تمام رابطه ایشان با خودم و نوع آن را بیان داشتم. آخرین مطلبی که می دانستم از ذهن ایشان بیرون

نرفته اتهام رهبری کودتا با عده ای از دوستانم از جمله سرلشکر
قرنی بود. ناچار برای جلب اعتماد ایشان باید صراحت به کار می
بردم از جمله گفتم طبق سنت مشروطیت، نخست وزیری هرکس
بارای تمایل مجلسین و فرمان شاهانه می باشد ولی چون درپرونده
انتخابات شاکی هستم و اسنادی به دادگستری فرستاده ام خلاف
اصول است که از همین مجلس رأی اعتماد بخواهم. پس نخست
وزری ام فقط وابسته به حکم شاهانه است و اگر این حکم اعتماد
و پشتیبانی لازم را نداشته باشد حتی يك روز هم کارکردن عملی
نیست. من هم کسی نیستم که به هر قیمت به میز بچسبم، ناچار
همانطوریکه منصوب می کنید هر روز هم اشاره کنید می روم، چون
درگیری را نه به مصلحت خودم می دانم و نه به صلاح ملک و ملت،
فرمان انحلال مجلسین را امضاء کنید که درجیب داشته باشم و
دروقت مقتضی انتشاردهم.

برنامه اصلی من اصلاحات ارضی و مبارزه با فساد و جلوگیری
از اسراف و تبذیر است و گفتم اگر فشارسیاسی از روی دوش مردم
برداشته شود رشد ترقی سریع تر انجام خواهد شد و پایه های
پادشاهی مستحکم تر خواهد گردید، مسئولیت ها متوجه شاه
نخواهد بود، بلکه دولت ها مسئول هستند و پادشاه به عنوان
ضامن بقای مملکت محترم و استواریاقی خواهد ماند. هرچه دراین
باب گفتم ایشان باروی خوش تأیید کردند.

درمورد انتخاب وزراء هم برخلاف اصول و برای نشان دادن
حسن نیت خود و به منظور جلب اعتماد ایشان نظرشان را جویا
شدم. جز دریکی دومورد آنهم به صورت مشورت اظهارنظری
نشنیدم. گفتم وزرای دارائی - بازرگانی - دادگستری - صنایع و
معادن - کشاورزی و وزرای مشاوررا که درنخست وزیری کمک من
هستند تعیین می کنم و تکلیف وزارت فرهنگ هم با اعتصاب معلمین
معلوم است. از محمد درخشش رفع مزاحمت شد. سپهبد بختیار
از سازمان امنیت برداشته شد و سرلشکر پاکروان که همه از او

با احترام یاد می کنند به جای او منصوب گردید .

درحالی که فرمان نخست وزیری و فرمان انحلال مجلسین را در دست داشتم قرار شد صبح فردا کابینه شریف امامی در محل نخست وزیری برای استعفا تشکیل جلسه بدهند و پس از خروج آنان به من اطلاع دهند که به نخست وزیری بروم . ولی هنوز درباره بسیاری از وزراء تصمیمی نگرفته بودم . درحالیکه اعتقاد داشتم کسی که داوطلب تشکیل دولت است باید از ماهها قبل همکاران خود را انتخاب کند و (کابینه سایه) را تشکیل داده همکاری لازم را تمرین کند تا در شروع کار با یکدیگر هماهنگی داشته باشند . من قصد نمایندگی مجلس را داشتم ولی وضع بحرانی مملکت مرا به صندلی نخست وزیری پرتاب کرد .

در نیمه اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ که برکسی نخست وزیر نشستم از حداقل ۱۶ وزیری که باید به عنوان اعضای کابینه معرفی کردم هنوز نام بیش از ۷ نفر را یادداشت نکرده بودم اما از حجم کوه مشکلات و مسائلی که در برابر دولت قرار داشت با خبر بودم .

ایران در هفت سال گذشته بیش از دو میلیارد و پانصد میلیون دلار درآمد نفت و حدود یک میلیارد و دو بیست میلیون دلار کمک خارجی داشت که به باد رفته بود . فساد مالی به اوج رسیده بود ، معاملات متوقف شده و بازرگانان یکی پس از دیگری ورشکست می شدند . فاصله میان فقرا و ثروتمندان زیاد شده بود . مدت ۷ سال آزادی قلم و بیان و اجتماعات ممنوع بود و از یک سال قبل با وزیدن نسیم حقوق بشر از غرب قدری پنجره هارا باز کرده بودند .

وقتی محمد درخشش را وارد کابینه کردم قرار شد دولت مطالبات مالی معلمین را که هنوز در حال اعتصاب بودند تأمین کند . طی تصویب نامه قانونی مبلغی کمتر از ۱۵۰ تومان ماهیانه به معلمین اضافه حقوق داده شد . روزاول نخست وزیری با اولین نطق رادیویی اصلاحات ارضی - اصلاحات اداری و اقتصادی - مبارزه با فساد

آزادی و دموکراسی را به مردم وعده دادم و همه را به قناعت دعوت کردم. اولین دستورم به عنوان نخست وزیر دستوری عوامفریبانه بود با معیارهای رایج درحالی که به نظر خودم چنین نبود. از چندماه قبل شنیده بودم که درمنابر و عاظ برای تحریک مردم دربارهٔ فساد کاباره ها صحبت می کنند و چون شخصاً هم با این نوع تفریحات نظر موافق نداشتم درچند سطر به شهرداری دستور دادم که ظرف ۴۸ ساعت ترتیب لغو جواز کار و اقامت تمام گروههای موزیک و رقاصه هارا داده وسایل خروج آنها را از کشور فراهم کند. با این ترتیب این وسیلهٔ تبلیغ را از دست اهل منبر گرفتم.

اصلاحات ارضی اولین و مهم ترین برنامهٔ دولتم بود. مالکین دربرابر دولت می ایستادند. آنها درحوزهٔ روحانیت هم نفوذ داشتند. چون مقدار قابل توجهی از بودجه تبلیغات روحانیون از محل (سهم امام) توسط مالکین تأمین می شد. از طرفی از وقتی که پیاد داشتم انتخابات مجلس دست مالکین بود. من خواستم مجلس ساختگی را منحل کنم و می دانستم تا دو سال انتقال قدرت از مالکین به مردم برای انتخابات نسبتاً آزاد طول می کشد. عبدالحسین بهنیا وزیرداری کابینه هم که به نظر من بهترین وزیرداری بود از ریشه و بنیاد با هر نوع اصلاح ارضی مخالفت داشت. مبارزه با فساد و تعقیب مقامات درجه اول لشکری و کشوری و ممنوعیت ورود کالاهای لوکس از برنامهٔ دولت من بود. برای انجام این کارها پشتیبانی شاه لازم بود که از همان روزهای اول معلوم شد بیشتر تعارف است تا واقعیت. به کمونیستها اعتقاد نداشتم. ناچار باید متوجه میراث داران مصدق می شدم. در دورهٔ کوتاه حکومت شریف امامی مطلع بودم که گروهی از سران جبههٔ ملی در منزل اللهیار صالح جمع شده و (جبههٔ ملی دوم) را اعلام کرده اند. در فرصت تشکیل کابینه کوشیدم تا چندتن عناصر صالح جبههٔ ملی را آمادهٔ همکاری کنم. دوسه نفر عناصر درجه اول امتناع کردند ناچار کابینه را با چند تن از افراد مورد اعتماد خود درکنار چند تن افراد مورد

اعتماد پادشاه تشکیل دادم. چند جای خالی باقی ماند و عاقبت آقایان نیامدند. با اینکه درمیان افراد جبهه ملی افراد شایسته و وطن دوست کم نبودند جز اللهیار صالح و دکتر غلامحسین صدیقی درمیان آنان افراد درجه اولی سراغ نداشتم. تمام وجاهت جبهه ملی مدیون مصدق بود که در مدت زندان و تبعید دکتر مصدق تا شروع دولت من اعضای جبهه ملی ۸ سال فقط از کیسه مظلومیت دکتر مصدق خوردند و هیچ عمل نمایانی انجام ندادند. در آن مدت فقط اعلامیه مؤثری از طرف اللهیار صالح در پشتیبانی از (دکترین آیزنهاور) منتشر گردید که با اعتراض اعضای درجه دوم و سوم جبهه ملی مواجه شد.

من در آستانه نخست وزیری امید همکاری با چنین افرادی رداشتم و اگر رهبران جبهه ملی با شرکت خود در یک برنامه اصلاحی یک بار دیگر بخت مشارکت و تأثیر در تحولات سیاسی ایران را می یافتند شاید در آینده وقایعی که منتهی به انقلاب ۱۳۵۷ شد، پیش نمی آمد. ولی به چنین بختی پشت پا زدند و میراثی را که از دکتر مصدق به ایشان رسیده بود به باد دادند. تأثیرشان در حوادث بعدی ایران به صفر رسید.

دکتر امینی درباره دوستی خود با جان کندی چنین می نویسد:
در سال ۱۳۳۶ در کابینه علاء به مأموریت سفارت ایران در آمریکا عازم شدم. زبان خارجه من فرانسه بود و به زبان انگلیسی به اندازه رفع احتیاج عادی آشنا بوده و تکلم می کردم و روزنامه می خواندم. در وزارت خارجه سابق نداشته و دیپلمات هم نبودم. می دانستم که دیپلمات از خود رائی ندارد و مأمور است دستورات و سیاست دولت خود را در محل مأموریت اجرا کند. من سیاستمدار بودم و عادت داشتم در هر کاری نظر و سلیقه خود را هم اجرا کنم.
اشیاء عتیقه ایرانی میراثی و متعلق به خانم را به آمریکا برده و در یکی از سالن های سفارت چیده بودم. وقتی گروهی توریست می آمدند اشیا مزبور به معرض نمایش گذارده می شد.

دراویل کار ابتدا شروع به معاشرت با سفیران کشورهای اسلامی و خاورمیانه کردم و به آنها فهماندم اگر ما جمع و نزدیک شویم سیاست جهان اهمیت بیشتری به ما می دهد. در این کار هم موفق شدم، سپس دردانشگاهها شروع به سخنرانی کردم. هر هفته دردانشگاهی یا باشگاهی به منبر می رفتم و بیشتر درباره ایران و اهمیت خاورمیانه سخن می گفتم و حق منبرها را هم به کتابخانه ها یا دانشگاهها و مؤسسات خیریه هدیه می کردم.

وقتی موضوع تازه ای برای ایران درسهای آمریکا مطرح بود و ما به آرای سناتورها احتیاج داشتیم ترتیب شام مفصلی در سفارت دادم که تعداد قابل توجهی از سناتورها از دموکرات و جمهوریخواه با خانم هایشان در آن شرکت کردند. در آن موقع آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا و برادران دالس یکی وزیر خارجه و دیگری رئیس سیا بودند. در برخوردها گاهی می شنیدم که دولت آمریکا با خرید های مکرر اسلحه به دستور شاه موافق نیست. گفته می شد اگر قرار است در برابر حمله احتمالی شوروی دفاع شود این سلاحها قابل و کافی نیست ولی در عوض این عمل موجب خواهد شد که بودجه کشورهایی نظیر ایران که باید صرف توسعه اقتصادی گردد به اسلحه اختصاص داده می شود و موجب فقر بیشتر مردم می گردد. در آن موقع حزب دموکرات مشغول بررسی معرفی کاندیداهای ریاست جمهور بود. در میان سناتورهای آمریکا جان کندی جوان و منتفذ و محبوب بود که گفته می شد نامزد ریاست جمهوری است. در گفتگوها او را هوشیار و بلند پرواز دیدم و سخت علاقمند به توسعه آزادی و دموکراسی در همه کشورهای بود. در یکی از میهمانیهای بزرگ که ما دعوت داشتیم خانم ها یک مسابقه خوش لباس ترین خانم دیپلمات خارجی و سیاستمدار آمریکائی برقرار کردند که خانم من و ژاکلین کندی انتخاب شدند که فردای آن روز عکس هر دو خانم در مطبوعات آمریکا چاپ شد.

سناتور کندی که می دانست من دوستی تازه ای بین سفیران

کشورهای مسلمان منطقه برقرار کرده ام يك شب من و خانمم را برای شام به منزلش دعوت کرد. در آن شب درباره دكترين آينهاور با من صحبت کرد. گفتم با اينكه آينهاور از حزب مخالف شما است با دكترين او موافق هستم زيرا اگر آمريكا خود را ابرقدرت جهان و مبشر آزادی و دموكراسی می داند بايد در اين راه تعهداتی را بپذيرد و خرج هم بکند.

الهييار صالح هم آن را تأييد کرد كه مورد انتقاد دوستان جبهه ملی قرار گرفت. آنچه در آن شب گذشت همين بود و كليات درباره مشخصات کشورهای منطقه و وجه مشترك آنها دين اسلام بود.

يك بار هم خانم ژاكلين كندی دراوايل حكومت من به تهران آمد. وقتی خبرنگاران در فرودگاه علت سفرش را می پرسند می گويد در درجه اول برای ملاقات دكتر اميني آمده ام و تعريفی از من می كند.

صريحاً بايد بگويم جان كندی رئيس جمهور آمريكا بيش از آنكه در نخست وزيری من موثر باشد در استعفاء و كناره گيری من موثر بود. اين است واقعيت شايعات رابطه من با كندی به روايت خودم.

دكتر اميني همچنين می نويسد: با تمام كوششی كه می شد در غياب مجلس شاه از دولت پشتيبانی كند و يا بيش از آنچه از من و دولت رنجش دارند رنجيده نشوندولی گاهی حرفهائی زده می شد كه شاه را می رنجاند. از جمله روزی در مراسم تقسيم اراضي در فارس وقتی زنان و مردان با لباسهای محلی با ساز و دهـلـلـلـهـله و شادی می كردند شاه به مهندس فريور وزير صنايع و معادن رو كرد و گفت: می بينيد مردم مملكت چقدر به ما علاقه دارند؟ مهندس فريور جواب داد كه: هنوز همه اينهارا می شود به زور دوتا ژاندارم به خط كرد و به هر مراسمی برد. بايد زمان بگذرد، مردم آزادی را حس كنند تا هر جا كه می روند به ميل خودشان و با پای خودشان بروند، نه با كاميونها و اتوبوسهای دولتی.

پیداست با این جواب به شاه چه گذشت و به حساب دولت من چه نوشته شد؟

یادمراسم افتتاح سد دزفول که شاه معتقد بود یکی از ۶ سد بزرگ دنیا می باشد از ابراهیم مهدوی وزیر سابق کشاورزی خواسته بودم استانداری و سرپرستی آب و برق خوزستان را قبول کند. وقتی یکی از مهندسين دربارهٔ سدگزارش داد شاه به مهندس مهدوی گفت عاقبت آنهمه خرج و سرمایه گذاری به نتیجه رسید، حالا این سد برای منطقه و کشور چه ارزشی دارد؟

مهدوی فوراً جواب داد قربان به عرض برسانم که مفت نمی ارزد. هر سدی که ساخته می شود باید پیش از اتمام آن شبکه آبیاری زیر سد آماده شده باشد که به سرمایه و وقتی بیشتر از سرمایه و وقت ساختمان سد احتیاج دارد. برای این سدهنوز هیچ چیز ساخته نشده است و جز به کار انداختن دو توربین برق کاری از این سد بر نمی آید و مقرون به صرفه نیست.

در یکی از جلسات هیأت دولت با حضور پادشاه که برای بررسی بودجه ارتش تشکیل شده بود الموتی حقوق و مزایای يك قاضی عالیرتبه را با يك افسر متوسط مقایسه کرد. وقتی که از پادشاه جوابی به سود ارتش گرفت، نورالدین الموتی دبیرکل سابق حزب توده گفت اعلیحضرت یقین داشته باشید که ما شمارا دوست داریم و این بحث ها به مناسبت همین دوستداری است. اما پادشاه در مقابل او مثل کسی که حرف نامناسبی شنیده باشد اخم کرد و سر به زیر افکند و ساکت شد.

از این نوع گرفتاریهای خصوصی که نتیجه اش دلتنگ شدن پادشاه از من و دولت می شد کم نداشتیم.

دولت دکتر امینی: تاریخ تشکیل ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰

نخست وزیر: دکتر علی امینی، وزیر مشاور و سرپرست امور اقتصادی: دکتر علی اصغر پوره‌مایون، وزیر جنگ: سپهبد علی اصغر نقدی، وزیر خارجه: قدس نخعی، وزیرکشور: سپهبدصادق عزیزی، وزیردارائی و سرپرست گمرکات و انحصارات: عبدالحسین بهنیا، وزیر پست و تلگراف: مهندس هوشنگ سمیعی، وزیرکار: عطاءالله خسروانی، وزیر صنایع و معادن: مهندس غلامعلی فریور، وزیر دادگستری: نورالدین الموتی، وزیر راه: مهندس جمال گنجی، وزیر بهداری: دکتر عبدالحسین طباطبائی که قبول نکرد و از تاریخ ۱۳/۳/۱۳۴۰ دکتر ابراهیم ریاحی معرفی شد. وزیر کشاورزی: دکتر حسن ارسنجان، وزیر بازرگانی: جهانگیر آموزگار، که از تاریخ ۳/۴/۴۰ معرفی شد. وزیر مشاور: هادی اشتری، وزیر مشاور: ناصر ذوالفقاری که از تاریخ ۲۱/۴/۴۰ معرفی شد. درخشش نیز وزیر فرهنگ گردید.

تغییرات: در تاریخ ۲/۱۰/۴۰ مهندس غلامعلی فریور وزیر صنایع و معادن استعفا کرد و به جای او مهندس تقی سرلک مشغول به کار شد.



دکتر حسن ارسنجانی



مهندس هوشنگ سمیعی



عطاءالله خسروانی



عبدالحسین بهنیا



مهندس تقی سرک



مهندس جمال گنجی



ثورالدین موتی



مهندس غلامعلی فیروز



دکتر ابراهیم ریاحی



ناصر ذوالفقاری



جهانبگیر آموزگار



قدس نخمی



هادی اشتری



دروخش زیافرهنگ

چهره هائی تازه درکابینه دکتر امینی

با توجه به خاطرات دکترامینی که هنگام دعوت به نخست وزیری برای این کارآمدگی نداشت و حتی دربارهٔ وزرای خود هم هیچ مطالعه ای نکرده بود سرانجام کابینه را باقیافه های تازه ای به شاه معرفی کرد که پیشینه بعضی از وزرایش مورد بحث و گفتگوی فراوان بود.

افرادی نظیرنورالدین الموتی به سمت وزیر دادگستری - دکترحسن ارسنجانی به عنوان وزیرکشاورزی و محمد درخشش به سمت وزیر فرهنگ از آن جمله اند. نورالدین الموتی جزو ۵۴ نفر متهمین به فعالیت کمونیستی درزمان رضاشاه بود که دردادگستری محاکمه و محکومیت زندان یافته بود ودرشهریور ۱۳۲۰ از زندان آزاد و مؤسس و عضو کمیتهٔ مرکزی و حتی دبیرکل حزب توده شده بود وعلت نزدیکی او بادکترامینی مداخله درامورورثهٔ وثوق الدوله می باشد که از این راه نیز صاحب ثروت زیادی شده بود. او دردادگستری به خوشنامی و چپگرایی شهرت داشت و برای اولین بار بود که به هیئت دولت وارد می شد. دکترارسنجانی که فئودالها و بازیگران مرتجع اعتبارنامه اش را درمجلس رد کرده بودند و کینهٔ

شدیدی از خوانین و فئودالها بردل داشت و دکترای حقوق در رشته سیاسی را به اتمام رسانیده بود بدون داشتن سابقه خدمت در وزارت کشاورزی به عنوان وزیر آن وزارتخانه معرفی گردید و بعداً معلوم شد نقش مهمی در امر اصلاحات ارضی دارد.

درخشش که کارش رهبری جامعه معلمین بود بعداً با سمت وزیر فرهنگ به کابینه وارد شد که پس از سقوط رژیم در این باره چنین گفت:

من پس از اینکه در روز ۹ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ در محل باشگاه مهرگان روز ۱۲ اردیبهشت را برای اعلام اعتصاب اعلام کردم به اتهام (برهم زدن حکومت قانون و مشروطیت و قیام علیه سلطنت) دستگیر و به زندان قزل قلعه افتادم و می خواستند مرا محاکمه کنند. روز ۱۲ اردیبهشت که روز اعتصاب معلمین بود در میدان بهارستان محشرکبرائی برپا بود. ساعت ۱۱ صبح بود که سرگرد شهرستانی با اسلحه کمری خود دکترخانعلی یکی از دیران زحمتکش را از پای درآورد و به دنبال آن هم عده ای با سرنیزه مجروح گردیدند. سرگرد شهرستانی را بعداً به دادگاه بردند و آنقدر محاکمه را طول دادند تا از زندان آزاد شد و حتی به درجه سرتیپی و ریاست پلیس تهران هم رسید. پس از قتل دکترخانعلی، از طرف معلمین به باشگاه مهرگان که توسط پلیس تصرف شده بود حمله شد و از دست پلیس خارج گردید و در آنجا قطعنامه ای صادر گردید که در رأس آن آزادی بدون قید و شرط من بود. در مجلس عده ای از وکلا از جمله اللهیار صالح به دولت شریف امامی حمله کردند و موجب سقوط آن دولت و روی کار آمدن دکترامینی شدند. نخست وزیر جدید به باشگاه مهرگان آمد و از معلمین خواست که برای انجام خواستههای خود به او مهلت بدهند. معلمین در آن جلسه با نخست وزیر به توافق نرسیدند و قرار شد چند نفر انتخاب و در جلسه دولت حضور یافته مطالب خود را بیان کنند. در نتیجه من و چند نفر دیگر انتخاب و معرفی شدیم که در جلسات هیئت دولت

شرکت کرده طی سه جلسه طرحی را که جامعهٔ معلمین تهیه کرده بودند با اضافه کردن یک تبصره به هیئت دولت رسانیدیم. چون دولت اعلام کرده بود که ورشکسته است قرار شد پس از تأمین اعتبارات خواسته های معلمین انجام شود. با این طرز اعتصاب ۱۱ روزه معلمین پایان یافت. دولت امینی وزیر فرهنگ نداشت و به علت حالت فوق العاده هیچکس حاضر به قبول این پست نبود. در نتیجه دولت برای انتخاب وزیر فرهنگ به جامعهٔ معلمین رجوع کرد. سرانجام به اتفاق آراء مرا که رئیس باشگاه مهرگان بود به عنوان وزیر فرهنگ معرفی کردند و به این ترتیب به ارادهٔ معلمان وزیر فرهنگ شدم.



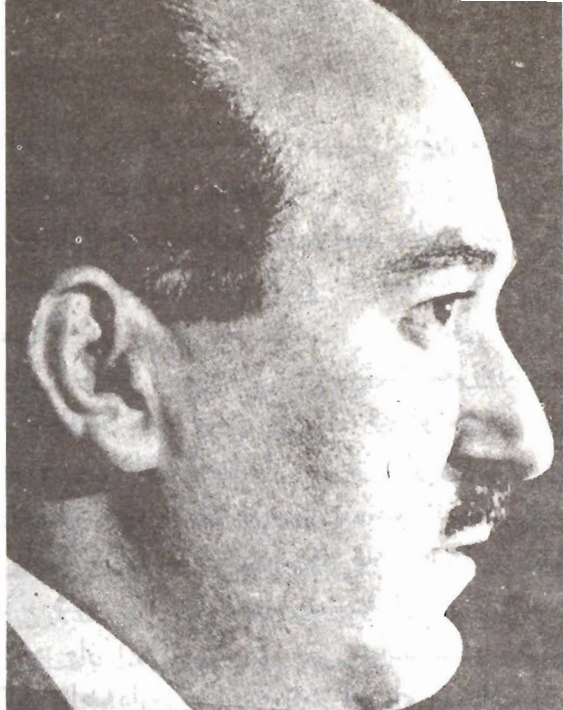
دردولت امینی با وجود بدی وضع مالی کشور حقوق معلمین افزایش یافت و از این جهت فرهنگیان از این دولت و اقدامات درخشش همواره به نیکی یاد می کردند که به حقوق معلم توجه خاصی نشان داده اند.

نورالدین الموتی وزیر دادگستری که از محارم دکتر امینی بود شروع به یک سلسله انتصابات پرسروصدا در دادگستری کرد که از جمله انتصاب بنی فضل به دادستانی دیوان کیفر بود که با مصاحبه های خود جنجالها برانگیخت و به دنبال آن هم در دادگستری قرارهای توقیف زیادی صادر شد.



حسن بقائی نائینی در مجلهٔ آینده می نویسد:
سید جعفر بهبهانی که در حکومت شریف امامی بافتح الله فرود و دکتر علی امینی مؤلف بودند و در گوشه و کنار تهران با برگذاری متینگ از حکومت انتقاد می کردند و روابط بسیار نزدیک با هم داشتند، وقتی امینی نخست وزیر شد بهبهانی می خواست سه

وزیردرکاینه داشته باشد. با این که امینی پس از گرفتن فرمان نخست وزیری به خانه جعفریهبهبهانی آمد توافق نشد و خط ها از هم جداگردید. بهبهانی که بین بازاریان و روحانیون نفوذ داشت بابرگذاری روضه خوانی درخانه خود (خیابان آمل) کاینه امینی را به باد انتقاد گرفت و گفته شد که این مرد چون خواهرزاده محمدعلی شاه می باشد از دانی خود تبعیت کرده همانطوری که محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست و با مشروطه مخالف بود اوهم مجلس را منحل کرده و انتخابات را انجام نمی دهد. درنتیجه دکترامینی دستوربازداشت جعفریهبهبهانی را داد و سه روز بهبهانی در شهربانی توقیف بود. عده ای درشهربانی اجتماع کردند تا بهبهانی آزادشد.



ارسنجانی و اصلاحات ارضی

از جمله وزرائی که انتصابش جلب توجه فراوان کرد دکتر حسن ارسنجانی بود که پس از شهریور ۲۰ روزنامه «داریا» را منتشر ساخت. قبلاً کارمند بانک کشاورزی بود و بعداً به وکالت دادگستری پرداخت. درنخستین دوره دکترای حقوق با او همکلاس بودم. مردی دقیق و باهوش و زیرک و پرمدعا بود که تاحدی کارهایش مرموز به نظر می رسید. قدی کوتاه و هیکلی چاق و قلمی تند و تیز داشت و اطلاعاتش در زمینه های سیاسی و اجتماعی عمیق بود. مدتی در روزنامه نبرد و ایران ما با امضای دکتر داریا مقالاتی می نوشت و سرانجام امتیاز روزنامه داریا را گرفت که روزانه صبح منتشر می شد. باقوام السلطنه خیلی نزدیک شد و با اینکه اهل شیراز بود از منطقه مورد نفوذ قوام یعنی لاهیجان به نمایندگی مجلس انتخاب گردید که فتوادلها و ملاکین

اعتبارنامه اش را رد کردند و درحقیقت ازبطن مجلس پانزدهم يك مخالف سرسخت فتودالیده متولد شد .

وقتی اعتبارنامه ارسنجانی درمجلس مطرح شد ناصرذوالفقاری با آن مخالفت کرد و هنگام طرح اعتبارنامه درجلسه ۱۷ شهریور ۱۳۲۶ چنین گفت:

ارسنجانی مدعی است که به مناسبت معروفیت درسطح کشور ازلاهیجان انتخاب شده است درحالی که او مدیر روزنامه بود نه نخست وزیر و یا لااقل استاندار و حتی فرماندار. به همین جهت موجبی برای انتخاب او از لاهیجان وجود ندارد. ثانیاً ارسنجانی درروزنامه داریا کراراً تذکر داده که قانون اساسی نقائصی دارد و باید اصلاح شود و این گفته و نوشته اوقیام برضد حکومت ملی تلقی می شود و از این جهت هم نمی تواند نماینده مجلس باشد. از نمایندگان تقاضادارم به اعتبارنامه او رأی مخالف بدهند .

عباس اسکندری دردفاع از ارسنجانی گفت: چون ذوالفقاری به مقام شامخ مطبوعات توهین کرده و مقام يك نگاررا کمتر از يك فرماندار دانسته به این امرمعرضم. چون افتخاردارم که روزنامه نگار هستم و موقتاً وکیل مجلس. خیال می کنم مقام روزنامه نگاری اجل و اعلی بر سایرکارهاست. (باتمانقلیح: به شرط آنکه کارشان هتاکي و اخاذی نباشد) ممکن است بعضیها معروفیت خوب و بعضیها معروفیت بد داشته باشند ولی بحمدالله شما آقای باتمانقلیح معروفیت خوبی دارید (خنده نمایندگان). آقای ذوالفقاری می گویند مدیر روزنامه داریا تذکراتی درباره اصلاح قانون اساسی داده و این تذکرا گناه نابخشودنی می داند درحالی که من معتقدم جلوگیری از انتشار فکر و اندیشه گناه است. درانجیل مثلی هست که به فرض ارسنجانی گناهگار باشد آیا آنها که با او مخالفت می کنند خودشان بی گناهند؟ اظهار نظر درباره قانون اساسی جرم نیست، تا به حال چندبارقانون اساسی ما تغییر کرده و اصولاً هم می شود فکر کرد که درقانون اساسی ما نواقصی هست که باید رفع

شود. باید در قضاوت انصاف داشت.

سرانجام مجلس اعتبارنامه ارسنجانی را رد کرد. در محافل سیاسی این طور تعبیر شد که مجلس ساخته و پرداخته قوام می خواست به رهبر حزب دموکرات قیافه مخالف خود را نشان بدهد و این ژست با رد اعتبارنامه ارسنجانی که مورد توجه خاص جناب اشرف بود و از خانه او یعنی (لاهیجان) وکیل شده بود در صحنه پارلمان به رخ او کشیده شد تا قوام تکلیف خود را بداند.

ارسنجانی که به کاروکالت دادگستری اشتغال داشت در وقایع ۳۰ تیر در کنار قوام السلطنه قرار گرفت که با کناره گیری قوام السلطنه بار دیگر به وکالت پرداخت. یکبار به فکر تأسیس حزب افتاد و حزب آزادی را بنیان نهاد که اعضای کمیته مرکزی آن عبارت بودند از: ملک الشعرا بهار - سرلشگر ناصرالدوله فیروز - رضا آذرخشی - ابوالقاسم امینی - زین العابدین کاشانی - علی اصغر وزیری. ولی این کار هم سروصورتی نگرفت و در کوتاه مدت از بین رفت.

مدتی از ارسنجانی در امور سیاسی خبری نبود تا اینکه هنگام تشکیل کابینه دکتر امینی به عنوان وزیر کشاورزی معرفی شد و برنامه اصلاحات ارضی مطرح گردید و با انتصاب او پشت فنودالها و مالکین و زمین داران لرزید. زیرا می دانستند که ارسنجانی از مالکین انتقام خواهد گرفت.

او خود را مبتکر اصلاحات ارضی می دانست و مسئله را در هیئت دولت مطرح و به عرض شاه رسانید و شاه هم که از زمان دولت دکتر اتبال می خواست کار اصلاحات ارضی را سرو سامانی بدهد در این راه حد اکثر مساعدت را نمود. در آن ایام فنودالها و صاحبان املاک بزرگ و روحانیون با اصلاحات ارضی مخالفت می ورزیدند ولی ارسنجانی با علاقه شاه به این امر با قدرت فوق العاده ای در اجرای این برنامه کوشید و کنگره دهقانان را تشکیل داد که در آن شاه نطق مهمی ایراد کرد. بعد از سقوط کابینه امینی ارسنجانی در کابینه علم همین شغل را به عهده داشت و به اقدامات

خود دربارهٔ اصلاحات ارضی و تشکیل شرکتهای تعاونی ادامه می داد. پس از اینکه این کار سرو سامانی گرفت واقعهٔ خرداد ۴۲ پیش آمد و کنگرهٔ آزاد زنان و آزاد مردان برای تشکیل مجلس به وجود آمد. مخالفت با ارسنجانی خیلی زیاد شده بود که به سمت سفیر ایران در ایالتالیانصوب گردید و دنبالهٔ کار اصلاحات ارضی به سپهد ریاحی سپرده شد. با این طرز به تدریج ارسنجانی از کارهای سیاسی فاصله گرفت و پس از مدتی مجدداً به تهران آمد و به همان کاروکالت دادگستری مشغول شد. روزها از خانه خود دزاشیب تا تهران پیاده می آمد و برای حفظ سلامتی خود می کوشید ولی ناگهان دچار سکتۀ قلبی شد و درگذشت.

مرگ ناگهانی ارسنجانی بدون داشتن هیچ کسالتی شایعاتی به وجود آورد که صحت نداشت. پس از فوتش به علت داشتن یک فرزند بین بستگانش اختلافاتی پیدا شد که منجر به انتشار وصیتنامهٔ او گردید و معلوم شد از او مقادیری وجه نقد دربانکهای اسرائیل باقی مانده است. یکبار هم هنگام مسافرت موشه دایان وزیر دفاع معروف اسرائیل به ایران او با سمت وزارت از او پذیرائی می کرد و مثل این که به ابتکار او موشه دایان که گویا آن وقت مسئولیت کارهای کشاورزی و تعاونی اسرائیل را بر عهده داشت به ایران دعوت شده بود. رابطه او با مقامات اسرائیلی هم از همان نوع کارهای مبهم دکترا رسنجانی به شمار می رفت. به هر حال روزنامه نگاری متفکر و تکرر و پرتلاش و فعالی بود که مرگ ناگهانی اش تولید تأسف فراوان کرد.



در مجلس شورای اسلامی معاون وزارت خارجه گفت: اسناد وزارت خارجه حاکیست که دکتر ارسنجانی در بهمن سال ۱۳۴۱ وارد (تل اوپو) شد. موشه دایان گفت ارسنجانی وزیر کشاورزی ایران از آدمهای بزرگ عصر ماست.



دکتر امینی در خاطراتش می نویسد: در مورد لایحه اصلاحات ارضی فکر کردم مسئول آن باید از خانواده مالکان و ثروتمندان نباشد ولی در عین حال بلندپرواز و جاه طلب باشد تا بتواند در برابر بانفوذترین قشر طبقه حاکمه قد علم کند. این شخص حسن ارسنجانی بود. از برکشیدگان قوام السلطنه می باشد که در روزنامه داریا مقالاتی به طرفداری از رعایا و دهقانان و علیه ظلم و تجاوز مالکان می نوشت. در مجلس هم در نطق دفاعیه خود از اعتبارنامه اش به مالکین حمله کرد و ناصر ذوالفقاری به عنوان نماینده مالکین علیه او سخنرانی کرد و اعتبارنامه اش رد شد. ولی ارسنجانی مرتب در روزنامه ها مقالاتی علیه مالکین می نوشت. یکبار هم در غیاب من با سرلشکر قرنی و عده ای جلساتی داشتند که همه رابه عنوان کودتا دستگیر کردند و شایع بود که انگشت من هم در کار بوده است. دکتر ارسنجانی را وزیر کشاورزی کردم ولی مراقب بودم که تند نرود. خواسته بودم که اصلاحات ارضی را از املاک خودم شروع کند. از لشت نشا که مجموعه ای از چهل و دو آبادی بود، در حوزۀ شمال آنجا را هندوستان ایران می نامیدند. پادشاه را برای شرکت در مراسم اهدای اسناد مالکیت دهقانان به آنجا دعوت کردیم. در دوران کوتاهی که دولت سرکار بود کار اصلاحات ارضی پیش می رفت. ارسنجانی پس از استعفای دولت همچنان بر سر کار ماند در حالی که دیگرتریزی نداشت و کارش سرعت گرفت. شاید امید داشت که نخست وزیر شود. چندی بعد کنگره دهقانان را تشکیل داد و دیگر جای سکوت نبود. اعلامیه ای امضا کردیم که بعدها چوب آن را خوردیم.

ارسنجانی چهار اسبه می تاخت. یک روز پس از تشکیل آن کنگره به دیدن من آمد. پرسیدم این چه اشتباهی است که پی در پی می کنید مگر عاقبت آن رانمی بینید؟ گفت (ایشان) مزاجشان

چنین کارهائی را می طلبید و بنده متخصص پوست خربزه هستم. پوست خربزه را می اندازم دیگر با ایشان است که پایشان را روی آن بگذارند و سربخورند یا نگذارند.

چندسال بعد ارسنجانى سفیرایران درایتالیا شد که در آنجا بدیدم آمد باز حرف را به اشتباهات پی در پی کشاندم. گفت شمامی دانید که شاه می خواهد همه کارها دست خودش باشد و به اسم خودش تمام شود. هیچکس درمورد آذربایجان از قوام و درمورد نفت از دکتر مصدق حرف نمی زند. اصلاحات ارضی بانام شما و من شروع شد، اگر نمی ماندم و تند تر نمی رفتم و همه را با نام ایشان نمی کردم من و شمارا جلوی آفتاب کباب می کرد. من هم وقتی دیدم نمی خواهد به هیچکس امان بدهد و نامی از هیچکس جز خودش نباشد جریان را هرروز تندتر می کردم و میخ آخر را به تابوت کویدم. از این حرف ارسنجانى بسیار ناراحت شدم و گفتم وای اگر از پس امروز بود فردائی.

این همان روحیه ای بود که هویدا خوب فهمیده بود که تمام اشتباهات به عنوان اوامرشاهانه انجام می شد و نتیجه اش را دیدیم و هنوز هم داریم می بینیم.



به هرحال دکتر ارسنجانى درباره اصلاحات ارضی طی نطق های متعدد خود چنین می گفت:

درايران پنجاه هزار دهكده و قريه وجود دارد كه جمعاً ۱۷ ميليون هكتار از اراضى كشور قابل كشت مى باشد. يك چهارم اراضى آبی و بقیه دیمی است. در رابطه زارع و مالك رعایت عدل و انصاف در ايران نشده و اصول قرون وسطائى اجرا مى شود. در بعضی از دهات آذربایجان و زنجان هنگامی که زارع كشمش را در آفتاب خشك مى كرد مالك حق داشت كه سی درصد محصول كشمش را به مناسبت آفتابى كه درده او مى تابد به عنوان حق

مالکانه برداشت کند. در بسیاری از دهات کشاورز مجبور بود برای ارباب (بیگاری) کند یعنی کار کند و مزد نگیرد. ولی بعضی از مالکین در روابط خود با زارعین رعایت عدالت را می کنند.

من اجرای قانون اصلاحات ارضی را فوق دولت و وزارت می دانم زیرا یک مسئله ملی است که تمام ایران باید در اجرای آن شریک و سهیم باشد. خواه من وزیر باشم یا نباشم و این دولت باشد یا نباشد.

مسلماً اصلاحات ارضی موجب رونق کشاورزی و بالاخره موجب رونق اقتصاد مملکت خواهد شد. اگر در انقلاب مشروطیت مثل ممالکی که فنودالیت از بین رفت مالکین حقوق فنودالیت را حفظ نمی کردند خیلی پیش می رفتیم ولی متأسفانه مشعلداران حقوق فنودالی پس از استقرار مشروطیت جامه های خود را با لباده های مشروطه طلبان عوض کردند. خیلی از کسانی که در دوره استبداد مصدر مشاغل بودند در دوران مشروطیت نیز مشاغل خود را به صورت دیگر حفظ کردند. در میان وکلای مجلس عده قابل توجهی از فنودالها و مالکین بودند و درحقیقت عملاً مجلس شورایی در دست خانواده های فنودال بود. آنهایی هم که از شهرهایی مثل تهران انتخاب می شدند در اقلیت بودند.

اگر روزی دهقانان با اصلاحات ارضی آزاد شوند ما می توانیم یک مجلس ملی متکی به رأی مردم و مخصوصاً زارعین داشته باشیم. بنا بر این آثار اولیه اجرای قانون اصلاحات ارضی ساختمان سالم سیاسی و اجتماعی مملکت ما می باشد و پایه های دموکراسی محکم و استوار خواهد شد. اگر ما بتوانیم دهقانان را آزاد کنیم توانسته ایم ۱۵ میلیون جمعیت ایران را از قید و بند اقتصادی آزاد سازیم. آن وقت رأی آزاد اینان پشتیبان دموکراسی ایران خواهد بود.

دردوره پانزدهم که درباره اعتبارنامه من بحث بود وقتی به وکلا نگاه می کردم می دیدم یک طرف دکتر شفق بود که با ستارخان و

باقرخان همکاری می کرد ولی درکنار او امیرنصرت اسکندری نشسته بود که با مشروطه طلبان می جنگید و هردو نمایندگان حکومت مشروطه بودند.

صریحاً می گویم ملتی که تحت رژیم فئودال است فلج می باشد. آنهایی که در رأس هستند دلشان خوش است که به تناسب زندگی فقیرانه رعایا اینان زندگی مرفهی دارند. بنده درسفراروپا دیده ام که اکثر اینها یا مریض هستند یا می روند درکازینوها پولهایی را که به زحمت از رعایا می گیرند هدر می دهند. اگر رعیت مرغش تخم می کند باید سهم ارباب را بدهد و مباشر می گیرد و برای ارباب می فرستد و او هم همه را می بازد. چند تن از آنها دراروپا به من گفتند ما گاو شیردهی داریم که شیر می دهد و بهای آن را برای ما اینجا می فرستند.

در ۱۴ سال پیش وقتی اعتبارنامه من درمجلس مطرح بود طرح اصلاحات ارضی را به مجلس دادم مثل اینکه زلزله شد، همه به سر و صدا افتادند. بالاخره اعتبارنامه من رد شد.

این مالکیت اراضی و این سیستم ارباب ورعیتی سوابق عجیب و غریبی دارد که باید براساس عادلانه بنا شود. کاری که ما می خواهیم بکنیم هم باعدالت و هم با شرع اسلام منطبق می باشد. زارع نجات پیدا می کند. پول مالک را هم می دهیم تا برود کار دیگری بکند. نمونه کشاورزی ما از دوهزار سال پیش همین بوده که هست، این صحیح نیست که یک عده بدبخت بمانند و یک عده آقا.

تاوقتی مالکین بزرگ درایران وجود دارند ما نمی توانیم مجلس ملی داشته باشیم زیرا زارعین نمی توانند رأی خودرا آزادانه به صندوق بریزند. تمام کسانی که ماسک آزادیخواهی به چهره می زنند و به نام قانون اساسی می خواهند ازقانون اساسی دفاع کنند دروغ می گویند. استقرار قانون اساسی روزی مسلم است که همه افراد ملت ایران حق رأی آزاد داشته باشند. اگر منظور ازآزادی

انتخابات، آزادی فنودالیت و آزادی پولدارها در خریدن آراء مردم است این قبیل آزادی مورد نفرت افراد شرافتمند و تحصیل کرده می باشد.



مهندس آصفی مدیرکل کشاورزی و اصلاحات ارضی خراسان می گفت وقتی سیدجلال تهرانی استاندار خراسان و نایب التولیه استان قدس شد هنگام ورود به ایستگاه راه آهن مشهد ضمن اظهارتشکر از مستقبلین که حدود ۴۰۰ نفر بودند اظهارداشت که از اعلیحضرت تقاضا کرده ام تا زمانیکه مسئول استانداری خراسان و استان قدس رضوی هستم کاراصلاحات ارضی در این استان انجام نشود. برحسب مسئولیتی که داشتم جریان امر را به وزیرکشاورزی اطلاع دادم و قطعاً سازمان های دیگر هم گزارشات لازم را به تهران فرستادند. ولی پس از ۴۸ ساعت دستور انجام برنامه های اصلاحات ارضی در شهرستانهای نیشابور و اسفراین ابلاغ شد و این امر موجب ناراحتی استاندار گردید به طوری که مرا به استانداری خواست و اظهار داشت (به وزیرت بگو اگرپایش را به خراسان بگذارد قلم پایش را خرد خواهم کرد) جواب دادم من نمی توانم پیغام شمارا به وزیرکشاورزی بدهم، شما با امکاناتی که دارید خودتان اقدام فرمائید. چندی بعد وقتی به تهران آمدم و به دیدار وزیر کشاورزی رفتم ارسنجانی گفت ازوضع خراسان و مخالفت هائی که به تحریک استاندار می شود مطلع هستم و قریباً اعلیحضرت برای اعطاء اسناد مالکیت به کشاورزان به مشهد خواهند آمد و عملاً جواب استاندار داده خواهد شد.

همان روز وزیرکشاورزی این جانب و چندتن از مسئولان اصلاحات ارضی را نزد نخست وزیر برد و درباره چگونگی اصلاحات ارضی در استان ها مذاکرات مفصلی صورت گرفت. در این موقع زنگ تلفن نخست وزیر به صدا درآمد و معلوم شد استاندار

خراسان می خواهد صحبت کند. پس از خاتمه مذاکرات تلفنی ارسنجانی که از جریان مطلع شد گفت مثل این که هنوز (این سید جن گیر) یعنی استاندار در مخالفت خود با اصلاحات ارضی پافشاری می کند. سیدجلال تهرانی باید بداند که کار از این حرفها گذشته و قانون اصلاحات ارضی در سراسر کشور اجرا خواهد شد.

یک بار هم مسئول اصلاحات ارضی کل کشور برای ملاقات با استاندار به مشهد آمد. پس از چندروز معطلی و با مراجعات مکرر وقتی با یکدیگر به ملاقات استاندار رفتیم آنقدر متفرقه صحبت کرد و درحقیقت متکلم وحده شده بود و مجال صحبت به رئیس کل اصلاحات ارضی نداد تا مشارالیه خداحافظی کرده بدون اخذ نتیجه به تهران مراجعت کرد.

هنگامی که اعلیحضرت برای تقسیم اراضی و توزیع اسناد مالکیت بین زارعین به مشهد آمدند، استاندار مراسم را درسالنی ترتیب داده بود که مردم متوجه جریان امر نگردند.

چندی بعد اعلیحضرت برای اعطای اسناد مالکیت کشاورزان به جنوب خراسان به بیرجند آمدند. پس از انجام تشریفات مرا احضار و سؤال کردند مخالفت استاندار با اصلاحات ارضی چقدر صحت دارد؟ جریانات را دقیقاً گزارش دادم. قدری قدم زده گفتند عجب افکار متحجری...؟ مخالفت با اصلاحات ارضی! در جواب عرض کردم چون ایشان دوست از طرف اعلیحضرت دارند مخالفت ایشان با اجرای قانون اصلاحات ارضی مردم را شگفت زده کرده چنین تصور می کنند که شاید دربار با تقسیم اراضی زراعی مالکین موافق نیست. فرمودند دراین باره گزارشات کافی به من رسیده و مثل اینکه استاندار به اوضاع دنیا و نتایج مفید این کار توجه ندارد. نتیجه گیری کردم دوره خدمت استاندار در خراسان به پایان رسیده است. چنانکه پس از مدت کوتاهی به تهران احضار شد.

از مهندس آصفی پرسیدم شایع بود که املاک مزروعی بعضی از

مالکین بزرگ خراسان خصوصاً امیراسدالله علم نخست وزیر وقت تقسیم نشده است. او گفت قانون اصلاحات ارضی دقیقاً در مورد کلیه مالکین منطقه به طوریکسان اجرا شده و ایشان هیچوقت مطلبی خلاف قانون عنوان نکرده ولی اگر تقسیماتی از نظر خانوادگی به عمل آمده باشد مربوط به سال های قبل از تصویب قانون اصلاحات ارضی بوده و هیچگونه ارتباطی با دوره اجرای قانون مزبور نداشته است.

مهندس آصفی که از طرف کنگره آزاد زنان و آزادمردان جزو گروه مهندسين اصلاحات ارضی از شهرستان تربت جام معرفی شده و به عنوان نماینده مردم منطقه به مجلس آمده و عضو هیئت رئیسه مجلس بود می گفت چون بارها در کمیسیون های بودجه و کشاورزی به لوایح دولت اعتراضاتی داشته و همچنین به لایحه مصونیت مستشاران نظامی خارجی رأی مخالف داده بودم مورد ایراد دولت و حزب ایران نوین قرار گرفتم که بهتر آن دیدم از نمایندگی مجلس استعفا کنم. رئیس مجلس به ملاحظاتی استعفانامه مرا در جلسه علنی مطرح نکرد ولی يك نسخه از استعفانامه را به وزارت کشاورزی فرستاده بودم و در پرونده استخدامی من باقی ماند و تولید اشکالاتی کرده بود که با مراجعه به امور مالی مجلس و دریافت گواهی موضوع فاصله خدمت حل شد و حکم بازنشستگی صادر گردید.



محمدصادق تهرانیان مدیر روزنامه خراسان هم می گفت سیدجلال تهرانی در خراسان بین مردم و جامعه وضع بدی داشت. از حرکات او همه ناراحت بودند. گاهگاهی در مکالماتش می گفت خرابی این مملکت زیر سر سه (عین) است (علاء - علم - عماد تربتی). بامن و روزنامه خراسان هم به شدت مخالف بود و به اصطلاح به خونم تشنه بود. یکبار که تظاهرات مخالف اصلاحات

ارضی درخراسان صورت گرفت خبرنگار روزنامه خراسان جریان دقیق آن را تهیه کرده به نظراستاندار رساندم و با دست خود در آن اصلاحاتی کرد و گفت چاپ شود. پس از چاپ سروصدابلند شد و من هم متن خبرهای اصلاح شده باخط استانداررا وسیله علاء وزیردربار به عرض اعلیحضرت رساندم که از کارهای او ناراحت شدند.

وقتی سیدجلال از استانداری و نیابت تولیت عظمی برکنارشد مردم خوشحال شدند زیرا گفته ها و روشها و اقدامات او مطابق شئون چنین مقامی نبود.



درکتاب اسرار سقوط ایران چنین نوشته شده است:
سرلشکرپاکروان درسال ۱۳۴۵ هنگامی که وزیراطلاعات بود دریک سخنرانی دردانشگاه پدافندملی گفت شاهنشاه به من فرمودند که نمی دانم علت مخالفت انگلیسها با اصلاحات ارضی درایران از چیست؟ از موقعی که اقدام به این کار کردم مستقیم و غیرمستقیم پیغام داده و نصیحت کرده اند که این اقدام برای آینده سلطنت ما خطرناک می باشد و بهتر است از آن صرفنظر کنید ولی ما توجهی نکردیم ولی آمریکائیهها از این کار حمایت می کردند. چنانکه درهمان وقت فیلیپ تالبوت معاون وزارت خارجه آمریکا گفت تحولات درایران موجب شد که پرزیدنت کندی از شاهنشاه دعوت به عمل آورده اند که به آمریکا بیایند. دولت آمریکا امیدوار است که ایشان را به ادامه راه خلاقه ای که درپیش گرفته اند تشویق کند.



درگاهنامه شاهشاهی چنین خواندم:
گروهی از مالکین طی تلگرافهایی که برای نخست وزیر فرستادند آمادگی خودرا دراجرای منویات شاهانه برای اصلاحات

ارضی اعلام داشتند .

مهدی باتمانقلیچ به نخست وزیر وکالت داد که املاک مزروعی او را که شامل ۳۵ پارچه ملک می باشد و ارزش آن ۲۵۰ میلیون ریال است بین کشاورزان تقسیم کند .

ناصرذوالفقاری وزیرمشاور طی اعلامیه ای اعلام کرد چون مخالفان اصلاحات مملکت، اخباردروغی انتشار داده اند و شایع کرده اند که بین وزراء درمورد اصلاحات ارضی اختلافاتی وجود دارد بدینوسیله اعلام می گردد که کلیه وزراء با اجرای قانون اصلاحات ارضی متفقاً موافقت دارند .

(نکته جالب این است. ناصرذوالفقاری که درمجلس شورایملی با اعتبارنامه ارسنجانی مخالفت کرده بود دردولت امینی درکنار او برای اجرای قانون اصلاحات ارضی فعالیت می کرد و بااین اعلام مخصوصاً وضع خودرا مشخص ساخت که مخالف اصلاحات ارضی نمی باشد.)

روز ۲۲ اسفند ۱۳۴۰ شاهنشاه درمیان شوروهیجان مردم به مراغه به قریه ورجوی تشریف فرما و اسناد مالکیت نخستین املاک تقسیم شده را به کشاورزان اعطاء نموده و خطاب به مالکین چنین گفتند: درچندین سال پیش توصیه کرده بودم که دولت اولین قانون تقسیم خالصجات را به تصویب برساند و بعد قانون اصلاحات ارضی را به مجلس پیشنهاد کند ولی باید بگویم قانونی که به مجلس پیشنهاد شد باقانونی که از مجلس درآمد فرق زیادی داشت و منظور اصلی ما عملی نمیشد زیرا آن قدر شرط و شروط درآن گذارده بودند که به نظر می رسید اجرای قانون سالها طول می کشد تا اینکه فرصت مناسبی به دست این دولت آمد و از آن ۶ ماده ای که برای اصلاحات اولیه و ضروری به دولت ابلاغ کردم استفاده شد و لایحه اصلاحات ارضی را بمورد اجرا گذارد. دراین مراسم حسن ارسنجانی وزیرکشاورزی به پاس مساعی عالییه شاهنشاه بانی اصلاحات ارضی يك قطعه مدال اصلاحات ارضی را

به شاهنشاه تقدیم داشت که شاهنشاه به سینه خود نصب نموده گشتند من مدت ده سال در این راه تلاش کردم تا سرانجام این کار جامه عمل پوشید.



یوسف مازندی در کتاب (ایران، ابرقدرت قرن) می نویسد:
شاه چندماه پیش از تصویب قانون اصلاحات ارضی و تقریباً همزمان با سفر به فرانسه و ملاقات با ژنرال دوگل ظاهراً برای نشان دادن تصمیم خود به انجام تحولات جامعه، (بنیاد پهلوی) را تأسیس کرده بود و به موجب فرمانی (باقیمانده املاک شش دانگ مزروعی موروثی خود را) به طور رایگان به بنیاد پهلوی اعطا نموده بود تا (برای همیشه به عنوان موقوفات خاندان پهلوی وقف ملت ایران شود)

ظاهراً پیش بینی شاه در تأسیس بنیاد از نظر تبلیغاتی باموفقیت روبرو شد زیرا با استقبال دوگل و اکثر مطبوعات فرانسه و اروپا هنگام سفر شاه همراه گردید. همین نظر مساعد بسیاری از سران کشورها و وسایل ارتباط جمعی غرب، شاه را برانگیخت که به عنوان (رهبر اصلاحات اقتصادی و اجتماعی ایران) شناخته شود. دولت امینی پس از ۷ ماه مطالعه اواسط دی ماه سال ۱۳۴۰ قانون اصلاحات ارضی را که حدود مالکیت را به یک ده شش دانگ برای هر مالک محدود می کرد تصویب نمود. طبیعی بود که مخالفین به خصوص بسیاری از زمین داران بزرگ و قشریون مذهبی شروع به مخالفت علنی کردند. همپای این گروه، افراطیون چپ نیز به فعالیت پرداختند زیرا آنها تغییر (نظام فئودالیسم) را (رسالت تاریخی خود می دانستند) و نمی توانستند بپذیرند که شاه این رفورم انقلابی را به جای آنان شخصاً انجام دهد. به ویژه آنکه امکان داشت که صاحب زمین شدن دهقانان باعث شود که وضع زارعین بهبود یابد و (حرارت انقلابی دهقانان) از بین برود و

شاید از همین زمان بود که به گفته شاه (اتحاد نامقدس سرخ و سیاه) شکل گرفت.

به هر صورت کار تقسیم املاک با همه موانعی که مخالفین شاه بین زارعین به وجود می آوردند پیش می رفت و طی تشریفات ویژه ای اغلب توسط شاه صورت می گرفت.

در یکی از روستاهای شمال امیراسدالله علم را در پشت شاه دیدم که با چهره ناراحت و درهمی حرکت می کرد. آن روز بیش از هفتاد زارع می بایست سند مالکیت خود را از دست شاه بگیرند. هنوز اسناد نفر ۲۵ یا ۲۶ توزیع نشده بود و هنگامی که یک روستائی دست شاه را بوسید شاه به دست خود نگاه کرد و چیزی به علم گفت و علم نیز با سنگینی جملاتی بیان نمود. شاه به گارد خود دستوری داد که به سمت بهداری دوید و بالگرد در را شکست و به سرعت به طرف شاه برگشت و چیزی به شاه گفت. اضطراب در چهره شاه افزایش یافت. علم نیز مطلبی را به شاه بیان نمود. بعد یک کتری آب آوردند و دست شاه را شستند و انجام بقیه مراسم به وزیر کشاورزی سپرده شد.

چند دقیقه بعد از مراسم با علم روبرو شدم و برخلاف حالت عبوسی که هنگام ورود داشت تبسمی کرد و گفت (نمی دانی پیش از آمدن به این مراسم چقدر اریاب مرا ناراحت کرده بود. منظور شاه است)

پرسیدم جریان دست شاه چه بود؟ علم گفت آخرین رعیتی که برای گرفتن سند مالکیت آمده بود از شدت هیجان به جای بوسیدن، دست شاه را گاز گرفت که چند قطره خون خارج شد. شاه از من پرسید که انشاءالله این روستائیان همه سالم هستند؟ من هم که از اریاب کمی ناراحت بودم برای اینکه شیطنتی کرده باشم گفتم متأسفانه گزارش شده که بیشتر زارعین این قریه مبتلا به امراض مقاربتی هستند. شاه بسیار ناراحت شد و از بهداری وسایل ضد عفونی را خواست. معلوم شد که در بهداری هیچگونه وسیله ای

نبود. شاه را خیلی متوحش دیدم. به شاه گفتم تحقیقات من از افراد محلی به اینجا رسیده که گزارش قبلی اشتباه بوده و امراض مقاربتی دریک قریه دیگر شیوع دارد و مردم این ده تازه معاینه شده و کاملاً سالم هستند.

بعد شاه نفس راحتی کشید و بایک کتری آب گرم دست شاه را شستم. البته بعداً ازاین شیطنت نسبت به ارباب ناراحت شدم. به هر حال تغییر وضع اقتصادی به خصوص اصلاحات ارضی که می توانست بسیار نافع باشد به علت عدم کارائی درپیاده کردن آن عملاً باشکست روبرو شد. وقتی داس اصلاحات ارضی فرود آمد متأسفانه گیاه سودمند همراه با علف هرزه کجا ازین رفت و چون دستگاه دولتی قدرت مدیریت درست و تجربه لازم را نداشت این دگرگونی به سود واقعی روستائیان منتهی نشد.



دکتر امینی درخاطراتش می نویسد:

به دنبال اجرای برنامه اصلاحات ارضی شنیدم که مالکان یعنی تأمین کننده منابع درآمد حوزه های دینی به روحانیون متوسل شدند که شاید یک حکم شرعی علیه اصلاحات ارضی بگیرند و دولت را مستأصل کنند. من چون روابط حسنه ای با روحانیون داشتم که بعضی ها با طعنه می گفتند (امینی آخوندبازاست) یک روزجمعه به قم رفتم. موقعی بود که آیت الله بروجردی رحلت کرد و مرجعیت واحد نیز معطل مانده بود زیرا شاه به آیت الله حکیم درنجف تلگراف تسلیت زد که اقدام ناشیانه ای بود. چون مرجعیت شیعه از سالها قبل از نجف به قم منتقل گردیده بود. درقم به دیدن چندتن از مراجع رفتم. همراهان توصیه کردند به دیدارخیمینی هم بروم. خیمینی تب داشت و از رنگ چهره اش هم پیدابود. نیمساعت نشستیم و گفتگو کردیم. وقتی برخاستم گفت اگر ناهار با آبگوشت

آخوندی می سازید پیش ما بمانید. جواب دادم درسالاریه پیش
تولیت دعوت دارم و ناهار آنجا مفصل تر است. خمینی هیچ
مخالفتی با اصلاحات ارضی نکرد.

بهرحال بااین دیدارها مالکین از گرفتن فتوا علیه من
ناامیدشدند. اما فریاد مشروطه خواهی برخاست و جبهه ملی به
تظاهرات علیه دولت اقدام نمود. درشهر تهران آشوبی برپاشد.
همکاری نورالدین الموتی - شهاب فردوس - دکتر مپشری - مهندس
زاوش - دکتر بهار نوری - فضل الله گرکانی بادولت موجب شد که
بگویند دولت امینی توده ایها را سرکارآورده است.



محمدرضا شاه پهلوی از تقسیم املاک سلطنتی بین زارعین خوشحال بود.
هرچند وقت زارعین را به کاخ مرمر می آوردند و سند مالکیت بین آنها
تقسیم می شد.

مخالفت با دولت امینی و تظاهرات در دانشگاه

دکترارسنجانی بانطق های تندخود و حمله به مالکین و فنودالها می کوشید که کاراصلاحات ارضی را به سرعت انجام دهد. مالکین نیز با همکاری روحانیون دربرابر دولت صف آرائی کرده و درنتیجه کشور دچار تشنج و ناامنی گردید.

گاهنامه شاهنشاهی دراین باره چنین نوشته است:

هیئت دولت به ریاست دکترامینی تشکیل و حدود مالکیت را به يك ده شش دانگ محدودکرد. نخست وزیرگفت اصلاحات ارضی نباید موجب وحشت مالکین شود زیرا در کشورهای دیگر جهان اصلاحات ارضی با انقلاب انجام شده است. به این جهت می گویم تاوقت باقی است بیاید تااین کار بانظرخودتان انجام شود.

روزنامه واشنگتن پست نیز چنین نوشت:

اجرای اصلاحات ارضی به فرمان شاهنشاه ایران یکی از پیشرفتهای بزرگ کشور محسوب می گردد و سرآغاز تحولات بزرگی است که دراین کشور تاریخی صورت می گیرد. از طرف دولت به کلیه دفاتر اسناد رسمی دستور داده شد که ازانجام هرگونه معاملات مربوط به نقل و انتقال اراضی و املاک که مشمول اصلاحات ارضی هستند خودداری شود.

روزنامه آمریکائی کریسچین ساینس مونیتور چنین نوشت: (یک مالک - یک ده) شاهنشاه ایران اجرای یک رشته اصلاحات وسیعی را در امر تقسیم اراضی شروع کرده اند که نه تنها باید مورد توجه مالکین کشورهای خاورمیانه قرار گیرد بلکه باید برای طبقات اشراف و مالکین اراضی در آمریکای لاتین و جنوب شرقی آسیا نیز سرمشقی باشد. شاه ایران از چند سال قبل اراضی متعلق به خود و خانواده سلطنتی را بین زارعین تقسیم کردند. اراضی و املاکی که از تصرف مالکین بیرون می آید به اقساط دراز مدت به زارعین فروخته می شود. به موجب قانون اصلاحات ارضی مقدمات تقسیم اراضی قریه و رجوی متعلق به جمشید اسفندیاری که از ملاکین بزرگ مراغه می باشد فراهم گردید.

دکتر امینی نخست وزیر در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت اقدام دولت در مورد قانون اصلاحات ارضی که با رهنمودهای شاهنشاه انجام گرفت مهمترین گامی است که دولت در راه عدالت اجتماعی برداشته است. لایحه اصلاحات ارضی در حقیقت یک انقلاب بدون خونریزی است که مقدمه اصلاحات دیگر خواهد بود.



طبق نوشته گاهنامه شاهنشاهی در اوایل بهمن ۱۳۴۰ برابر تحریکات گروهی از عوامل بیگانه و جمعی از مخالفین اصلاحات ارضی تظاهراتی در دانشگاه و در برابر در ورودی دانشگاه صورت گرفت که به سوی مأمورین انتظامی سنگ و آجر پرتاب شد و شیشه های اتومبیل ها و مغازه ها شکسته شد، ولی با مداخله مأمورین پلیس تظاهرات خاتمه یافت و مسببین حادثه دستگیر شدند.

از طرف شهربانی کل کشور اعلامیه ای درباره کشته شدن یک دانش آموز انتشار یافت. در این اعلامیه گفته شده که اخلاص گرانی که در جریان واقعه دانشگاه با شکست روبرو شدند در برابر یکی از دبیرستانها تظاهراتی کرده و به منظور ایجاد تشنج یکی از دانش آموزان را به قتل رسانیده تا چنین وانمود کنند که مسببین حادثه

مأمورین پلیس بوده اند .

جلسه هیئت دولت نیز برای رسیدگی به جریانات اخیر تشکیل شد و پس از پایان جلسه دکترامینی نخست وزیرگفت تلاش عوامل ارتجاع و مخالفان اصلاحات ارضی به جایی نرسید و دولت با کمال قدرت جلوی هرگونه اخلاص و بی نظمی را خواهد گرفت و محال است که اجازه دهد بی نظمی ادامه یابد . آنچه مسلم است همه جای دنیا مقابله باپلیس برای برهم زدن نظم باشدیدترین کیفیهرمراه خواهد بود . ده نفر از کسانی که درحوادث اخیردانشگاه به عنوان محرک اصلی شناخته شده اند بازداشت گردیدند .

دولت ایران به خاطر مداخله مأمورین شوروی درتظاهرات و اغتشاشات اخیر رسماً به آن دولت اعتراض کرده و یادداشتی از طرف وزارت امورخارجه به پکوف سفیرشوروی درتهران تسلیم کرده است . دریادداشت فوق ، آن دولت متهم به شرکت درتوطئه و اغتشاشات ضد دولتی و تحریک دانشجویان شده است .



سدريك فاستر مفسر راديو تلویزیون آمریکا ضمن تشریح اصلاحات شاه درباره اصلاحات ارضی گفت: تیموریختیار که اخیراً ازایران به رم رفته مخالفت صریح خودرا با اصلاحات ارضی ابراز داشته و اعتراف کرده که درفعالیت های ضد دولتی دخالت داشته و دسته بندی مالکان بزرگ ومخالفین اصلاحات ارضی وسیله او هدایت می شده است . وی همچنین گفت که به مخالفت با این گونه برنامه ها ادامه خواهد داد .

نخست وزیر گفت مخالفین اصلاحات ارضی مخالف پیشرفت مملکت هستند، آنها می خواستند دولت تازه ای تشکیل دهند و برنامه اصلاحات را معوق بگذارند . اسامی کابینه آنها دراختیار من است و آنها روز بعدازحادثه می خواستند شروع به کار کنند . من به مالکین توصیه می کنم که طرز فکرشان را عوض کنند و دست از طومارسازی بردارند . دولت درمورد اصلاحات ارضی دچار

کوچکترین تردید نشده و در اجرای برنامه انقلاب سفید شاه
از هر جهت مصمم می باشد.

عبدالله عقیلی نویسنده و محقق در مجله آینده (سال شانزدهم
مورخ فروردین - تیر ۱۳۶۹) مفصلاً درباره این تظاهرات مطالبی
نوشته که قسمتی از آن نقل می گردد:

دستور اعتصاب مزبور از سوی گروهی از افراد جبهه ملی صادر
شده بود که در یکی از اعلامیه ها که از طرف دانشجویان وابسته به
جبهه ملی، در دانشگاه تهران صادر شده چنین آمده است:

پنجشنبه ۱۶ آذر را روز تظاهر پرشکوه برای زنده نگاهداشتن
خاطره این روز اعلام داشته و با تعطیل کلاسهای درس یاد این
روز بزرگ را جاویدان می سازیم.

در اعلامیه دیگری که به تاریخ ششم بهمن ۱۳۴۰ از سوی هیئت
اجرائیه جبهه ملی ایران صادر شده چنین می خوانیم:

جبهه ملی ایران پیرو اعلامیه دوم بهمن ماه ۱۳۴۰ که مبنی
بر تقاضای اعتصاب و اعتراض برای سقوط دولت غیرقانونی
دکتر امینی انتشار داده بود به صدور این اعلامیه مبادرت می نماید.

چون گفته و نوشته شده که این اعتصابات توطئه ای از طرف
شاه برای سقوط دولت دکتر امینی بود و سید جعفر بهبهانی و رشیدیان
و فرود و چندتن دیگر عامل اجرای آن بودند و جبهه ملی با اعتصاب
موافقت نداشت لازم دیدم توضیحاتی بدهم زیرا نویسنده از روش
جعفر بهبهانی کاملاً مستحضر بوده و دست اندکاران قضایا بودم ولی
از روش فرود و رشیدیان اطلاعی ندارم.

جعفر بهبهانی با اطلاعاتی که از تحریکات توده ایها بین
دانشجویان وابسته به جبهه ملی داشت سخت بیمناک و از عواقب آن
نگران بود و چون تلاشهای او برای جلوگیری از اعتصاب به جایی
نرسیدناچار برای جلب کمک نامه ای به اللهیار صالح نوشت که حامل
نامه من بودم و با حضور علی اردلان تقدیم شد و ادامه فعالیت ها و

مذاکرات مامنجریه صدوراعلامیه مشترکی به امضای آن دو نفر گردید که صدورآن هم موجب اعتراض گروهی از اعضای جبهه ملی شد که متأسفانه متن اعلامیه مشترک را در دسترس ندارم ولی نامه آقاسید جعفر بهبهانی چنین بود:

پیشنهاد می کنم دستور فرمائید اگر قرار است حتماً در دانشگاه یا محل دیگری تظاهراتی صورت گیرد خیلی بامتنانت و بدون ذره ای اهانت به کسی و یا مقامی انجام پذیرد و فقط در مورد احیای قانون اساسی و شروع فوری انتخابات باشد زیرا بنده معتقدم که خیلی دستهای مخرب در کار است که می خواهند آن تظاهرات را به آشوب و بلوا بکشانند.

به دنبال این اقدام جعفر بهبهانی به پدر خود آیت الله میرسید محمد بهبهانی پیشنهاد کرد که عده ای از رجال معمرو استخواندار ادعوت کند که این دعوت چند روز پس از واقعه دانشگاه و ضرب و جرح و کشتار دانشجویان برای ساعت ۷ صبح روز جمعه بیستم بهمن ماه ۱۳۴۰ در منزل آیت الله در سپولک صورت گرفت.

دعوت شدگان غیر از صدرا لاشراف - دکتر علی اکبر سیاسی - باقر شاهرودی - دیوان بیگی حاضر شدند.

آیت الله بهبهانی شرحی درباره وقایع خونین دانشگاه و افزایش استبداد شاه و برنامه های مشکوکی که در غیاب مجلس قصد و اجرای آن را دارند بیان کرد و نتیجه گرفت که همه این پیش آمدها معلول نبودن مجلس است و باید دولت را زیر فشار گذارد که انتخابات را شروع کند. به نظر من اولین قدم مخابره تلگراف صریح و بدون مجامله به شاه است که عواقب تعطیل مشروطیت و کارهای خطرناکش را به او تذکر دهیم و سپس علماء و بازاریان و دانشجویان و دیگر اقشار مردم باتشکیل اجتماعات و صدور اعلامیه ها و مخابره تلگرافات مارا تأیید کنند تا دولت مجبور به باز کردن مجلس شود. سپس متن تلگرافی که از پیش تهیه شده بود برای اظهار نظر حضار قرائت گردید. هیچکس سخنی نگفت.

بالاخره تقی زاده سکوت را شکست و با تقدیر از فداکاریهای خاندان بهبهانی درراه مشروطیت گفت متأسفانه این روزها به رأی و نظر رجال قدیمی اعتقاد و اعتنائی نیست و ما هرچه بگوئیم نتیجه معکوس دارد. ایشان اینطور به فکرشان خطور کرده که برای اصلاح امور یکنوع بعثتی دارند و باید تنها به تشخیص خود عمل کنند و می دانند که از دست ماهم کاری ساخته نمی باشد ولی در مورد حضرتعالی اینطور نیست چون به شما احترام می گذارند و به طور کلی مقابله با روحانیت را به مصلحت خود نمی دانند، بهتر است این تلگراف با امضای خودتان مخابره شود و ماهم جداگانه فرمایشات شمارا تأیید می کنیم و دولت را برای شروع انتخابات زیر فشار می گذاریم. این پیشنهاد که در جهت تمایلات باطنی غالب حضار بود از طرف اکثریت تأیید شد و در نتیجه تلگراف مزبور به امضای آیت الله بهبهانی مخابره شد که بعداً اعلامیه ای در این باره انتشار یافت که خلاصه اش چنین است:

در تاریخ جمعه بیستم بهمن ماه ۱۳۴۰ به دعوت آیت الله بهبهانی آقایان زیر در منزل معظم له حضور یافتند: علی اصغر حکمت - سردار فاخر حکمت - دکترمبین دفتری - منصورالملک - نجم الملک - محمد سروری - تقی زاده - اللهیار صالح - عبدالرحمن فرامرزی - حسین تقوی - محمد علی وارسته - سیدجعفر بهبهانی - آقاشیخ بهاءالدین نوری - حاج میرزا عبدالله مسیح تهرانی.

بدواً آیت الله خطاب به حضار گفتند من عمر خود را کرده ام و وابستگی به جهان فانی ندارم اما همواره وظیفه مذهبی خود را برای حفظ حقوق مسلمانان و دفاع از جان و مال شیعیان انجام داده ام. در پنجاه سال پیش پدران ما برای به دست آوردن آزادی باکمک مردان دین و منادیان شریعت جهادی مقدس برپا کردند و با دادن خون خود آزادی را به دست آوردند و اشقیارا سرکوب کردند. حالیه درایام اخیر حملات بر حقوق مسلمین و آزادی توسعه بی سابقه ای یافته و اعمال فجیع در مورد جوانان صورت گرفته

است. اما من می خواهم دین خود را درقبال مسلمانان و ملت ایران انجام دهم. خودآقایان نیز که ازاین مملکت بهره مند و صاحب مقامات عالی بوده اند وظیفه دارند برای حفظ آزادی و حقوق مسلمانان چه منفرداً و چه مجتمعاً مجاهدت فرمایند. من فکر کردم فی المجلس تلگرافی به پیشگاه ملوکانه مخابره شود و حقایق برای معظم له تشریح گردد و استدعا شود که اقدامات عاجل برای نجات ملت و آزادی صورت گیرد.

سپس ضمن تأیید فرمایشات آیت الله از جمله آقای تقی زاده، تلگراف زیر مخابره گردید. اما دولت از آنجا که بی نهایت جسور و گستاخ گردیده بساط خفقان را گسترده اجازه نداد متن تلگراف پیشوای مذهبی و مرجع تقلید شیعیان درجراید درج گردد. متن تلگراف چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارك اعليحضرت همایون شاهنشاه عظم سلطانه باتقدیم ادعیه خالصانه مصدع است - هر قدر حقیر سعی می کنم که مزاحمتی نکرده خاطر مبارك را مصدع نشوم اوضاع آشفته مملکت و دگرگونی آرامش و تزلزل امور اجتماعی فکراین فرسوده را راحت نمی گذارد، بطوری که تصور می کنم جریان فجایع غیر مترقبه و بلا سابقه کما هو حقه به عرض نمی رسد و گرنه چگونه اجازه می دهند که این فجایع و تضییقات به ذکور و اناث، اطفال و نونهالان ملت درپایتخت و بعضی شهرستانها واقع شود و اعليحضرت همایونی ساکت بمانند و خون سردی نشان دهند. لازم می دانم اولاً تحقیق فرمایند که جریان چه بوده و تا چه حد قلوب ایرانیان بلکه انسانیت را جریحه دار ساخته تا معلوم شود در این موقع مسئولین اموره بهانه حفظ انتظامات، مرتکب چه اعمالی شده اند و به هروسیله که باشد معلوم شود این جریان فجیع مرضی خاطر مبارك نبوده است و گرنه تصور می کنم این عمل شنیع عهد سلطنت اعليحضرت همایونی را لکه دار می کند. همچنین خیر خواهانه به عرض مبارك می رسانم که

تمام این فجایع و اعمال بی رویه که پیش آمده و بازهم مترتب است از تأخیر درافتتاح مجلس و نبودن آزادی برای مردم می باشد که تا به حال بی سابقه بوده و مورد اعتراض شدید عموم ملت می باشد و اعذاری هم که در این باب گاهی ذکر می شود بهیچوجه قابل قبول نیست. اینست که باید صریحاً عرض کنم تأخیر در این امر به تمام شئون مملکت مضراست و هرگاه بیش از این تعویق و مسامحه شود اعلیحضرت درانجام وظیفه کوتاهی فرموده اند. علیهذا وظیفه خود می دانم که استدعا کنم امر و مقرر فرمائید دولت بلا تأخیر انتخابات مجلسین را به جریان بیاورد و یقین است نمایندگان صالح ملت که آزادانه و بدون مداخله از هیچ طرف، انتخاب بشوند مقاصد خود را تقویت خواهند کرد. انشاءالله

الاحقر محمد الموسوی البهبهانی - به تاریخ جمعه سوم شهر رمضان المبارک مطابق بیست و نهمین ماه ۱۳۴۰
در مورد مطالب مزبور و تلگرافی که مخابره شد و اعلامیه بعدی چند نکته قابل ذکر است:

۱ - آنچه از قول آیت الله بهبهانی و تقی زاده نقل شده خلاصه کوتاهی از بیانات مفصل آنها بود.

۲ - با اینکه متن تلگراف اول که برای امضای همه حضار تهیه شده بود خیلی ملایم تراز آن بود که بعداً به امضای آیت الله مخابره شد، تنها کسی که صراحتاً موافقت کرد عبدالرحمن فرامرزی بود و چند نفر هم قیافه موافق نشان دادند ولی اکثراً سکوتی آمیخته با عدم رضایت و بیم داشتند تا آنکه تقی زاده بازرنگی خاصی بارسنگین را از دوش دوستانش برداشت و بردوش خود آیت الله گذاشت.

۳ - در تلگراف دوم هم بر سر جملاتی از این قبیل (این عمل شنیع عهد سلطنت همایونی را لکه دار می کند و یا اعلیحضرت درانجام وظایف کوتاهی فرموده اند) اختلاف نظر بود که بالاخره اصرار و ابرام آقا جعفر بر پافشاری دیگران چربید و تلگراف با همین صورت مخابره شد.

۴ - پس از چاپ و انتشار اعلامیه متن تلگراف از طرف (انجمن دوستان) که به دنبال سکوت جراید بر اثر فشار سازمان امنیت صورت گرفت همزمان با توقیف چند تن از افراد جبهه ملی و فرود و رشیدیان و جعفر بهبهانی و چند تن از دوستان ایشان از قبیل اسمعیل مرتضوی برازجانی - ناصراعمادی - نگارنده این سطور و چند نفر دیگر مارا دستجمعی بادوجیب به شهربانی بردند و پس از چند ساعت معطلی در یکی از اتاقها بدون هیچ پرس و جوئی جعفر بهبهانی را توقیف و مارا آزاد کردند. پس از آن هم از هیچکس صدائی برنخاست و کارها بروفق اراده ملوکانه و بادستکاری دکترامینی که تنها به خاطر مقام نخست وزیری سیاستی شبیه ماجرای بندبازی داشت ادامه یافت.



خلاصه اعلامیه هیئت اجراییه جبهه ملی ایران مورخ ششم بهمن ماه ۱۳۴۰ چنین است:

جبهه ملی ایران پیرو اعلامیه دوم بهمن ماه ۱۳۴۰ که مبنی بر تقاضای اعتصاب در اعتراض برای سقوط دولت غیرقانونی دکترامینی انتشار داده بود به صدور این اعلامیه مبادرت می نماید:

۱ - از دانشجویان و دانش آموزان و بازاریان و کلیه کسانی که برای اعتراض و اعتصاب علیه دولت امینی باتمام مشکلات و فشارهای غیرقابل تحمل دعوت جبهه ملی ایران را پذیرفته اند صمیمانه سپاسگذاری می نماید و اطمینان دارد مقاومت و پایداری سرسخت طبقات مختلف وطنخواه منجر به سقوط رژیم غیرقانونی و روش استبدادی موجود خواهد بود.

۲ - جبهه ملی از هجوم وحشیانه قوای مسلح استبدادی به ساحت مقدس دانشگاه و ضرب و شتم دانشجویان و شهادت دانش آموز (مهدی کلهر) متنفر و شهادت اورابه خانواده شهید تسلیت می گوید و یقین دارد پایداری ملت ایران بر روش استبداد و خودکامگی اجتناب ناپذیر بوده و به جای آن حکومت دموکراسی و قانونی منبعث

از پارلمان مردم استقرار خواهد یافت.

۳ - جبهه ملی به توقیف غیرقانونی صدها دانشجو و دانش آموز و استاد و آزادیخواهان دیگر که رهبران برجسته جبهه ملی هستند شدیداً معترض بوده و این روش مستبدانه را یکی از مظاهر تجاوز استبداد داخلی و سیاستهای استعماری خارجی تعبیر و اعلام می دارد که دولت غاصب امینی باید بداند که حبس و زجر طالبان آزادی و سعادت، ملت ایران را از راه و رسم خود باز نمی دارد. یا باید اکثریت ملت ایران را زندانی کرد و کشور را به زندان مبدل ساخت یا تسلیم حکومت قانون اساسی و رژیم مشروطیت بود.

۴ - آلوده کردن مبارزات اصیل جبهه ملی با سیاست های ارتجاعی گناهی است غیرقابل بخشایش. منسوب کردن جنبش اصیل دانشگاه به تحریک فنودالها و مالکان غارتگر که هسته مرکزی آن هیئت حاکمه فعلی هستند کمال بی انصافی است. جبهه ملی و دانشجویان مبارزات خود را به منظور کسب آزادی و رفورم و اصلاحات که اصلاح اراضی و تأمین سعادت طبقات محروم از آن جمله است آغاز کرده و از پای نخواهد نشست تا با استقرار حکومت قانونی به آمال خود جامه عمل بپوشاند. جبهه ملی نه تنها مخالف اصلاحات ارضی نیست بلکه معتقد است هر پارلمان منتخب از طرف ملت بدون تردید این مسئله مهم اجتماعی را بروفق مصلحت کشاورزان ایران حل خواهد کرد. تهمت ناجوانمردانه دیگری که دولت های بی اراده پیشین و دولت غاصب امینی می خواهد به جبهه ملی وارد سازد نسبت همکاری با عناصر حزب توده و پیروی از نقشه ها و سیاست های دولت های کمونیستی است. از طرف دیگر روزنامه مردم ارگان حزب منحل توده مورخ ۴ آبان ۱۳۴۰ جبهه ملی را به سازمان امنیت حکومت استبدادی منسوب می کند و نسبت سازش را به آنان می دهد و از این راه قلب میلیون ها ایرانی را جریحه دار می سازد. جبهه ملی بار دیگر بی پرده اعلام می دارد که با هیچ یک از سیاست های خارجی بستگی ندارد و با هیچ گروهی هم که به

سیاست یگانه وابستگی دارد نمی تواند همکاری و هم آهنگی داشته باشد.

در پایان به ملت وطن دوست ایران گوشزد می کنیم که به این تهمت ها واقعی ننهند و باتحمل ستمگریهای عمال بی رحم این حکومت ظالم به مبارزات شرافتمندانه خود تاسقوط دولت غاصب و مفتری امینی ادامه دهند.

دکتر امینی در خاطراتش چنین می نویسد:

وقتی شنیدم که جبهه ملی می خواهد روزاول بهمن دردانشگاه اعتصاب و تظاهرات راه بیاندازد گفتم نه عیب داره و نه خطر اما وقتی شنیدم سایر مخالفان می خواهند پشت سر این تظاهرات سنگر بگیرند خطراً حس کردم. قبلاً به شاه یادآور شده بودم که باهریک از وزراء که کاردارند وسیله من آنها را احضار کنند و همچنین روسای امنیت و شهربانی که هر روز شرفیاب می شوند قبلاً پیش من بیایند و گزارش بدهند که قبول شد. برای جلوگیری از تظاهرات تلاش فراوان کردم ولی به ثمر نرسید. امروز ششمانم که چرادر همان روزهای نخست وزیری به دیدار دکتر مصدق رفتم چون او را در حال شخص وطن پرستی می دانستم.

شب قبل از تظاهرات روسای شهربانی و امنیت و رئیس ستاد ارتش و ژاندارمری و وزیر جنگ و دوسه نفر دیگر را برای صبحانه به نخست وزیری دعوت کردم که ساعت ۵ صبح با حضور آقایان صبحانه صرف خواهد شد. دستگاههای بی سیم را همراه بیاورند.

می خواستم حوادث را زیر نظر داشته باشم و ضمناً تلفن خصوصی خود را هم به دوستان داده بودم که از داخل و خارج دانشگاه وقایع را اطلاع دهند. دستور داده بودم که بهیچوجه مأمورین حریم امنیت دانشگاه را نشکنند.

در ساعت ۸ صبح وقتی دانشجویان در صحن دانشگاه اجتماع کرده و شعار می دادند مأمورین با فاصله ای از نرده های دانشگاه حلقه زدند. ساعت ۱۰ صبح خبر دادند که در خارج از دانشگاه بین

تظاهرکنندگان و مأمورین درگیری شده است. وقتی خبردادند که مأمورین با باطوم سر مردم می زنند دستور دادم که از این کار جلوگیری شود زیرا قصد این بود که کشته هائی روی دست دولت بگذارند. نزدیک ظهر کار درگیری در خارج از دانشگاه بالا گرفت. از پادشاه خواستم که دخالت کنند تا ماجراجویان خود را از صحنه کناریکشند. یک ساعت بعد خبر رسید که آرامش نسبی برقرار شد. ناگهان رئیس دانشگاه خبر داد که گروهی چتر باز داخل دانشگاه شده و عده ای دانشجویان که در تظاهرات هم شرکت نداشته اند مضروب ساخته اند. عصر آن روز دکتر فرهاد از ریاست دانشگاه استعفاء کرد. روز بعد دستور دادم کمیسیونی در نخست وزیری به ریاست دکتر مبشری رئیس بازرسی کل کشور تشکیل شود. پس از رسیدگی معلوم شد چند تن نظامی و طرفداران تیموریختیار در حال سنگ پرائی بوده اند که ظرف ده روز پرونده رانزد پادشاه برده گفتم آیا صلاح است محتویات پرونده را منتشر کنم؟ گفتم شنیده ام که بختیار گفته است اگر شاه دخالت نمی کرد روز اول بهمن تا عصر به قیمت ۵۰۰ کشته تهران را می گرفتیم. پادشاه گفتند می دانی که می خواست شما را به درخت نخست وزیری آویزان کند؟ جواب دادم که قطعاً از (قفس طلائی) هم اطلاع دارید؟ گفتند بله گفته بود که می خواست مرا هم در داخل (قفس طلائی) حبس کند. پرونده منتشر نشد ولی مأمورین تیموریختیار را به فرودگاه برده سوار هواپیما کرده به سوی فرستادند.

بازداشت اشخاص در دولت امینی

از روزی که دولت امینی روی کارآمد و بانطق های نخست وزیر درباره مبارزه با فساد و انجام اصلاحات ارضی و ریشه کن کردن فئودالیسم و نطق های کوبنده دیگر احساس می شد که گروهی از طرف دولت بازداشت خواهند شد. با وزارت دادگستری نورالدین الموتی که رابطه خیلی نزدیکی با نخست وزیر داشت و انتخاب دادستان هائی نظیرینی فضل و احمدحاج سیدجوادی و مطالبی که مقامات قضائی بیان می کردند هرروز احتمال داده می شد که گروهی بازداشت گردند.

بدواً دیوان کیفر بعضی از پرونده های قدیمی را از زیرگرد و خاک بیرون کشید و شروع به احضار افرادی کرد و با قرارهای سنگین آنها را روانه زندان ساخت که سنگین ترین قرارها برای ابوالحسن ابتهاج مدیرعامل سازمان برنامه صادرشد که درتاریخ قضائی ایران بی سابقه بود. درآن روزها نام این عده به عنوان بازداشت شدگان اعلام گردید.

سپهد حاجعلی کیا - سپهد علوی مقدم - سرلشکرعلی اکبر ضرغام - سرتیپ نویسی - سرتیپ آجودانی - سرلشگر دفتری - سرلشکرخزاعی - سرهنگ شب پره - سرهنگ نیاکان - ابوالحسن

ابتهاج - مهندس فروغی - مهندس غیائی - منتصر و عده ای دیگر. برخی از متهمین از قبیل سرتیپ نویسی مدیرعامل شیلات در دادگستری محاکمه شدند که حکم برائت هم صادر گردید. ولی به سایر بازداشت شدگان اتهامات سیاسی و مالی زده می شد که حقیقت روشن نگردید و بزودی آزاد گردیدند. افراد دیگری از مخالفین دولت از قبیل سپهد حسین آزموده و گروهی از افراد جبهه ملی و همچنین آرامش که علیه ابتهاج اعلام جرم کرده بود در جزو بازداشت شدگان درآمدند.

دکتر عاقلی از قول مهندس فروغی که جزو بازداشت شدگان بود می نویسد: مدت ۸ ماه در زندان بودم روزی دکتر سعید مالک به ملاقات شاه می رود و می گوید با حبس مهندس فروغی عجب جبران محبت های فروغی را کردید؟ شاه می گوید آمریکائیا مرا از دخالت در امور کشور ممنوع کرده اند. پس از برکناری امینی جبران خواهد شد.

گزارش ساواک در تاریخ ۱۳۴۰/۲/۲۶

برکناری کابینه مهندس شریف امامی و زمامداری دکتر امینی و انحلال مجلسین و تعقیب و بازداشت گروهی از مقامات موجب گردید اقداماتی علیه دولت امینی صورت گیرد. اسدالله رشیدیان - فتح الله فرود - محمد علی مسعودی - سید مهدی میراشرافی وسیله عمال خود اقداماتی کردند. مسعودی و رشیدیان، جلیل احمدخانلو رئیس صنف نانوا و هدایت الله اسلامی نیا رئیس سابق پیشه وران شهرداری را مأمور اعتصاب و تشنج کرده و از وجود ماشاء الله آذرفر برای اعتصاب کامیون داران استفاده گردیده است. میراشرافی نیز عهده دار شد که زمینه اعتصاب کارگران دو کارخانه تاج و شهناز را فراهم سازد. سپهد علوی مقدم هم در شرکت واحد اتوبوسرانی جزو محرکین بودند.

در تاریخ آبان ۱۳۴۰ اسدالله رشیدیان اقدام به تأسیس (جمعیت مدافعین قانون اساسی) کرد تا مانع اقدامات حزب دموکرات آمریکا برای استقرار جمهوریت در ایران گردد.

به دعوت رشیدیان در منزل فرود جلسه مصاحبه مطبوعاتی تشکیل و سیصد نفر از نمایندگان انجمن های محلی و اصناف و فرهنگیان شرکت داشتند.

فرود گفت دکتر امینی تصور کرده به کمک بیگانگان می تواند قدرت ملت را سلب کند. خدا نکند که ما مجبور شویم برای حفظ قانون اساسی دست به اقدامات تندی بزنیم. صریحاً می گویم هر وقت لازم باشد ملت در برابر نیروی استبدادی دکتر امینی قدرت خود را نشان خواهد داد. برای ما افتخار است که با دولت مستبد امینی بجنگیم و کشته شویم. هر وقت موضوع نفت مطرح است سروکله امینی پیدا می شود.

فعالیت های علیه امینی موجب شد که در آبان ۱۳۴۰ فتح الله فرود - اسدالله رشیدیان - همراه جعفر بهبهانی و سران جبهه ملی دکتر مهدی آذر - امیر علائی - کریم سنجابی - مسعود حجازی - مهندس حبیبی - مهندس زیرک زاده - شاپور بختیار بازداشت شوند. به دنبال این اقدامات مدافعین قانون اساسی حزبی به نام خلق تشکیل دادند و مؤسسين آن فرود - رشیدیان - صادق بهداد - علی سپهر بودند.

با سقوط دولت امینی فعالیت گسترده مخالفین کند شد. ساواک گزارش داد که عده ای از افسران سابق سازمان نظامی حزب توده و کارمندان دولت و نمایندگان کارگران و افسران بازنشسته در منزل رشیدیان اجتماع می کنند که در خلوت با آنها مذاکره می شود که از آن اطلاعی در دست نیست.

اسدالله رشیدیان از طرفداران سیاست انگلستان است که روابط نزدیک با خاندان سلطنت دارد. همچنین به داشتن روابط با اعلیحضرت همایونی زیاد تظاهر می نماید. او پدرش هم در سفارت

انگلیس کار می کرده است.

نام برادران رشیدیان ضمن تحقیقات مجلس سنای آمریکا درباره خرید هواپیماهای (اف ۱۴) برده شده که برادران لاوی اقرار کرده اند که پولهای داده اند.



بازداشت شخصیتهای سرشناس کشور و مصاحبه های تند و تیز مقامات قضائی درباره بگیرو بیند ناراحتی های فراوانی تولید کرده بود. شایعه سازان مطابق معمول انتشار می دادند که افرادی نیز با تبانی با مقامات مختلف خود را نجات داده اند.

فرار حسینقلی کیانی مدیر عامل شرکت ساختمانی سیوند (پیمانکار مجلس سنا) از ایران لطمه فراوانی به دولت زد. زیرا شایع شد که نزدیکان نخست وزیر اورابا اتومبیل به فرودگاه برده و از کشور خارج ساخته اند. همچنین شایع شد که درنخست وزیری هم بعضی از همکاران نخست وزیر در این قبیل فعل و انفعالات شرکت دارند که خودنخست وزیر ناچار شد از نخست وزیری اعلامیه ای صادر کند.

گفتگوی مطبوعاتی وزیر دادگستری و سپهدآمزوده دادستان ارتش هم سوژه داغی برای مطبوعات شده بود. نورالدین الموتی گفت سپهدآمزوده (آیمن) ایران است. سپهدآمزوده هم گفت نورالدین الموتی به علت داشتن سابقه محکومیت صلاحیت احراز مقام وزارت دادگستری را ندارد. کیهان که این مطالب را منتشر ساخته بود توقیف شد. به دستور شاه پاکروان مأمور رسیدگی به حل این اختلافات شد که به استعفاء و بازنشستگی سپهدآمزوده منتهی گردید.

در همین جریانات، مأموریت سفارت انگلستان دکتر اقبال هم بهم خورد. وقتی دکتر امینی سفیر ایران در آمریکا بود دکتر اقبال در مقام نخست وزیری قرار داشت. به دستور شاه دکتر امینی توسط دولت اقبال از آمریکا احضار می گردد و دیگر به آمریکا مراجعت

نمی کند. وقتی امینی نخست وزیر شد دکتر اقبال به سمت سفیر انگلستان تعیین شده بود که دکتر امینی مأموریت او را بهم زد. با اینکه دکتر امینی و دکتر اقبال در چند کابینه با هم عضویت داشتند مع هذا با هم به شدت مخالف شده بودند. وقتی دکتر امینی نخست وزیر بود به علت رابطه نزدیکی که همیشه با روزنامه نگاران داشت، یک شب نویسنده کتاب را هم با سایر روزنامه نگاران به خانه خود در پارک امین الدوله دعوت کرد که در آنجا چینی بزرگ باغ او مشغول گفت و شنود بودیم. ضمن بحث مطالب انتقاد آمیز خود از دکتر اقبال، به عنوان اعتراض خواستم منزل ایشان را ترک کنم که گفت (آقا انسان باید حقیقت بین باشد، شما عاشق هستید در عین حال که این وفاداری را تقدیر می کنم ولی کار مملکت را نباید با دوستی ها مخلوط کرد). گفتم به هر حال چون دکتر اقبال در تهران نیست و در اینجا حضور ندارد من هیچ اجباری ندارم در مجلسی باشم و شاهد اعتراض و حمله به او باشم لاقلاً می توانم خود در جلسه شرکت نداشته باشم. دکتر امینی که اهل منطق و استدلال بود گفت چون شام میهمان من هستید سعی خواهم کرد در این جلسه از اقبال سخنی نگویم که این شام برای شما لذت بخش باشد.

چون در آن ایام روزنامه صبح امروز به شدت از دکتر اقبال دفاع می کرد سرانجام دستور توقیف روزنامه داده شد.



جعفر مهدی نیا در کتاب (زندگی سیاسی علی امینی) درباره بازداشت های حکومت امینی چنین می نویسد :

دکتر امینی پس از تشکیل دولت دست به یک اقدام عجولانه زد که همه را دچار حیرت کرد. او با انحلال مجلسین و گرفتن اختیارات تام از شاه برای نشان دادن قدرت، دست به دستگیری عده ای از سران ارتش و مقامات سابق زد.

روز ۲۳ اسفند ۱۳۴۰ نخست وزیر به سر لشکر صادقی رئیس

دژبانی دستور داد که سپهبد علوی مقدم - سپهبد کیا - سرلشکر ضرغام - سرتیپ نویسی توقیف شوند. دژبانی بلافاصله به آنان باتلفن اطلاع داد که خودرامعرفی کنند. آنها نیز خودرامعرفی و بازداشت شدند. روزهای اول ملاقات بین آنها آزاد بود ولی این ارتباط قطع شد.

سپهبد کیا در فروردین ۱۳۴۰ بازنشسته شده بود. او به چهارزبان (فرانسه - انگلیسی - آلمانی - سوئدی) تکلم می کرد. درمازندران و ورامین املاک وسیعی داشت. مدتها مأمور خرید اسلحه برای ارتش ایران از سوئد بود. در شرکت شهرآراء سهم داشت. صاحب ثروت فراوان و یک بنای ۱۵ طبقه در تهران بود.

سپهبد علوی مقدم که ۸ سال رئیس شهربانی بود در کابینه شریف امامی وزیر کشور شد که انتخابات را انجام داد و متهم شد که به بعضی ازمزدهای انتخاباتی بادیافت هدایائی کمک کرده است. سرلشکر ضرغام یک افسر سادۀ ارتش در کردستان بود که به علت خدماتی در زمان دکترومصداق به ریاست قند و شکر منصوب شد و مدتی امور اداره غله ونان را اداره می کرد. در زمان دکتراقبال وزیر گمرکات و وزیر دارائی شد. آدم شوخ و بذله گوئی بود. ساختن منزلی در اراضی جنگلی ساعی یکی از اتهامات او بود. سرتیپ نویسی دوست دیرینه سرلشکر ضرغام که رئیس شیلات بود بازداشت و محاکمه شد.

خبر بازداشت مهم دیگر سپهبد حسین آزموده دادستان ارتش بود. او با سپهبد نقدی وزیر جنگ اختلاف پیدا کرد و نامه هائی نوشت که با اعاده دادرسی سرلشکر قرنی و هم چنین باتوقیف پنج امیر ارتش مخالف است و نوشت که توقیف آنها خلاف قانون است و در مقام دادستانی ارتش اجازه نمی دهد که نسبت به افسران ارشد ارتش هتک حرمت شود. نامه سپهبد آزموده در هیئت دولت مطرح شد و مورد بحث قرار گرفت که بعد خودآزموده از سمت خود استعفا کرد و علیه دولت امینی اعلام جرم نمود که خلاصه اش چنین است:

الف - اعلام جرم نسبت به هیئت وزیران به نخست وزیری جناب آقای علی امینی باتوجه به اصل مسئولیت مشترک وزراء .
ب - عنوان اصلی جرم - مخالفت و ضدیت با اساس حکومت ملی و آزادی .

ب - عناوین متعدد جرم:

۱ - محروم نمودن ملت ایران از حقوقی که قانون اساسی به افراد ملت داده به این کیفیت که برخلاف نص صریح اصل چهل و هشتم قانون اساسی اصلاحی اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ که مقرر می دارد (انتخابات باید در ظرف یک ماه از صدور فرمان انحلال مجلسین شروع شود) دولت امینی افراد ملت را از حقوقی که قانون اساسی به آنان داده محروم نموده است .

۲ - هتك حیثیت و آبرو و شرف مردم و خانواده ها و دخالت در امور خانوادگی و زندگی خصوصی اشخاص با ایراد نطق و خطابه در محافل و مجالس و حین مصاحبه با ارباب مطبوعات به اطلاق عناوین (دزد و مختلس و گردن کلفت متمول و...) نسبت به افرادی که حتی تحت تعقیب جزائی قرار نگرفته اند .

۳ - سلب آزادی مردم از انتخاب محل اقامت و مسافرت به خارج از کشور .

۴ - جلب و بازداشت خودسرانه و غیرقانونی چهار افسر عالی رتبه کشور به دستور شفاهی تیمسار سپهد بازنشسته علی اصغر نقدی وزیر جنگ و تحریک احساسات مردم برضد آنان با گفتارهای موهن و برخلاف اصول .

پس از انتشار اعلام جرم مزبور نورالدین الموتی وزیر دادگستری طی نامه ای به نخست وزیر چنین نوشت:

۱ - درنامه اعلام جرم کلیات ذکر شده با واقعیت منطبق نیست و مورد خاصی پیدا نکرده و به قصد تشویش اذهان عمومی و جلوگیری از تعقیب مجرمین که حیثیت کشور را ملعبه و حقوق افراد ملت را بازیچه هوی و هوس قرار داده اند و خزانه عمومی را به

یغما برده اند، کلیات غیرمنطقی و غیرموجه ذکر کرده است.
۲ - از هیچکس سلب آزادی به عمل نیامده مگر سلب آزادی

مجرمین که به امر قانون تحت تعقیب کیفری می باشند.

۳ - وزرائی که بازداشت شده اند چه در زمان وزارت، چه در زمان غیر وزارت خود متهم به ارتکاب جرائم بسیاری باشند. مطابق اصول کلی هیچ جرمی نمی تواند بلا تعقیب بماند و درغیاب مجلسین مقامات قضائی حق تعقیب و کشف جرایم و جمع آوری دلائل را دارند. اما در مورد جرائمی که در غیرهنگام وزارت مرتکب شده اند که باشغل وزارت ارتباطی نداشته دیوان کیفر به جمع آوری دلائل جزائی ارتباطی مشغول است. کسانی که از مقامات برکنار شده اند سوابق شان موجود است و در محیط خود به نحوی از فساد معروفیت دارند.

این که چون غرض تیمسار سپهبد بازنشسته از حیث معروض داشتن عریضه مذکور به دادستانی کل کشور و نوشتن مقالات در روزنامه ها و اقداماتی که پس از بازنشسته شدن انجام می دهد موجب تشویش اذهان عمومی و لطمه به استقلال کشور و اهانت به مقام شامخ سلطنت است و همچنین منظور او جلوگیری از تعقیب مرتکبین جرائم عمومی است و وجهه همت او مخالفت با قانون اساسی می باشد. در صورتی که اجازه فرمائید به مقامات صالحه اعلام جرم به عمل آید.

بعد از ظهر همان روز صدورنامه وزیر دادگستری دستور بازداشت سپهبد آزموده از طرف دادستانی تهران صادر گردید. مأمورین اجرای دادگستری صبح روز بعد به خانه سپهبد آزموده رفته و از او می خواهند که با آنها به دادگستری بیاید.

آزموده می گوید منتظر بودم و همین الان می آیم. از مأمورین می خواهد با اتومبیل شخصی خود بیاید و مستقیماً او را به دفتر شعبه ۲ بارپرسی می برند. دکتر ابوالفتح وزیری بازپرس شروع به پرسش کرده و پس از دو ساعت قرار باز داشت او را صادر می کند.

روابط دکترامینی با سپهدآزموده در دولت زاهدی خیلی صمیمانه بود. ولی پس از توقیف سرلشکر قرنی و احضار امینی از آمریکا این روابط به سردی گرائید. دکترامینی در طول سه سال خانه نشینی سه چهاربار در محافل مختلف با آزموده روبرو شد و هیچ ملاقاتی بین آنها صورت نگرفت. وقتی امینی نخست وزیر شد کارهای دادرسی ارتش توسط سپهد نقدی انجام می شد.

وقتی سپهدآزموده بازنشسته شد درجراید نوشت که در زمان باز نشستگی با دشمنان اسلام و قانون به مبارزه ادامه خواهد داد. دکتر مصطفوی در مجله روشنفکر نوشت که حالا آزموده افرادی را متهم به مخالفت و ضدیت با اساس حکومت می کند و اعلام جرم می نماید و این امر مرا دچار وحشت می کند. سپهد آزموده جواب تندی به دکتر مصطفوی در مطبوعات داد که شما دچار عارضه تشنجات روحی هستید و باید به معالجه خود پردازید.



از کلیه کسانی که در دولت امینی بازداشت شده بودند فقط متهمین شرکت شیلات به محاکمه کشیده شدند. از قرار معلوم قرارداد های شیلات به نام خانم (احسانه دولو) از بستگان امیر هوشنگ دولو بود که رابطه نزدیکی با شاه و دربار داشت و ملقب به (سلطان خاویار) گردید. که سرانجام نیز همه متهمین برائت حاصل کردند.

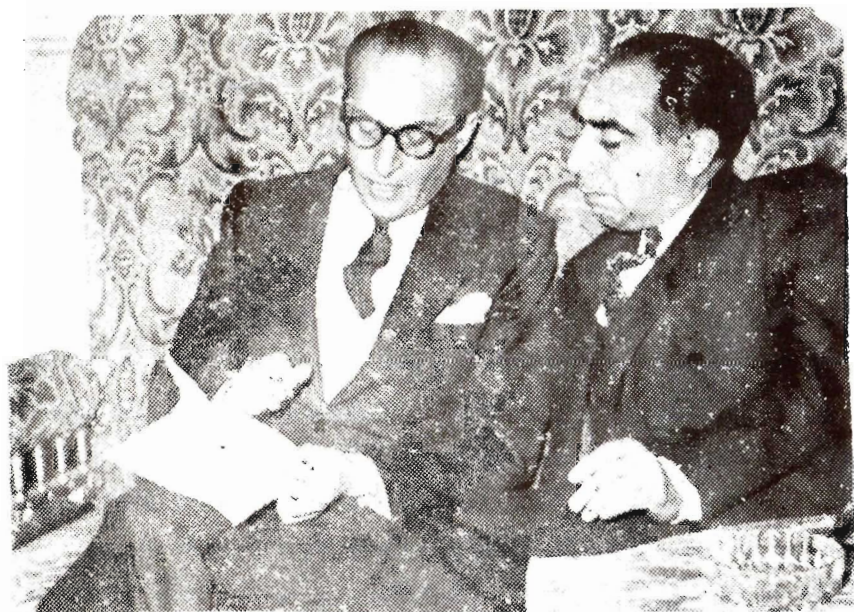


درباره امیر هوشنگ دولو باید اضافه کنم که او توانسته بود بانقشهائی که بازی می کرد خود را به شاه نزدیک کند. غذاهای مخصوص برای شاه می پخت و به دربار می برد. سالی یکی دیوار شاه به خانه او می رفت. هنگام ورود مقدار زیادی اسپند دود می کرد و پولهای طلا نثار مقدم شاه می کرد و به دربارها هدایای زیادی می داد. عنوان (پیشخدمت مخصوص) داشت و در سفر و حضر در کنار شاه بود و گره از خیلی کارها می گشود و در کنار منقل

پردود و تریاک او هم متقاضیان زانو می زدند و چکها و پولها را به او می دادند که زیرتشک خود مخفی می ساخت.

محمدعلی مسعودی می گفت امیرهوشنگ دولورا درلوس آنجلس دیدم که می گفت درسالهای آخرین رژیم، ملک موروثی خود را درورامین به مبلغ ۸۰ میلیون تومان فروخته و کلیه وجوه مزبور را با خرید ارز به نرخ رسمی به خارج فرستاده و ثروت فراوانی درخارج داشت که نمونه آن خریدیک خانه دو میلیون دلاری در(بورلی هیلز) لوس آنجلس بود. به علاوه درپاریس و نقاط دیگر هم چندخانه مسکونی داشت که درجلد قبلی کتاب درباره او مطالب مفصلی انتشاریافت.

با تبرئه متهمین شیلات تا سال های آخر رژیم قسمتی از فروش خاویار مملکت با (دولو) بود.



دکتر امینی درمسند نخست وزیری ودوست قدیمش ابوالحسن ابتهاج درزندان

ازجمله کسانی که دوستی خیلی نزدیک با دکترامینی داشت ابوالحسن ابتهاج بود که ناگهان به دادگستری احضار و قرار بی سابقه سنگینی برای او صادر شد.

ابتهاج درخاطرات خود چنین می نویسد:

روزی که دکترامینی برای تشکیل دولت به حضور شاه احضارشد به من تلفن کرد و موضوع راگفت. من تأکید کردم که مبدا ضعفی نشان بدهد و باید تمام شرایطی را که برای موفقیت لازم می داند باشاه مطرح کند. امینی گفت نظراو هم همین است. بعد از شرفیابی باردیگر به من تلفن زد و گفت شرایط خودرا

تصریح کرده است. ولی وقتی برنامه دولت و اسامی وزرای اورا دیدم تعجب کردم. عده ای از وزرایش بهیچوجه صلاحیت نداشتند.

درپائیز همان سال برای شرکت درکنفرانس صنعتی بین المللی سانفرانسیسکو که توسط مؤسسه تحقیقاتی استانفورد برگزار می شد عازم آمریکا شدم. دراین کنفرانس گفتم کمکهای خارجی به کشورهای درحال توسعه فوق العاده پراهمیت است. باید مقید به شرائطی باشد و وسیله يك مؤسسه بین المللی مستقل که تحت نفوذ هیچ دولتی نباشد انجام شود. درحال حاضر این کمکها به علت ملاحظات سوق الجیشی به مصرف طرحهای عمرانی نمی رسد و مخالفین می گویند که مملکت به امپریالیستها فروخته شده است. هرکجا که دولت کمک گیرنده فاسد باشد مردم آن کشور می گویند دولت کمک کننده کاری جزحمایت از دولت های فاسد نکرده است و وضع آنها را محکم می سازد. تاریخ اخیر کشور من بهترین نمونه معایب و مضار کمکهای دوجانبه است. تاچندسال قبل آمریکا بدون اینکه يك شاهی به ایران کمک کند پیش از هرکشوری بین مردم ایران محبوبیت داشت ولی امروز پس از يك میلیارد دلارکمک های گوناگون به کشورما، نه محبوبیتی دارد و نه احترامی و اغلب مردم ایران از آمریکا متنفرند. من پیشنهاد می کنم به جای کمک های دوجانبه، مؤسسه ای نظیربانک جهانی با هیئت مدیره ای که نمایندگان کمک دهنده و کمک گیرنده درآن عضویت داشته باشند ایجاد شود و این هیئت مدیره مقررات هزینه های عمرانی را به طور یکسان درموردکلیه کشورها اجرا کند.

نطق من درجراید منتشر شد و سروصدای زیادی کرد. به من گفته شد که به تهران مراجعت نکنم. وقتی هم به فرودگاه تهران رسیدم آذرگفت همه اینجا درانتظار توقیف تو هستند. شکی نیست که شاه و دولت از انتقادات من دل خوشی نداشتند. هنگام سفر ملکه انگلیس به تهران تهیه کنندگان برنامه (پانوراما) نزد من آمدند. به آنها گفتم (نباید سراغ من می آمدید چون من نه روش

شاه را می پسندم و نه از طرفداران او هستم) گفتند به همین جهت نزد شما آمده ایم. درایران فقط با دونفر مصاحبه می کنیم. یکی شاه و دیگری شما. درمصاحبه من ازسیاست شاه انتقاد کردم و تأکید نمودم که عایدات نفت صرف ارتش و خرید اسلحه می شود.

پس از مراجعتم به تهران انتظار داشتم که مرا بازداشت کنند. يك روز امینی تلفن کرد و گفت امروز شرفیاب بودم و صحبت تو بود، درنظراست تعدادی از بانك ها که وضعشان خراب است درهم ادغام شوند و ترا دررأس آن قرار دهند. تعجب کردم و گفتم شنیده ام که دولت تو مشغول پرونده سازی علیه من است. امینی با خنده گفت (چرا هذیان میگوئی؟ چنین صحبتی دربین نیست. تو خودت شاه را تحریک میکنی)

قبل از تلفن امینی مدیرمجله فردوسی گفت چندروز قبل عده ای از روزنامه نگاران میهمان امینی بودند که گفت اگر لازم باشد دوست خودم ابوالحسن ابتهاج را هم توقیف خواهم کرد.

یکی دوز بعد ازتلفن امینی روز پنجشنبه ۱۸ آبان ۴۰ احضاریه ای از دیوان کیفر به دست من رسید که ظرف پنج روز خودرا به دیوان کیفر معرفی کنم. به آذر گفتم من ۵ روز صبر نخواهم کرد چون اطمینان دارم مرا بازداشت خواهند کرد. از اوخواستم چمدان کوچکی از وسایل لازم برای زندان آماده کند. صبح شنبه ۲۰ آبان خودرا به دیوان کیفر معرفی کردم. از محمد جهانشاهی مشاور حقوقی سازمان برنامه پرسیدم می توانم وکیلی همراه خود ببرم. جواب داد می توانید (طه) را معرفی کرد. ای کاش نکرده بود چون درتمام مدت دردیوان کیفرسکوت کرد.

پس از مدتی مرا به اتاق بازپرسی بردند که آدم مفلوک و بیچاره ای به نام عبدالله نصیری برادرزاده نعمت الله نصیری رئیس وقت شهربانی بود.

نصیری پرسیددرمورد طرحهای خوزستان شما به چه مجوزی

اختیارات خود را به یک عده خارجی واگذار کردی؟ گفتم اختیاراتم را به هیچکس واگذار نکرده‌ام. بازجویی من پنج ساعت طول کشید و چون بازپرسی تکمیل نشده بود به اصطلاح حقوقی به منظور (عدم تبانی) برای من قراربازداشت صادر کردند. وقتی بازپرسی تمام شد خبرنگاران وارد اتاق شدند. گفتم من به کارهایی که کرده‌ام افتخار می‌کنم بازهم اگر بیایم معلم با گذشته فرق نخواهد کرد. دزدها در خیابان‌ها آزاد هستند و مرا به جایگاه دزدان می‌برند. چندسال بعد شاه در مصاحبه با یک نویسنده آمریکایی درباره‌ی من چنین گفت:

من این آدم را درک نمی‌کنم. ایران نسبت به او خیلی خوبی کرده است. معذالک او به ایرانی علاقه ندارد. همه ما را دزد می‌داند و به کارهایی که ما انجام می‌دهیم اعتقادی ندارد. بدتر از همه این است که ظاهراً مملکت خودش را هم دوست ندارد. روزی که مرا به دادگستری احضار کردند آذرسعی کرد بانخست وزیر و وزیردربار تماس بگیرد. امینی از موضوع اظهار بی‌اطلاعی کرده بود. همه می‌دانند که نورالدین الموتی وزیردادگستری وقت کارهای شخصی امینی را انجام می‌داد و کاملاً تحت نفوذ او بوده و نمی‌توانسته بدون اطلاع و موافقت امینی چنین کاری کرده باشد. مرا با مبلغ سیزده هزارمیلیون ریال (۱۳ میلیارد ریال) که رقم بی‌سابقه‌ای بود به زندان فرستاده و ممنوع‌الملاقات کردند. مخبرین درباره‌ی رقم بی‌سابقه از دادستان استفسار کردند. او گفت وجه‌الضمانی تعیین کردم که فقط اربابش کندی از عهده‌ی پرداخت آن برمی‌آید.

بعداز ظهر ۲۰ آبان ۱۳۴۰ مرا به زندان موقت شهربانی بردند. پانزده نفر دیگر نظیر منتصر شهردار سابق تهران - سرتیپ نویسی رئیس شیلات در آنجا بودند که جمعاً ۵۱ نفر می‌شدند که همه به اتهام اختلاس و سوء استفاده بازداشت شده بودند. من در یک اتاق دو درسه زندانی شده بودم. پس از توقیف من سهام بانک ایرانیان

تنزل کرد. دکتر محمد شاهکار و احمد شریعت زاده داوطلب شدند که وکالت مرا بدون حق الوکاله به عهده بگیرند. از همان جلسه اول بازپرسی به من گفتند که شما خودسرانه دست به یک سلسله کارهایی زده اید که خلاف قوانین مملکت است. گفتم تمام کارهایم بارعایت قانون بوده است. محمد جهانشاهی مشاور حقوقی سازمان برنامه هم گفت تمام کارها طبق قانون صورت گرفته است. یکبار در بازپرسی شاهکارگفته بود بازپرس می گوید من و خانواده ام پوست لبو می خوریم آن وقت ابتهاج یک میلیون دلار به لیلیانتال می دهد. گفتم این پولها را می دهم برای اینکه امثال شما و بچه های شما مجبور نشوند پانصدسال دیگر لبو بخورند.

وقتی در زندان بودم الموتی وزیر دادگستری گفته بود کارهایی که ابتهاج انجام داده از قبیل سدکرج وسد سپیدرود و راهسازی و عمران شهری و غیره جزو کارهای غلط و خیانت های او به شمار می رود. خیلی حیرت کردم. الموتی که درحقیقت نوکر امینی بود همان شخصی است که هنگام تصدی من دربانک ملی با ایرج اسکندری و فریدون کشاورز به عنوان نمایندگان حزب توده به قوام السلطنه مراجعه تا اعتراض حزب توده نسبت به رفتار من با عده ای از اعضای حزب توده دربانک ملی را به اطلاع نخست وزیر برسانند. شاهکار درخانه خود جلسه مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داد و علل بازداشت مرا بیان کرد. این مصاحبه باعث شد تا مردم از چگونگی پرونده ای که ناشیانه به دستور نورالدین الموتی و با اطلاع علی امینی علیه من تهیه شده بود مطلع گردند. الموتی برای شاهکار پیغام فرستاده بود که پروانه اش را لغو خواهد کرد. معلوم شد شاه بی نهایت از مصاحبه مطبوعاتی او عصبانی شده است. نصیری رئیس شهربانی یک روز به سلول من آمد و می خواست مرا به ساختمان شهربانی ببرد که قبول نکردم و گفتم ترجیح می دهم تا در زندان هستم تبعیضی درمورد من قائل نشوند. حدس من این

است که نصیری قصد داشت مرا از زندان دور کند چون من غالباً بازداشتگاه را زندان شاهنشاهی می نامیدم. شریعت زاده پیشنهاد کرد نامه ای به شاه بنویسم. گفتم غیرممکن است. شریعت زاده گفت اجازه بدهید من و شاهکار نامه بنویسیم. گفتم اگر چنین کاری کنید شمارا معزول می کنم.

آذر به میهمانی سپهبد بختیار رفته بود. بختیار به طور خصوصی به آذر می گوید شاه باعث بدبختی ابتهاج شده و مطمئنم که بزودی نوبت من هم خواهد رسید. همین طور هم شد.

به علت کسالت در زندان يك روز نصیری بازپرس به دیدار من آمد و گفت قرار آزادی شما صادر شده است. ورقه ای داد که نوشته بود ابتهاج با التزام شخصی خود آزاد می شود به شرط اینکه بدون اجازه از حوزه قضائی تهران خارج نشود و اگر شد باید وجه الضمان را بپردازد. مخالفت کردم. پس از گفتگوهائی سرانجام از زندان آزاد شدم. خبرنگاران پرسیدند وجه الضمان شما چقدر بود گفتم ۱۸۰ میلیون دلار که در دنیا بی سابقه است. مجله تایم نوشت که وقتی می خواستند ابتهاج را آزاد کنند او به نحوه آزاد شدنش هم اعتراض داشت. ابتهاج گفته بود اگر مقصر هستم مرا محاکمه کنید و اگر بیگناهم آزاد سازید. باوجه الضمان نخواهم توانست ادعای بیگناهی کنم.

علی امینی در مصاحبه مربوط به تاریخ ایران در دانشگاه هاروارد چنین گفته است (اعلام جرم علیه ابتهاج از زمان شریف امامی آغاز شده و من هرچه سعی کردم از توقیف ابتهاج جلوگیری کنم نشد و حتی مستنطق را خواستم و گفتم ابتهاج مُتَلِف است ولی دزد نیست.) یکی از خبط های امینی این بود که تصور می کرد اگر در مورد بازداشت من باشاه مخالفت نکند به او نزدیک تر خواهد شد. در حالی که اطمینان دارم با این کار نظر شاه نسبت به او بدتر شد چون همیشه از امینی نزد شاه حمایت می کردم و شاه می گفت شما امینی را نمی شناسید. به نظر من امینی که از نزدیک ترین دوستانم

بود می باید درمورد توقیف من درمقابل شاه ایستادگی می کرد و مثل من درمقابل اصرار شاه که طرفداران مصدق را ازسازمان برنامه اخراج کنم به شاه گفتم اگر اصرار بفرمائید استعفا می دهم. سیدجلال تهرانی می گفت روزی که شمارا بازداشت کردند باشاه قرار ملاقات داشتم و علت زندانی شدن شمارا پرسیدم؟ شاه گفت بروید از امینی پرسید. سیدجلال گفت بعداز ملاقات با امینی برایم مسلم شد که حق باشاه است. سیدجلال چون با امینی میانه خوبی نداشت می خواست جانب شاه را بگیرد. عقیده من این است که بازداشت من بدون موافقت شاه و نخست وزیر امکان پذیر نبود.

دردولت علم هنگامی که باهری وزیر دادگستری بود قرار منع تعقیب من صادرشد. درقرارنوشته شده بودکه ابتهاج و اعضای شورایعالی سازمان برنامه مرتکب عملی نشده اند که قابل تعقیب باشند.

درسال ۱۳۴۱ بانک جهانی از من خواست که برای تهیه برنامه عمرانی به الجزیره بروم. درآنجا من از (بن بلا) خوشم آمد زیرا رفتار معقولی داشت. می گفت وقتی شاه ایران به اروپا مسافرت کرده بود بعضی از بچه هائی که با من علیه فرانسه می جنگیدند می گفتند اجازه دهید شاه ایران را ترور کنیم ولی گفتم من با او مخالفم ولی دست به اینکار نخواهیم زد.

وقتی به تهران برگشتم به من خبردادند که پرونده شما دردیوان کیفر تمام شده است. قبلاً پرونده خوزستان بسته شد ولی ۲۵ پرونده دیگر درباره ساینکارها وجود داشت که برای همه آنها قرار منع تعقیب صادر شده است.



درنشریه ای که به زبان انگلیسی درباره بانک شاهی منتشرشده درباره ابوالحسن ابتهاج به تفصیل مطالبی نوشته که قسمتی ازآن چنین است:

در سال ۱۹۶۳ در آمریکا انتشار یافت که آمریکائیا می خواهند رژیم ایران را تبدیل به جمهوری کنند و نام ابتهاج را برای نامزدی این کاره میان کشیده اند. همچنین برای نخست وزیری ابتهاج اقدام می شد. يك مقام آمریکائی از اعضای سفارت آمریکا با ابتهاج تماس گرفت و گفت کی برای نخست وزیری آماده می باشد؟ ابتهاج گفت قبول دارد به شرطی که از میزان قوای نظامی و هزینه تسلیحاتی کاسته شود و شاه مستقیم با نخست وزیر تماس داشته باشد و ایران از سنتو خارج گردد تا روسها نتوانند از قرارداد ۱۹۲۱ استفاده کنند. ولی ابتهاج پاسخی دیگر از آمریکائیا نشنید.

در آخر سال ۱۹۶۳ پل هوفمن رئیس بانک توسعه وسیله تلگراف از ابتهاج خواست که در کنفرانس پولی در نیویورک شرکت کند. توسط قدس نخعی از شاه خواست که به او اجازه داده شود که از کشور خارج گردد. شاه گفت اتهامات ابتهاج در دادگستری مطرح است و او در کارهای قضائی دخالت نخواهد کرد. بعد بانک بین الملل از ابتهاج خواست که ریاست هیئتی را برای کمک های مالی به الجزیره بپذیرد. باز قدس نخعی خواست که باشاه صحبت کند. شاه گفت ابتهاج به بانک پاسخ بدهد که او هنوز در کشور خود آزاد نیست و مشکلاتی دارد. شاه به وزیر دادگستری تأکید کرد. در ۱۳ فوریه ۱۹۶۴ دادگستری به ابتهاج اطلاع داد که او را تبرئه کرده است. ابتهاج گفت این کافی نیست باید نخست وزیر آن را اعلام کند. علم نخست وزیر و وزیر دادگستری اعلام کردند که ابتهاج از اتهامات تبرئه شده است. بعد ابتهاج به واشنگتن رفت و عازم الجزیره شد. بعد به خواهش دولت الجزیره این برنامه متوقف گردید.

وقتی نفت ملی گردید در مجلس پیشنهاد شد که ابتهاج به سمت رئیس شرکت نفت منصوب گردد ولی گفته شد که اگر يك انگلیسی این سمت را داشته باشد بهتر از ابتهاج است ولی مصدق

گفت اگر تصمیم با او بود ابتهاج را منصوب می کرد. در سال ۱۹۵۳ سفیر آمریکا در ایران گزارش داده است که به شاه و زاهدی نخست وزیر پیشنهاد کرده که اگر بخواهید اقتصاد ایران سروصورتی بگیرد باید ابتهاج را بخواهید و به او اجازه و اختیار بدهید. شاه با این نظر موافق بود ولی نخست وزیر که به روحیه ابتهاج آشنا بود نظر موافق نداشت.

ابتهاج به تهران با ابتکار خود مراجعت کرد. شاه او را خواست و دوپیشنهاد کرد یا قبول ریاست شرکت ملی نفت یا ریاست سازمان برنامه. اما پست شرکت نفت با بودن خارجیها خیلی مهم بود ولی سازمان برنامه مهم تر. ابتهاج با گله گذاری از وضع گذشته خود پس از استعفا از بانک ملی گفت به شرطی که هیچکس درکار او دخالت نکند قبول می کند. سپس از شاه پرسید که نظر نخست وزیر چیست؟ شاه گفت او هم موافق است بدیدنش بروید. وقتی نخست وزیر وقت حمایت خود را اعلام داشت، او هم گفت کسی درکار سازمان برنامه دخالت نمی کند.

روابط ابتهاج و شاه موجب شد که سازمان برنامه دولتی در دولت شد. با وجود مخالفت مجلس و وزراء، شاه از ابتهاج حمایت می کرد. به علت تیرگی روابط زاهدی و ابتهاج نخست وزیر می خواست به هرصورتی است ابتهاج را بردارد و گفته بود او را باتانک برمی دارد. وقتی زاهدی کنارففت علاء نخست وزیر شد که روابط حسنه ای با ابتهاج داشت.

وقتی برنامه دوم به مجلس رفت. مجلس پیشنهاد کرد که یک کمیسیون ۳۶ نفری برای کارهای برنامه تشکیل شود که لایحه در مجلس تصویب شد و شاه هم توشیح کرد.

اختلاف مهم درباره تأسیس کارخانه پتروشیمی در شیراز و خوزستان روی داد که ابتهاج با تأسیس کارخانه در شیراز مخالف بود و می گفت اقتصادی نیست و از منابع نفتی به دوراست. دکتر اقبال نخست وزیر می گفت که قرارداد پتروشیمی شیراز امضا شده و

مجلسین هم آن را تصویب کرده اند. ابتهاج به شاه نامه نوشت ولی شاه از پذیرفتن او خودداری کرد. ضمناً مجلس درجلسه علنی تصمیم گرفت که نخست وزیر بر سازمان برنامه ریاست داشته باشد. از آنجا ابتهاج فهمید که دیگر شاه پشت سر او نیست. او به شاه نامه نوشت و کناررفت.

ابتهاج دیگر داوطلب شغل نبود. نه سناتوری و نه سفارت و نه نخست وزیری... نه تقاضای شرفیابی داشت. به همین جهت در ۶۰ سالگی به دنبال تأسیس بانک ایرانیان رفت.

درسال ۱۹۶۱ وقتی ملکه انگلستان عازم ایران بود یک تیم روزنامه نگار و تلویزیون از انگلستان با او مصاحبه کردند.

ابتهاج گفت شاه و رژیم ایران درآمد نفت و سایرمنابع کشوررا صرف خرید اسلحه می کنند که کاری بی فایده ایست. ایران به هیچوجه به این کار احتیاج ندارد.

درسپتامبر ۱۹۶۱ دریک کنفرانس بین المللی صنعتی درسانفرانسیسکو، ابتهاج به شدت از ایران و آمریکا انتقاد کرد و به خصوص به سیاست کمک های خارجی آمریکا... به ابتهاج گفته شد که اگر به ایران برود، بازداشت خواهد شد. وقتی به فرودگاه تهران رسید همسرش به اوگفت شایعات بازداشت خیلی زیاد است.

سرانجام درسن ۶۲ سالگی ابتهاج توقیف شد و ۷ ماه درزندان ماند.

ابتهاج هنگام آزادی از سوء استفاده ها و صرف هزینه های زیاد نظامی و از دیکتاتوری به شدت انتقاد می کرد و می گفت اوضاع قابل انفجار است.

ابتهاج بعد از ۲۵ سال گرفتار عشقی شد که توام با اسکاندال بود یعنی آذرنوش صنیع دوست نزدیک برادر و زن برادرش بودو درنتیجه از مریم همسرقبلی اش جداشد و با آذر ازدواج کرد، ابتهاج خودش فرزند نداشت ولی همسر جدیدش دوفرزند به نام

علیرضا و الهه داشت که بعداً خود ابتهاج صاحب دوفرزند شد به اسامی شهرزاد و داور... آذر دکتردندان پزشک دانشگاهی است که به کاربانکی علاقمند می باشد. قبلاً یک باشگاه بولینگ داشت.

وقتی ابتهاج زندانی شد همسرش به جای او دربانک نشست زیرا سهام بانک از ۱۲ ریال به چهارریال تنزل کرد. ولی آذر گفت کاربانک ادامه دارد درحالی که از امور بانکی سررشته ندارد.

ابتهاج درسال های قبل ازسقوط رژیم سهام خودرا دربانک ایرانیان به هژریزدانی از دوستان نزدیک نصیری رئیس ساواک فروخت. دراین راه از نظر بانکی مشکلاتی داشت که شاه به ابتهاج کمک کرد و بعداز ۱۸ سال بین شاه و ابتهاج دیداری صورت گرفت.



ابتهاج درخاطراتش می نویسد: دربانک ایرانیان مشکلاتی پیش آمده بود و تلاش فراوان می شد که بانک را از مشکلات رهاسازد. هژریزدانی پیشنهاد کرد که حاضراست سهام او و آذرا به سه برابر قیمت خریداری کند. با این طرز توانستم قروض خودرا به سیتی بانک و سایربانکها بپردازم. نظر من این بود که باقیمانده سرمایه را اوراق قرضه ملی خریداری کنم ولی آذرعقیده داشت با توجه به مشکلاتی که درپیش می باشد صلاح است که این سرمایه را برای روزمبادا درخارج نگه داریم. بدین ترتیب درسال ۱۳۵۶ هنگامی که خروج ارز ازکشورآزاد بود با اطلاع بانک مرکزی پس از پرداخت قروض آن را به خارج منتقل نمودیم. این خواست خدا بود که پس از انقلاب که همه چیز مارا گرفتندوما نتوانستیم به ایران برگردیم خودمان و فرزندانمان بتوانیم درخارج زندگی کنیم.

ابتهاج درخاطرات خود توضیح نداده میزان ارزی که ازکشور خارج کرده چه میزان بوده ولی مطلعی می گفت ابتهاج و آذر سهام خودرا به هژریزدانی به مبلغ ۵۵ میلیون تومان فروخته اند ولی چه میزان آن بابت قروض بوده و چه مبلغ آن را خارج کرده اند روشن نیست.



دکترامینی و جبهه ملی

دکترامینی به علت عضویت درکابینه دکترمصدق و هم به علت نسبتی که با او داشت تلاش فراوان می کرد که با همکاری جبهه ملی پایه های حکومت خود را محکم کند. امینی درخاطراتش می نویسد:

درماههای اول نخست وزیری مصدق به دیدارش رفتم. از من خواست که با او همکاری کنم. پذیرفتم گفت شما را برای وزارت کشور درنظر گرفته ام. اگرچه دلم می خواست درمدارج اداری وزارت کشور را هم تجربه کنم که مستقیماً باشهرها و روستاهای کشور سر وکارداشت گفتم اگر قصد دارید باشاه مشورت کنید بهتر است فکر دیگری هم بفرمائید، چون می دانم ایشان وزارت

کشور مرا قبول نخواهند کرد. فردا عصر دکتر فاطمی به دیدنم آمد و گفت نخست وزیر خجالت کشید مستقیماً به شما بگوید که وزارت کشور نشد و شما وزارت اقتصاد را قبول کنید. تلفن دکتر مصدق را گرفتم قاه قاه زد زیر خنده، از آن خنده های مخصوص خودش. قرار شد نزد او بروم. پس از تعارف گفت از کجا فهمیدید که شاه وزارت کشور شمارا قبول نمی کند. گفتم ساده است شما می خواهید انتخابات را شروع کنید و ایشان نمی توانند تماشایی باشند، مراهم خوب می شناسند که زیر بار نمی روم.

هنگام معرفی به شاه دکتر مصدق مرابه عنوان وزیر اقتصاد و امیرعلائی را به عنوان وزیر کشور معرفی نمود. امیرعلائی انتخابات را شروع نمود ولی نتوانست آن را اداره کند. اللهیار صالح وزیر کشور گردید. در همین زمان بود که میرا شرافی از مشکین شهر وکیل شد. دکتر مصدق در جلسه هیئت دولت از صالح پرسید این میرا شرافی چه بود؟ صالح گفت شما فرمودید آزادی کامل انتخابات... و ما هم دخالت نکردیم و ایشان انتخاب شدند.

در دولت مصدق آنچه مرا ناراحت می کرد عدم همکاری وزیران با یکدیگر بود. با آنکه غالباً اعضای جبهه ملی بودند ولی در کار دولت چنان باهم رقابت ناسالم داشتند که برای هم کارشکنی می کردند. پیش خود گفتم در جبین این کشتی نور رستگاری نیست.

یک روز در جلسه هیئت دولت دکتر حسابی وزیر فرهنگ در کنار من نشسته بود. هنگامی که نخست وزیر گزارشی را می خواند سردرگوش من گذاشت و غرغر کرد و بدگفت. وقتی از جلسه بیرون آمدم گفتم شما که تا این اندازه ناراضی هستید استعفا بدهید و خود را خلاص کنید. جواب داد چرا من استعفا بدهم، این فلان فلان شده باید استعفا بدهد. منظورش دکتر مصدق بود.

جلسات هیئت دولت مرتب در خانه دکتر مصدق تشکیل می شد. نخست وزیر با قدرت و جذبه حرکات همه وزراء را زیر نظر داشت تا بازیگوشی نکنند. تحمل پرحرفی وزراء را درباره مسائل

فرعی نداشت. اللهیار صالح و دکترصدیقی و من از توپ و تشر و گاه تهدیدهای دکترمصدق درامان بودیم.

دکترمصدق سه اسلحه خصوصی داشت. یکی عصا که دروقت عصبانیت و تهدید چه درمجلس و چه درجلسات خصوصی بلند می کرد. دیگری مبالغه درنشان دادن ضعف و بیماری که به کمک آن درسیاری از مجالس و مراسم شرکت نمی کرد. افراد هیئت های مهم را درکنار تختخواب خود می پذیرفت. از پوشیدن لباس های تشریفاتی خودراخلاص کرده بود. اما وقتی مقتضی بود از مجلس بیرون می آمد و روی دوش مردم درمیدان بهارستان بلند می شد که این کار قوه و بنیه فراوان می خواهد. اسلحه دیگر او گریه بود که وسیله آن مردم را به رقت می آورد و به دنبال خود می کشید. دکترمصدق ماهرانه می توانست دیگران را وادارکند تا مقاصدش را به زبان بیاورند.

درجلسات هیئت دولت امیرعلائی که مردی عصبی مزاج بود باکیف بزرگی وارد هیئت دولت می شد. نام هرکسی را که برای تصدی هرکاری می بردند می گفت تمام پرونده دزدی وخیانتش توی این کیف من است. یک روز کیف امیرعلائی از دستش درآمد و باز شد. محتویات آن حوله و صابون و مسواک و اسباب اصلاح صورت و پیژامه بود. پرسیدند اینها چیست؟ جواب داد مخالفین می خواهند مرا ترور کنند به این جهت هرشب درمنزل یک دوست و رفیق به سر می برم. سرانجام ازکابینه دکترمصدق کناررفتم.

وقتی دکترمصدق استعفا کرد و قوام السلطنه نخست وزیرشد به خانه قوام رفتم. عباس اسکندری و حسن ارسنجانى مشغول تهیه برنامه دولت بودند. من که مخالف بودم گفتم شما بیمار هستید و قادر به حرکت نمی باشید اوضاع هم طوری نیست که بتوانید مسلط گردید بهتر است باجان خود بازی نکنید. اطرافیان مخالفت کردند. گفتم شما همه به فکر منافع شخصی خود هستید بی آن که به سلامتی ایشان توجه داشته باشید. به قوام السلطنه گفتم با این

کار مخالفم و از خانه خارج شدم بعد از واقعه ۳۰ تیر که جان قوام به خطرافتاد نزد دکتر مصدق رفته گفتم قوام میهمان من است و می دانم شما با اقداماتی که علیه ایشان می شود موافق نیستید. دکتر فاطمی مأمور شد و جای امنی فراهم گردید و قوام به آنجا منتقل گردید. هنگامی که دکتر مصدق گرفتاری بحران نفت بود به دیدارش رفته بودم. پیشنهاد بانک بین المللی آمد که دو سال نفت را موقتاً اداره کنند ولی طبق نظر مشاوران پیشنهاد را رد کردند. به دکتر مصدق گفتم امکان دارد با روی کار آمدن جمهوریخواهان در آمریکا سیاست تغییر کرده آمریکائیان از انگلیسها تبعیت کنند. مصدق گفت جانی رسیده ام که راه بازگشت ندارم. گفتم به بهانه خستگی استعفا کنید و اللهیار صالح نخست وزیر شود. گفتم حیثیتم در خطر است. در حالی که بغض گلویم را گرفته بود گفتم مردان سیاسی در چنین احوالی خودکشی می کنند، شما هم بکنید. ناگهان هردو باهم گریه کرده خدا حافظی کردیم.



دکتر امینی می خواست بعضی از اعضای جبهه ملی را وارد کابینه خود کند ولی چون قرارداد با کنسرسیونوم را امضا کرده بود اعضای جبهه ملی همکاری با او را رد کردند. معهذا در اوایل حکومتش اعلام کرد که جبهه ملی می تواند فعالیت کند که آنها هم ترتیب متینگ بزرگی را در میدان جلالیه دادند و برای اولین بار پس از ۲۸ مرداد ۳۲ بار دیگر تظاهرات جبهه ملی در کشور تولید سروصدا کرد.

خلیل ملکی که در صف طرفداران دکتر مصدق قرار گرفته بود در این باره چنین می نویسد:

اگر جبهه دوم نظرات جامعه سوسیالیستهارا پذیرفته بود می توانست از موقعیت نیرومندی برخوردار شده به جای دکتر امینی به کار پرداخته و با استقرار برنامه های ملی و مترقی، شاه و اعوان و انصارش را برای همیشه سر جای خود بنشاند. جبهه ملی می

توانست به جای استبداد شاه جانشین دکترا امینی شود. امینی و ارسنجان می خواستند با تقسیم اراضی توده دهقانان ایرانی را به پایگاه اجتماعی خود مبدل ساخته به تثبیت موقعیت خویش پردازند و همچنین بر اثر تجدید حیات اقتصادی کشور بازاریان و سرمایه داران را با خود همراه سازند، به این دلایل مبارزه کوبنده جبهه ملی با دولت امینی در آن مرحله از هر نظر معادل خودکشی سیاسی آن جبهه و در نتیجه شکست مجدد نهضت ملی ایران بود. نیروهای نهضت باید لبه تیز حمله را متوجه شاه و یارانش سازند و در هر صورت امینی را به نفع شاه نکوند.



جامعه سوسیالیستها (متعلق به ملکی) درباره دولت دکترا امینی چنین اعلام داشت:

ورشکستگی سیاسی و اقتصادی دولت های قبل از امینی بعضی سیاستهای خارجی و محافل داخلی را به این نتیجه رسانید که لازم است در ایران یک اقدام جدی که متضمن بعضی اصلاحات باشد و به قول امینی هیئت حاکمه را نجات دهد صورت گیرد. امینی ادعای این کار را داشت و در حقیقت امینی نردبانی بود که اگر جبهه ملی درست عمل می کرد می توانست از آن بگذرد و به قدرت برسد. امینی به خاطر مرعوب کردن مخالفین مرتجع خود حاضر به دادن امتیازات بیشتر به جبهه ملی بود. شاه با تمام قوا به دولت امینی فشار آورده بود که جلوی تظاهرات را بگیرد. امینی با سران جبهه ملی تماس گرفته و گفته بود که من با تظاهرات هیچگونه مخالفتی ندارم اما بدلائل تاریخی ۳۰ تیر شاه حاضر نیست در چنین روزی این تظاهرات صورت گیرد. اگر از این کار صرف نظر کنید در عوض نخواهم گذاشت شاه متینک فرمایشی خود را در میدان دوشان تپه برگذار کند. سران جبهه ملی این پیشنهاد را نپذیرفتند و ارسنجان سخنگوی دولت هم این تظاهرات را یک نوع یاغیگری اعلام کرد و گفت با نیروی نظامی و تانک و توپ دولت آن

را درخواهد شکست ولی عملاً دولت چنین کاری را نکرد و تظاهرات یکصد هزار نفری جبهه ملی بدون هیچ حادثه ای برگزار شد. جبهه ملی شعار خود را (مبارزه در راه انتخابات آزاد گذارده بود) که نمی توانست در مقابل شعار (اصلاحات ارضی) جالب باشد و جبهه ملی اعلام اعتصاب عمومی کرد که همه دیدند حتی بازار تهران تعطیل نشد.

درپائیز سال ۱۳۴۱ شاه شخصاً به آمریکا رفت و پس از معامله با کندی زیرپای دکتر امینی را جارو کرد و جبهه واحدی از شاه و زمین داران و روحانیون مقتدری چون بهبهانی برضد امینی و گروهش مجهز شدند.

خلیل ملکی درباره ملاقات خود با شاه چنین می نویسد:

چندماه پیش از مرداد ۱۳۳۲ با شاه ملاقات کردم. خواستم که این ملاقات بدون تشریفات درباری صورت گیرد. در غیر آن به صورت (اعلیحضرت می فرمایند) و (ما عرض می کنیم) درخواهد آمد که دیگر بحث و گفتگوی سیاسی معنی ندارد. ملکی گفته است که شاه در این ملاقات مدعی گشته که به اصول سوسیالیزم معتقد است ولی من جواب دادم ممکن است چنین باشد (اما سوسیالیزم با رژیم سلطنتی سازگار نیست). ملاقات دیگر در سال ۱۳۳۹ صورت گرفت. پس از این که شاه انتخابات را بهم زد علم سه جلسه دوساعته بامن ملاقات داشت و سعی می کرد با شاه ملاقات کنم. آن روزها رژیم حاکم ضعیف بود و حاضر گردید امتیازات زیادی به جبهه ملی بدهد و اصرار به ملاقات من هم ناشی از همین ضعف بود.

شاه می گت برای من چه فرقی می کند که چه کسی نخست وزیر باشد، من همه گونه اختیارات قانونی دارم. اگر مردم واقعاً صالح و سنجابی را می خواهند من هم مخالفتی ندارم.

من مطلب را به آقایان یادآور شدم ولی آن روزها بازار منفی بافی رواج داشت حتی عوام فریب هم نبودند بلکه فریفته تمام و کمال

عوام بودند. متأسفانه سران جبهه ملی نشان دادند که مردمانی نیستند که در جریان سیاسی آگاهانه دخالت کنند و با تدبیر و موقع شناسی از فرصت بهره برداری نمایند.

آنها نشان دادند که هدفشان محبوب القلوب شدن صرف است نه اقدام و خدمات اجتماعی که محبوبیت تاریخی می آورد. آنان درسگرمفی بافی موضع گرفته اند. ممکن بود جبهه ملی به جای دکترامینی روی کار بیاید ولی چنین نشد. حتی می شد پس از امینی حکومت ملی تشکیل داد. اما رهبران جبهه ملی با اشتباه کاریهای حیرت انگیز این فرصت را از دست دادند.



دکترامینی هم مثل اکثر نخست وزیران و مقامات مملکتی وقتی به شاه می رسیدند دست شاه را می بوسیدند.

اظهارات رهبران جبهه ملی در متینگ یکصد هزار نفری میدان جلالیه

گفتگوهای دکترامینی با سران جبهه ملی موجب شد که متینگ بزرگی در میدان جلالیه تشکیل شود که حدود یکصد هزار نفر در آن شرکت کردند.

دکترامینی که نوشته است مردم را تشویق می کرده در متینگ مزبور شرکت کنند بیشتر از آن جهت بود که می خواست قدرت خود را به شاه و خارجیها نشان بدهد و با در اختیار گرفتن جبهه ملی هر اندازه بتواند در مقابل شاه ایستادگی کند.

گزارش مطبوعات آن روزها درباره متینگ مزبور چنین است: روز پنجشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۴۰ متینگی با حضور یکصد هزار نفر در میدان جلالیه از طرف جبهه ملی تشکیل گردید.

بدواً دکتر سنجابی طی نطق مفصلی چنین گفت: محدودیت های گذشته و فشار به دانشجویان و تعطیل دانشگاه و سانسور مطبوعات موجب گردید که چندی قبل (هریمن) فرستاده مخصوص رئیس جمهوری آمریکا که به ایران آمده بود درباره وضع کشور ما اعلام خطر کند. دیگر مقامات دولتی کشور ما از ایران آزاد و آباد و

صنعتی و ثروتمند و مرفه سخنی نمی گویند بلکه نخست وزیر کنونی اعتراف کرد که کشور درپرتگاه سقوط است و روزنامه تایمز لندن هم نوشت که ایران گرفتار طاعون فساد می باشد.

ما به عنوان جبهه ملی که خود را نماینده افکارعمومی ملت ایران می داند می گوئیم سرچشمه اصلی خرابی اوضاع و نارضایتی مردم این است که ملت ایران احساس می کند که مورد تحقیر قرار گرفته و حاکمیت را از او سلب کرده اند. مردم حکومتها را از خود نمی دانند و چنین می پندارند غالب کسانی که بر آنها حکومت می کنند دست نشاندهگان خارجی ها هستند و در ایران خانواده هائی وجود دارند که نسل اندر نسل در پناه سیاست های معین در هر زمان در عرصه سیاست مملکت نمایان می شوند. مردم آنها را به خوبی می شناسند و پوشاندن آن غیر ممکن است. این اشخاص به خدمات ملی ایمان ندارند و برای افکارعمومی احترام قائل نیستند و مردم را دوست ندارند و مردم هم از آنها بیزارند. در نظر آنها بدترین نوع حکومتها حکومت ملی است. توسط همین اشخاص است که قرارداد شرم آور با کنسرسیومها و شرکتهای خارجی منعقد میگردد و مقاطعه کاریهای زیان بخش برخزان ملت تحمیل می شود. وسیله همین اشخاص است که برنامه عمرانی مبدل به برنامه های تخریبی می گردد و افلاس و رشوه خواری و اختلاس زیاد دیده میشود. وسیله همین اشخاص است که اصول مشروطیت و حکومت ملی پایمال می گردد و میهن پرستان و آزاد مردان (توده ای و ماجراجو) معرفی می شوند.

ما با کسانی که وضع ایران را خطرناک تشخیص داده اند همدستانیم. این خطر ظاهراً در خارج از مرزهای ایران نیست بلکه در داخل کشور می باشد. این خطر از احساس تحقیر شده مردم گرسنه ایست که می بینند همه چیز آنها از جمله دارائی ملی و حقوق و آزادی آنها را گرفته اند.

حال می پرسند چاره چیست؟ چاره فقط آن است که صمیمانه

وی ریا سوی ملت روی آورند و حاکمیت را به وی دهند .

سال هاست که آزمایش های باطل برای ایجاد وضع عادی و ثابت درایران به عمل آمده و یکی بعد از دیگری به ورشکستگی منتهی گردیده است . اول با برقراری حکومت دیکتاتوری نظامی خواستند این منظور را عملی سازند که نتیجه آن تباهی و ظلم و سیه روزی بود . سپس خواستند با حکومت های بی شخصیت و مجالس تحمیلی و بی اختیار مملکت را اداره کنند که نتیجه آن هم تهی شدن خزانه کشور و ورشکستگی اقتصاد و از هم گسیختگی شیرازه امور گردید . ماعلاً اعلام می کنیم که ایران صفحه شطرنج سیاست نیست که بازیگران به دلخواه خود مهره های آن را جابجا کنند . مقدرات ملت باید در تهران و وسیله نمایندگان واقعی ملت معلوم شود نه در واشنگتن و لندن و مسکو و خارج از ایران .

اینک با آزمایش حکومت امینی ظاهراً می خواهند برای مدت دیگری حکومت مشخص به اصطلاح مقتدری را بدون مجلس قانونگذاری به وجود آورند . بطلان تجربیات گذشته که بدون اراده و دخالت ملت ایران بود ثابت گردید . بطلان تجربه حکومت امینی هم که تکیه گاهی در میان ملت ایران ندارد به زودی ثابت خواهد شد .

از متن فرمان انحلال مجلسین معلوم است که تهیه کنندگان پیش نویس آن حسن نیت نداشته اند و نص صریح قانون اساسی را نادیده گرفته اند . در متن فرمان قید شده که چون باید حکومت مقتدری بر سر کار بوده و دست او در اصلاحات آزاد باشد بدین جهت مجلسین منحل می گردد . این استدلال به هیچوجه منطبق بر اصول مشروطیت نیست زیرا مفهوم مخالف آن این است که هر وقت دولت مقتدر و اصلاح طلب حکومت کند باید مجلس وجود نداشته باشد و وجود پارلمان فقط مخصوص مواقعی است که دستگاهی ضعیف و فاسد بر مملکت حکومت کند . به علاوه برخلاف نص صریح قانون اساسی اشاره ای هم به تجدید انتخابات و تاریخ آن نشده است .

ما صریحاً اعلام می کنیم دولتی که برخلاف قانون اساسی

فترت قانونگذاری ایجاد می کند به خود صورت غیرقانونی می دهد و مردم حق دارند با آن رفتار حکومت غاصب را بنمایند. ما ادعا نمی کنیم که قانون انتخابات بی عیب و نقص است و در هیچ دوره ای هم خرابی انتخابات مربوط به نواقص قانون نبوده بلکه ناشی از مداخلات صریح دولت و تجاوز به حقوق مردم و سلب آزادی رأی دهندگان و پرکردن صندوقها با آراء ساختگی بوده که این عملیات به هیچوجه مجوزی در قوانین جاریه مملکت ندارد. آیا قانون انتخابات گفته که وزیر کشور موقع انتخابات استانداران را به مرکز احضار کند و راجع به انتخاب اشخاص معین و جلوگیری از انتخاب اشخاص معینی دستوراتی به استانداران و فرمانداران بدهد؟ آیا قانون گفته که افراد بدسابقه را به عضویت انجمن نظارت انتخابات دعوت کنید؟ آیا قانون گفته که از اجتماعات و آزادی نطق و بیان مردم جلوگیری باید کرد و از انتشار مطبوعات باتوسل به زور جلوگیری کنید؟ آیا قانون انتخابات گفته که بدون اجازه سازمان امنیت کسی حق داوطلبی نمایندگی مجلس و فعالیت انتخابات را ندارد؟ با این طرز شما چگونه می خواهید این اعمال را به حساب قانون بی زبان انتخابات بگذارید؟

آیا قانون گفته که شهرداران تصابی دولت با تجهیزات کامل باشگاه جبهه ملی را مورد حمله قرار داده و مأمورین شهربانی از فعالیت انتخاباتی آنها جلوگیری کنند؟

ملت ایران توطئه ای را که تحت عنوان نقائص قانون انتخابات و اصلاح آن برای سرپوش گذاردن برفجایع انتخابات گذشته و جلوگیری از انتخابات آینده درمورد قانون واستقرار حکومت ملی متکی به افکار عمومی که در حال تکوین است می شناسد و آن را تحمل نخواهد کرد و با تمام قوا از حقوق قانونی خود دفاع خواهد کرد.

اصول قانون اساسی و مشروطیت ایران به دولت اجازه نمی دهد که مقررات قانونی را با تصویب نامه تغییر دهد و چنین

تصویبنامه ای باطل و غیرقانونی است و نمی تواند مجوز تعویق انتخابات و تعطیل مشروطیت باشد. ما امیدواریم گوش شنوایی در مسئولین حکومت باشد و اقدامی نکنند که بیش از پیش به طغیان افکار عمومی دامن بزنند. ما امیدواریم که ملت برومند ایران برای حفظ مشروطیت و حقوق آزادیهای فردی قانونی خود بیدار و توانا باشد.

سپس دکتر غلامحسین صدیقی گفت: طبق اصل بیست و ششم متمم قانون اساسی قوای مملکت ناشی از ملت است بنا بر این آحاد ملت به همان اندازه که در مقدرات کشور سهیم هستند باید با داشتن آزادی در جریان امور کشور مورد مشاوره قرار گیرند و حاکم و ناظر بر اعمال دولتها باشند و این امر معمولاً از طریق انتخابات آزاد و نمایندگان پارلمان صورت پذیر می باشد. بنابراین وقتی پارلمان مرکز قوای اصلی کشور میباشد به ضرورت تسریع در انتخابات پی می بریم به همین جهت جبهه ملی از دهها مسائل مهم کشور بیشتر بر ضرورت شروع انتخابات توجه کرده است. اگر در سالهای اخیر ما دارای پارلمان ملی بودیم و قوای مقننه و قضائیه در بند هوی و هوس دولتهای بی بند و بار قرار نگرفته بودند کار به اینجا نمی رسید که دولتی در سه ماه قبل کشور را بهشت برین معرفی کند و ده روز پیش نخست وزیر جدید بگوید (ما دچار وضعیت اسفناکی هستیم که اگر همه حقایق را بگویم تولید وحشت خواهد کرد. اکنون خزانه مملکت خالی است و زندگی دولت با سفته بازی می گذرد).

ما اگر در سال های اخیر پارلمان ملی می داشتیم و قوه قضائیه تضعیف نشده بود کار به اینجا نمی رسید که دولتهای قانون شکن بابی پروائی و ظایف قوای مجریه و اقتدار قوه مقننه و استقلال قوه قضائیه را فراموش کنند که یکصد و هشتاد میلیارد ریال عواید حاصله از نفت و کمک و وام و پذیره نفت را با میلیارها عایدات مالیات و غیره تفریط کنند و آنگاه به معلم کشی بپردازند و سپس مردم را با تیره روزیهای خود رها کنند و پی کار خود بروند. این

همه فقرمهییب و هولناک معنوی که امروز جامعه ما گرفتاران است می تواند موجب انقراض يك قوم گردد.

درحکومت مشروطه پارلمانی اراده ملت باید حاکم و موثر باشد و حاکمیت حق ملت است و دولت باید ازملت الهام بگیرد و اراده ملت از راه قانون معین می شود و قانون واقعی آن است که نمایندگان ملت باید واضع آن باشند، به تشخیص ما برای ایران کنونی با توجه به اوضاع و احوال جهان محکم ترین حکومت ها حکومت ملی است. حکومتی که مردم دراموراساسی آن دخالت داشته باشند.

درایران کنونی براراشتباهات حکومت ها دولت و ملت از هم جدا شده اند. دولت مزاحم ملت و ملت کارشکن دولت است ولی مجلس ملی می تواند این شکاف را از میان بردارد. با همین قانون انتخابات ما مجالس خوب داشته ایم، مردم حق جوی ثابت قدم و باشهامتی داشته ایم.

جناب آقای نخست وزیر از سرگرمی های وقت گذرملت بگذرید. دیگران راست نشستند و کج گفتند. شما کج بنشینید و راست بگوئید.

باری چوفسانه میشوی ای بخرد افسانه خوب شو نه افسانه بد ازگناهان نابخشودنی دولتها درسالهای اخیر معامله بامطبوعات است. آزادی بیان و آزادی انتشارات را گرفتند. اصولاً حکومت ملی و آزادی انتخابات بدون آزادی مطبوعات میسر نیست. آزادی مطبوعات درحدود قانون مظهر بسیاری از اصلاحات اجتماعی می تواند گردد. آزادی مطبوعات از افراط و تفریط جلوگیری می کند.

درپایان دکترشاپوربختیار چنین گفت: دراین ۸ سال دولتها ۲۴ ساعته دروغ گفته اند و مدعی شده اند منابع ما توسعه عظیم پیدا کرده ولی نگفتند که از سال پیش تا به حال گندم از خارج وارد می کنیم. بدین سان درسال آینده گندم و برنج و نخود و حبوبات از آمریکا وارد خواهدشد. وضع کارخانجات هم همین طور است.

مردم ایران خواهان حقیقت هستند و هیچ دولت و دستگاهی نمی تواند آنها را مجبور به قبول دروغ کند.

کاراقتصاد مملکت به جایی رسیده که نخست وزیر سابق گفت ما درخزانه به اندازه سه روز ارز نداریم. باید دید مسئول کیست؟ چرا یک نفر درمجلس توضیح نداد که موجودی ارز کشور چقدر است. روابط سیاست خارجی ما تقریباً با اکثر ممالک خوب نیست. عدم کفایت مسئولان ورشکستگی اقتصادی و تباهی و اختناق افکار را به وجود آورده است. جبهه ملی ایران مفتخر است که از ۸ سال قبل تاکنون با وجود اختناق، تمام تذاکرات لازم را داده است. سپس دکتر بختیار برنامه جبهه ملی را به شرح زیر اعلام کرد:

جبهه ملی ایران برای اداره ایران نوین برنامه های وسیع و عمیقی طرح ریزی کرده که در صورت به دست آوردن قدرت آن را اجرا خواهد کرد.

درشئون اقتصادی به موازات کارهای تولیدی و عمرانی کلیه افراد کشور را در مقابل فقر - جهل - بیکاری و بیماری الزاماً و اجباراً بیمه خواهد کرد.

جبهه ملی معتقد است که درآمد ارزی کشور و مقدرات اقتصادی، مملکت را از قرضه خارجی بی نیاز ساخته و تمام نیروی انسانی ما باید در راه صنایع سنگین به کار افتد. در مرحله دوم باید کشاورزی مملکت و اصول مالکیت به کلی دگرگون گردد. جبهه ملی فقط با مالکیت محدود می تواند موافقت کند و معتقد است که توسعه مالکیت هم از نظر اجتماعی لازم است و هم سطح تولید مملکت را بالا خواهد برد.

جبهه ملی معتقد است که اصول قانون اساسی پایه نظام اجتماعی است و حقوق مصرحه در آنرا نباید ملعبه قرار داد و با پشت هم اندازی، آزادیهای فردی و اجتماعی را پایمال کرد.

جبهه ملی جامعه نوین ایران را بر اساس عدم اختلاف طبقاتی دانسته و هیچ عاملی نباید جز کارمفید و دانش و ابتکار فرد یا

دسته ای را بر دیگران ممتاز سازد.

جبهه ملی معتقد است که محاکم اختصاصی برخلاف روح قانون اساسی می باشد و اصل عدم تساوی حقوق در افراد کشوری و لشکری باید محوشود.

جبهه ملی تعهد می کند که با نهایت دقت و شدت کلیه افرادی را که در سال های اخیر از مقام خود سوءاستفاده کرده و به بیت المال یا قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر تجاوز کرده اند بی رحمانه مجازات کند. جبهه ملی وقتی ده سال قبل از شرکت سابق نفت خلع ید نمود و به رهبری دکتر مصدق صنایع نفت را ملی کرد برای آن نبود که در تهران ۱۲ تن از بی کاره ترین افراد به نام مدیر برای خود حقوق و خرج سفر و خرج سفره تعیین کنند و جز یکی دوفتر بقیه از نفت، جز دریافت حقوق چیزی ندانند.

جبهه ملی ایران مظهر نیروهای متشکل و اصیل ملت ایران است. جبهه ملی امید بخش مردم هوشیار و مبارز این آب و خاک می باشد.

جبهه ملی در سیاست خارجی بر اساس سیاست مستقل ملی ایران در کادر تعهدات سازمان ملل استوار خواهد بود. ما از شرکت در بلوک های متخاصم و دسته بندیهای نظامی بیزار هستیم. در راه ایجاد صلح و صفا، جبهه ملی ایران از جواهر لعل نهرو الهام می گیرد. مادر راه ایجاد یک ایران خوشبخت و بشردوست کوشش خواهیم کرد. جبهه ملی از تمام قوای فعاله ملت استفاده خواهد کرد و دانشگاه تهران و پالایشگاه آبادان یعنی مغز متفکر و بازوی توانای ملت ایران را دوسنگر تسخیرناپذیر خود می داند. رهبری دسته جمعی، جبهه ملی ایران را از بعضی اشتباهات تکنیکی که در گذشته مرتکب شدیم باز خواهد داشت با ایمان به تشخیص شما که همواره خادم را از مزدور تمیز داده اید.

همه دنیا می دانند که جبهه ملی تنها نیروی متشکل ملی و دموکراتیک ایران می باشد.

هوشیاری شما امید بدخواهان و مزدوران سیاستهای استعمار سرخ و سیاه را از حریم کشور ایران دورخواهد نمود و اتحاد شما و متانت شما برادران نقشه تفرقه اندازان رانقش برآب خواهد کرد. سودپرستان و مزدوران همواره از تضاد منافع خود هراسان هستند و دولت‌های فاسد از افراد غیرمتجانس تشکیل می‌گردند و ممکن نیست منشاء اثر و خدمتی باشند. شما برادران متحد و یک دل و یک زبان هستید و یکی از برتری‌های شما و رهبران شما برافراد هیئت حاکمه همین است و بس.

* * *

دکترامینی در خاطراتش می‌نویسد:

دراولین روزهایی که دولت مشغول کارشد جبهه ملی اعلام یک تظاهرات عمومی رادرمیدان جلالیه کرد. هرکس از من پرسید گفتم باتظاهرات موافقم و همه را تشویق کنید که در آن شرکت کنند. حساب می‌کردم که حضور نیروهای ملی در صحنه سیاسی مقداری از نیروهای مخالفین و دشمنانی را که دولت برای شروع اصلاحات در برابر خود خواهد تراشید خنثی خواهد کرد. ولی سخنرانان و سران جبهه ملی متأسفانه جز بیان کلیاتی در فوائد آزادی و دموکراسی و مضرات استعمار و استثمار چیزی نگفتند. حتی یکی از سخنرانان با پیمان سنتو مخالفت کرد. اللهیار صالح با دست بر سر خود زد و از سکوی رهبران پائین آمد و دکتر صدیقی پشت سر او...

ایران با شرکت در پیمان سنتو اولاً برای خود مصونیت ایجاد کرد ثانیاً به جای خرید اسلحه از کمک‌های تسلیحاتی و نظامی آمریکا و کشورهای عضو پیمان استفاده می‌کرد ثالثاً از این راه به کمک اقتصادی آمریکا که خیلی احتیاج داشتیم می‌رسیدیم و عملاً از توسعه کمونیزم جلوگیری می‌شد. اما شوروی ساکت ننشسته بود و پیمان سنتورا استعماری می‌خواند که حزب توده هم این تبلیغات را در میان ایرانیان دامن می‌زد.

درکابینه من مهندس فریور موافق با شرکت ایران در اتحادیه کشورهای غیرمتعهد بود. با وجود دوستی دیرین بی سلیقهی او را نپسندیدم و عاقبت از وزارت استعفا کرد. در مصاحبه ای هم گفتم ما جزو گردونه سیاسی غرب یعنی جهان آزاد هستیم و نسبت به این جهان با حفظ مبانی استقلال خود تعهد متقابل داریم.

در همان روزها دستور دادم مهندس بازرگان و حدود ۱۰ تا ۱۲ نفر از دوستانش از جمله دکتر سحابی و آسید محمود طالقانی را از زندان به نخست وزیری آوردند. از آنان پذیرائی و دلجوئی کردم و برنامه اساسی را که اصلاحات ارضی و مبارزه با فساد بود برایشان تشریح کردم و گفتم انتظار من از تمام آزادیخواهان این است که برای تحکیم پایه های اساسی آزادی و دموکراسی و حکومت قانون از دولت با انتقاد سازنده پشتیبانی کنند. همه آنها را به خانه هایشان روانه کردم.

بحث و مجادله بین گروههای مختلف ادامه یافت. مهندس بازرگان هم از جبهه ملی جدا شد و نهضت آزادی را تشکیل داد. بعدها در سال ۱۳۵۷ مهندس بازرگان در مصاحبه ای گفته بود همکاری ما با جبهه ملی از این جهت قطع شد که آقایان می گفتند تیموربختیار به آنها قول داده اگر دکتر امینی را بیندازید اتومبیل نخست وزیری در جلوی خانه هریک از آقایان که بخواهید ترمز خواهد کرد. ما می گفتیم اگر به سقوط دولت کمک کنیم خود بختیار به قدرت خواهد رسید و بیش از همه با ما تصفیه حساب خواهد کرد. آنها قبول نکردند و از یکدیگر جدا شدیم.

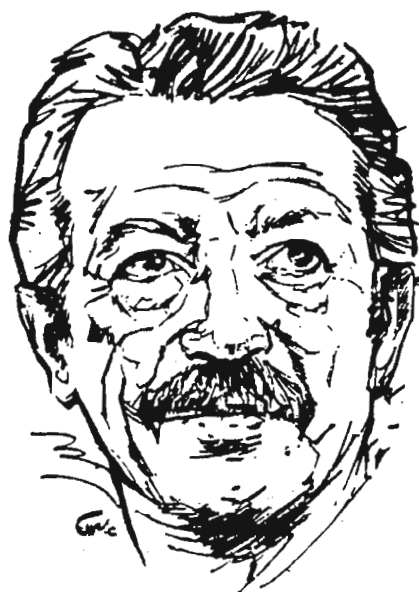
کارهای اصلاحات ارضی و سایر اصلاحات جدی که (ناراضی تراشی آن نقد) ولی (رضایت عمومی اش نسبه) بود احتیاج به زمان داشت. تنها جایی که رضایت نقدی فراهم شد در وزارت فرهنگ بود که معلمین با دریافت اندکی اضافه حقوق راضی شدند. مشکل اساسی دولت من نه شاه بود نه مالکین نه سیاست خارجی و نه ضعف اقتصادی بلکه این دسته از سران جبهه ملی

بودند که به نام آزادی و طرفداری از قانون اساسی و با استفاده از شهرت دکتر مصدق با دشمن ساختند و در کار اصلاحات سنگ انداختند .

گروه مهندس بازرگان و گروه خلیل ملکی در کار اصلاحات دولت را تشویق می کردند . خلیل ملکی پشتیبان اصلاحات ارضی بود و وقتی از اودرباره شروع انتخابات پرسش کردم می گفت مگر می خواهید مملکت را به آتش بکشید . (دکتر امینی که برای شروع هر انتخاباتی وقتی از کار برکنار بود فریاد می زد و در جریان انتخابات هم وقتی وارد می شد به شدت فعالیت می کرد در مسند نخست وزیری خود از شروع انتخابات سرباز زد و اکنون در خاطرات خود شروع انتخابات را کار خطرناکی دانسته و تا پایان نخست وزیری هم از شروع انتخابات خودداری نمود که این امر نیز خلاف قانون اساسی بود . هر دولت دیگری اگر این کار را انجام می کرد مسلماً مورد اعتراض دکتر امینی قرار می گرفت - نویسنده کتاب).



دکتر شاپور بختیار
برنامه جبهه ملی را
در متینگ میدان
جلالیه اعلام
داشت





اشراف زاده پرحرف و سرسخت

ازروزی که واردحرفه روزنامه نگاری شده ام همواره نام دکترامینی را به عنوان یکی از بازیگران سیاسی ایران شنیده ام. یا وکیل و وزیر ونخست وزیر و سفیربوده و به کاراشتغال داشته و با جدیت کارهارا انجام می داده یا مغضوب و برکناربوده که از معترضین و منقدین به شمار می رفته است. ولی همیشه سیاستمداری پرحرف و باتدبیر بوده که دوستان پروپا قرص و دشمنان فراوانی داشته است. پدرومادر وهمسرش همه از اشراف بودند. همیشه زندگی مجلل و ثروت فراوانی در اختیار داشته است که در مصرف پول هم او را صرفه جو می دانند.

وقتی دردوران نخست وزیری به پای مطبوعات می پیچید دشمنانش می گفتند به هرحال او (خواهرزاده محمدعلی شاه است). وقتی از اختناق و فشار و نبودن آزادی درکشور فریاد بلند می کرد دوستانش می گفتند به هرحال (نوه مظفرالدین شاه است) که فرمان اعطای مشروطیت را توشیح کرده و ازجد خود الهام گرفته است. شخصاً اتهام مالی ندارد ولی وقتی به کار اشتغال داشت بستگان نزدیک و اطرافیانش مورداتهاماتی قرار می گرفتند. به هرصورت از

شخصیت های سیاسی جالب عصرپهلوی است که پری اسکندری مصاحبه ای با او به عمل آورده و درنشریه ای منتشر ساخته که درمقدمه اش چنین می نویسد:

دکترعلی امینی از معدود سیاستمداران ایران است که درکابینه های مصدق و قوام و زاهدی پست وزارت داشته و قرارداد نفتی کنسرسیوم را امضا کرده و گفته است درآن شرایط قراردادی بهتر از آن نمیشد بست. پرحرف ترین نخست وزیر ایران است. او در زمان نخست وزری اش از ملت خواست که برای مبارزه باورشکستگی مالی کمربندهارا سفت کنند. مخالفینش او را دشمن سلطنت و عامل آمریکا می دانند. موافقینش او را سیاستمداری کارکشته می دانند که می تواند همه نیروهارا متحد ساخته و قلباً خواستار جمهوری است اما بایک شاه مشروطه مخالفتی ندارد. می گویند طرفدارانش از او بت ساخته اند و اوهم با تملق گفتن و شنیدن مخالف است. بسیارخسیس است و برخلاف گذشته کمترحرف می زند و بیشترگوش می دهد. مخالفین می گویند برنامه مشخصی ندارد و خیلی مسلمان است. موافقین میگویند مردم ایران از اسلام برنگشته اند بلکه از نامسلمانان رژیم خمینی برگشته اند و بااسلام مخالفت کردن اشتباه است. به همین جهت درجبهه نجات ایران (احترام به دین اسلام، آزادی ودموکراسی وایجاد امنیت ورأی خواهی از مردم) را دردستورکار خود قرارداده است.

درباره ملی گرایی و قوام و مصدق چنین می گوید: دکترمصدق خدمت بزرگش ملی کردن صنعت نفت بودولی نمی توان خدمت بزرگ قوام برای نجات آذربایجان وجلوگیری ازتجزیه ایران رافراموش کرد. قوام توانست استالین را فریب بدهد تاروسها را ازکشور بیرون کند. توده ایها را به کابینه راه داد تا ازفرصت استفاده کرده و خدمتی به مملکت بکند و سرفرصت بیرونشان کند.

دکترامینی مصاحبه های زیادی باروزنامه نگاران دارد که بعضی از قسمتهای آن چنین است:

س - مردم شمارا آمریکائی و عضو سیا می دانند . پاسخ شما چیست ؟

ج - این مسئله برای من جنبه شوخی و مسخره دارد . آمدند و گفتند که کندی مرا به ایران تحمیل کرد . حال به ماهیت مسئله فکر کنید . آمریکائیا آمدند و گفتند آدمی که می تواند ۲۵ میلیون دلار پول را به درستی خرج کند و هردو طرف به او اطمینان داشته باشند کیست ؟ مرا انتخاب کردند . می خواهم بدانم این آقایانی که نشاندار هستند و همه آنها رامی شناسند کجائی هستند ؟ آیا ما باید با غرب کار کنیم یا با شرق ؟ ما از نظر ایده ثولوژی غربی هستیم یعنی کمونیست نیستیم . غرب هم مرکب از آمریکا و اروپا و جاهای دیگر هست . می گویند دکتر امینی در آمریکا سفیر بوده و کندی رادیده ، دالس رادیده ، اینها دلیل نمی شود که عضو سیا باشد و سر سپرده آمریکائیا ؟ خوب بنده غربی هستم و به آمریکاسمپاتی دارم ، انکار نمی کنم . اما اینها دلیل نمی شود که عده ای که نشاندار هستند و پاسپورت خارجی دارند و بیایند بگویند من آمریکائی هستم . جد من به انگلیسها تمایل داشت چون روسها را مردمی مستبد و خشک می دانست و انگلیسها رادموکرات ، یعنی آنگلو فیل بودند نوکر انگلیسها . عده ای عامل انگلیس و آمریکا هستند و همه آنها را می شناسند . من میدانم چه شده که من آژان آمریکائیا شده ام و آنها ناسیونالیست ؟ در هر حال این حرفها جز مشتی تبلیغات مزخرف چیز دیگری نیست و برای گل آلود کردن آب و ماهی گرفتن است .

س - چرا قرارداد کنسرسیوم را امضا کردید ؟

ج - مملکت در حال ورشکستگی بود ، چاره ای نداشتیم ، پول نبود ، اگر امضا نمی کردیم انقلاب می شد . مصدق نفت را ملی کرد ولی اگر از کاری نشود به نفع مملکت استفاده کرد چه حاصلی دارد . در آن هنگام سید ابوالقاسم کاشانی به من گفت وزارت دارائی و کار کنسرسیوم رارها کن جانم در خطر است . شاه هم گفت اگر شمارا مثل رزم آرا بکشند چطور می شود ؟ به شاه گفتم این کارها خطر

هم دارد ولی من به این خطرات اعتنائی ندارم. اگر قرارداد کنسرسیوم را امضا نمی کردم استقلال مملکت به خطر می افتاد. در جریانات ۲۸ مرداد وقتی شاه رفته بود ارسنجانی و الموتی از من خواستند که اعلامیه مشترکی بدهیم قبول نکردم. بعداً الموتی به من گفت شما از جریان مطلع بودید که اعلامیه را امضا نکردید؟ گفتم اتفاقاً نظرم روی بی اطلاعی بود. چون انسان وقتی از موضوعی خبر ندارد چرا خودش را به دردسر بیندازد.

س - نظرتان درباره شاه چیست؟

ج - او همیشه قدرت طلب بود. زمان زاهدی چون نمی توانست در همه کارها دخالت کند دولت زاهدی را ازین برد. پیداست شاه بعد از بازگشت از رم نمی توانست همان شاه پس از حوادث ۳۰ تیر باشد. کسی که ارکان سلطنت را چنان متزلزل می بیند که مجبور به ترك کشور می گردد وقتی بازگشت می كوشد تا موقعیت خود را مستحکم نماید. بعد از روی کار آمدن علاء به تدریج دخالت شاه زیادتیر شد. شاه به عبدالله انتظام می گفت که امینی دستورات مرا اجراء نمی کند. وقتی نخست وزیر شدم دستور دادم که والا حضرتها حق مراجعه به وزارتخانه هارندارند و هیچ وزارتخانه ای نباید توصیه اقوام شاه را بپذیرد. غیر از وزرای جنگ و خارجه، سایر وزراء بدون اجازه من حق شرفیابی ندارند. به شاه اطمینان دادم که به حریم ایشان تجاوزی نخواهد شد ولی مبارزه با فساد ممکن است دامنه اطرافیان را بگیرد. خودتان سعی کنید اطرافیان فاسد را دور کنید. اما شاه متوجه حقایق نبود. خود شاه به من گفت در زمان نخست وزیری شما ۵۰ درصد از فساد کاسته شده است. شاه وطن خود را دوست داشت. او وطن نیرومندی می خواست که البته او در آن اولین قدرت باشد. کسی که مسئولیت يك ملت را برعهده دارد نباید فریب تملق رابخورد و دیگران عقیده خود را به او تحمیل کنند. يك روز شاه درسعدآباد به من گفت من نوری سعید نیستم و هیچکس درصدد برانداختن من نمی تواند برآید. گفتم نوری سعید هم همینطور خیال

می کرد. ولی دیدید چه شد؟ شاه گفت راست می گوئید. گفتم بهتر است اعلیحضرت کاری کنند که غرور پیدا نشود. شاه ترسید به موقع خودش کناربرود و پسرش رایباورد. اگر این کار را می کرد صد درصد به نفع مملکت تمام می شد. مردم که با پادشاهی و سلطنت مخالفتی نداشتند. تمام دولتمردان وقتی به اوج رسیدند تغییر ماهیت می دهند ولی کسی که تدریجاً قدرت یابد پریشان نمی گردد.

س - مخالفان شما می گویند وقتی نخست وزیر بودید همه مخالفین را به تبعید و ریختن به دریا تهدید می کردید؟

ج - درباره ریختن به دریا یک شوخی محض بود. منظورم کسانی بودند که خون ملت را در شیشه کرده بودند. آنهایی که ثروتشان از راه نامشروع روز به روز بالامی رفت. وقتی روی کار آمدم وضع اقتصادی کشور بد بود و پس از ۱۷ ماه روزی که رفتم خزانه را پر و کشور را با آبرو تحویل دادم.



جعفرمهدی نیا می نویسد:

دکتر امینی در دوران نخست وزیری اش بیش از ۴۰۰ بار صحبت کرد که نشریات به او قهرمان (نطق و خطابه) لقب دادند. این مربوط به سخنرانیهای مفصل و رسمی امینی بود. اگر می خواستیم بیانات پراکنده او را به حساب بیاوریم از هزار هم بیشتر می شد. بطور متوسط امینی در مدت نخست وزیری ۳۶۰ ساعت یعنی (۱۵ شبانه روز) سخنرانی کرد که در مقابل او شریف امامی قرارداد داشت که در مدت ۸ ماه نخست وزیری فقط ۴ ساعت در موارد رسمی به سخنرانی پرداخت، یعنی هر ماه فقط نیم ساعت.

امینی از یادداشت و نوشته استفاده نمی کرد. در همین سخنرانیها بود که گفت (مملکت دچار بحران شدید اقتصادی است). یا اینکه گفت (دستگاههای اقتصادی و مالی دیگر رونقی ندارد، خزانه مملکت در اثر زدوبند و عدم لیاقت متصدیان در معرض تفریط قرار گرفته است).

یا اینکه گفت (اگر حقایق درباره مملکت را بگویم همه دچار وحشت خواهند شد، باید همه کمربندها را سفت تر ببندند و من اول از خود شروع می کنم). از این جهت روزنامه نگاران او را (نخست وزیر کمربندی) نامیدند. یکبار دکترامینی گفت (درگذشته خیلی دزدی شده است جسارتاً باید عرض کنم که حتی دزدی هم باید رعایت انصاف شود).

دکترامینی که از شوخی روزنامه ها درباره پرحرفی خود مطلع بود یکبار گفت (توقع نداشته باشید که من از پرحرفی دست بردارم) یا اینکه خطاب به ورزشکاران گفت (من مرتباً ورزش آرواره می کنم و حرف می زنم) یا اینکه در نزد عده ای گفت (این مملکت طاقت بچاپ بچاپ ندارد) یا اینکه گفت (اکثریت ملت ایران مجلس نمی خواهند).

وقتی دکتر امینی قصد سفر به خارج از کشور را داشت چند نطق اضافی ایراد کرد از جمله گفت (مخالفین می خواستند مرا به دار بزنند).

دکترامینی درباره اصلاحات ارضی گفت (اگر چه مشمول قانون نیستم ولی به پیروی از منویات شاهانه قسمتی از اراضی خود را واگذار کردم).

دکترامینی حتی در نطقی گفت (قوانینی که در مجالس گذشته تصویب شده روی مصلحت نبوده و دقت کافی در آن نشده است). امینی در پیامی برای سیل زدگان گفت (اگر در گذشته جلوی اعمال غیرمشروع گرفته می شد دچار این حادثه نمی شدیم).



مطالعین می گویند همین پرگونی های دکتر امینی موجب شد که کشور (ورشکسته) اعلام گردد و کلیه اعتبارات ایران در خارج کشور دچار وقفه شود. امینی با بیان هر نکته ای که به فکرش می رسید وضع را چنان آشفته می ساخت که از هر حیث کشور دچار تزلزل و نا امنی و عدم ثبات می گردید.

دکترامینی دربارهٔ محمدرضاشاه در خاطراتش چنین می نویسد:
 محمدرضاشاه چه در گفته های ثبت شده و چه در نوشته های خود
 به دونفر علی الخصوص بی مهری بسیار کرده است. اولی دکتر مصدق
 و دومی من. کتبه بینان و مغرضانی که ابتدا ایشان را به گفتن و
 نوشتن تحریک کرده اند بعد از آن همان گفته ها و نوشته ها را سند
 قرار داده اند و هنوز به استناد آنها گاهی اینجا و آنجا مطالبی می
 گویند و می نویسند که من آنها را هیچوقت قابل جوابگویی ندیده ام.
 دکتر مصدق به جوابگویی پرداخت ولی من به دوموضوع پاسخ
 می دهم:

اول اینکه من هنگامی که نخست وزیر شدم مملکت را ورشکسته
 اعلام کردم و آبروی کشور را بردم. دوم این که ایران در اواخر سال
 ۱۳۳۹ مبلغ سی میلیون یا پنجاه میلیون دلار به بانک های جهانی
 بدهکار بود و از پرداخت آن عاجز. از دولت آمریکا تقاضای کمک
 کرده بود و آمریکائیان کمک خود را گرو کشی و موکول به این کرده
 بودند که دکتر امینی نخست وزیر شود و با این مقدمه نتیجه می
 گیرند که مرا آمریکائیان به عنوان نخست وزیر تحمیل کرده اند. اما
 در هر دو مورد اتهام سندی ارائه نمی دهند.

در مورد اول همان ماههای اول نخست وزیری در اجتماع بازرگانان
 و اتاق بازرگانی اصطلاح (ورشکستگی) را به کار بردم که اصطلاح
 بازرگانان است و آنها معنی کلمه را خوب می فهمند و گفتم اگر
 امروز با فساد مالی جداً مبارزه نکنیم و در فکر سودجویی از راههای
 نامشروع باشیم و اسراف کنیم فردا مملکت را ورشکست خواهیم
 کرد. اما در مورد دوم، هم اکنون که این کلمات را می نویسم، پس از
 سی سال، حتی از تصور این موضوع هم شرمنده می شوم که کشوری
 به پهناوری ایران با بیش از بیست میلیون نفر جمعیت (آن روز) و
 درآمد نفت و آنهمه منابع زیرزمینی طبیعی در اثر فساد مالی و انحطاط
 اخلاقی دولت ها و کارگزاران مملکت، آیا ممکن است به وضعی

دچار شود که در برابر احتیاج مبرم به سی میلیون یا پنجاه میلیون دلار، بیگانگان بتوانند نخست وزیر و دولت به آن تحمیل کنند؟ در نتیجه به اتهام زندگان نصیحت می کنم علیه من از این حربه استفاده نکنند چون بیشتر به زیان تمایلات خودشان است تا من. زیرا عقل سلیم حکم می کند که کشوری با آن همه مواهب طبیعی نباید دارای چنین وضعی باشد. دستکم حکومت و کارگزارانش را اگر ورشکسته اخلاقی و بی لیاقت ننمایم پس چه می توان نامید؟

در کارهای مختلف اداری همیشه اطرافیان دربار ارباب رجوع دائم بودند. بیشتر تقاضاهایشان هم به نظرم مشروع و قابل قبول نبود که رد می کردم. در نتیجه همیشه در دربار و اطراف شاه دعاگوی فراوان از میان غلامان و جان نثاران داشتم. روزی در زمان وزارت دارائی و پس از قرارداد نفت، در یک ملاقات خصوصی شاه مهربان شد. نشستیم و بعد از چای، سیگاری تعارف کرد که چون سیگاری نبودم نکشیدم. از هر دو گفتگو می شد. در میان گفتگو ها نگرانیش را حس کردم. عاقبت عقده را گشودم و گفتم نسبت به من بیهوده نگران نباشید. آخرین حد بلند پروازی و جاه طلبی من می تواند این باشد که روزی نخست وزیر شوم. گفت همین؟ جواب دادم نگران قاچاریه و دعوی بازگشت به سلطنت هستید؟ عوام می گویند هر کس فقط مادرش سید باشد شبهای جمعه انگشت کوچکش سید می شود. من هم طبق همین مثل عامیانه شبهای جمعه انگشت کوچکم شاهزاده قاچار می شود. اگر به فرض محال سلطنت به قاچاریه برگردد طبق رسوم ایلی و سنتی شاهزادگان مقدم بر من وجود دارند که تازه باید بروم به دنبال نخست وزیری آنها. قضیه را با کمک لعابی از شوخی رفع و رجوع کردم و تصورم این بود که رفع نگرانی کرده ام. اما این نگرانی هرگز رفع نشد. شایعاتی که دوسه بار پراکنده شد مبنی بر اینکه دکتر امینی قصد کودتا داشته است ریشه اش از همین نگرانیها آب می خورد. از جمله وقتی که در نیمه مأموریت از سفارت آمریکا احضار شدم به تهران که رسیدم دوستان

گفتند شایع شده است که می خواسته اید کودتا کنید وچندتن ازدوستانم ازجمله سرلشکرقرنی و یارانش را توقیف کرده بودند . حتی یکی از آنها به نام مسعودنیا راکه با من هم ارتباط داشت كتك مفصلی زده بودند تا اقرار بگیرند ولی چیزی عایدشان نشد و پس از سه چهار ماه همه را آزاد کردند .

پادشاه درطول ۱۵ماه نخست وزیری من سه باربه خارج سفر کردند . سرفسوم به فرانسه برای پنج روز بودکه بازگشت انجام نشد . روزششم یاهفتم غیبت ایشان بودکه سپهبدبختیاربازنشسته بافرستادن واسطه های مطمئن من وخانم را به شام دعوت کرد و گفت چند تن از افسران بازنشسته و غیربازنشسته باخانم هایشان هم می آیند و می خواهیم ضمن خوردن شام درباره مسائل بااهمیتی گفتگو کنیم . دعوت را پذیرفتم . او تلفنی باخانم تماس گرفته خواهش کرده بود که آشپزخود ما به آنجا برود که برغذاها نظارت کند . آشپز به آنجا رفته بود . این کار برای جلب اطمینان و اعتماد ما بود .

عصر دیروقت ازنخست وزیری حرکت کردم که به خانه بروم تاهمراه خانم درمیهمانی شرکت کنم . درراهروی نخست وزیری یکی ازدوستان نزدیک باشتاب خود را به من رسانید وگفت می خواهید به میهمانی بروید ؟ گفت هرگز نرویدکه مؤمنین برای شما خوابی دیده اند . باتعجب ازاینکه او ازکجا ازاین میهمانی خصوصی خبردار داردمنبع خبرش راخواستم مطمئن به نظرم رسید . يك لحظه حوادث تاریخی و ماجرای افشارطوس را درذهن مرورکرده و علت خواستن آشپز را برای جلب اعتماد قرینه گرفته و به اتاق کارخود برگشتم و به سپهبد نقدی وزیرجنگ تلفن کرده خواستم همراه رئیس ستاد ارتش و روسای امنیت و شهربانی و سایر مسئولین درجه اول نظامی و انتظامی به نخست وزیری بیایند . گفتم میزبانان مهربان من یکی دوساعت دیگردرمنزل سپهبد بختیارهستند . خانه را بادقت محاصره کنید ، پس از پایان شام وقتی به خانه هایشان رسیدند يك يك را محترمانه به نقاطی دورازتهران ببرید . یعنی بختیاررا به رامسر و آنرا

که اهل تبریز است به اصفهان و سایرین رابه جاهای دیگر غیر از منطقه خودشان بفرستید. گمان می کنم سپهبد نصیری گفت اینها افسران عالی رتبه ارتش هستند و فرمانده عالی ارتش یعنی اعلیحضرت در سفر هستند. گفتم درغیاب اعلیحضرت من هستم که دستور می دهم و باید اجرا کنید. یکی دیگر خواست حرفی بزند که سپهبد نقدی با عصبانیت گفت درغیاب اعلیحضرت نخست وزیر دستور می دهند و وظیفه شما هاست که بی چون و چرا اجرا کنید. دستورات جلسه تعطیل شود تا همه برای اجرای دستورات بروند.

کار انجام شد و شبانه آقایان به سفر رده شدند. عصر فردا روزنامه ها تلگراف مختصری را که به اعلیحضرت مخابره کرده بودم چنین منتشر ساختند: (اعلیحضرتا - سفرتان پیش از حد اعلام شده طول کشیده است. مردم منتظر و چشم به راهند. خوشبختانه وجود والا حضرت ولیعهد در کشور مایه دلگرمی است. نخست وزیر)

بعداً شنیدم در محافل تهران گفته شد که امینی شاه را تهدید کرده است. دوسه روز بعد پادشاه به تهران آمدند. در همان ساعت اول با خون سردی داستان را برایشان تعریف کردم که اگر بی خبر باشند با خبر شوند. دستوراتم که تمام مسافرین را به خانه هایشان برگردانند و کسی کاری به کارشان نداشته باشد. با این طرز بلانی که رسیده بود به خیر گذشت و کودتای تیموریختیار را خنثی کردم.



در کاخ نخست وزیری سالنی برای تشکیل جلسات هیئت دولت ساخته شده که عکس کلیه نخست وزیران دوران مشروطیت در آن نصب گردیده است. نخست وزیر در کرسی خود قرار می گیرد و هر وزیری یک کرسی مخصوص به خود دارد. چون اکثر اوقات نخست وزیران از بین وزرای کابینه قبلی انتخاب می گردیدند خیلی از وزراء آرزو داشتند که صندلیشان تغییر کرده در صندلی نخست وزیر قرار گیرند و عکسشان هم در صف نخست وزیران نصب گردد.

هویدا می گفت بعضی از وزرای من می خواهند عکس من در آنجا نصب شود تا خود نخست وزیر شوند. ولی خیال می کنم باید خیلی صبر داشته باشند.

ماجرای چک های ۵ میلیون و ۲ میلیون دلاری

درجلد هفتم کتاب مطالبی انتشاریافت که آمریکائیه‌ها یک چک پنج میلیون دلاری به نام سپهد زاهدی و یک چک دومیلیون دلاری به نام دکترعلی امینی صادرکرده اند که آنچه مسلم است چک ۵ میلیون دلاری به خزانه مملکت رفته ولی از چک دومیلیون دلاری خبری دردست نیست. اما برای ثبت درتاریخ به مطالبی که دراین باره منتشر شده اشاره می گرددتا اگر مطلعین اطلاعاتی دارند دراختیار بگذارند که به موقع مورد استفاده قرار بگیرد.

ناصرملکی درکتاب سقوط ایران چنین می نویسد:

پس از پایان قرارداد کنسرسیوم دلالان نفت مبلغ دو میلیون دلار به حساب علی امینی لنگرودی دریکی از بانکها واریز کردند که معلوم شد اشتهاً به حساب او ریخته اند و حاضر به استرداد آن نبود. گویا باتوسل به سپهد بختیار فرماندارنظامی وقت و دادن مبالغی به علی امینی لنگرودی پول های مزبور مسترد گردید.



موسی صبی وکیل دادگستری از حقوقدانان معروف ایران که درامر حقوقی ایران و کشورهای خارج اطلاعات عمیقی داشت و

سال ها مشاور حقوقی سفارتخانه های خارجی و اصل چهار بوده است قبل از فوتش به نویسنده کتاب چنین گفت: در دوران حکومت زاهدی شایعات زیاد درباره این ۵ میلیون دلار انتشار یافت. پرونده امر به جهاتی برای مطالعه نزد بنده فرستاده شد. بادقت در اسناد مندرج باید بگویم که جریان چنین بود: وقتی زاهدی نخست وزیر شد شرحی به آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا نوشت که وضع مالی ایران به قدری بد است که حتی قادر به پرداخت حقوق جاری کارمندان نمی باشد و اگر ۳۰۰ میلیون دلار به ایران کمک نشود ادامه کار بسیار مشکل خواهد بود. آیزنهاور که علاقه زیادی به ثبات اوضاع ایران داشت پس از مشاوره با کارشناسان مالی و اقتصادی و سیاسی خود دستور می دهد که مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار کمک بلاعوض تدریجاً به ایران داده شود تا باردیگر صنعت نفت ایران به راه افتاده و وضع کشور سر و صورتی بگیرد. ضمناً رئیس جمهور آمریکا مبلغ پنج میلیون دلار برای شخص زاهدی فرستاده بود تا به هر صورتی که مصلحت می داند به مصرف برساند و یادآور شده بود که از این بابت هیچگونه سند و مدرکی هم لازم نیست فقط دستور نخست وزیر ایران کافی می باشد. زاهدی که اکنون زنده نیست و نمی تواند توضیحی بدهد من وظیفه خود می دانم که این حقیقت را بگویم که طبق دستور زاهدی این مبلغ به خزانه کشور پرداخت شد.

مخالفین این مبلغ ۵ میلیون دلار را وسیله حمله به زاهدی و امینی قرار داده اند در حالی که کلاً به خزانه دولت رفته و اسناد آن را هم شخصاً دیده ام.



یکی از اعضای وزارت خارجه می گفت در دولت زاهدی من عضو کنسولگری ایران در نیویورک بودم که در همان موقع علی امینی لنگرودی در نیویورک به سر می برد و خانه و زندگی مرتبی برای خود ترتیب داده بود. یکبار از طرف یکی از بانکهای نیویورک که در آن حساب جاری داشت به او اعلام شد که دو میلیون دلار به حساب

شما ریخته شده است. او باعجله خودرابه بانك رسانیده که ازماجرا مطلع گردد. دریانك گفته شد که این مبلغ اشتباهاً به حساب شما ریخته شده و علت آن تشابه اسمی بوده و فقط دوروز به حساب شما بود که به حساب صاحب اصلی آن منتقل شد. این موضوع درکنسولگری انعکاس زیادی داشت ولی حقیقت امر هیچگاه روشن نگردید چون بانك دیگر به هیچکس درباره این مبلغ دو میلیون دلار توضیحی نداد. دکترامینی هم هرگز درباره این شایعات حرفی نزده است.

در جلد هفتم کتاب مطلبی از قول ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار و برادر دکتر امینی چاپ شده که آمریکائیهها دو چك (یکی ۵ میلیون دلار و دیگری ۲ میلیون دلار) داده اند که سپهبد زاهدی و دکترامینی از آن اطلاع دارند. چك ۵ میلیون دلاری به خزانه رفته ولی از چك دومیلیون دلاری هیچ خبری داده نشده و دکترامینی در خاطرات خود هم به آن اشاره ای نکرده است. هیچ مقام مطلع دیگری هم مطلبی نگفته است. بسیاریه موقع می باشد که دکترامینی در این آخر عمری در این باره توضیحی بدهد تا حقیقت روشن شود.

شاه و فرح در کاخ سفید واشنگتن



عده زیادی معتقدند که کندي به شاه فشار آورد تا دکترامینی نخست وزیر شود. وقتی شاه به آمریکا به دیدار کندي رفت با مذاکراتی به رئیس جمهور آمریکا گفت امینی نمی تواند برنامه های انقلاب سفیدراپیاده کند و موجبات برکناری او فراهم شد. دکترامینی هم می نویسد کندي به جای اینکه موجبات روی کارآمدن مرا فراهم کند نقشی دربرکناری من داشت.

دکترامینی چگونه از نخست وزیری برکنار شد

دکترامینی از بازیگران ماهر عصر پهلوی بود که با وجود مخالفت شاه به نخست وزیری رسید. آن قدر پرحرف بود که هر روز با ایراد نطقی دسته گلی به آب می داد. یک روز با اعلام (ورشکستگی کشور) همه سازمان های مالی و اقتصادی کشور را دچار زلزله می کرد. روز دیگر با این گفته (باید همه مخالفین را به دریا ریخت) موج مخالفت با خود راه انداخت. تحریکات با شروع اصلاحات ارضی و نطق های پر حمله و انتقامجویانه دکترارسنجانی شدت یافت. روحانیون و مالکین دوش به دوش هم در صدد سقوط حکومت امینی برآمدند. اقدامات علیه امینی از شاه گرفته تا بازاریها و اعضای جبهه ملی و حزب توده و سازمانهای نظامی و روزنامه نگاران موجب شد که روزبه روز زمینه سقوط حکومت امینی فراهم تر شود.



یوسف مازندی می نویسد: بعضی ها مدعی هستند که خبر کمک های مالی شاه به نیکسون در انتخابات آمریکا وسیله اطرافیان دکتر امینی سفیر آن وقت ایران در آمریکا به اطلاع کندی رسیده بود.

خانمی از بستگان نزدیک امینی با خواهرکندی روابط دوستانه داشته و اورامطلع ساخته بود. به نظر می رسد یکی از عوامل سردی روابط شاه و کندی همین موضوع بوده است. به همین جهت پاسخ تلگراف تبریک شاه به کندی با سرعت متعارف نرسید. شاه میخواست بداند که این اطلاعات از کجا درز کرده است. گفته می شد که سرلشکر حاج علی کیا رئیس رکن دوم را بی سروصدا به آمریکافرستاد که در مراجعت گزارش داد که شایعه از منابع دکترامینی درز کرده است. نتیجه نهائی این گزارش منجر به عزیمت دکترامینی و توقف او در پاریس شد. چون دوستی و حمایت آمریکا برای شاه جنبه حیاتی داشت از ایوب خان رئیس جمهور پاکستان طلب یاری کرده بود. به همین جهت هریمن فرستاده ویژه کندی به تهران آمد و با شاه مذاکره کرد و قویاً شایع شد که امینی را برای نخست وزیرى توصیه کرده بود. برخی کسان اظهار نظر می کنند که اگر شاه توصیه کندی را برای انجام اصلاحات ارضی نمی پذیرفت انقلاب ایران به جای دوره کارتر در زمان کندی در سال ۱۳۴۰ اتفاق می افتاد.

شاید اگر شاه در مقابل کندی می ایستاد و با صداقت از ملت خود یاری می خواست مردم او را یاری می کردند.

اواخر فروردین ۱۳۴۱ شاه به آمریکا سفر کرد. کندی برای نشان دادن احترام خود بطور کم نظیری (نسبت به گذشته) شخصاً در فرودگاه به استقبال شاه رفت. در این سفر مطبوعات و رادیو و تلویزیونهای آمریکائی واکنش بسیار گرمی از حضور شاه در کشور خود نشان دادند. شاه بعد از آن بایک سفر کوتاه و غیررسمی به انگلستان و مذاکره با رهبران آن کشور موفق شد در مورد اوضاع سیاسی منطقه و همچنین بیان آمادگی خود در رفع بحرانهای محلی بارهبران دو کشور به توافق برسد.

وقتی هم امینی کشور را ورشکسته اعلام کرد اختلاف شاه و امینی تشدید شد.

حدود دو ماه پس از بازگشت شاه از سفر موفقیت آمیز خود به

آمریکا دکترامینی کنار گذارده شد و بلافاصله امیراسدالله علم مرید (وفادار ونزدیک شاه) مأمور تشکیل کابینه گردید.

وقتی کندی رئیس جمهور آمریکا شد در صدد برآمد که به کشورهای دوست توصیه کند که با انجام اصلاحاتی سطح زندگی مردم را بالا ببرند تا اثربلیغات کمونیستی خنثی گردد. ضمناً اصلاحات به دست دولت‌مردانی انجام شود که از کاردانی و محبوبیت بین مردم برخوردار باشند. براساس چنین سیاستی برای شناسائی شخصیت‌های مطلوب از سوی کارشناسان آمریکائی مطالعاتی شروع شد. ایران از کشورهای بود که با توجه به موقعیت استراتژیکی خود می بایست به سرعت برای اجرای سیاست کندی آماده می شد. سپهبد تیمور بختیار طی گزارشی به سفارت آمریکا پیشنهاد کرده بود که در ایران کودتا کند و قدرت اجرائی را به دست بگیرد ولی به علت رفتار خشونت بارش پس از ۲۸ مرداد محبوبیت لازم را نداشت. بدین لحاظ از سوی آمریکا پذیرفته نشد. گویا کارشناسان نام ارتشبد عبدالله هدایت و دکتر علی امینی را برده بودند. ارتشبد هدایت افسر خوشنامی بود و لکه سیاهی نداشت و شخصیت مطلوب سیاست آمریکا بود تا به عنوان نخست وزیر اصلاحات مورد نظر واشنگتن را انجام دهد بی آنکه شخص ارتشبد هدایت از این چنین انتخابی آگاه باشد. وفاداری ارتشبد هدایت به شاه و رژیم سلطنت سالهای متمادی به محک آزمایش زده شده بود. اما همین شایعه سبب نابودی وی در ارتش شد. چون هیچ مقام لشکری و کشوری حتی فدائیان شاه نمی بایستی مورد تمجید و مورد پسند ابرقدرتی چون آمریکا قرار گیرند.

گویا یکی از سوجدویان درباری هم در رابطه با خانه های پیش ساخته ارتش به املاک وسیع خاندان هدایت در شمال شرقی چشم طمع داشت که ایستادگی ارتشبد دل نازک او را از کینه انباشته نموده بود ولی شاه واقعی به سعایت هانمی گذاشت تا این که سفیر آمریکا در محلی تلویحاً از ارتشبد هدایت در حضور همان شخص تمجید کرد

که وقتی به گوش شاه رسید سبب سوء ظن گردید و چندی بعد ارتش‌بهدایت به اتهام اختلاس به دادگاه کشیده شد. پس از آزادی از زندان او را درصاف اتوبوس دیدم و وقتی خواستم او را برسانم گفت ترجیح می‌دهد که با وسایل عمومی برود. هنگامی که از او دور می‌شدم به مردی که درنهایت پاکدامنی متهم به فساد شده بود احساس احترام عمیق کردم.

روابط شاه ایران باروسای جمهوری حزب دموکرات خوب نبود. هروقت رئیس جمهوری ازحزب دموکرات می‌آمد تشنجات ایران افزوده می‌شد. شدیدترین این وضع وقتی بود که کندی روی کار آمد و به دنبال آنهم دکترامینی به صدارت رسید. ولی شاه کوشش فراوان کرد تا کندی را هم نظیر سایررؤسای جمهور آمریکا رام کند. وقتی شاه به آمریکا رفت برخوردهای اولیه با کندی سردبود ولی سرانجام او را آماده ساخت که از رژیم ایران حمایت کند.



مسعود بهنود می‌نویسد:

شاه درمذاکرات خصوصی و سه ساعته ای که با کندی داشت خودرا با همه پیشنهادات کندی موافق نشان دادوازمین پیشنهادات اصول ششگانه انقلاب سفید بیرون کشیده شد. به دنبال همین جریانات روزنامه اطلاعات نوشت (شاهنشاه اطمینان یافتند که آمریکا پشتیبانی سیاسی و نظامی خودرا از ایران ادامه خواهد داد. کندی اطمینان یافت که شاهنشاه يك متحد استوار است که تصمیم قاطع به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی دارند). این چهارمین بحرانی بود که شاه از آن سالم جست (قوام - رزم آرا - مصدق - امینی). شاه درگفتگوی خود باکندی براحتمال مقاومت انگلستان دربرابراصلاحات مطلوب دموکراتها انگشت گذاشت ولی کندی به او قول داد که از او وتاج و تختش حمایت خواهد کرد. تنها مشکل باقیمانده حکومت امینی بود. شاه می‌خواست انتخابات انجام بشود ولی امینی نمی‌خواست و اختلافات دیگری هم وجود داشت که

لیندن جانسن معاون کندی به ایران آمد و درمراجعت به نفع شاه رأی داد. با این طرز کارامینی تمام بود و از نخست وزیری کناره گیری کرد.



ویلیام دوگلاس درخاطراتش می نویسد:

درمورد اوضاع ایران و فسادى که در آن کشورشایع است با (کندی) صحبت کردم. وقتی شاه ایران به آمریکا آمده بود تا کندی راملاقات کند کندی به این نتیجه رسیده بود که شاه قابل اعتماد نیست و فساد درایران هست. پس ازگفتگوهای من و ملاقات ناصر قشقائی با رابرت کندی که آن وقت وزیردادگستری آمریکا بود نظر کندی این شد که حمایت خودرا از شاه قطع کند و بدین وسیله اورا وادارد که استعفا کرده پسرش به سلطنت برسد. در آن هنگام اعضای شورای سلطنت هم انتخاب شده بودند. من نمی دانم کندی تا چه حد مصمم بود چنین پیشنهادی رابه موقع اجرا بگذارد ولی تاهنگام مرگش موضوع را تحت مطالعه قرار داده بود.



ویلیام شوکراس می نویسد: هنگامی که جان کندی درژانویه ۱۹۶۱ رئیس جمهورآمریکا شد اوضاع ایران دلگرم کننده نبود. شاه مانند یک فرمانروای خودکامه رفتار می کرد. حکومت نظامی که از زمان دکتر مصدق به ارث رسیده بود تنها درسال ۱۹۵۶ لغو شد. جبهه ملی که قادرنبود درداخل فعالیت کند درخارج مجدداً تشکیل شد. حزب توده نیز تشکیلات خودرا دراروپای شرقی توسعه داد. هنگامی که کندی و خروشچف در وین ملاقات کردند رهبرشوروی گفت شاه ایران می گوید که قدرتش از خدا ناشی شده اما همه می دانند که پدرش تاج و تخت را ربوده و پدرش که خدا نبود بلکه یک قزاق بود. خروشچف گفت ایران دستخوش تحولات سیاسی شده و مثل سیب گندیده دردامان شوروی خواهد افتاد. بدون تردید همه مسکورا سرزنش خواهند کرد و حال آنکه مسئولیتی

در این خصوص ندارد.

کندی احساس خطر کرد و همین که از وین برگشت دستور داد وزارت خارجه آمریکا گزارشی درباره ایران برایش تهیه کنند. این گزارش با ارزیابی خروشچف تطبیق می کرد و نتیجه این بود که تحولات عمیق سیاسی و اجتماعی در ایران اجتناب ناپذیر می باشد. از آن به بعد سیاست کندی درباره ایران بدون هیچ شرم و حیائی مداخله جویانه بود. شاه از این امر متغیر شد و بعدها نوشت که در زمان کندی توطئه های گسترده ای از جانب آمریکا علیه ایران وجود داشت.

کندی شاه را تشویق کرد که اصلاحاتی را شروع کند و وقتی شاه امینی را نخست وزیر کرد کندی خوشحال شد. امینی که در کابینه های مصدق و زاهدی وزیر بود و به خاطر مذاکره درباره قرارداد با شرکتهای نفتی شهرت یافت از طرف شاه به واشنگتن تبعید شده بود. امینی به این نتیجه رسید که شاه باید زمینهایش را تقسیم کند یا با انقلاب و نیستی روبرو شود. این نظریه کندی را تحت تأثیر قرار داد. هرچند شاه امینی را منصوب کرده بود ولی از دخالت های آمریکا بیزار بود و از افزایش نفوذ امینی می ترسید. در تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۶۱ وزارت خارجه آمریکا طی شماره ۱۳۸۲۷ به سفیر آمریکا در تهران چنین تلگراف کرد: (همه متفقند که بدون انجام اصلاحات در ایران همانطوریکه خروشچف پیش بینی کرده احتمالاً ایران مثل سیب گندیده ای در دامن شورویها خواهد افتاد). گروه کار دفتری است جمهوری آمریکا در گزارش ۵ ژوئن ۱۹۶۱ به رئیس جمهوری چنین گزارش داد:

(شاه شخصیت بسیار پیچیده ای است. گاهی با هوش و با اراده و لی بیشتر اوقات دمدمی مزاج و سردرگم و نامصمم. او همیشه دچار این نگرانی است که مبدا آمریکا به هردلیلی او راها کند و به خصوص درباره نظر دستگاه اجرائی آمریکا نسبت به خودش ناراحت است)

شاه در آوریل ۱۹۶۲ به آمریکا رفت و به کندی اظهار داشت که بسیاری از افسران از اینکه آمریکا به دیگر کشورها کمک نظامی بیشتری می کند ناراحتند و بیش از هر چیز ایران به یک ارتش وفادار درجه یک با سطح زندگی خوب نیاز دارد تا در برابر فشار کمونیستها مقاومت کند و کشور را به صورتی در آورد که سایرملت ها مشاهده کنند همکاری با غرب امکان پذیر است.

کندی پاسخ داد که آمریکا احساس می کند مسئله اساسی در ایران مسائل داخلی است که نیاز به اصلاحات جدید دارد تا وضع رو به بهبود برود.

شاه گفت من ذاتاً دیکتاتور نیستم ولی اگر ایران می خواهد موفق گردد باید مدتی حکومتش محکم عمل کند و یقین دارد که آمریکا اصرار نخواهد ورزید که در ایران هرکاری را مطابق مقررات انجام دهد.

در آن هنگام این طرز فکر در آمریکا خریدارنداشت. رابرت کندی که در رأس وزارت دادگستری آمریکا قرار داشت با تقاضای استرداد دانشجویان ایرانی به اتهام کمونیستی مخالفت می کرد. جان کندی گفت ما از این که شاه ستون نگهدارنده ایران است اطلاع داریم ولی در عین حال از دکتر امینی اصلاح گر ستایش کرد. شاه به ایران بازگشت و سه ماه بعد امینی را از نخست وزیری برکنار ساخت. زیرا پس از تجربه مصدق حاضر نبود اجازه دهد یک ایرانی دیگر در داخله یا درواشنگتن طرفدارانی پیدا کند. به علاوه شاه معتقد بود اصلاحات امینی بیش از اندازه تند و افراطی است. با این طرز امینی همانند بسیاری از سیاستمداران برجسته از اوایل دهه ۶۰ از هرگونه مسئولیتی برکنار ماند. شاه فکر اصلاحات را متعلق به خودش می دانست و آنچه را به (انقلاب سفید) مشهور شد آغاز کرد که بدون خونریزی بود. در واقع اصلاحات شاه به مراتب کمتر از آنچه امینی در نظر داشت انقلابی بود.

در نتیجه این اصلاحات، در نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ تصویر بسیار

خوبی از شاه در جهان غرب پیدا شد. از او به عنوان يك ديكتاتور روشنفكر كه در برابر مرتجعین سیاست لیبرالی را دنبال می کند نام برده می شد. حتی روزنامه نیویورک تایمز نوشت (شاه در انقلاب سفید، خودش را با کارگران و کشاورزان در يك صف در برابر محافظه کاران و سنت گرایان قرار داده است).



مؤسسه پژوهشهای سیاسی وابسته به جمهوری اسلامی چنین می نویسد:

اسناد و مدارک نشان می دهد که به مقامات واشنگتن گزارش داده شد که فروپاشی اوضاع ایران زمینه را برای روی کار آمدن کمونیستها فراهم می سازد. یاتسویج رئیس سیا نقش اساسی در این کار داشت.

در نتیجه امینی در ۲۷ تیرماه ۱۳۴۱ استعفا کرد. از آن موقع آمریکائیا و کندی از تشدید وخامت اوضاع ایران به این نتیجه رسیدند که در ایران تنها سلطنت شاه مانع سقوط کشور به دامان کمونیزم خواهد شد. ثمره این اقدامات شاه در سفر ۲۵ فروردین ۴۱ و دیدار با کندی موجب گردید که آمریکائیا قبول کردند که اصلاحات باید به دست شاه و بانام (انقلاب شاه و ملت) انجام شود.

امینی پس از کناره گیری از نخست وزیری تا سال ۱۳۴۷ به حیاتی بی رمق ادامه داد. امینی گفته بود که دیگر کار سیاسی من پایان گرفته است ولی روزی با قدرت بیشتری روی کار خواهم آمد یعنی با سمت ریاست جمهوری... به هر صورت نقش امینی با روی کار آمدن جمهوری خواهان آمریکا مخصوصاً نیکسون پایان یافت. تلفن های او تا اوایل سال ۵۰ در کنترل ساواک بود.



در باره انتصاب دکتر امینی به نخست وزیری و برکناری او در محافل سیاسی تهران در همان موقع انتشار یافت که وقتی کندی رئیس جمهور آمریکا شد برخلاف سنت معمول تا مدتی به تلگراف

تبریک شاه پاسخ نداده بود، که این عمل موجب ناراحتی شاه گردید. مارشال ایوب خان رئیس جمهور پاکستان در مراجعت از آمریکا در تهران با شاه ملاقات کرد و پیغام کندی را داد که اگر می خواهد روابط با آمریکا خوب شود دکتر امینی را نخست وزیر کند. وقتی این کار صورت گرفت و برنامه اصلاحی ۶ ماده ای از طرف شاه به دولت امینی ابلاغ شد و با انجام اصلاحات ارضی روابط شاه و کندی قدری بهبود یافت سرانجام رئیس جمهور آمریکا از شاه و شهبانو برای سفر به آمریکا دعوت کرد و در آنجا با اینکه روزهای اول ورود روابط شاه و کندی خیلی گرم نبود بعد از مذاکره و دیدارهایی حسن رابطه برقرار شد. شاه در مراجعت به ایران سفری به پاکستان کرد و ایوب خان را در جریان گذاشت که امینی اوضاع را بهم ریخته و نمی تواند اصلاحاتی انجام دهد و شخصاً می خواهم برنامه اصلاحاتی را پیاده کنم و ایوب خان هم با حسن رابطه ای که با کندی داشت و در تحکیم روابط دوستی شاه و کندی مؤثر بود اقداماتی نمود که امینی کنار گذارده شد و شاه شخصاً برنامه های اصلاحی را پیاده کرد که منتهی به انقلاب شاه و مردم و سایر برنامه های شاه گردید.



گاهنامه شاهنشاهی در این باره خبرهایی منتشر ساخته که عیناً نقل می گردد.

شاهنشاه در روز ۲۰ آبان ۱۳۴۰ طی فرمانی که به علی امینی نخست وزیر ابلاغ شد دستور فرمودند که دولت در رسیدگی به امور استخدامی و اداری کشور - تدوین قانون جدید استخدام - تأمین زندگی و رفع نیازمندیهای مستخدمین و عائله آنها - اصلاح امور کشاورزی و قانون اصلاحات ارضی و تحدید مالکیت - بهبود امور کارگری - وصول مالیاتها - تجدید نظر در برنامه های فرهنگی - قلع و قمع ریشه فساد باکمال جدیت و سرعت اقدام نماید.

دکتر امینی در اجتماع کارمندان دولت گفت: برنامه های اصلاحی

که این دولت تنظیم کرده به تصویب شاهنشاه رسیده است. معظم له نه تنها آنها را تأیید فرموده و طی فرمانی اجرای سریع مواد مشخصی از برنامه را به دولت تأکید فرمودند که قطع نظر از اصلاحات ارضی محتاج یک سلسله اصلاحات دیگر می باشد که یکی از آنها اصلاح تشکیلات اساسی کشور می باشد.

روز ۲۲ بهمن ۱۳۴۰ شاهنشاه (چستریپاولز) مشاور کندی رئیس جمهور آمریکا را به حضور پذیرفتند. در این شرفیابی (پاولز) دروهای گرم کندی رئیس جمهور آمریکا را به عرض رسانیده و سپس درباره توسعه روابط دوستانه ایران و آمریکا مذاکراتی صورت گرفت.

روز ۶ فروردین ۱۳۴۱ وزارت دربار شاهنشاهی چنین اعلام کرد: شاهنشاه و علیاحضرت شهبانو به دعوت پرزیدنت کندی رئیس جمهور آمریکا روز ۲۱ فروردین ماه به آمریکا عزیمت خواهند فرمود. با اعلام انتشار تاریخ سفر شاهنشاه و شهبانو مطبوعات آن کشور مقالات مفصلی درباره نقش شاهنشاه در تحولات سازنده ایران انتشار داده اند.

روزنامه نیویورک تایمز نوشت که شاهنشاه ایران موقعی به آمریکا سفر می کنند که برای مبارزه با کمونیسم بین المللی اقدامات مهمی را در ایران آغاز کرده اند.

مجله (ژور دو فرانس) با چاپ عکس شاه و شهبانو و ولیعهد روی جلد خود نوشت شاهنشاه و شهبانوی ایران خدمت به مردم را بزرگترین لذت زندگی خود می دانند.

سناتور همفری عضو کمیته روابط خارجی سنای آمریکا در جلسه کنگره از نقش شاهنشاه ایران در ثبات منطقه خاورمیانه ستایش کرد. شبکه تلویزیونی سی - بی - اس در یکصد و پنجاه فرستنده درسراسر آمریکا گفتگوی ویژه با شاهنشاه ایران را پخش نمود.

روز ۲۲ فروردین شاهشاه و شهبانو به واشنگتن تشریف فرما شدند. از طرف پرزیدنت کندی و ژاکلین کندی وعده ای از مقامات برجسته آمریکا مراسم استقبال رسمی به عمل آمد.

پرزیدنت کندی در فرودگاه گفت: شاهشاه ایران زمامداری هستند که وظایف و مسئولیت بس خطیر و مهمی را برعهده دارند. ما نه تنها به گذشته تاریخ ملت ایران بلکه به آینده ایران با رهبری خردمندان شاهشاه با نظر تحسین می نگریم. هدف دوکشور ما مشترک است و این هدف همان حفظ آزادی و صلح و میسر ساختن زندگی بهتر برای ملت های ایران و آمریکاست.

شاهنشاه در پاسخ چنین گفتند: امروز کلمه آمریکا برای افراد دورافتاده ترین نقاط مهم جهان هم مفهوم خاصی دارد. به طوری که طنین این کلمه در گوشه‌ها طنین آزادی، آبادانی، پیشرفت، نعدوستی، جوانمردی و دفاع از حق و عدالت است.

در ضیافت شامی در کاخ سفید پرزیدنت کندی اظهار داشت: ما از شاهنشاه ایران به عنوان یک دوست مبارز و سلحشور استقبال می کنیم و معتقدیم که بدون وجود شاهنشاه شیرازه امور این کشور مدتها پیش گسسته بود. ایرانیان در طول تاریخ پیوسته استقلال خود را در برابر روسها، عثمانیها و سایر دشمنان در شمال و جنوب کشور حفظ کرده اند. امروز شاهنشاه ایران تنها قدرت و نیروی اصلی و اساسی برای بقای استقلال و آزادی ایران به شمار می روند.

در جلسه مشترک کنگره شاهنشاه طی نطقی گفتند: ایران با انجام انقلاب ملی خود اینک با عزمی راسخ از حقوق و منافع خود دفاع می کند و از لحاظ بین المللی همکاری با غرب را در پیش گرفته است.

شاهنشاه ایران و رئیس جمهور آمریکا در کاخ سفید واشنگتن درباره مسائل مهم جهانی گفتگو کردند.

شاهنشاه در باشگاه مطبوعات آمریکا طی بیاناتی ایران را پل پیروزی و کلید اصلی خاورمیانه دانسته و اصلاحات ایران را برای روزنامه نگاران تشریح کردند. در پایان این سفر اعلامیه رسمی رهبران دوکشور انتشار یافت که طی آن از تبادل نظر دوجانبه درباره اوضاع سیاسی و نظامی جهان و پیشرفتهای ایران و مساعی دفاعی

دوکشور و روابط بسیار صمیمانه ایران و آمریکا مطالبی گفته شد .
روز ۹ تیرماه ۱۳۴۱ شاهنشاه به ملاقات ایوب خان رئیس جمهوری
پاکستان به آن کشور سفرکردند و اعلامیه مشترکی درتوسعه روابط
دوستانه دوکشور منتشر شد .

روز ۲۶ تیرماه ۱۳۴۱ به دنبال مشکلاتی که درجریان رسیدگی
به بودجه کل کشور پیش آمده بود دکتر امینی نخست وزیر از مقام
خود استعفا داد و شاهنشاه با پذیرش این استعفا، دکتر امینی را
مأمور فرمودند تا تشکیل دولت آینده به اتفاق معاونان امورجاری
مملکت را اداره کنند .

روز ۲۸ تیرماه ۱۳۴۱ امیراسدالله علم درکاخ سعدآباد شرفیاب
و مأمور تشکیل کابینه گردید .

نخست وزیرجدید طی مصاحبه ای گفت: دولت تازه همان برنامه
شش ماده ای را که ۱۴ ماه پیش هنگام روی کارآمدن دولت امینی
از طرف شاهنشاه اعلام شده بود اجرا خواهد کرد .

یکی از روزنامه های خارجی درباره روابط شاه و امینی چنین
نوشت:

شاه درفروردین سال ۱۳۴۱ به آمریکا رفت و درمصاحبه ای
چنین گفت: مدتهاست که پیش بینی می شود به زودی درایران
اتفاقاتی می افتد چون وضع قابل انفجاری دارد . سال هاست که
این غیبگوئیهارامی شنویم ولی درعمل می بینیم که همه جا اتفاقاتی
افتاده ولی درایران ثبات و امنیت کامل برقرار می باشد . شرط می
بندم و غیبگوی بهتری هستم و می گویم که ایران باپشتیبانی دوستان
خارجی خود که کشور بزرگ آمریکا دررأس آن قرارداد راه خودرا
به سوی ترقی همچنان دنبال خواهد کرد و هیچ اتفاق غیرمترقبه ای
درایران روی نخواهد داد .

پس از مراجعت شاه ازآمریکا وانتشاراعلامیه ای مبنی برتحکیم

مناسبات دوستانه دوکشور شایع گردید که شاه در آمریکا به طور ضمنی تغییر دولت امینی را مورد اشاره قرارداد که در نتیجه در تیرماه همان سال دکتر امینی مستعفی و علم مأمور تشکیل کابینه شد.



دکتر امینی درباره استعفای خود چنین می نویسد:

پادشاه در نیمه دوم فروردین ۱۳۴۱ بنا به دعوت دولت آمریکا به آن کشور سفر کرد. سفر آمریکا بیست روز طول کشید و سپس به انگلستان رفتند. کلیات مذاکرات سیاسی در این دو کشور را می توانستم حدس بزنم ولی کم و بیش از جریان آن اطلاع پیدا کردم. پادشاه در بازگشت روحیه مطمئن تری پیدا کرده بودند. حتی در یک مصاحبه اصلاحات ارضی را (که هنوز گرفتار مرحله اولش بودیم) کافی ندانسته و به اصلاح وضع کارمندان دولت و سهم کردن کارگران درسود کارخانه ها اشاره کردند. این کار معنی داشت یعنی دخالت دوباره در کار قوه مجریه و پیش افتادن از دولت در شعارها و اعلام برنامه اجرائی بود.

رابطه ایشان با من پس از بازگشت گرچه ظاهراً تغییری نکرده بود ولی بردوکار پافشاری زیادی کردند که سابقاً چنین نبود. یکی اضافه کردن بودجه ارتش که سابقاً توافق کرده بودیم که اضافه نشود و دیگری سرعت گرفتن آهنگ اصلاحات ارضی که آنها سابقه نداشت.

از مجموع اوضاع و حرکات تازه اطرافیان و مخالفان دولت دانستم که یا باید سرسختی کرد و ماند که این یک ریسک حساب نشده و غیرسیاسی بود و چون دولت وسایل کافی برای پافشاری و ماندن و ادامه برنامه هارا نداشت و یادست و پارا جمع کرد و سلامت از معرکه جست که شق دوم عملی تر و عاقلانه تر بود. این رازی نبود که بتوان باکسی مشورت کرد حتی وزیران و نزدیکان که وضع راحس کرده بودند جواب می شنیدند که وضع دولت محکم است. تمام این صحنه دوماهی بیشتر طول نکشید. مخالفان در تبلیغات

خود به مشروطیت چسبیده بودند و می گفتند که مشروطیت را تعطیل کرده و باید انتخابات انجام شود. شروع انتخابات هم در آن موقع نقض غرض بود. در جواب سنوالها می گفتم که انجام یک انتخابات سالم هنوز مدتی وقت لازم دارد. از اواخر خرداد اطلاعات محرمانه رسید که مخالفان در نظر دارند روز ۱۴ مرداد که روز مشروطیت است به عنوان مشروطه خواهی عده ای راه حرکت در آورند و آنچه را که تیمور بختیار نتوانسته بود روز اول بهمین انجام دهد به انجام برسانند. عاقبت روز ۲۲ تیر ماه استعفای خود را تقدیم پادشاه کردم. ایشان پذیرفتند و اصرار به ماندن کردند و عذر خواستم. شب آن روز به خبرنگاران گفتم امروز استعفاء کردم که عده ای مبهوت شدند. خبرنگاران از نخست وزیر آینده پرسیدند. می دانستم که با برهم زدن برنامه مخصوص ۱۴ مرداد شخص مخصوصی کاندیدانیست. راه حل عاقلانه را نخست وزیر عبدالله انتظام و امیر اسدالله علم دانستم و از هر دو به عنوان احتمالات نام بردم.

علم و عده ای از دوستان اصرار می کردند به کار برگردم. گویا می خواستند از نمایش ۱۴ مرداد محروم نشوند. عاقبت روز ۲۶ تیر ماه جواب قبولی استعفا را که با تعارفات و قدردانی در متن آن بود برایم آوردند و ۱۴ ماه نخست وزیری مملو از وقایع و حوادث تمام شد. علم نخست وزیر شد. در نظر بود وزیران و کارکنان درجه اول مرا ابقا کنند. هشت تن از وزراء در کابینه علم ماندند ولی دوستان قدیم من جز ارسنجانی از مشاغل خود کنار رفتند. پادشاه اعلام کردند ۱۵ درصد از بودجه ارتش را کم خواهند کرد. یعنی کاری که من ۱۴ ماه چانه می زدم و قبول نمی شد.

اعلام جرم علیه دکترامینی و احضار به دادگستری

باهرکناری دکترامینی با این که دوست بسیار نزدیک او امیراسدالله علم نخست وزیر شده بود و با روابط نزدیک باشاه در حفظ امینی اقدام می کرد با این حال توسط مخالفین، علیه دکتر امینی و همسرش بتول امینی و بعضی از وزرایش اعلام جرمهائی شد که پرونده های او در دادگستری روز بروز قطورتر می گردید .

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی که از طرف جمهوری اسلامی منتشر می شود در این باره چنین می نویسد:

گزارش مورخ ۴۲/۵/۲۰ ساواک چنین است: دکترامینی برای دکتر باهری وزیر دادگستری پیغام فرستاد که دنیا به آخر نرسیده گذرپوست به دباغخانه می افتد . او - امینی - معتقد است که برای او پرونده می سازند . از قبیل پرونده خرید ۱۵۰ دستگاه کامیون جمس در زمان وزارت دادگستری امینی که بدون مناقصه خریداری شده بود . پرونده هزینه های سفارت ایران در آمریکا ، پرونده خرید برنج از اندونزی .

باردیگر ساواک در تاریخ ۴۶/۱۲/۱۶ چنین گزارش داده است:
اقدامات دکترامینی از نظر سوءاستفاده از مقام و موقعیت و

- ارتباط بایگانگان قابل تعقیب می باشد که عبارتند از
- ۱ - پرونده موجود در وزارت اصلاحات ارضی درباره اعمال نفوذ در ثبت رسانیدن اراضی که بر اثر شکایت سرتیپ باز نشسته محمود امینی برادر او تشکیل شده است.
 - ۲ - دخالت همسر علی امینی در فرار حسینقلی کیانی مقاطعه کار ساختمان مجلس سنا که در قبال آن قطعه زمینی در الهیه در دفتر ۵۲ به شماره ثبتی به مبلغ گزافی فروخته شده است.
 - ۳ - در زمان وزارت دارائی امینی، خانم عضدی خواهر زنش قراردادی منعقد که روزانه بین ۷۰ تا ۸۰ تن شکر قرمز به کارخانه شاهرود تحویل شود در حالی که کارخانه قند و ورامین که متعلق به دولت بود کاری نداشت و روزانه مبالغی به کارگران پرداخت می شد.
 - ۴ - پرونده اراضی سلیمانیه و تهران نو با همکاری نورالدین الموتی وزیر دادگستری در مورد ثبت آن اقداماتی شده و مسیل اراضی سلیمانیه و تهران نو که متعلق به شهرداری است جزو اراضی مزبور ثبت شده است و به شرکت وثوق که گردانندگان حقیقی اش آنها بوده اند اشاره شده است.
 - ۵ - هنگام تصدی وزارت دارائی دستور داده شرکت بیمه مقداری از اراضی مسعود کیهان را درمیگون خریداری کند. موضوع در موقع محاکمه دکتر صیرفی مدیرعامل وقت بیمه مطرح شده است.
 - ۶ - در زمان نخست وزیری دکتر امینی آلمانیها ۸۰ میلیون مارک به بانک صنعتی اعتبار می دهند که دستور میدهد به اشخاص معینی این وامها داده شود. ولی شاهرخ فیروز دستور شفاهی را نپذیرفته نخست وزیر دستور کتبی می دهد که از جمله خانم نمازی از این وام استفاده کرده است.
 - ۷ - به علت سوء استفاده معاونین نخست وزیر خود دکتر امینی در ۲۶ خرداد اعلامیه ای منتشر ساخت.
 - ۸ - در سال ۱۳۳۳ برزن قلک از خانم فخرالدوله صد هزار تومان بابت عوارض که بدکار بوده مطالبه می کند که کاظمیه معاون وزارت

بازرگانی از برزن قلهك مفاصا حساب می گیرد .

۹ - هنگامی که خانم عضدی برای کار تصفیه شکر تقاضای وام کرد املاك همسرش تا ۱۶۰ میلیون تومان قیمت گذاری شد که ۳۶ میلیون تومان وام گرفت. هنگام نخست وزیری دکتر امینی که عضدی فوت کرد در اقدامات دکتر امینی مالیات برارث او را دو میلیون تومان ارزیابی کردند .

مواردی دیگر از اینکه در دوران نخست وزیری امینی تصویبنامه ای از هیئت دولت گذشت که بدهی مالیاتی از سال ۳۱ در صورت توافق بخشوده خواهند شد. در نتیجه مالیات شرکت آسوان از ۸ میلیون تومان به یک میلیون تومان تخفیف یافت. پسر ابوالقاسم امینی از عمومی خودکمک گرفته که ایران ۵۰ میلیون دلار از کنسرسیم سویسی قرض بگیرد که این کار صورت گرفته است. شخصی به نام علی امینی لنگروری مقیم نیویورک فیش (جیمز نانشنال بانک) را در جراید منتشر کرده که به حساب او چند میلیون دلار ریخته اند که متعلق به علی امینی بوده است.

علیه دکتر امینی از طرف دکتر مهدی پیراسته، نصرالله اهورهوش و دکتر مصاحب جزواتی منتشر شده است.



یکی از دوستانی که در نخست وزیری کار می کرد می گفت در تمام مدتی که نخست وزیران تغییر می کردند فقط یکبار شاهد بودم که نخست وزیر مستعفی به نخست وزیری آمد و کارها را اداره کرد تا نخست وزیر بعدی به کاخ نخست وزیری وارد شد و او هم دکتر علی امینی بود. (دکتر امینی - امیراسدالله علم - نصرالله انتظام) از دوستان خیلی نزدیک بودند که بعضیها آنها را (سه قلوی سیاسی) می گفتند. وقتی هم امینی از نخست وزیری استعفا می کرد خوشحال بود که دوست نزدیکش علم به این سمت منصوب گردیده و انتظام در کابینه او وزیر مشاور شده است.

اعلام جرمهائی هم علیه او و چندتن از اعضای کابینه اش شد

و پرونده ای هم در دیوان کیفر تشکیل یافت و حتی دکتر امینی به دادگستری به عنوان مطلع احضار گردید تا درباره زمین های تهران نو متعلق به وثوق الدوله و همسرش بتول امینی توضیحاتی بدهد. روز حضور در دادگستری، دوستان دکتر امینی مقداری سند مالکیت با خود آورده بودند. ولی باز پرس دیوان کیفر با مطالعه پرونده چند سؤال از دکتر امینی کرد و با قید التزام و با احترام او را رها ساخت. اگر در آن زمان دولت دیگری در کار بود همان طوری که در نخست وزیری دکتر امینی عده ای به زندان افتادند در کابینه بعد از امینی هم عده ای ظاهراً به عنوان مسائل مالی ولی باطناً به ملاحظات اختلاف نظرهای سیاسی بازداشت می گردیدند.



یک مقام قضائی برایم نقل کرد که در دوران وزارت دکتر عاملی که حسین نجفی دادستان دیوان کیفر بود به علت اعلام جرمهایی که علیه دولت امینی شده بود پرونده ای به جریان می افتد. دادستان چون می دانست این پرونده با سروصدای فراوان توأم خواهد بود قاضی بی طرف و متینی را مأمور رسیدگی به این کار می کند. باز پرس مزبور بلافاصله برای دکتر امینی - نظام امامی - عضدی دامادهای وثوق الدوله و همسران آنها به عنوان مطلع احضاریه می فرستد. موضوع اعلام جرم این بود که در دولت امینی تصویب نامه ای از هیئت وزیران گذشته و اراضی اطراف تهران از پرداخت عوارض معاف شده است که طبیعتاً اراضی تهران نو را که متعلق به وثوق الدوله بود شامل می گردید.

دکتر امینی که خود وزیر دادگستری بوده و می دانست شاه با او روابط خوبی ندارد به عده ای از دوستان خود خبر می کند که با اسناد مالکیت فراوان به دادگستری بیایند. باز پرس نهایت احترام را به دکتر امینی می گذارد و از او توضیحاتی می خواهد و امینی هم می گوید این تصویب نامه ربطی به کار وثوق الدوله ندارد و از مدتها قبل مطرح بوده و باید به سوابق امر مراجعه شود. باز پرس هم از

او التزام می خواهد که از تهران خارج نگردد و هیچگونه وثیقه ای هم لازم نیست. با این طرز تقریباً پرونده مسکوت می شود. چون با سروصدائی که دربارهٔ احضار دکتر امینی به دادگستری در مطبوعات داخل و خارج بلند شده بود موقتاً موضوع نخست وزیری مجدد دکتر امینی مسکوت ماند. این پرونده ها هرگز تعقیب نگردید.

* * *

گزارش مورخ ۴۲/۶/۱۷ ساواک و چند گزارش دیگر چنین حاکی است:

دکتر امینی اسناد و مدارکی از اعمال نفوذ اعضای خاندان سلطنت تهیه کرده و آن را در یکی از بانکهای اروپائی به امانت سپرده که اگر قرار شود در ایران مبارزه ای را علیه او آغاز کنند او وسیلهٔ همسر و ایادی خود اسناد و مدارک را در اختیار جراید مهم دنیا و سازمان ملل قرار دهد. دکتر مهدی امینی پسر ابوالقاسم امینی در یک شرکت مواد غذایی با والا گهر شهرام پهلوی شریک است و بدین وسیله اخبار دربار را در اختیار امینی می گذارد.

دکتر امینی در سال های اخیر وسیلهٔ مینا همسر درخشش که در سفارت آمریکا کار می کرده با مقامات سفارت تماس داشته است. همچنین علی مقتدر شفیعیها کارمند سفارت آمریکا در طبقه فوقانی مطب دکتر ایران اعلم باعلی وثوق برادر خانم امینی ملاقات می کند. همچنین ژاکلین کندی با خانم بتول امینی خیلی دوست است و دکتر امینی خود را مجری برنامه های کندی ها در ایران می داند.

* * *

بدون تردید شاه نه تنها با نخست وزیری امینی بلکه حتی با وزارت دارائی او در زمان سپهبد زاهدی هم موافق نبود. اسناد منتشر شده سفارت آمریکا و وزارت خارجه آمریکا که اخیراً انتشار یافته از جمله تلگراف محرمانه مورخ ۱۲۳ اوت ۱۹۵۴ (اول شهریور ۱۳۳۲) که از طرف هندرسن سفیر آمریکا در تهران به واشنگتن مخابره شده و مذاکرات خود را با شاه چنین گزارش می دهد:

شاه گفت از دولتی که پیش از ورودش به ایران ازطرف زاهدی به او معرفی شده است کاملاً راضی نیست و بعضی از آنها همان کسانی هستند که سالها در دولتهای مختلف قبل شرکت داشتند. در صورتی که وی امیدوار بوده دولتی تشکیل شود که دلگرمی مردم به خصوص طبقه جوان را به وجود آورد. شاه گفت شنیده است که آمریکائیاها اصرار داشته اند امینی به عنوان وزیرداری منصوب شود. به هر حال وی در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته است.

در جواب گفتم این مطلب صحیح نیست. من نمی دانم چه کسی امینی را انتخاب کرده و مسلماً آمریکائیاها در انتخاب او نقشی نداشته اند. در سفارت آمریکا این عقیده وجود داشت که اعضاء کابینه باید بلافاصله تعیین شوند تا دولت بتواند هرچه زودتر وظایف خود را به عهده بگیرد و هیچ نظری مبنی بر این که هیئت دولت با مشورت او انتخاب شود در کار نبوده است.

شاه گفت از شنیدن این حرف احساس آرامش می کند و ادامه داد که مسلماً آمریکائی ها سعی خواهند کرد که در تعیین هیئت دولت دخالت نکنند زیرا از تجربیات گذشته خود مسلماً آموخته اند که این عمل جز آنکه دوستی ها منجر به سوءظن شود نتیجه دیگری نخواهد داشت و آنچه واجد کمال اهمیت است آنکه در آینده نباید هیچگونه دخالتی در امر نظارت بر نیروهای مسلح صورت گیرد یعنی هیچ خارجی یا ایرانی نباید به خود اجازه دهد بین او و نیروهای مسلح فاصله ایجاد کند. رزم آرا کوشش کرد که چنین کاری کند و در این راه توفیق نیافت ولی مصدق توانست در ارتش شکافی ایجاد کند و اکنون وظیفه او (شاه) است که کار مشکل و حساس بازسازی ارتش را به نحوی که به طور یک پارچه نسبت به او وفادار باشند بر عهده بگیرد و در غیر این صورت ثبات کشور متزلزل خواهد شد.



در سفر یوگوسلاوی یک روز شاه به میان روزنامه نگاران ایرانی که ملتزم رکاب بودند آمد و مذاکراتی درباره وضع کشور صورت گرفت و

شاه اطلاعاتی از اوضاع کلی جهان و ایران به اطلاع ماروزنامه نگاران رسانید و ناگهان صحبت را به دولت امینی کشید که خیلی به مملکت صدمه زده است. اعلام ورشکستگی او موجب شد که همه کارها تعطیل گردد. گفته شد ده سال کار مملکت را عقب انداخت. شاه گفت این طور نیست با کارهایی که امینی کرد اقلأً ۳۰ سال کارها را به عقب انداخت و اگر او را برکنار نمی کردم لطمات زیادتری هم وارد می کرد.



در سال ۵۷ در دولت آموزگار ناگهان در روزنامه های تهران انتشار یافت که (آرمین مایر سفیر سابق آمریکا در تهران گفته که کندی از مشاورین خود خواسته بوده که برای کمک و وام به ایران شرایطی در نظر بگیرند و آن اینکه شخص دکتر امینی نخست وزیر شود).

این مطلب دوماه و نیم بعد از استعفای هویدا از نخست وزیری منتشر شد که دکتر امینی به مطبوعات چنین نوشت:

همه می پرسند چه شد که پس از ۱۶ سال روزنامه ها به یاد من افتاده اند آنهم به این صورت؟ آنچه روز شنبه ۳۰ مهر ناگهان درباره علت نخست وزیری من نوشته شد جنبه شخصی داشت و عمومی. خدا را شکر وهم او شاهد است که قدرت چشم پوشی از غرض ورزیهای شخصی نسبت به خودم را دارم ولی درباره آنچه عمومی است و غرض ورزی نسبت به مملکت می شود اگر خاموش بنشینم گناه است. اینجا که من نشسته ام جای جواب دادن به خرده بینی ها نیست که هر خواننده یا شنونده عادی جواب را از تناقض گزافه ها در متن خبری که ساخته اند دریافته است. نخست وزیری و استعفای من طبق دو فقره دستخط شاهانه است که فتوکپی آنها را ضمیمه همین نامه کرده ام (فرمان نخست وزیری - جناب دکتر امینی نخست وزیر - نظر به اعتمادی که به حسن کفایت شما داریم، به موجب این دستخط به سمت نخست وزیر منصوب می شوید و مقرر می داریم در تعیین هیئت وزیران مطالعات لازم به عمل آورید و نتیجه

را به اطلاع ما برسانید کاخ مرمر ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ - شاه)
استعفاء از نخست وزیری - جناب دکتر علی امینی نخست وزیر
گزارش مورخه ۲۶ تیرماه که مربوط به بودجه کشور بود و زحماتی
که در مدت زمامداری تحمل نموده اید ملاحظه و مورد بررسی قرار
گرفت. از زحمات خستگی ناپذیر و صمیمیتی که در کارها همیشه
داشته اید کمال قدردانی خودمان را اظهار می داریم و با نهایت
تأسف استعفای دولت را پذیرفتیم. تا تعیین دولت جدید خودتان
با تشریک مساعی معاونین وزارتخانه ها مراقب کلیه امور باشید.
۲۷ تیرماه ۱۳۴۱ - کاخ مرمر. شاه

چنین پیداست نه انتصابم به میل وخواست يك مشاور بیگانه
بوده است آنهم با گروکشی ۲۵ میلیون دلارو نه استعفایم با آن مایه
قدردانی وتأسف و ناچار و دربرابراعتراض شدیدمردم. پس سازنده
آن خبررا و کسی را که دستور انتشار داده است به حق باید به جرم
جسارت و توهین به مقام سلطنت قابل تعقیب دانست. اما هنوز کسی
درباره این شایعه که من مملکت را ورشکسته اعلام کردم بیان
مستندو متینی نکرده است تاجواب بشنود. درحالیکه خبر روز شنبه
۳۰ مهر مغرضانه اوضاع مملکت را درآن روزهای ۱۶سال پیش چنان
تصویر کرده است که وام دهنده درمقابل ۲۵ میلیون دلارمی توانسته به
من اعتماد کندو به مملکتی نخست وزیر تحمیل نماید. سی و پنج
میلیون دلاری که می دانیم امروزه که دوران شگفتگی اقتصادی است
هر معامله گر ایرانی به سادگی توانائی خرج کردن آن را دارد.
حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد

زمانه را ورقی و دفتری و دیوانی است.



دکتر امینی به روزنامه نگاران گفت همانطوریکه بعد از حکومت
دکتر آقبال و شریف امامی من روی کار آمدم حالا بعد از آموزگار هم من
خواهم آمد. بر اساس همین طرز تفکر داریوش همایون وزیر اطلاعات
به برادرزنش اردشیر زاهدی با ارسال کادو و خاویار (آرمین مایر) را

و ادار کرده اند که چنین بیاناتی را بکنند و خودشان هم خبرا به روزنامه ها داده اند .



دکترامینی که بعد از استعفا از نخست وزیری سالها فعالیتی نداشت باردیگر دربحران سال ۱۳۵۷ وارد کارهای سیاسی دامنه داری شد . پیشنهادنخست وزیری را نپذیرفت و مرتب به دیدار شاه می رفت . پس از سقوط رژیم ازکشورخارج گردید و سازمانی به نام (جبهه نجات ایران) برای مبارزه بارژیم خمینی تأسیس کرد و طی اعلامیه ای بارضاشاه دوم ودکترشاپور بختیارهمکاری نمود و سرانجام ازسیاست کناره گرفت و آخرین روزهای عمررا درجنوب فرانسه با کهولت می گذراند .

دکترامینی درسال ۱۳۷۰ خاطرات خودرا در کیهان لندن منتشر منتشرساخت .

درباره فعالیت دکتر امینی درسال ۱۳۵۷ و خارج ازکشور درفرصت مناسب مطالبی انتشارخواهدیافت .



انتشار خاطرات دکترامینی درکیهان لندن با واکنش شدید گروهها و افراد روبرو شد که کتباً به آن پاسخ داده اند و اعتراضاتی شده است ازجمله دکترسمسار سردییرسابق کیهان درماهنامه روزگارانو درباره خاطرات دکترامینی ومطبوعات چنین می نویسد:

سیاست مطبوعاتی دوران نخست وزیری دکترامینی این بود که ازیکسو خودشان باروزنامه ها وروزنامه نویسان میانه خوبی نداشتند و ازسوی دیگری خواستندخودشخصاًتبلیغات دولت را اداره کنند و ازعهده هم برنمی آمدند ودراین میان مطبوعات نیزنمی دانستند که بالاخره حدودآزادی های مورد ادعای دولت تا کجاست؟ کلاف سردرگمی پدیدآورده بود و سرانجام آن آزادی مطبوعات چنان تغییرصورت وماهیت داد که اتفاقاً درست در دوران حکومت ایشان همین روزنامه کیهان که امروزدرچاپ لندن آن خاطرات خودرا منتشر

می کند يك روزتوقیف شد. (امری بکلی بی سابقه) به این دلیل که چرا از وزیر دادگستری (نورالدین الموتی) نقل قول کرده که سپهبد آزموده (آیسمن ایران است)

پاروزنامه نگارآزاده ای مانند دکترامیرهوشنگ عسکری مدیر مجله خوشه چنان به جان آمد که خطاب به عباس مسعودی رئیس انجمن روزنامه نگاران اعلامیه داد و درآن اخطارکرد که آزادی مطبوعات برخلاف ادعای دولت چنان درخطرنابودی قرار گرفته که سازمان امنیت (یاخوددولت) اینک رسماً مقدمات تغییر وتعویض یک سردبیرمشهور بزرگ عصررا فراهم می کند و علاوه قصددارد نظام انتصابی را در مطبوعات برقرارکند. سرانجام دامنه این بلاتکلیفی به آنچارسید که خوددولت نیز ظاهراًجان به سرشده و اداره تبلیغات دولتی رسماً مأمور نظارت درکنترل مطبوعات گردید.



شمس الدین امیرعلائی نیزدر پاسخی که به نوشته های دکتر امینی درکیهان لندن داده مطالب او راغرض آلود دانسته ونوشته است مطالب مربوط به من به هذیان بیشتر شبیه است تاواقعیت. چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل به روی دیده شد
دکترامینی چون بامن دشمنی داشت ۴۰ سال بعد این مطلب را علیه من نوشته است. درحالی که من طرفدار دکترمصدق هستم و از امثال دکترامینی نفرت دارم. علل دشمنی او بامن زیاد است. یکی اینکه دکترامینی قرارداد خدمت مستشاران آمریکائی را به هیئت دولت آورد که مخالفت کردم. دیگر اینکه انگلیسها درشرکت نفت جنوب مدت ۲۰ سال از يك لوله نفت بنزین هواپیما به طور مخفی می بردند به دکترامینی نوشتم که هنگام مذاکرات نفتی درباره غرامت مطرح کند که ترتیب اثر نداد.

نشریات زیادی هست که (دکترامینی را وابسته آمریکائها می دانند) از جمله آن دالس درکتاب خود می نویسد: (دکتر امینی

دست نشانده ما است و باماره می آید)

امیرعلائی سپس به نامه ابوالقاسم امینی و ماجرای چکهای ۵ میلیون و ۲ میلیون دلاری اشاره کرده که به نام امینی لنگرودی به حساب رفته بود و می نویسد که ساواک آن را مسترد داشت و به علی امینی داد. هم چنین به دو میلیون دلار چکی که مجله نیشن نوشته در رابطه با خیبرخان به دکتر امینی داده شده است.

در مورد دکتر حسابی نیز نوشته که او دکتر مجتهدی رئیس مدرسه البرز را منتظر خدمت کرده بود و شاگردان مدرسه البرز اعتصاب کرده بودند که دستور لغو آن از طرف دولت داده شد. این امر منجر به استعفای دکتر حسابی شده بود.



همچنین سیاوش بلالی طی نامه ای درباره ماجرای میرزا کریم خان رشتی و لشت نشاء مطالبی نوشته و طی آن نوشته های امینی را تکذیب کرده است.

مطالعی به نویسنده کتاب گفت: این لشت نشاء که امینی و مادرش فخرالدوله به آن اشاره کرده اند گویا از املاک خالصه بوده که نصیب خاندان امینی شده است. پدر دکتر امینی این ۴۲ پارچه آبادی را به میرزا کریم خان رشتی اجاره داده بود. وقتی میرزا کریم خان به یزد تبعید شد فخرالدوله درصددبرآمد که اجاره نامه را فسخ کند و با وسایلی لشت نشاء را در اختیار گرفت. میرزا کریم خان به دادگستری شکایت کرد و تادیوان کشور نیز رفت و حکم گرفت و خانم فخرالدوله محکوم شد که بابت زیان و ضرر ۸۱ هزار تومان بپردازد و مبلغ مزبور را در دادگستری تودیع کرد. این اصلاً ربطی به جنگلی هانداشت. خانم فخرالدوله می خواست اجاره نامه امضای شوهرش را لغو کند بهمین جهت از فرصت تبعید میرزا کریم خان استفاده کرد. وقتی دکتر امینی درباره اصلاحات ارضی داد سخن می داد حسن ارسنجانی نیز درصدد تقسیم اراضی لشت نشاء بین زارعین برآمد و چون خانم فخرالدوله مالیات زیادی نداده بود تمام ۴۲ پارچه آبادی

را يك ميليون و هشتصد هزار تومان براساس ماليات پرداختی محاسبه کرد که خیلی بیشتر از آن می ارزید و با این طرز لشت نشاء از تصرف خاندان امینی خارج گردید. ***

حسن عرب نیز در کیهان لندن چنین توضیح داده است:
دکتر امینی می نویسد (دولت من دولتی نبود که پول بدهد و جمعیت جمع کند یا اتحادیه و حزب و صنف بسازد) باید بگویم دکتر امینی همراه هادی اشتری به دعوت طیب حاج رضائی به جنوب شهر آمد که من هم حاضر بودم. حسن صمیمی به عنوان سخنگو خیرمقدم گفت چون طیب اهل حرف زدن نبود. این دعوت را طیب حاج رضائی به پاس امتیازی که برای ورود موز به طور انحصاری از دکتر امینی نخست وزیر گرفته بود در منزل خود برپا داشت.
اریاب زین العابدین تهرانی و حاج خداداد از بارفروشان میدان وسیله سلیمان بهبودی به شاه شکایت می کنند که چرا امتیاز موز فقط به یک نفر داده شده است. به دستور شاه رفع تبعیض شد و ورود موز آزاد گردید و منافع سرشار طیب قطع گردید. در نتیجه طیب به آوندها جذب شد و در واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ جمعیتی را از جنوب شهر رهبری کرد.

در مورد آتش زدن اتومبیل دکتر اقبال در دانشگاه باید بگویم که این کار از غیرقانونی کردن حزب توده توسط دکتر اقبال پس از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و سوء قصد به جان شاه بود. آن روز من و یارانم در اشغال حزب توده در خیابان فردوسی اقدام کردیم. به توصیه یکی از دوستان قرار بود که مواظب هیئت تحریریه باشم، از آنها مراقبت کردیم که صدمه نینند. روز بعد مصطفی فاتح از مقامات شرکت نفت از من تشکر کرد.

وقتی دکتر اقبال لایحه غیرقانونی شدن حزب توده را به مجلس برد این کار در آن شرایط فقط از شجاعت و شهامت و وطنپرستی دکتر اقبال میسر بود. بهر جهت آنها کینه دکتر اقبال را به دل گرفتند و آن روز اتومبیل او را آتش زدند. من چون خبرهایی داشتم آن روز صبح به دکتر اقبال تلفن کردم و گفتم توده ایها برنامه هائی برای انتقام جوئی ترتیب داده اند. دکتر اقبال که مردی سلیم النفس و ناسیونالیست بود گفت خدا باماست. ولی همراه گروهی مقابل دانشکده پزشکی رفتیم و وقتی توده ایها حمله کردند او را احاطه کرده و از در عقب دانشگاه خارج ساخته به منزل رسانیدیم.
این هامطالبی بود که برای ثبت تاریخ و تکمیل خاطرات دکتر امینی لازم به نظر می رسید.



با نوفخرالدوله دختر مظفرالدين شاه ،
خواهر محمد علي شاه و مادر علي اميني



علي اميني با مادر، خواهر و برادرانش

خیلی افراد را می شناسم که به (پدر) خود افتخار می کنند ولی
دکتر امینی از افرادی است که به (مادر خود فخرالدوله) افتخار
می کند .



دریانی



جواد طباطبائی



خرازی



آجودانی



فروود

این افراد در آغا ز حکومتا مینی هرکدام بمانتها می زندانی شدند و جندی بعد آ زاد

گشتند ...





نقش (علم) در دوران آریامهر

بدون تردید یکی از کسانی که در دوران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی نقش بسیار مهمی داشت امیراسدالله علم فرزند شوکت الملك علم (خان قائنات) بود که درسمتهای مختلف از وکالت و وزارت و نخست وزیری و سرپرستی بنیاد پهلوی و رئیس دانشگاه پهلوی و وزارت دربار و دبیر کلی حزب مردم همواره درکنار شاه قرار داشت. علم مردی متنفذ و خان زاده ای مقتدر درمناطق خراسان و بلوچستان و کرمان و فارس بود و با نزدیکی به شاه توانست خیلی از افراد را که به علت فعالیت های سیاسی مخالف، نزد شاه و ساواک مردود بودند به مقامات مهمی برساند و آنها را درردیف خدمتگذاران شاه درپیاورد.

* * *

پارسون سفیر انگلیس درایران می نویسد: علم از نزدیک ترین افراد به شاه بود و شهرت (آنگلوفیلی) داشت. میس لمبتون هم می نویسد: (درزمان سلطنت ناصرالدین شاه کاراردوکشی و سرکوبی

رفیع خان به میرعلم خان واگذار شد. وی در این کار توفیق یافت و در ضمن به تحکیم موقعیت خود پرداخت و خود را امیرقائات نامید. از آن پس متنفذترین خاندان قائات خانواده علم بودند تا اینکه بیرجند و حوالی آن مقرر فرمانفرمائی شوکت الملک شد و املاک ناحیه زابل به برادران او حسام الدوله و مصمص الدوله رسید. شوکت الملک که در سراسر عمر، بزرگ خاندان به شمار می رفت نفوذ خود را وسیله دقت در انتخاب مامورانی که به او وفادار و غالباً بیرجندی بودند در ناحیه بلوچستان به کار برد و حال آنکه شعبه دیگر این خاندان در صدد برآمدند که بیشتر از راه ملک داری متنفذ شوند و به بسط نفوذ خود پردازند.



شوکت الملک بارضاشاه خیلی نزدیک بود و از کسانی بود که در خیلی از سفرها همراه رضاشاه مسافرت می کرد. مدتی والی فارس و وزیرپست و تلگراف شد. به امور فرهنگی و خیریه درمنطقه خراسان و بیرجند خیلی علاقه داشت. با این طرز می توان گفت خاندان علم و خزیمه علم نقش مهمی در تمام دوران سلطنت پهلوی داشته اند.



مهدی فرخ درباره خانواره علم چنین می نویسد:
 امیرشوکت علم امیرسیستان و قائات واقعاً بزرگوار و قابل احترام بود. زندگی اش از راه اداره املاک پنهاور و موروثی اش می گذشت و نسبت به زیردستان نهایت مساعدت را می نمود. نه فقط از حکمرانی استفاده ای نداشت بلکه اموال و املاک او همیشه در اختیار رعایا و زیردستانش بود. از وجوه املاک شخصی و موقوفات (میرعلم خان) و (محمد اسمعیل خان) در حدود ۴۰ هزار تومان خرج کرد تا آب (کلاته) را به بیرجند آورد و شهر را لوله کشی کرد. مدارس و بیمارستانهایی ساخت. حتی مدرسه دخترانه ساخت و دختر شیخ هادی مجتهد را به مدرسه فرستاد تا دیگران تشویق شده و دختران خود را برای کسب علم و هنر به مدرسه



مهدی بامداد می نویسد: امیرمحمدابراهیم خان ملقب به شوکت الملك پسر میرعلم خان حشمت الدوله پدر امیراسدالله علم بود که درسال ۱۲۵۹ شمسی متولد شد. درمحل حکمرانی خود درقائنات مدرسی تأسیس نمود و نفاق داخلی خانوادگی را برطرف کرد. مورد توجه رضاشاه قرارگرفت و مدتی والی فارس شد و در دولت های جم و متین دفتری و رجبعلی منصور وزیرپست و تلگراف بود. درسن ۶۴ سالگی درگذشت که درحرم امام رضا مدفون گردید. نامبرده طبع شعر داشت و تخلص او (شوکت) بوده است.



محمدعلی منصف درکتاب (امیرشوکت الملك علم - امیرقائنات)

چنین می نویسد:

شوکت الملك علم همیشه ازسلامت مزاج برخورداربود ولی دراواخر عمرحالت نفس تنگی داشت که به اصرار فرزندش قراربود به خارج ازکشور برود. چون زمان جنگ بود موجبات سفراو به هندوستان فراهم گردید. درشب عیدغدیر (درسال ۱۳۲۳) علی منصور استاندارخراسان، دکتر حسین فاضل و دکترمحمود ضیائی را درپیرچند میهمان کرده بود. موقعی که برای صرف شام به سالن غذاخوری می روند به علت کسالت قلبی روی زمین می نشیند. با اینکه دوپزشک مزبور تلاش فراوان می کنند موثر واقع نمی شود و دردامان فرزندش امیراسدالله علم فوت می کند که بعداً درحرم حضرت رضا به خاک سپرده شد.

درهمین کتاب نامه ای از امیراسدالله علم درباره پدرش چاپ

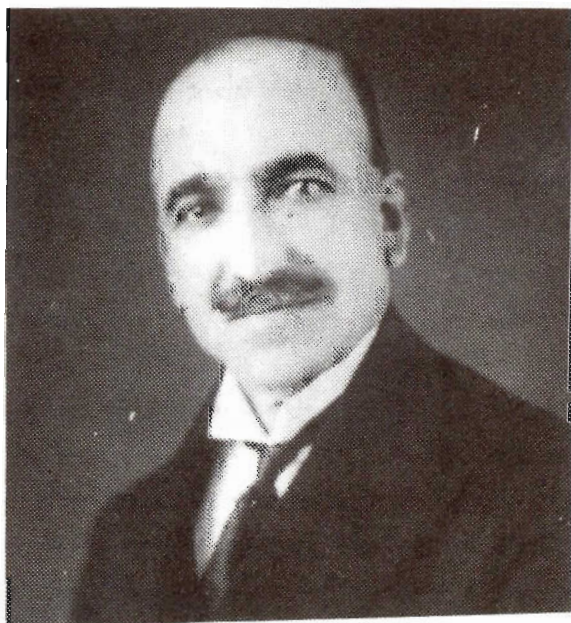
شده که قسمتی ازآن چنین است:

درفاصله سال های ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ که درپیرچند با پدرم بودم

به او گفتم شما که ازکارهای دولتی احتراز داشتید چطورشد که

دراوایل جوانی برای حکومت قائنات و سیستان علاقه نشان دادید؟
پدرم گفت زرق و برق حکومتی چنگی به دل نمی زد ولی دروضعی
گیر کرده بودم که ناچار ازقبول این سمت شدم و این شعر حافظ را
خواند:

چرخ برهم زخم از جز به مرادم گردد
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک



درباره همکاری با سردار سپه باید بگویم وقتی قوای محلی
خود را در اختیار او گذاردم چند مامور برای اداره آنها فرستاد که
احمق ها به فکر کودتا افتادند و می خواستند مرا هم منحرف کنند
به همین جهت مجدداً خودم قشون را در اختیار گرفتم و به
سردار سپه گفتم آنها قصد فضولی داشتند که جلوی آنها را گرفتم و
عده ای دیگر را برای اداره قشون به این منطقه فرستاد. تو نمی
توانی تصور کنی که ایران قبل از طلوع پهلوی چه بود؟ شکسته

استخوان داند قدرمومیائی را... در اواخر جنگ بین الملل اول عده ای آلمانی و عثمانی می خواستند از طریق قائنات به افغانستان بروند که وضع آنجا را بهم بزنند. انگلیسها هم ازمن که حاکم قائنات بودم خواستند که جلوی آنها را بگیرم. گفتم کشور ایران بی طرف است باید دولت مرکزی این امر را بدهد. در زمان نخست وزیری مستوفی الممالک بود دولت امریه ای صادر نکرد ولی آنها تلگرافی به امضای وزیرکشور ارائه دادند که من نپذیرفتم تا اینکه وزیرکشور مرا معزول کرد. با این که انگلیسها بعدها خواستند عمل غیر منطقی خود را جبران کنند نپذیرفتم چون مداخله اجنبی برای من طاقت فرسا بود.

پدرم می گفت با اینکه خودم فتودال و صاحب نفوذ بودم ولی از تجزیه ایران و زورگویی خارجیها زجر می کشیدم. موقع طلوع پهلوی سالیان دراز به کارهای کشاورزی خود می رسیدم و سالی یکی دومرتبه به تهران می آمدم و مورد مرحمت شاه بودم و درسفرها افتخار همراهی را داشتم. یکبار امر کردند که وزارت پست و تلگراف را بپذیرم. نمی توانستم اوامر رضاشاه را نپذیرم. در شرایط سخت هم عرایض مهمی به شاه کردم. در تابستان سال ۱۳۲۰ در منزل خودت باقوام الملك پدرزنت مشورت کردم و قرار شد آنچه به نظرم می رسد به عرض رضاشاه برسانم. هیچکس جرئت نداشت چنان مطالبی را به شاه بگوید. بعد از رفتن رضاشاه هرکس به او اسائه ادب کرد با او قطع رابطه کردم. تقاضای فروغی را برای شرکت در کابینه نپذیرفتم. به فروغی گفتم اگر مجلس را منحل کنید و قرارداد با متفقین را فقط دولت قبول کند وارد کابینه می شوم تا اگر آلمانها فاتح شدند فقط دولت مقصر باشد ولی مجلس اگر تصویب کند ملت هم مسئول شناخته خواهد شد. فروغی معتقد بود که آلمانها شکست خواهند خورد و اگر قرارداد را مجلس تصویب نکند متفقین برای قرارداد ارزشی قائل نخواهند بود.

پدرم می گفت بعد از رضاشاه مدت زیادی زنده نخواهد بود و

اتفاقاً چندماه بعد از رضاشاه فوت کرد. پس از درگذشت رضاشاه دچار سکتة قلبی شد و درحالیکه عازم سفرکراچی بود يك شب درمیهمانی درپیرجند از يك حکایت شوخی آمیز دکترفاضل که دوست صمیمی اش بود قهقهه زد که ناگهان سکتة کرد و درگذشت.

ارتشبد فردوست درباره (قوام الملک شیرازی) پدر همسرعلم

چنین می نویسد:



پدر و جد قوام الملک شیرازی مأمور انگلیسها و حاکم خطه شیراز و حومه بودند. قوام الملک تحصیلات کلاسیک نداشت ولی بیسوادهم نبود. هوش خاصی داشت. درتهران درخانه بزرگش طوری غذا درست می کردند که اگر ۲۰ نفر میهمان می رسید اشکالی نبود. خیلی ثروتمند بود و بیماری نقرس داشت. يك بطری آبغوره که دواي نقرس بود کنار دستش قرار داشت که مرتب از آن می نوشید. درفارس حدود ۳۵۰ پارچه ملک داشت. کارمندان سفارت انگلیس مرتب به خانه اش می آمدند. انگلیسها برای خانواده قوام الملک احترامی قائل بودند. او شخصاً به انگلیسها اخباری نمی داد و اگر لازم بود وسیله مأمورین ایرانی که به خانه قوام می آمدند این کار انجام می شد. ولی قوام الملک درکارهای بزرگ با انگلیسها

مستقیماً صحبت می کرد. روز چهارم شهریور ۱۳۲۰ که قرار شد رضاشاه ایران را ترك کند درصدد آزمایش مجدد شانس خود برآمد و از قوام الملك خواست که از نماینده انگلیس بپرسد اوهم به خانه سرریدرد بولارد رفت که بولارد هم گفت رضاشاه باید برود و هیچ کاری نمی شود کرد. بعدها انگلیسها وسیله قوام الملك به منزل ملكة مادر (تاج الملوك) راه یافتند و اخبار را جمع می کردند.

قوام الملك دوپسر داشت (علی قوام) که مدتی همسر اشرف پهلوی بود و بعد ازهم جدانشدند. فرزند دیگر قوام الملك مدتی استاندار همدان وکردستان شد.

قوام الملك دودختر داشت که یکی همسر دکترنفریسی (پزشك اطفال) و دیگری همسر امیراسدالله علم شدند. همسر و دختران قوام الملك شیرازی هم با انگلیسها خیلی خودمانی بودند.

امیراسدالله علم از همسر خود نیز دو دختر دارد که یکی با يك انگلیسی ازدواج کرد و دیگری همسری از خانواده غفاری داشت (ازقرار معلوم هر دو ازهمسران خود جدا شده اند که مدتی شایع بود شهرام پهلوی با یکی از آنها قصد ازدواج دارد. شهرام پسر علی قوام می باشد که درحقیقت شهرام و دختر علم هر دو نوه های قوام الملك هستند)

پدر علم و پدرزن علم هر دو با انگلیسها رابطه نزدیک داشتند. فردوست می نویسد: امیراسدالله علم از جوانی مشاغل مهمی درحدوزارت داشته است. نقش اصلی علم پس از کودتا شروع شد که به عنوان رابط شاه و سفارتخانه های انگلیس و آمریکا توانست نقش اول را درتحکیم قدرت او ایجاد کند و تا هنگام مرگ در زندگی شاه رل مهمی ایفا نمود. درتمام دوران زندگی خود فقط يك نفر را دیده ام که واقعاً محمدرضاشاه برای روابط خارجی اش به او احتیاج داشت که او هم علم بود. اردشیرزاهدی تلاش فراوان داشت که پس از علم جای او را بگیرد ولی نتوانست.

علم مهمترین فردی بود که درمسائل داخلی کشور شاه را

هدایت می کرد و برای تغییرات مهم به او خط مشی می داد و مشیرو مشار اصلی شاه بود و در این کاربردتگی لازم را داشت. درسیاست خارجی علم مهمترین عامل روابط شاه با انگلس و آمریکا بود و از سوی آنها عامل مطمئن و درجه اولی محسوب می شد. علم بهترین نمونه ای است که انطباق سیاستهای انگلیس و آمریکا را درایران و استفاده آنها را از مهره های واحد نشان می دهد. سرشاپورچی که با همه رسمی بود خانه علم را مانند خانه خود می دانست. در آنجا می خوابید و حتی با دختران علم تنیس بازی می کرد و با خانواده وهمسر علم به بازی ورق می پرداخت. علم محرم شاه بود و سالها به عنوان وزیردربار کنترل کامل دربار را به دست داشت و درزندگی خصوصی شاه هم دخالتهایی می نمود. علم مهمترین باندرادرکشور ایجاد کرده بود و در همه استانها دارای مهره های مهمی بود که آنها را به وکالت و مقامات عالی می رسانید. مهمترین پایگاه علم درخراسان و سیستان و بلوچستان و فارس بود.

علم هر سال ده روز شاه را به بیرجند دعوت می کرد و برایش خیمه و خرگاه مثل زمان ناصرالدین شاه برپا می ساخت و مهمترین رؤسای قبایل سیستان و بلوچستان و خراسان را دعوت می کرد تا باشاه تجدید دیدارکنند. ایادی علم درفارس خویشاوندان همسرش بودند. خانواده های اشرافی و ملاکین درجه اول فارس همه وابسته به علم بودند. به علاوه سران سابق حزب توده درفارس ازقبیل دکتربهری - رسول پرویزی - فریدون تولی را درخدمت داشت که افراد معروفی بودند. علم برای اینکه قدرت خود را نشان دهد پس ازشورش عشایر درفارس (درسال های ۴۱ و ۴۲) و درپی تیرباران کردن سران عشایر برای اینکه وفاداری عشایر را به شاه نشان دهد شاه و فرح و پادشاه بلژیک و همسرش را به فارس برد و درچادرهای مجلی از آنها پذیرائی کرد و تعدادی از خوانین از جمله قشقائهارا به دیدن شاه آورد.

دوران قدرت علم که در واقع مهمترین سالهای سلطنت شاه بود نمایندگان مجلس با نظر او تعیین می شدند .
 علم از ثروتمندترین افراد کشور بود که املاک وسیعی در خراسان و سیستان و بلوچستان و فارس داشت و املاک قوام شیرازی را هم در فارس سرپرستی می کرد . از نظر مستغلات و پول و جواهرات و موجودی دربانکهای داخل و خارج ، ثروت علم و پدرزنش بی حساب بود . علم حوصله کارهای اداری و این قبیل کارها را نداشت و معاونین او از جمله دکتر باهری این وظایف را انجام می دادند و مطالب مهم و نتیجه اجرای دستورات شاه را به اطلاع علم می رسانیدند . یکی از دستیاران علم در وزارت دربار نصرت الله معینیان بود . علم او را رئیس دفتر مخصوص شاه کرد که بعداً رئیس کمیسیون شاهنشاهی شد و چگونگی تشکیل جلسات آن در تلویزیون نشان داده می شد .



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی درباره امیراسدالله علم چنین می نویسد:

امیراسدالله علم فرزند محمدابراهیم خان شوکت الملك می باشد . در سال ۱۹۲۸ در بیرجند متولد شد . تحصیلات او را مهندس کشاورزی ذکر کرده اند . به توصیه پدرش در سال ۱۳۱۸ با ملک تاج دومین دختر قوام شیرازی ازدواج کرد . از این ازدواج پسری پیدا نشد که جانشین پدر شود ولی دارای دودختر گردید .

امیراسدالله علم مرد قدرتمند دربار پهلوی قریب به ۵ ماه پس از مرگ رقیب دیرین خود دکتر منوچهر اقبال در ۲۵ فروردین ۱۳۵۷ در سن ۵۸ سالگی به بیماری سرطان درگذشت .

شوکت الملك امیرقائین در حساس ترین موقع ، حکومت خودمختار شرق ایران را به دست گرفت . سرکلارمونت اسکرین کارمند وزارت خارجه بریتانیا می نویسد : (تازمانی که یک یا دومرد نظیر شوکت الملك علم در ایران وجود دارند نباید نسبت به این

کشور نا امیدشد). دوران اقتدار ابراهیم خان علم تا صعود رضاخان به قدرت تداوم داشت. در سال ۱۳۰۰ شمسی امیرقائانات به تهران رفت و در ملاقات محرمانه بارضاخان، اقتدارونفوذ خودرا دراختیار او گذارد. در دورهٔ رضاشاه او از نزدیک ترین محارم و مورد اعتماد کامل شاه بود. پیوند امیرقائانات با بریتانیا درسطحی بود که نه تنها مغضوب نشد بلکه مورد احترام و تکریم پهلوی هم بود. با درگذشت او درسن ۶۴ سالگی تنها پسر او امیراسدالله علم قدرت یافت. علم درسن ۲۶ سالگی درسال ۱۳۲۴ فرماندارکل بلوچستان شد. در ۲۹ سالگی درکابینهٔ ساعد وزیرکشاورزی گردید. درماجرای ۲۵ و ۲۸ مرداد نقش فعالی به نفع محمدرضاشاه داشت. بعداز کودتای ۲۸ مرداد این علم بود که به عنوان رابط شاه با مقامات آمریکائی و انگلیسی دربرکناری سپهبد زاهدی اقدام کرد. علم از راهنمایی سرشاپور ریپورتئیز برخورداربود. قدرت او تادم مرگ دوام داشت.

اسدالله علم به عنوان وارث شوکت الملك نقش (کدخدامنشی) را درطول حیات خود ایفاءمی کرد و قدرت زیادی داشت. او همانطوریکه طی دوران صدارت خود مجری طرح آمریکائی (انقلاب سفید) کندی و (دموکراتهای) آمریکا شد بعد دلارهای نفتی دربارپهلوی را به پای چهرهٔ آینده دارحزب جمهوریخواه آمریکا ریخت و درانتخاب دوست خود نیکسون ایفای نقش نمود. علم دردورهٔ نیکسون عالی ترین پیوندهای سیاسی را با هیئت حاکمه آمریکا برقرارساخت. علم با ادوارد هیث نخست وزیر محافظه کار و هارولد ویلسون نخست وزیرکارگر انگلیس روابط نزدیک برقرار نمود و این شیوهٔ بندبازی سیاسی را خوب می دانست. بی تردید مشیرو مشاور مخصوص شاه بود. به هرحال باید گفت علم از آغاز دههٔ ۱۳۴۰ بزرگترین بازیگر دربار پهلوی شد. او دررأس دانشگاه پهلوی قرارگرفت تا جای پای رژیم پهلوی را پس از سرکوب عشایرفارس محکم سازد. علم به عنوان وزیردربار دررأس

دربار پهلوی قرار گرفت و تا زمان مرگ حتی پس از مرگ در این جایگاه بی رقیب بود. همه می دانستند که این اقتدار سیاسی ربطی به پست و مقام ندارد. علم، علم است.

مشاغل او عبارت بودند از؛ سرپرست املاک پهلوی - آجودان مخصوص شاه - نماینده شاه در هیئت منتخب بنیاد پهلوی - دبیرکل حزب مردم - نخست وزیر - رئیس دانشگاه پهلوی شیراز - مدیرعامل کمیته پیکار بایسواد و تعدادی مشاغل جنبی دیگر. علم از توسعه شهرت به (انگلیسی بودن) خود باکی نداشت و این شهرت را عامل مهمی در ارباب رقبا و تحکیم قدرت خود می دانست.



ساواک در دوسند علم را چنین معرفی کرده است:

سند اول - اوقات بیکاری را به عیاشی می گذراند. به زن خیلی علاقمند است. مردم او را با انگلیسها می دانند. در فامیل خود نفوذ دارد. از تحصیلات عالی بهره مند نیست.

سند دوم - در دانشکده کشاورزی به درجه مهندسی نائل شده و برای تکمیل همین رشته به اروپا و آمریکا رفته است. از خدمتگذاران و ازدوستان صمیمی شاهنشاه است. خانواده او در مناطقی از ایران مورد احترام خاصی هستند. (در سیستان و بلوچستان و خراسان وقائات) توانائی خاص در حل مشکلات سیاسی و اجتماعی دارد. به ورزش و مطالعه علاقمند است. به علت حسن سلوک و دوراندیشی مورد احترام طبقات مختلف بوده و وی را سیاستمدار جوان و صادقی می دانند.



وقتی علم نخست وزیر شد، رویترا از تهران چنین گزارش داد: شاه ایران دوست و مقرب خاص خود را که ۴۳ سال دارد به جای دکتر امینی ۵۵ ساله برای نخست وزیری تعیین کرد. علم از طرفداران غرب است و مالک متمولی می باشد که به شاه تاسی

نموده و به طیب خاطر املاک خود را بین زارعین تقسیم نموده است. او در رأس بنیاد پهلوی قرار دارد.



امیراسدالله علم خان زاده ای بود که همواره درناز و نعمت به سربرده و قبل از رسیدن به سن قانونی به وزارت رسید. تنها مدت کوتاهی در زمان دکتر مصدق محترمانه از ایران به خارج از کشور رفت که صورت تبعید را داشت.

دکتر عالیخانی که به طور ناگهانی در زمان نخست وزیری علم به وزارت اقتصاد منصوب شد و مدتی هم از وزرای مقتدر اقتصاد کشور بود و بعد هم بدون داشتن سابقه استادی دانشگاه به ریاست دانشگاه تهران منصوب گردید می گفت: چند بار شاهد بودم که نخست وزیر بایکی از رؤسای اصل ۴ خیلی خصوصیت به خرج می دهد. جریان را پرسیدم. علم گفت وقتی در زمان دکتر مصدق مجبور شدم در خارج از کشور به سربرم با این خانواده آشنا شدم که خیلی به من محبت کرده اند از این جهت من هم با او حسن مناسبات دارم. جریان چنین بود که چون به علت بحران مالی و ارزی کشور ارسال پول به خارج خیلی مشکل شده بود در آن وقت در آمریکا دچار مشکل مالی شدم. روزی که دکتر مصدق برای شرکت در جلسات سازمان ملل به نیویورک آمده بود به دیدار ایشان رفتم و با توجه به سوابقی که داشتم و محبتی که خانواده ما در هنگام تبعید دکتر مصدق به بیرجند به او کرده بودند مرا به ناهار دعوت کرد. وضع مالی خود را مطرح کردم و گفتم یا موافقت کنید به ایران برگردم و یا اجازه دهید برایم مقداری پول از طریق حواله ارزی فرستاده شود. دکتر مصدق گفت ترتیبی خواهم داد که از تهران برای شما پول فرستاده شود. مدتی از این جریان گذشت و هیچ اقدامی نشد. پس از این ملاقات ابوالفتح محوی که بعداً رئیس هیئت مدیره پان امریکن شد به دیدارم آمد و جریان ملاقات مرا با دکتر مصدق سنوآل کرد و از جمله مطالبی که درباره نفت بامن

صحبت کرده بود به او گفتم. پس از مدتی محوی ده هزار دلار برایم فرستاد و گفت اطلاعات شما درباره نفت از مذاکرات با مصدق برایم خیلی مفید واقع شد به نحوی که توانستم با توجه به آن اطلاعات معاملاتی انجام داده و یکصد هزار دلار سودکنم که ده هزار دلار آن را برای شما فرستادم.



ابوالفتح محوی از جمله ایرانیان موفق در امر تجارت می باشد که در دوران اقتدارشاه تشکیلات مفصلی در ایران داشت و در رشته های مختلف به تجارت مشغول بود و صاحب ثروت سرشاری گردید. بعد از سقوط رژیم برای اقامت کشور سویس را انتخاب کرد و به تجارت ادامه داد و علاوه بر تشکیلات تجاری که عده ای از ایرانیها را به کار مشغول ساخته بود یک بنیاد فرهنگی هم تأسیس نمود که از طرف بنیاد مزبور جلسات سخنرانی منظم در کشورهای مختلف از جمله در لندن تشکیل می گردد که آخرین آن (کنگره حکیم نظامی) در دانشگاه لندن بود که عده ای از اساتید ایرانی از داخل و خارج در آن شرکت کرده و سخنرانیهای ایراد کردند. هم چنین بورسهای تحصیلی به دانشجویان و جوایزی به بهترین رساله های تحصیلی می پردازد.



همایون کاتوزیان در کتاب خاطرات خلیل ملکی چنین می نویسد: شاه پس از برکناری امینی، دولت علم را روی کار آورد. سران جبهه ملی فکر می کردند نوبت آنهاست. شاه هم می خواست جبهه ملی دوم ساکت باشد. پیشنهاد نخست شاه از طریق علم این بود که جبهه ملی دوشخصیت سرشناس و با سابقه کشور را که نه از عوامل شاه و نه از عوامل جبهه ملی باشند معرفی کنند تا شاه یکی را مأمور تشکیل کابینه کند. جبهه ملی سروری و نجم الملک را معرفی کرد که مذاکرات به جایی نرسید. با این طرز شاه به دنبال انقلاب سفید و کنگره آزادزان و آزاد مردان رفت.



جہانگیر تفضلی
تعطیل روزنامہ ہا

ازجملہ برنامه ہائی کہ در دولت علم اجرا شد تعطیل بیش از پنجاه روزنامہ و مجلہ بود .

در سال ۱۳۴۱ ہنگامی کہ جہانگیر تفضلی مدیر روزنامہ ایران ما وزیر اطلاعات بود با صدور تصویبنامہ ای بہ عنوان کم بودن تیراژ، از انتشار ۵۰ شمارہ و مجلہ جلوگیری شد و تعداد مطبوعات کشور بہ ۱۵۶ عدد تقلیل یافت. قسمتی از این تصویبنامہ دولت چنین است:

ملاک انتخاب روزنامہ ہائی کہ از این پس در تہران منتشر می گردد تیراژ آن می باشد . ہر روزنامہ ای کہ کمتر از سہ ہزار و ہر مجلہ ای کہ کمتر از پنج ہزار تیراژ دارد امتیازش لغو می گردد . از این رو ہر نشریہ ای را کہ مردم می پسندند خواہ مخالف دولت و خواہ موافق، ادارہ انتشارات امتیاز آن را طبق قانون محترم شمرده و آزادانہ می توانند بہ نشر عقاید خود پردازند ولی روزنامہ و مجلاتی کہ مجموع تیراژ آنها بہ سہ و یا پنج ہزار شمارہ نمی رسد

و نشر آنها هم هزینه سنگینی را برصاحب امتیازش تحمیل می کند لغو می گردد.

طبق این تصویرنامه جهانگیر تفضلی که خود از روزنامه نگاری به وزارت و سفارت رسیده بود جلوی انتشار روزنامه هارا گرفت. درحالیکه روزنامه ایران ما هم دارای چنین تیراژی نبود. سال ها بعد وقتی این نشریات مجدداً انتشار یافتند لبه تیز حمله آنها متوجه جهانگیر تفضلی گردید که آنها را تعطیل کرده بود.

جهانگیر تفضلی از خانواده های سرشناس خراسان بود که خانواده های اقبال و تفضلی وصلت کرده و هر دو از خانواده معروف خراسان به شمار می رفتند.

جهانگیر تفضلی در رشته ادبیات از دانشسرای عالی فارغ التحصیل شده بود و مدتی کتابدار دانشسرای عالی گردید و در دبیرستانها زبان فرانسه تدریس می نمود.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ وارد سیاست شد و با همکاری خسرو اقبال و جلال شادمان و چندتن از روزنامه نگاران و نویسندگان حزب پیکار را تأسیس نمود و از امتیاز روزنامه بهار که صاحب امتیازش شیخ احمد بهار از آزادیخواهان به نام خراسان بود استفاده کردند.

وقتی خسرو اقبال امتیاز روزنامه (نبرد) را گرفت گروهی از روشنفکران و نویسندگان مطالبی در این روزنامه می نوشتند که از مطبوعات معتبر وقت شده بود. در واقعه ۱۷ آذر سال ۱۳۲۱ که همه روزنامه ها توقیف شدند جلوی انتشار روزنامه نبرد گرفته شد و خسرو اقبال و جهانگیر تفضلی نیز بازداشت گردیدند.

مقالات جهانگیر تفضلی - حسن ارسنجانی - محمود تفضلی - خسرو اقبال - اسمعیل پوروالی و دیگران موجب شده بود که روزنامه نبرد طرفداران زیادی پیدا کند. در روز ۱۳ فروردین با انتشار دو دروغ بزرگ (۱ - عقد قرارداد محرمانه روس و انگلیس برای تقسیم ایران. ۲ - فوت حاج محتشم السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس.) این روزنامه سروصدای زیادی ایجاد کرد.

سرانجام خسرو اقبال و جهانگیر تفضلی به عنوان طرفداری ازآلمانها با سایر مقامات ایرانی بازداشت و تبعید گردیدند. بعداً جهانگیر تفضلی امتیاز روزنامه ایران مارا گرفت که مطالب خوبی داشت ومورد توجه مقامات و طبقات مختلف بود. یکبار جهانگیر تفضلی به دعوت پیشه وری به آذربایجان رفت و همچنین به عنوان روزنامه نگار باقوام السلطنه عازم مسکو گردید.

جهانگیر تفضلی از مسکو بازنگشت و از همانجا به پاریس رفت و با تکمیل زبان فرانسه خود تصمیم گرفت درمراجعت به ایران به دنبال شغل دولتی برود. به همین جهت بازرس دولت دریانگ صنعتی شد.

جهانگیر تفضلی که قدرت بندو بستش بامقامات مملکتی خیلی زیاد بود درکوتاه مدت دردولت هژیردرسال ۱۳۲۷ معاون نخست وزیرشد. در زمان نخست وزیری دکترمصدق رابطه نزدیکی باآیت الله کاشانی پیداکرد و درحضور روزنامه نگاران فرانسوی نقش مترجم اورا برعهده داشت.

بعد به علت نزدیکی باامیراسدالله خان علم اززابل به نمایندگی مجلس انتخاب شد وسرانجام دردولت علم وزیراطلاعات و بعد سفیر ایران درافغانستان و سفیرایران دریونسکو گردید و مدتی هم سرپرست محصلین ایرانی دراروپا بود.

پس از این که هواپیمای مهندس ساعی مدیر کل بنگاه جنگلها سقوط کرد، جهانگیرتفضلی که زن و فرزند هم داشت با همسر او ازدواج نمود.

جهانگیرتفضلی پس ازکناره گیری ازکارهای دولتی و مطبوعاتی مدتی به دعوت مهندس مفرح عضویت هیئت مدیره بانک صادرات را پذیرفت و خیلی از اوقات دراتاقی دربانک صادرات حضور می یافت ونظیرجلال شادمان درتوسعه کارهای بانک صادرات مورد مشاوره قرارمی گرفت.

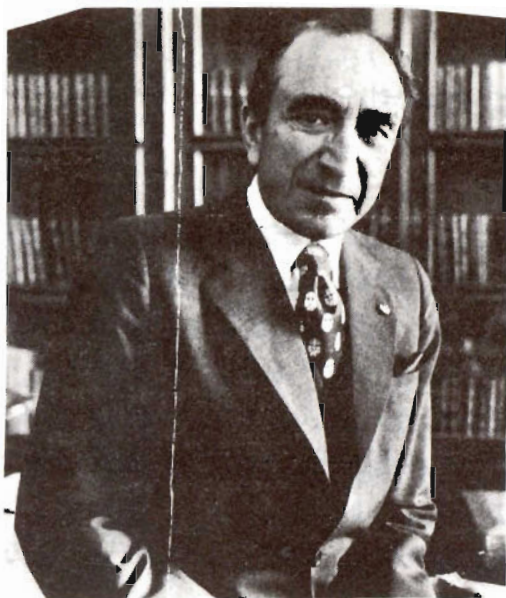
جهانگیرتفضلی اشعارظریفی هم می سرود که نمونه آن (شعر

زهره) است که داریوش رفیعی آن را خوانده و طرفداران زیادی هم داشت.

بعد از سقوط رژیم درایران ماند. با اینکه روزه ۱۵ خرداد ۴۲ سخنگوی دولت بود و شدیدترین حملات را به خمینی و دارو دسته اش کرده بود از هرگونه تعقیب و بازداشت مصون ماند. مطلعین می گفتند همکاری او با کاشانی موجب شد که خمینی از تعقیب او صرف نظر کند ولی اموالش را مصادره کردند.

دراواخر سال ۱۳۶۹ جهانگیر تفضلی در تهران درگذشت. حتی شایع شد که خودکشی کرده است زیرا آخرین روزهای عمر را خیلی بد گذرانیده و به دوستان و بستگانش گفته بود يك هفته بیشتر زنده نخواهد بود.

به طور کلی برادران تفضلی (جهانگیر - تقی - محمود - ابوالقاسم) تحصیل کرده و مطلع و اهل قلم بوده اند ولی جهانگیر در بین سیاست پیشگان مخالفین سرسختی داشت که او را فرد مورد اطمینانی نمی دانستند. محمود تفضلی که در حادثه اتومبیل درگذشت تألیفات بسیار مفیدی دارد. تقی تفضلی هم که مدتی کتابخانه مجلس را اداره می کرد. ابوالقاسم تفضلی وکیل دادگستری است. یکبار هم از کاشمر به نمایندگی مجلس انتخاب گردید.



(خان زاده قائنات)

و اجرای برنامه های (انقلاب شاه و مردم)

ازروزی که برنامه اصلاحات ارضی درکشور شروع به اجرا گردید مخالفین رژیم (مالکین - فئودالها - روحانیون و موقوفه خواران - کمونیستها و چپ گراها - طرفداران جبهه ملی) به تدریج به هم نزدیک شدند تا بتوانند با مقاومت در برابر رژیم از اجرای برنامه های شاه که تدریجاً (انقلاب شاه و مردم) نام گرفته بود جلوگیری کنند و در صورت توانائی صدماتی به رژیم وارد سازند و اگر نمی توانند آنها را ساقط کنند لاقلاً متزلزل و ناپایدار سازند. نخستین آزمایش درباره (اصلاح مقررات انجمن های ایالتی و ولایتی) بود که در دولت علم تصویبنامه آن از هیئت دولت گذشت.

روزنامه پیام انقلاب از نشریات جمهوری اسلامی در این باره چنین می نویسد:

روز ۱۶ مهر ۱۳۴۱ روزنامه ها شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان را که به تصویب دولت رسیده منتشر کردند. برطبق این تصویبنامه قید اسلام از شرایط انتخاب کننده و انتخاب شونده برداشته شده و برای سوگند به جای قرآن کتاب آسمانی را گذاردند. بلافاصله اعتراضات شدیدی از طرف مردم و جامعه روحانیت به عمل آمد و روحانیون طی تلگرافاتی از شاه خواستار لغو تصویبنامه مزبور شدند که از جمله تلگرافات خمینی و پاسخ شاه می باشد.

تلگراف خمینی از قم - حضور مبارك اعليحضرت همایونی - تهران

پس از اداء تحیت و دعا به طوری که در روزنامه ها منتشر شده است دولت درانجمن های ایالتی و ولایتی شرط اسلام را در رأی دهندگان و منتخبین ذکر نکرده و به زنها هم حق رأی داده است و این امر موجب نگرانی علماء و سایر طبقات مسلمین است. مستدعی امر فرمائید این قبیل مطالب را از برنامه های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگوئی ملت مسلمان شود.

قم - الداعی روح الله الموسوی الخمينی.

پاسخ شاه

جناب مستطاب حجت الاسلام خمینی دامت افاضاته - قم - تلگراف جنابعالی واصل شد و از ادعیه خالصانه ای که اظهار داشته اید خوشوقتی و امتنان داریم. پاره قوانین که از طرف دولت صادر می شود چیز تازه ای نیست و یادآور می شویم که ما بیش از هر کس در حفظ شعایر دینی کوشا هستیم و این تلگراف برای دولت ارسال می شود. ضمناً توجه جنابعالی را به وضعیت زمانه و تاریخ و همچنین به وضع سایر ممالک اسلامی دنیا جلب می نمائیم.

توفیقات جناب مستطاب را در ترویج مقررات اسلامی و هدایت افکار عوام خواهانیم ۲۳ مهرماه ۱۳۴۱ شاه).

خمینی بار دیگر به شاه چنین تلگراف کرد:

حضور مبارک اعلیحضرت همایونی - تهران

تلگراف مبنی بر آنکه اعلیحضرت بیش از هر کس در حفظ شعائر مذهبی کوشا هستند و توفیق این جانب را در ترویج مقررات اسلامی و هدایت عوام خواستار شدند موجب تشکر گردید. البته ملت مسلمان ایران از اعلیحضرت همین انتظار را دارند و شغل روحانیت ارشاد و هدایت ملت است. مستدعی است دولت را موظف فرمائید که از قانون اساسی که ضامن اساس ملیت و سلطنت است تبعیت کند. قم - روح الله الموسوی الخمینی.

به دنبال آن خمینی تلگراف دیگری به شاه می کند که چنین است:

با آنکه به آقای علم در این بدعتی که می خواهند در اسلام بگذارند تنبه دادم و مفاستدش را گوشزد کردم ایشان نه به امر خداوند قاهر گردن نهادند و نه به قانون اساسی اعتنا نمودند و نه به نصیحت علمای اعلام توجه نمودند و نه به خواست ملت مسلمان و نه به اجتماعات انبوه قم و تهران و شهرستانها احترام قائل شدند. آقای علم از نشر افکار عمومی در مطبوعات و انعکاس تلگراف مسلمین و اظهار تظلم آنان به اعلیحضرت و علماء جلوگیری کرده و می کند و برخلاف قانون اساسی مطبوعات کشور را مختنق کرده وسیله مأمورین در اطراف، ملت مسلمان را که می خواهند عرض حال خود را به اعلیحضرت و علمای ملت برسانند ارعاب و تهدید می کند. آقای علم تخلف خود را از قانون اساسی و قانون اسلام اعلام و برملاء نموده و گمان کرده با تبدیل کردن قسم به قرآن مجید به کتاب آسمانی ممکن است قرآن کریم را از رسمیت انداخت و اوستا و انجیل و بعضی کتب ضاله را قرین یا به جای آن قرارداد. این شخص تخلف از قانون اساسی را به بهانه

التزامات بین المللی سند خود دانسته و تشبیه به التزامات بین المللی برای سرکوبی قرآن و ملت جرم بزرگ و ذنب لایغفر است. اینجانب به حکم خیرخواهی برای ملت اسلام اعلیحضرت را متوجه می کنم به اینکه اطمینان نفرمایند به عناصری که با چاپلوسی و اظهارچاگری و خانه زادی می خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده به اعلیحضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که ضامن ملیت و سلطنت است با تصویبنامه خائنانه و غلط از اعتباریاندازند تا نقشه های شوم دشمنان اسلام و ملت را عملی کنند. انتظارملت مسلمان آنست که با امرآکید آقای علم را ملزم فرمائید ازقانون اسلام و قانون اساسی تبعیت کند و از جسارتی که به ساحت مقدس قرآن کریم نموده است استغفار نماید و الا ناگزیرم درنامه سرگشاده به اعلیحضرت مطالب دیگری را تذکر دهم. از خداوند تعالی استقلال ممالک اسلامی و حفظ آن را از آشوب مسئلت می نمایم. روح الله الموسوی الخمینی - قم

خمینی در ۱۵ آبان سال ۱۳۴۱ تلگراف تندی هم به علم می کند که قسمتی از آن چنین است:

معلوم می شود شما بنا ندارید به نصیحت علمای اسلام توجه کنید و گمان کردید که ممکن است درمقابل قرآن کریم و قانون اساسی و احساسات عمومی قیام کرد. علمای اسلام تذکر دادند که تصویبنامه غیرقانونی شما برخلاف شریعت اسلام و قانون اساسی وقوانین مجلس است. اگر شما گمان کردید می شود باسرئیزه چندروزه قرآن کریم را درعوض اوستای زرتشت وانجیل و بعضی کتب ضاله قرارداد به خیال از رسمیت انداختن قرآن کریم افتاده اید و کهنه پرستی را می خواهید تجدید کنید بسیار دراشتباهید. اگر گمان کردید با تصویبنامه غلط و مخالف قانون اساسی می شود پایه های قانون اساسی را که ضامن ملیت و استقلال مملکت است سست کرد بسیار درخطا هستید. این جانب به شما نصیحت می کنم که به اطاعت خداوند متعال و قانون اساسی گردن نهید و

از عواقب وخیمه تخلف از قرآن و احکام علمای اسلام و زعمای مسلمین و تخلف از قانون بترسید و بدون موجب، مملکت را به خطر نیاندازید و الا علمای اسلام درباره شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد.

به دنبال آن هم علم نخست وزیر طی تلگرافی به روحانیون اطلاع داد که (بدون تجدید نظر تصویبنامه مورخ ۱۴/۷/۴۱ انجمن های ایالتی و ولایتی قابل اجرا نخواهد بود.)

ولی چون تظاهرات مردم و روحانیون ادامه داشت سرانجام نخست وزیر طی مصاحبه مطبوعاتی چنین گفت: (هیئت دولت تصویب نمود که مقررات تصویبنامه شانزدهم مهرماه ۱۳۴۱ مربوط به انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی قابل اجرا نخواهد بود و دولت از آقایان علما که در حفظ امنیت کوشیده اند و با صدور اعلامیه به دستجات مخرب که همیشه در پی فرصت هستند مجال سوءاستفاده نداده اند تشکر می کند.

سپس خمینی پیام تشکرآمیزی به این شرح انتشار داد.
(بسم الله الرحمن الرحيم - خدمت عموم برادران ایمانی ایدهم الله تعالی - با کمال توقیر معروض می دارد پس از اهداء سلام و تحیت از احساسات پاک و عواطف عموم مسلمانان در این امر حیاتی که برای همه پیش آمد کرده بود تشکر میکنم و توفیق و سلامت و تأیید همه را از خداوند تعالی خواستاریم. الحق در این نهضت اسلامی خود را در پیشگاه مقدس خداوند تعالی سر بلند و نزد حضرت ولی عصر و سلطان دهر عجل الله تعالی فرجه روسفید نمودید. دست توانای خداوند تعالی با شماست. امید است از ثمرات این نهضت دینی درد دنیا و آخرت بهره مند شوید. قیام عمومی دینی شما موجب عبرت برای اجانب گردید. لکن لازم است متذکر شوید که باید مسلمین بیش از پیش بیدار و هوشیار بوده و مراقب اوضاع اسلام باشند و صفوف خود را فشرده تر کنند که اگر خدای نخواسته دستهای نا پاکی به سوی مقدسات آنها دراز شود قطع کنند. والسلام علیکم و

رحمت الله برکاته

۴ رجب ۱۳۸۲ مطابق ۱۱/۹/۴۱ روح الله الموسوی الخمینی)
روز بعد خمینی در مسجد اعظم قم مطالب تنیدی گفت که
قسمتهائی از آن چنین است:

همیشه علما و زعمای اسلام ملت را نصیحت به حفظ آرامش
می کردند. به بنده در شبی که بنا بود آن روز در مسجد سیدعزیزالله
دعا کنند خبر داده شد دولت بنای مقاومت دارد. من با اتکاء به
خداوند متعال تصمیم آخر را گرفتم و به هیچکس هم نگفتم. خدا
بر دولت و شاه و ملت منت گذاشت که اگر خدای نکرده جسارتی به
علمای تهران شده بود من يك تصمیم خطرناکی گرفته بودم. اما
بعد از نیمه شب دولت متوجه شد که نمی شود در مقابل مردم
مقاومت کرد. آقای علم هم متوجه شد و مطلب بدون خونریزی
خاتمه یافت. اگر اقدام نمی شد انفجار ظاهر می شد. چون با تمام
قوا می خواهند روحانیت را که پشتوانه استقلال مملکت است
بشکنند. اگر روحانیت نباشد مملکت پشتوانه ندارد، چرا می
خواهند پشتوانه را ازین ببرند. با این سمپاشیها سلطان مملکت
را منفور نکنید. شما سرنیزه را از سر مردم بردارید تا ببینید ملت
با کیست؟ من به شاه نصیحت می کنم که این قوه را از دست ندهد.
می گویند آخوند چیزی نیست، من با آخوند کاری ندارم. چطور
چیزی نیست آخوند با تو کار دارد. از شاه گرفته تا این آقایان
آخر مملکت باید همه را روحانیون نصیحت و ارشاد کنند.

شاه در این باره چنین می نویسد: از ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ که من
زمام امور کشور را به دست گرفتم قریب ۲۲ سال یعنی تا بهمن
۱۳۴۱ من و کشورم نشیب و فرازهای عجیبی را گذرانیدیم و صحنه
های ساختگی گوناگونی را شاهد بودیم که سرنخ غالب بازیگران آن
چون عروسکهای خیمه شب بازی در دست خارجیها بود. بسیاری
از این بازیگران که حربه آنها فقط عوامفریبی داخلی و خوشرقصی

برای بیگانگان بود یا اصولاً هیچ هدفی غیر از خدمت به اجنبی نداشتند یا تمام منظورشان انتقامجویی از من و دودمان من بود. اینها لیاقت کمترین کار مثبت و انجام خدمتی به مملکت را نداشتند فقط می توانستند از راه تخریب و درهم ریختن شالوده مملکت عرض وجود کنند و شعارهای واقعی ایشان این ضرب المثل معروف فارسی بود که یا علی غرقش کن و منهم رویش.

شاید هیچکس غیر از من و خدای من نداند که چه شبها را تا صبح به تأمل و تفکر گذرانیدم و با خضوع و خشوع تمام برای یاه‌تن چاره از خدای خویش استعانت طلبیدم. فکر می کردم به چه علت مملکت بزرگ و ثروتمندی مثل ایران و ملتی دانا به این اندازه نجیب و خوش قلب و هوشمند با داشتن چنین سابقه پرافتخار طولانی این طور دستخوش ماجراهای غیرعادی و غیرمترقبه بشود و این چنین اسیر زیروبالای حوادث گردد. پس از مطالعات و بررسیهای کافی به این نتیجه رسیدم که مملکت احتیاج به یک انقلاب عمیق و اساسی دارد و دریک زمان و بایک جهش به تمام تناقضات اجتماعی و همه عواملی که باعث بی عدالتی و ظلم و استثمار می شود وهم چنین به تمام جنبه های ارتجاعی که مایه جلوگیری از پیشرفت می باشد خاتمه دهد. درتمام این طرح ریزها و نقشه ها دو عامل می بایست برای ما مقدس و اساسی باشد. یکی اتکاء به اصول معنویت و اعتقادات مذهبی که درمورد ما مذهب اسلام است و دیگری حفظ آزادیهای فردی و اجتماعی و حتی تقویت آنها به طوریکه از هروقت دیگر درتاریخ ما قوی تر باشد. درسال ۱۳۴۱ بعد از طی فراز و نشیبهای گوناگون درموقعیتی قرارداشتم که اجازه این کار را به من می داد. ملت ایران به من اعتقاد کافی داشت و پیوند قلبی و روحی از هروقت دیگر میان من و ملت استوار بود. ملت شاهد بود که با بخشیدن بیش از ۸۰ درصد ثروت شخصی خود به امورخیریه و یا برای پیشرفت کارهای مملکت درخدمت به مردم کوشیده بودم. درتمام مدت

سلطنتم برای حفظ استقلال مملکت مبارزات گوناگونی کرده بودم که یکی از آنها بازگرداندن آذربایجان به آغوش مام وطن بود. حاصل مطالعات خود را در یک برنامه انقلابی به معرض افکار عمومی گذاشتم. روز ۶ بهمن ۱۳۴۱ مردم ایران این برنامه را با اکثریتی قاطع تصویب کردند و به همین ترتیب انقلاب اجتماعی عظیم ایران با دمکراتیک ترین صورت ممکن وارد عمل گردید. تمام آنچه مادر حال حاضر انجام می دهیم و تمام برنامه هائی که برای آینده کشورخویش طرح کرده ایم بر اصول همین انقلاب متکی است. ما نقشه های پنهانی برای توسعه و تجاوز نداریم. نه افکار جاه طلبانه به زیان دیگران در سر می پرورانیم و نه شیوه اختناق افکار و سلب آزادیهای فردی و اجتماعی را برای پیشرفت ظاهری خود برگزیده ایم. به عکس آنچه ما به عنوان اصول کارخویش برای آینده در نظر گرفته ایم اصلاحات وسیع اجتماعی توأم با سازندگی، با اقتصاد دمکراتیک، پیشرفتهای فرهنگی، همکاری بین المللی، احترام به معتقدات معنوی و آزادیهای فردی و اجتماعی است. تصویری که کشور من اصولاً نمی تواند راهی به جز این برای ساختن آینده خویش در پیش گیرد. ما انقلابی را انجام دادیم که به قول آبراهام لینکلن بدخواه هیچکس نبود و در عوض خیرخواه همه بود. هدف انقلاب این بود که با بنای ایرانی نو و مترقی بر پایه اصول بسیار مستحکم و نیرومند، دیگر بود و نبود من در سرنوشت مملکت اثری نداشته باشد. زیرا مسلم است که من و دیگران دیربازود خواهیم رفت ولی ایران و جامعه باقی خواهد ماند. وظیفه ماست که در دوران حیات خود بکوشیم تا این کشور و این جامعه هر قدر ممکن است سعادت مندتر و پیشرفته تر و مرفه تر گردد. در همان موقع پیش بینی می کردم که عوامل ارتجاع سیاه که به خاطر منافع خود مایلند ملت ایران در غرقاب مذلت و فقر و بیعدالتی بماند و قوای مخرب سرخ هم که هدفش اضمحلال مملکت است در تخریب این برنامه خواهد کوشید. این پیش بینی واقع بینانه بود. زیرا بلافاصله

اقدامات تخریبی فراوانی همراه باقتل و شرارت آغازشد که مهمترین آن بلوای جنوب و غائله نامیمون تهران درخرداد سال بعد بود آنهم به تحریک عوامل ارتجاع و توسط شخصی که مدعی روحانیت بود ولی اصولاً معلوم نبود که خانواده وی ازکجای دنیا آمده است و ارتباط مرموزی باعوامل بیگانه داشت.



... سپاهی بهداشت

اعزام سپاهیان دانش و بهداشت به روستاهای کشور یکی از مهمترین خدمات به نفع مردم روستانشین بود.

دهقانان ایران که کمتر دسترسی به پزشک و دارو و معلم داشتند با استفاده از خدمات سپاهیان دانش و بهداشت حیات تازه ای یافتند و مرتباً تقاضای می کردند که سپاهیان اعزامی افزایش یابند ولی دولت توانائی زیادتری نداشت.

مراجعه به آراء عمومی (رفراندم) برای تصویب ۶ ماده برنامه (انقلاب سفید)

دکتر ارسنجانی در دولت علم با اختیارات بیشتری برای اجرای برنامه اصلاحات ارضی می کوشید. چون از اعتماد شاه به نخست وزیر هم آگاه بود بانطق های تندخود مالکین را به شدت مورد حمله قرار می داد. بهمین جهت صف مالکین و روحانیون در برابر دولت روزبه روز قوی ترمی شد.

روزه ۸ آبان ۱۳۴۱ شاه چنین گفت:

محال است که بعدازاین همه تجربیات ما بیائیم مثل افراد تازه کار و بدون تجربه دومرتبه فریب بخوریم. دومرتبه مملکت مادستخوش حوادث بشود. دستخوش امیال افرادی که بخواهند کسان دیگری را به نفع خودشان جلو بیندازند، آنها را به اصطلاح دم توپ بیاندازند و خودشان پشت دیوارهای مصنوعی یا پشت شیشه نگاه کنند و ته دلشان بخرند. این دوره ها گذشته است. اینگونه کارها خیانت است و مملکت ایران دیگرتاب خیانت را ندارد.



روز ۲۲ آبان ۱۳۴۱ مهندس ملك عابدى رئيس اصلاحات ارضى فيروزآباد فارس هنگامى كه براى اجراى برنامه هاى مزبور به منطقه اى مى رفت توسط مخالفين به قتل رسيد. كشته شدن ملك عابدى سروصدای زيادى ايجاد كرد. علم نخست وزير گفت (تصميم استوار دولت در مورد اصلاحات ارضى با اين قبيل اقدامات جنايتكارانه و تحريكات متزلزل نخواهد شد.) دولت ضمن اعلام اى روز ۲۳ آبان را به مناسبت قتل ملك عابدى روز عزای مى اعلام نمود و همچنين در سراسر فارس حكومت نظامى برقرار ساخت و اجراى سريع برنامه اصلاحات ارضى را در آن استان اعلام داشت. روز ۲۳ آبان ۱۳۴۱ شاه براى اعطاء سند مالكيت ۲۶ قريه به منطقه هيلان كرمانشاهان رفت و ضمن اظهار تأسف از قتل ملك عابدى گفت (در گذشته شهرت داده بودند كه ايران مملكت هزارفاميل است كه البته صحيح نبود. با اين حال اكنون مى گوئيم ديگر ايران مملكت هزارفاميل نيست. مملكت كشاورزان است، كشور كارگران است، مملكت مال زحمتكشان است. اضافه مى كنيم امروز ايران، مملكت همه ايرانىها است. ما براى هيچ طبقه اى امتياز قائل نيستيم.)

دكتور ارسنجاني كه براى شركت در مراسم يادبود ملك عابدى به شيراز رفته بود طى نطقى گفت (پرچم اصلاحات ارضى را شاهنشاه به دوش كشيده اند و اگر عمل مهاجمين تكرر شود به قيمت نابودى همه آنان تمام خواهد شد.)

سخنگوى دربار شاهشاهى نيز اعلام كرد كه شاهنشاه سرپرستى فرزند ۹ ساله ملك عابدى را شخصاً تقبل نموده اند. روز ۹ آبان نيز وزير كشاورزى به اتفاق فرهاد ملك عابدى فرزند مهندس ملك عابدى شريفاب شدند و شاه دستور داد كه بنياد پهلوى وسيله تحصيل اورا در داخل وخارج فراهم سازد.

در جامعه تحصيل كرده هاى كشاورزى كه براى تجليل از ملك عابدى تشكيل شده بود وزير كشاورزى گفت ملك عابدى قربانى

توطئه عوامل داخلی گردید که در تهران علیه اصلاحات ارضی به طور پنهانی فعالیت می کنند و در واقع گلوله فیروزآباد از تهران شلیک شد ولی آنها اشتباه می کنند زیرا برنامه های اصلاحات ارضی نه تنها متوقف نخواهد شد بلکه در سراسر مملکت اجرا می گردد .

روز ۵ آذر ۱۳۴۱ طرح واگذاری سهام کارخانه های دولتی به مالکان مشمول قانون اصلاحات ارضی به تصویب هیئت وزیران رسید .

روز ۲۳ آذر که شاه برای تقسیم اراضی به کرمانشاه سفر کرده بود طی بیاناتی چنین گفت (اگر قلب مرا به ۲۱ میلیون قسمت کنید هر یک از افراد این مملکت یک سهم آن را خواهد برد و با توجه به اینکه ۷۵ درصد مردم ایران دهقان و زارع هستند طبیعی است که نیمی بیشتر از قلب من به این طبقه تعلق دارد . با اصلاحات ارضی رعیت تبدیل به زارع می گردد و روابط زارع با خورده مالک مثل سابق رابطه ارباب و رعیت نخواهد بود . آنها در یک محیط سالم بایکدیگر همکاری خواهند داشت .)

روز ۶ دی ماه ۴۱ شاه در شیراز نخست سنگ بنای یادبود ملک عابدی را نصب نمود و همان روز به فیروزآباد رفته ضمن توزیع اسناد مالکیت زارعین گفت (اگر یادی از ملک عابدی که در چند کیلو متری این شهر از بین رفت نکنیم این مراسم کامل نخواهد بود . فداکاری این جوان سرمشقی برای تمام جوانان این مملکت خواهد بود .)

کنگره دهقانان

روز ۱۹ دی ماه ۱۳۴۱ کنگره دهقانان در تالار ورزشی محمدرضا شاه پهلوی گشایش یافت . در این کنگره که حدود ۴۲۰۰ نفر از دهقانان حضور داشتند گروهی از مقامات داخلی و خارجی و روزنامه نگاران شرکت کرده بودند که ارسنجانی ضمن گزارش مفصلی درباره اصلاحات ارضی از شاه تقاضا کرد که برای دهقانان

صحبت کند. شاه هم طی نطقی پیشرفتهای اوضاع کشور و موفقیت
دراجرای برنامه اصلاحات ارضی و نقش مخالفین رایبان داشته و
آنگاه چنین اعلام کرد:

(به حکم مسئولیت پادشاهی و وفاداری به سوگندی که درراه
حفظ حقوق و اعتلای ملت ایران یاد کرده ام نمی توانم ناظر
بیطرفی درمبارزه قوای یزدانی با نیروی اهریمنی باشم. زیرا پرچم
این مبارزه را خود بردوش گرفته ام. برای آنکه هیچ قدرتی نتواند
درآینده رژیم بردگی دهقان را از نو درمملکت مستقر سازد و ثروتهای
ملی کشور را به تاراج جماعتی قلیل بسپارد، به نام رئیس قوای سه
گانه مملکت برای استقرار این اصلاحات ازطریق مراجعه به آراء
عمومی مستقیماً به مردم ایران رجوع می کنم تا بعد ازاین منافع
خصوصی هیچکس و هیچ گروهی قادر به محو آثار این اصلاحات که
آزادکننده زنجیر اسارت رژیم ارباب رعیتی و تأمین کننده آینده بهتر
و عادلانه تر و مترقی تری برای طبقه شریف کارگر و بهبود زندگی
کارمندان صدیق و زحمتکش دولت و رونق زندگی اصناف و پیشه
وران است نباشد.)

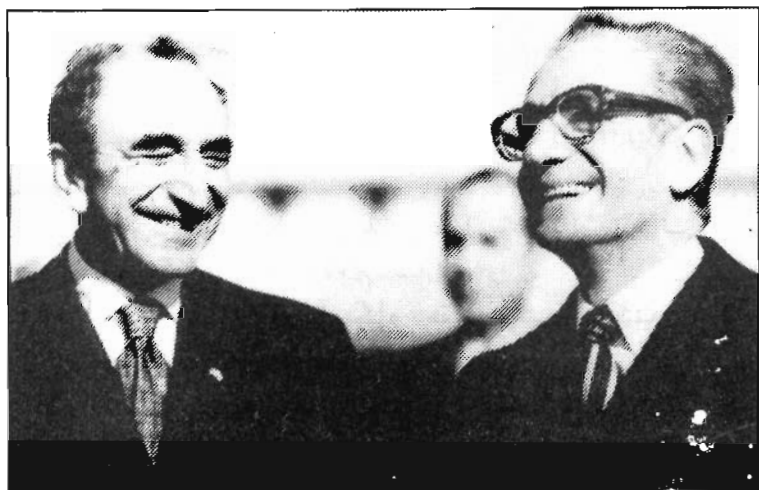
شاه دراین کنگره باصدای بلند اصول ششگانه انقلاب سفید را
که به رفراندوم گذاشته شد اعلام نمود.

روز ۲۲ دی ماه شاه به اقامتگاه دهقانان شرکت کننده درکنگره
رفته و ضمن صرف شام با دهقانان گفتند:

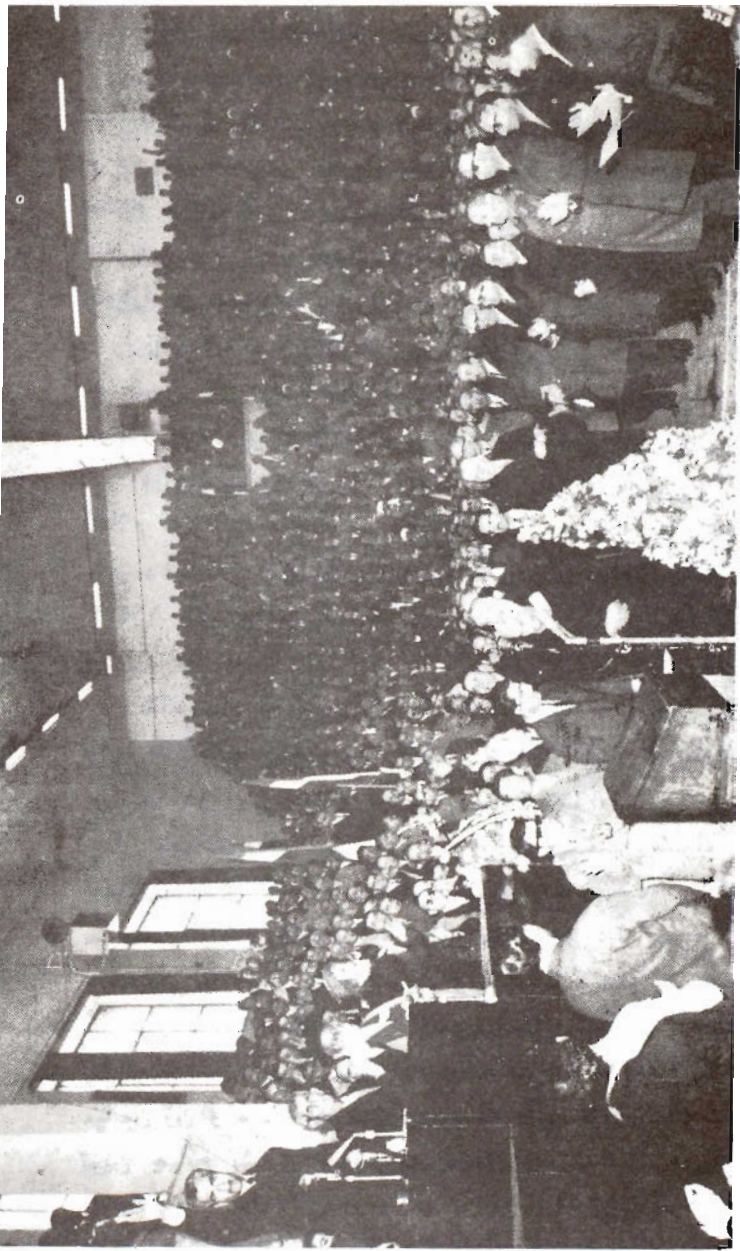
هیچ مملکتی درروی زمین نیست و نخواهد بود که بتواند بگوید
قوانین اجتماعی آن ازقوانین اجتماعی ایران مترقی تر است. این
افتخاری که نصیب ملت ایران شده از چیست؟ دراثرو روح پاک و
دست نخورده قاطبه ملت ایران که شما ۷۵ درصد آن هستید. در اثر
این است که شاه شما که فقط قلبش به خاطر شما می تپد،
توانسته با پشتیبانی شما، بایکرنگی شما بگوید مملکت مال تمام
ملت ایران است و اختصاص به هیچ طبقه ای ندارد و متعلق به
هیچ فردی نیست. مال همه است و شما چون هفتاد و پنج

درصدمردم ایران هستید ۷۵ درصد آن متعلق به شماست.
کنگره ملی دهقانان در آخرین جلسه خود پیشنهاد کرد که لقب
(دادگستر) به شاه ایران داده شود. شاه گفت خدمت به مملکت
براساس اعتقاداتی است ولی برای این نیست که بخواهند لقب
بگیرند و یا به آخرنام ایشان چیزی اضافه شود. با این طرز لقب
رانپذیرفتند.

در جلسه تودیع که هیئت رئیسه کنگره شرفیاب شدند شاه گفت
(امیدوارم شما این بشارت را به همه بدهید که این تازه مقدمه
کاراست. شما جزو افراد آزاد و سربلند مملکت هستید و از این
پس جزو مردان مرفه و خوشبخت خواهید بود.)



شاه و علم از نتیجه (رفراندم) در روزششم بهمن سال ۱۳۴۱
بسیار خوشحال هستند.



دکترارسنجانى اداره کنگره دهقانان را در دولت علم بر عهده
داشت. در این کنگره شاه بايك نطق تندى برنامه (انقلاب سفید)
را اعلام داشت.

گاهنامه شاهنشاهی چنین می نویسد:

روز ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ اخذرای عمومی درباره لوائح ششگانه پیشنهادی درصحنه برای رأی گیری درتهران آغاز شد و ده ها هزارنفر از مردم پایتخت برای دادن رأی شرکت کردند. نکته جالب توجه درجریان اخذآراء شرکت بانوان بود که برای نخستین بار موفق شدند درحوزه های رأی گیری حضوریابند و آراء خود را به صندوقها بریزند.

زنان ایران شرکت دراین وظیفه ملی را برای خود پیروزی بزرگی به حساب آوردند و به همین جهت تظاهرات پرشوری ازطرف بانوان درکنار صندوقهای رأی گیری صورت گرفت.

وزارت کشور نتیجه مراجعه به آراء عمومی شهرتهران را رسماً اعلام کرد. به موجب این اطلاعیه از ۶۰۰ هزارنفر واجدین شرایط رأی دهندگان درتهران، ۵۲۱۸۰۰ نفر رأی موافق داده اند. زنان نیز ۱۶۴۳۳ رأی موافق خود را در ۶ صندوق که درسه حوزه تعیین شده بود ریختند.

شاهنشاه به مناسبت پایان مراجعه به آراء عمومی و تصویب لوائح ششگانه پیام زیر را خطاب به ملت ایران فرستادند:

ما در این منطقه ازدنیا به خواست خداوند و باهمت شما چنان مملکتی خواهیم ساخت که ازهرجهت باپیشرفته ترین ممالک جهان برابری کند. مملکتی خواهیم ساخت که کشورآزادگان و سرزمین آزاد مردان و آزاد زنان باشد و درآن نبوغ ایرانی بتواند درمحیطی بارور و منزه قدرت و خلاقیت جاودانی خویش را جلوه گر سازد. اضافه کنم که با تصویب ملی شما که احتیاج به توضیح بیشتری ندارد می توان گفت که برای نخستین بار بیش از ۲۱ میلیون زن و مرد این مرز و بوم به طورتساوی، همگان با پیشرفته ترین جوامع بشری حاکم به حقوق و سرنوشت خویش شده اند و اکنون که اصول کلی برمنبای صحیحی استوار گردیده و پایه های بنای اجتماعی ما پی ریزی شده است باید ازاین پس به کارآراستن

این انقلاب بزرگ تاریخی پرداخت. من توصیه می کنم که در اولین فرصت قبل از اینکه دولت اعلام خلع سلاح بکند افراد مسلح خود به اولین پست نظامی یا ژاندارمری مراجعه کنند و اسلحه نامبارکی را که به دست دارند تسلیم کنند. اسلحه را باید در راه دفاع از کشور به دست آورد آنها موقعی که وطن در خطر باشد. خدا نکند که چنین موقعی برسد. در آن موقع هرکس که خواست در این راه قدم بردارد می تواند دوش به دوش برادران سرباز خود در نبرد شرکت کند و الا در ایام صلح باید بیل به دست بگیرد و یا پشت ماشینهای کشاورزی بنشیند یا توی کارخانه کار کند و یک موجود مفید و مولد برای کشور باشد.



بانیادت نهادند

محمد رضا پهلوی شاه ایران

۱۳۴۰

نظر اصل بیت و هفت ششم قانون اساسی مقرر می‌داریم

ماده اول - لایحه اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب نوزدهم دیماه ۱۳۴۰

و ملحقات آن که بر اساس اصل بیت ششم ششم قانون اساسی بتصویب ملی استقرار

و قطعیته یافته و منضم این دستخط است بموقع اجراء گذارده شود

ماده دوم - هیئت دولت مأمور اجرای این قانون میباشد تاریخ نهم بهمنماه ۱۳۴۱ و جعل شد
شاهی



من قلباً احساس می کردم که به عنوان رئیس مملکت مسئول
سرنوشت این توده عظیم محرومین کشور هستم و می باید آنها را
از وضع ناگوار قرون وسطائی بیرون بیاورم.
به حکم مسئولیت پادشاهی و وفاداری به سوگندی که در حفظ
حقوق و اعتلای ملت ایران یاد کرده ام نمی توانم ناظر بیطرفی در مبارزه
قوای یزدانی بانیروی اهریمنی باشم. من پرچم این مبارزه را بردوش
گرفته ام. بنام رئیس قوای سه گانه مملکت برای استقرار اصلاحات
از طریق مراجعه به آراء عمومی مستقیماً به مردم ایران رجوع می
کنم.

فرمان شاه دربارهٔ مواد برنامهٔ انقلاب سفید

با تأییدات خداوند متعال

ما

محمدرضاشاه پهلوی شاهشاه ایران

نظر به اینکه اعتلاء کشور و ارتقاء اجتماعی و اقتصادی ملت ایران بزرگترین هدف و منظور ما در تحولات اخیر بوده است و از آنجا که شایسته ترین طریق نیل به آن هدف راشریک و سهیم ساختن ملت ایران در سرنوشت خود تشخیص داده ایم و به این منظور با عنایت به اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی قوانینی را که برای تمهید مبانی ترقی و تعالی ملت ایران لازم بود انشاء کرده و طبق اصل بیست و ششم آن قانون که مقرر می دارد قوای مملکت ناشی از ملت است، برای اظهار نظر ملت ایران به تصویب عمومی قراردادیم، اینک چون لوایح مزبور مورد تأیید اکثریت قریب به اتفاق آراء رأی دهندگان ملت ایران واقع شده است مقرر می داریم که لوایح قانونی زیر:

- ۱ - لایحه اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب نوزدهم دی ماه ۱۳۴۰ و ملحقات آن.
- ۲ - لایحه قانون ملی کردن جنگلها.
- ۳ - لایحه قانونی فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانهٔ اصلاحات ارضی.
- ۴ - لایحه سهیم کردن کارگران در منافع کارگاههای تولیدی و صنعتی.
- ۵ - لایحه ایجاد سپاه دانش.

۶ - لایحه اصلاحی قانون انتخابات که با تصویب مجلس استقرار و قطعیت یافته و پس از توشیح ما به عنوان قانون مملکتی به موقع اجراء گذاشته شود.



چون در قانون اساسی ما هیچ کجا از (رفراندوم) ذکری نشده و تا آن وقت هم سابقه ای نداشت که قانونی از طریق مراجعه به آراء عمومی تصویب شود، موضوع مورد بحث و گفتگو بود. تنها یکبار موضوع (رفراندوم) مطرح شد که آنهم در زمان نخست وزیر دکترومصداق بود که برای انحلال مجلسین به رفراندوم متوسل گردید که پس از مرداد ۳۲ عمل او خلاف قانون اساسی اعلام و در جریان محاکمه او نیز مطرح گردید.

با این طرز می توان گفت در طول دوران مشروطیت ایران، ما چهار نوع قانون داشته ایم:

۱ - قوانین مصوب مجلس شورا، ملی یا مجلسین که طی تشریفات انجام می شد.

۲ - قوانین ناشی از اختیارات که در زمان نخست وزیر دکترومصداق هر لایحه ای که تهیه می شد با ذکر اینکه ناشی از اختیارات بود به اجرا می گذاردند.

۳ - تصویب نامه های قانونی که در زمان فترت مخصوصاً در دولت های امینی و علم از هیئت دولت می گذشت و زیر آن اضافه می شد که مجوز آن پس از افتتاح مجلسین گرفته خواهد شد.

۴ - تصویب قانون از طریق رفراندوم که روزششم بهمن صورت گرفت و به اجرا گذارده شد و پس از افتتاح مجلسین هم دیگر این مصوبات مورد تصویب واقع نشد و چون گفته شد که ملت آن را تصویب کرده دیگر تصویب مجلسین لازم نیست. فقط در اجرای قوانین مزبور لوابیجی به مجلسین داده می شد.



مجله روزگاران این مطلب را از کتاب (حاشیه ای بر تاریخ) چنین

نقل کرده است:

عبدالله و نصرالله انتظام از رجال وطن پرست و با هوش و فاضل دوران پهلوی بودند. هردو نفر درس‌های آخر سلطنت پهلوی محمدرضا شاه طرد شده و پس از انقلاب در تهران فوت کردند. نصرالله انتظام اغلب ناهار در کلوپ فرانسه بود که از قول او چنین نقل می‌کنند: در سال ۱۳۴۱ وقتی شاه تصمیم می‌گیرد که لویح ششگانه را از طریق رفراندوم به تصویب بگذارد جلسه هیئت دولت در حضور علم تشکیل می‌گردد. علم لزوم آن را یاد آور می‌گردد ولی انتظام که وزیر مشاور بوده می‌گوید در قانون اساسی ما به رفراندوم اشاره نشده و بارویه ای که دکتر مصدق عمل کرده و بارها شاه رفراندوم را غیر قانونی دانسته و اگر لویح ششگانه بارفراندوم به مرحلهٔ اجراء گذارده شود کار صحیحی نیست، در حالی که می‌توان پس از تصویب آن از مجلسین این لویح را به مرحلهٔ اجراء گذارد. شاه که ریاست جلسه را به عهده داشت می‌پرسد چه کسی این نظر را تأیید می‌کند؟ سپهد عظیمی - دکتر جهانشاهی - دکتر طاهر ضیائی تأیید می‌نمایند. بعداً شاه به علم دستور می‌دهد کابینه استعفا کند و کابینه جدید بدون این وزراء تشکیل گردد. جهانشاهی را والا حضرت اشرف به سازمان شاهنشاهی می‌برد. دکتر ضیائی با واسطت شریف امامی سناتور می‌شود ولی به انتظام کاری داده نشد. بعد از انقلاب انتظام با گذرنامه عادی به سوئیس رفت و برای معالجهٔ آسم و سینه در یکی از بیمارستانها بستری شد. گروهی آماده شدند کرایهٔ آپارتمان و هزینهٔ زندگی او را بدهند که به ایران نرود ولی او قبول نکرد و به محض ورود به تهران از طرف جمهوری اسلامی در فرودگاه بازداشت و به زندان اوین برده شد. دکتر عبدالعلی امامی نمایندهٔ سابق مجلس که از دوستان نزدیک انتظام بود می‌گفت با او در یک سلول بودیم که دچار انفکتوس شد و هر چه تلاش کردم او را معالجه نکردند. سه روز بعد وقتی دکتر پویان اورادید و گفت حالش خیلی بد است و جریان را به رئیس زندان

گفت و اظهار کرد او چند روز بیشتر زنده نمی ماند. او را به بیمارستان جم منتقل کردند و دوپاسدار مراقبش بودند که روز ۲۸ آذر ۵۹ فوت کرد.



نصرالله انتظام به علت مخالفت با (رفراندم) از کاربرکنار شد.



نصرالله انتظام که نویسنده کتاب در آخرین سال های اقامت در تهران اکثراً با او درکلوپ فرانسه حشرو نشر داشتیم از انسانهای ارزنده کشور ما بود که توانست به ریاست مجمع عمومی سازمان ملل برسد. او از دیپلماتهای ورزیده ای بود که در محافل بین المللی احترام خاصی داشت.

در زندان جمهوری اسلامی خیلی با او بد رفتاری شد. یکی از بستگانش می گفت پاسداری سراورا به شیر مستراح کویید که دچار خونریزی شدید شد و این ضربه فوت او را خیلی تسریع کرد.



دکتر ضیائی نیز به نویسنده کتاب در لندن چنین گفت: وقتی برنامه رفرا ندم در کشور اجراء شد اعلیحضرت در جلسه هیئت دولت نظر وزراء را استفسار کردند که چند نفر از جمله نصرالله انتظام و اینجانب نظریات خود را بیان داشتیم که موافق با رفرا ندم نبودیم. اعلیحضرت گفتند بنابراین کسانی که با این برنامه موافقتی ندارند نمی توانند در دولت بعدی شرکت داشته باشند. بس از چند روز کابینه علم ترمیم شد و آنها که با برنامه رفرا ندم نظر موافق نداشتند به کابینه دعوت نشدند.



دکتر باهری می گوید: اجراء قانون اصلاحات ارضی با حرمتی که شاه میان مردم داشت مشکل نبود ولی ارسنجانی با اسلحه بدگونی و حمله و ناسزا به مالکان بزرگ کار را شروع کرد و مالکیت را به صورت یک کار قاچاق در آورد. آن روز هم که شاه در قم اسناد مالکیت را توزیع می کرد ارسنجانی در معیت او بود. بدون شک توضیحاتی که وی از موضع گیری روحانیت در مورد اصلاحات ارضی به شاه داده بود در روحیه شاه برای ایراد آن نطق اثر گذاشته بود. ارسنجانی در کابینه دکتر امینی اجراء قانون اصلاحات ارضی را شروع کرده بود. وقتی علم مأمور تشکیل کابینه شد شاهد بودم که

مردی سالخورده و کارآزموده که به توفیق علم علاقمند بود او را از دعوت ارسنجانی به کابینه برحذر داشت. علم به ملاحظه اینکه آن روزها برنامه اصلاحات ارضی اسم ارسنجانی را تداعی می کرد فوراً توصیه آن دوست را به کار نیست و گفت غیبت ارسنجانی تعبیر به تعطیل اصلاحات ارضی خواهد شد و آمریکائیا شاه را متهم خواهند کرد که اقدامات اصلاحی را متوقف کرده است. البته چندماه بعد به ترتیب خاصی او را مرخص کرد ولی نطق شاه و بدگونی به روحانیون با زمینه چینی ارسنجانی مبدأ مبارزه روحانیت بارژیم شد. شاه درنطق خود درقم به روحانیت به شدت حمله کرده بود که علم قسمتی از آن را حذف کرد ولی به هر حال به گوش روحانیون رسید و موجب آزردهی شدید آنها شد.

روحانیت اصولاً با اصلاحات ارضی مخالفت داشت و آن را خلاف شرع می دانست و مالکان بزرگ هم آنها را تحریک به مخالفت بارژیم می کردند. به علاوه قانون اصلاحات ارضی درنهایت به تقسیم اراضی موقوفه می انجامید که روحانیت سهم بزرگی از موقوفات را به خوداختصاص داده است.

پیش از آن هرچند روحانیت درجنبش تجددخواهی مخالفت داشت و با وجودی که دردوره رضاشاه درخفقان به سر می بردمعدالک مخالفتی بارژیم پادشاهی نداشت و شاه را مروج مذهب شیعه می دانست. دردوره حکومت دکترمصدق هم وقتی شاه می خواست از مملکت برود همین روحانیت و آخوندها با راه انداختن تظاهرات جلوی شاه را گرفتند و نگذاشتند از کشور خارج شود.



شاه بعد از فرماندم ششم بهمن خود را از نیرو و قدرت فوق العاده ای بهره مند می دانست و معتقد بود که دهقانان و کارگران و بانوان و طبقه روشنفکر از اندیشه های او حمایت می کنند به همین جهت به ایراد نطق های تندی علیه مخالفین این برنامه ها پرداخت و به شدت به روحانیون و کمونیستها حمله می کرد که

نمونه هائی از گفته های او چنین است:

روزه ۱۵ بهمن ۱۳۴۱ شاه درمصاحبه ای گفت: ایران از میان يك انقلاب بدون خونریزی و قانونی عبورمی کند که نظیرآن درجهان مشاهده نشده است. درجریان این انقلاب سفید فشاری برما اعمال نشده است و انقلاب را به ما تحمیل نکرده اند. بلکه این يك جنبش و تحول واقعی است. آیا می توان برای آماده ساختن ایران برای رساندن به کشورهای جهان بهتر، بیشتر اقدام نمود؟ آیا شما برنامه مطلوب تر و ترقیخواهانه تری را درهیچ کشوری دیده اید؟ روز ۱۷ بهمن شاه درمسجدسپهسالار به طلاب گفت (ما به اصطلاح معروف شمشیررا از رو بستیم و هرچه درقلب و روح خودمان داریم گفتیم و چیزی را پنهان نکردیم. عقاید و افکارمن ازهرلحاظ روشن است. من حاضریم که دراین راه هرقدمی که لازم است بردارم منتها دراین مؤسسه و درهرجای دیگر تمام اشخاصی که حقیقتاً به اصول اسلام معتقدند و بدان مقید هستند باید تکالیف خودرا دراین راه انجام دهند.)

روز ۸ اسفند شاه درکنگره اقتصادی درکاخ سنا گفت به زنان ایران حق رأی و حق انتخاب داده می شود و ازحقوق کامل برابر بامردان بهره مند می گردند. به همین جهت زنان برای تشکر درمقابل کاخ مرمر اجتماع کردند. شاه گفت:

(خداراشکر که اکنون آخرین ننگ اجتماعی مانیز برطرف شد و این زنجیر تحقیر و اسارت که برگردن نصف جمعیت این مملکت بود برداشته و پاره شده است. درمملکتی که زنان آن دوشادوش مردان به دبستانها و دبیرستانها و دانشگاهها می روند چطور می توان انتظار داشت که به يك زن بعداز طی تمام این مراحل گفته شود که درردیف محجورین و دیوانگان است. مطمئن هستم که اکنون زنهای ایرانی باحقوق مساوی بامردان خود را آماده خدمت به امورمملکت کرده اند. این انقلاب که باعث تحسین و اعجاب جهانیان شده است تکمیل نمی شد اگر ما نیمی ازجمعیت مملکت

را باز در حال خموشی و عقب ماندگی نگاه می داشتیم. افراد این مملکت که نصف آن را شما تشکیل می دهید و به خصوص به نسلهای آینده که شما مادران باید آنها را درآغوش خود تربیت بکنید نه از لحاظ روحی و نه از لحاظ تربیتی آماده درک انقلاب بزرگ ملی ما نمی شدند، اگر شما از حقوق اولیه بشری امروز دنیا و تمدن امروزی ما محروم می شدید.

در روز ۲۳ اسفند ۱۳۴۱ شاه در دزفول گفت: می شنویم که بعضی عناصر مثل مارهای افسرده ای که کم کم اشعه آفتاب به آنها برمی خورد فکر می کنند که موقع خزیدن دوبرتبه رسیده است. این عناصر دزد و قاتل و راهزن با همفکران مرتجع خود اگر از خواب غفلت بیدار نشوند چنان صاعقه عدالت درهرباسی که باشند برسر آنها کوفته خواهد شد که شاید برای همیشه به زندگی ننگین و کثیف شان خاتمه داده شود.

روز اول فروردین ۱۳۴۲ شاه در مشهد گفت: باید احکام صحیح قرآن آنطور که هست به ملت مسلمان ایران بازگو شود و حقایق اسلامی تشریح گردد. این ابداعاتی که عده ای به نفع جیب خودشان کرده اند برعکس حقایق اسلامی و برعکس اساس عدالت و اساس مساوات و مواسات است. اینها مانع پیشرفت و ترقی مملکت هستند. بدیهی است که ملت هوشیار و بافراست ایران هیچوقت گول حرفهای این عناصر شناخته شده را نخواهد خورد و اگر لازم باشد بهتر آنها را معرفی خواهیم کرد.

روز ۱۳ فروردین ۴۲ شاه ضمن تقسیم اسناد مالکیت در خراسان گفت: یک عده چندصد نفری که مغز کوچک و فرسوده و کهنه آنان اجازه درک حقایق را نمی دهد مملکت را برای بیدادگری و چپاول دوست دارند. اگر این عده در جهت منافع ملت هدایت نشوند زهی بدبختی برای خودشان. زیرا چرخهای عظیم نهضت ما به گردش خود ادامه می دهد و هرمانعی که در مقابل آن و در راه پیشرفت ملت ایران به سمت جلو باشد اثرش از مقاومت یک مورچه

درمقابل يك لکوموتيو چند هزاراسی کمترخواهدبود .

شاه درروز ۲۶ اردیبهشت ۴۲ چنین گفت: اشخاصی هستند که به هیچوجه منافع مملکت را تشخیص نمی دهند، اینها افراد به اصطلاح خودشان چیزداتر و ثروتمندترند ولی به عقیده من فقیرند. اینها فکر کرده اند که دنیا خراب شده و ازین رفته است. برای اینکه به حدودثروتهای غیرعادلانه دستی برده شده و محدود به يك چیز عادلانه شده است. اینانمی فهمند که اگر محدودیت نمی شد نه فقط تمام ثروتشان از بین می رفت بلکه جانشان هم درخطر بود .

روزه ۱۵ خرداد ۴۲ شاه درکرمان گفت: دودسته هستند که روی مرام و عقیده خودبا انقلاب سفید به خصوص اصلاحات ارضی مخالفند. یکی مرتجعین سیاه و دیگری خائنین سرخ. وسایل تحریک و تخریب از مخربین سرخ گرفته شده و زبانش لال و به کلی هاج و آج شده نمی داند چه بکند؟ غیراز اینکه يك مشت هذیان ازروی بیچارگی پشت سرهم بیافد و طوطی وار مثل بچه سه ساله تکرارکند. اما آن مرتجع سیاه هم دنیایش فروریخته برای اینکه دنیای او موقعی بود که ازجهل و نادانی مردم استفاده می کرد، برای اینکه ازسواریهائی که به آن طریق از اکثریت مردم می شد گرفت موقوف شد و آن مرکب سواری دیگر وجودندارد .

شاه درباره زنان ایرانی يك بارچنین گفت:

قبل از انقلاب زنان جزو محجورین و ورشکستگان و دیوانگان بودند. درصورتیکه نصف دیگر افراد این مملکت را به دنیا آورده بودند. مگر می شود فردی که کوچکترین شرافتی دارد فکرکند که مادرش درردیف دیوانگان است .

البته دشمنان قسم خورده ایران (اتحاد نامقدس سرخ و سیاه) میل دارند که جمعیت مملکت نصف شود ونصفی که نه فقط به درد نمی خورد بلکه انگل اجتماعی باشد و مادرانی باشند که درروح و فکرفرزندانشان خاک مرده پاشند .

ارتجاع سیاه می خواهد یکباردیگر زن ایرانی درچادرسپاه
وچاقچور وروبنده دراجتماع ظاهر شود ولی زنان ایران نشان دادند
که برای قبول هرنوع مسئولیت درسطوح مدیریت کفایت و لیاقت
دارند. من ایمان دارم که زنان لیاقت و شایستگی خودشان را نشان
خواهندداد.



نویسنده کتاب که دردوران نمایندگی از برنامه ۱۹ ماده ای
انقلاب سفید حمایت کرده ام اکنون نیز معتقدم که این اقدامات
برای توسعه اقتصادی و اجتماعی درکشورما بسیار مفید و ارزنده
بود. اصلاحات ارضی از مهمترین کارهایی بود که درکشورما صورت
گرفت، نه تنها دهقانان وزارعین صاحب اراضی زیرکشت خود
شدند بلکه نظام فنودالیت از کشور برانداخته شد که گروهی متجاوز
به جان دهقانان زحمتکش ایران چنگ انداخته بودند که از تجاوزات
آنان نجات یافتند. سهیم کردن کارگران درسود کارخانه ها و اعزام
سپاهیان دانش و بهداشت و ترویج آبادانی به روستاها از برنامه
های جالبی بود که قسمت مهمی از نقاط فراموش شده کشوررا از
مزایائی برخوردار می ساخت. دادن حقوق مساوی به بانوان خیلی
اساسی بود و کشورمارا درردیف کشورهای مترقی جهان قرارداد و
این ننگ بزرگ را ازجامعه ایرانی زدود. نقش بانوان روشنفکر و
تحصیل کرده درگردش چرخهای اجتماعی ما اثر مهمی داشت که
قشریون مذهبی سرانجام آن را به طور غیرمستقیم ازبین بردند.

البته تردید نیست که این برنامه ها کامل وجامع و خالی از
نقص و عیب نبود و زمانی طولانی می خواست تا نتایج شگرف آن
حاصل گردد. ولی متأسفیم که جریانات سیاسی و اجتماعی بعدی
تاروپود هرگونه اصلاحات را درجامعه درحال رشد ما ازهم گسست
و مارا به سیاهی قرون وسطی نزدیک ساخت که اکنون ملت ما
درگردابی از معضلات داخلی وخارجی درغلطیده، آن چنان که نمی
داند سرانجامش چیست!؟

واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ چگونه در دولت علم سرکوب شد؟

یکی از مهمترین وقایعی که در عصر پهلوی روی داد واقعه ۱۵ خرداد بود که مخالفین رژیم به رهبری روحانیون با قدرت و قاطعیت سرکوب شدند. مطلعین می گویند اگر در آن روزها باشدت جلوی اقدامات آشوب طلبانه گرفته نمی شد جریاناتی نظیر وقایع بهمن ماه ۵۷ در کشور اتفاق می افتاد از این جهت لازم به نظر رسید که با دقت رویدادهای آن روز مورد بررسی قرار گیرد تا مسائل تاریخی بیش از پیش روشن گردد.

گاهنامه پنجاه سال شاهشاهی پهلوی درباره وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ چنین می نویسد:

روز ۱۳ خرداد شاهنشاه در مراسم عزای حسینی که از طرف دربار شاهنشاه در کاخ گلستان برگزار شد شرکت فرمودند. به مناسبت عاشورای حسینی و حرکت دسته های مذهبی در خیابانها به منظور عزاداری بعضی از گروههای سیاسی و مخالفان انقلاب سفید ایران از موقعیت سوء استفاده کرده به دادن شعارهای سیاسی و ضد دولتی در خیابانها پرداختند. به این مناسبت شهربانی کل کشور اعلامیه ای مبنی بر منع تظاهرات سیاسی در خیابانهای تهران

صادرکرد و متذکر شد که قوای انتظامی از حرکت دسته‌هایی که شعارهای سیاسی می‌دهند جلوگیری خواهد نمود و مخالفان و دشمنان اصلاحات کشور را سرکوب خواهد کرد.

به علت تظاهراتی که روز ۱۵ خرداد در تهران شد وزیر کشور گفت در اجرای فرمان شاهنشاه مخالفان اصلاحات ارضی اعم از زارع و مالک به شدت مجازات می‌شوند.

جریان چنین بود: گروهی از مخالفان انقلاب شاه و ملت از بامداد در قسمتی از بازار تهران اجتماعاتی تشکیل دادند و کم‌کم دسته‌های دیگری به آنها پیوستند و اجتماع بزرگی به وجود آوردند که طبق نقشه قبلی در خیابانهای مرکزی شهر به تظاهرات و دادن شعارهای سیاسی و ضد دولتی و ضد اصلاحات پرداختند. تظاهرکنندگان اندکی بعد دست به عملیات تخریبی زدند و اتومبیل‌هایی که در کنار خیابانها قرار داشتند از جمله چند اتوبوس را خرد کردند و به آتش کشیدند. آنگاه خرابکاران به سالن ورزشی پارک شهر حمله کرده و آنجا را به آتش کشیدند. شیشه‌ها و پنجره‌های بسیاری از بانکها و ادارات دولتی و مغازه‌ها و سینماها را خرد کردند. به خانم‌های بی حجاب حمله نموده و گروهی را مضروب و مجروح ساختند. به اتوبوسهای حامل دختران مدارس هجوم برده و جمعی را مقتول و عده‌ای را زخمی نمودند و بر اثر زدو خورد شدیدی که بین طرفین در گرفت عده‌ای کشته و زخمی شدند.

جلسه هیئت دولت به ریاست نخست وزیر تشکیل و برای سرکوب کردن ارتجاع سیاه و توطئه‌گران تصمیمات لازم اتخاذ شد. همزمان با هرج و مرج و آشوب در تهران، آشوب طلبان در شهرهای قم، مشهد، شیراز، کاشان نیز دست به تظاهرات زدند و آرامش و امنیت عمومی را مختل کردند و ضمن دادن شعارهایی علیه اصلاحات ارضی و انقلاب اجتماعی ایران با مأموران انتظامی به زدو خورد پرداختند.

به منظور خاتمه دادن به اغتشاش و ناامنی پایتخت پس از ده سال باردیگر حکومت نظامی اعلام شد و آیت الله خمینی یکی از مسببین خونریزی و چند تن از فتنه جویان و آشوب طلبان بازداشت شدند .

مقامات انتظامی اعلام کردند که عده ای دیگر از هرج و مرج طلبان و آشوبگران که علیه مقامات امنیتی و آرامش عمومی در مصالح کشور دست به توطئه زده و به کشتار مردم بی گناه و غارت مغازه ها و تجاوز به اموال عمومی پرداخته بودند در تهران و شهرستانها دستگیر شدند .

باردیگر گروهی از آشوب طلبان از ساعت ۹ صبح روز ۱۶ خرداد در گوشه و کنار تهران دست به تظاهراتی زده و با چوب و سنگ و میله های آهنی به مأمورین پلیس حمله ور شده و به شکستن در و پنجره و شیشه مغازه ها پرداختند . بلافاصله مأمورین انتظامی آشوب طلبان را سرکوب ساختند .

روز ۱۸ خرداد شاهنشاه ضمن افتتاح سد شهناز درهمدان و اعطای اسناد مالکیت به کشاورزان چنین گفتند (روز ۱۵ خرداد ارتجاع سیاه چه کرد؟ کتابخانه پارک شهر را آتش زد . زیرا هرچه مطابق علم و سواد و احتیاجات روزمره باشد به درد او نمی خورد . ورزشگاه را آتش زد . وسایل عبور و مرور و باجه بلیط فروشی اتوبوسها را آتش زد . برای اینست که لابد فکر می کند در این قرن که بشر به سوی فضا می رود ما باید سوارالاغ یا قاطر شویم . حرف آنها این است که شما دهقانان آزاد شده دومرتبه بروید برده بشوید و این ملکی که به شما داده شده آن را پس بدهید . حرف آنها این است که نصف این مملکت یعنی زهای ایران که بعد از قرنهای مرارت امروز به حقوق مساوی با مردها مثل همه ممالک متمدنی دنیا رسیده اند دومرتبه توی لانه و سوراخ بخزند و مثل جانور زندگی کنند . حرف آنها این است که دختران دانش آموز دیگر به مدرسه نروند و مثل یک عضو بدبخت و بیمار و جذامی جامعه به

گوشه ای بخزند. ولی تمام این اقدامات و تمام این تلاشها يك ميليومتر از سرعت سيرترقی ما و انقلاب مارانمی تواند کند بکند بلکه آهنگ پیشرفت ما سریع تر خواهد شد.

به دنبال این جریانات سيدعبدالاحسين دستغیب پیشنهاد مسجده جامع شیراز بازداشت و به تهران منتقل و برادرش سيد محمد مهدی دست غیب توقیف گردید. هم چنین شيخ بهاءالدين محلاتی در تهران و چندتن ديگر از محرکين اغتشاش و هرج و مرج اخير بازداشت و به نقاط ديگر تبعيد گردیدند.

نخست وزير گنت آرامش درسراسرکشور برقرارشده و دولت کنترل اوضاع را در دست دارد و مسبيين واقعه در دادگاه نظامی محاکمه خواهند شد.

روز ۱۹ خرداد رسماً چنین اعلام شد: در چند روز اخير ۴۱۸ تن از مسبيين بلوا و آشوب و همچنين مرتجعين سياه در تهران دستگير شدند. دراغتشاشات اخير علاوه بر قتل گروهی بی گناه و غارت مغازه ها و آتش زدن اتومبيلها و اتوبوسها و اماکن عمومی در حدود يكصد كیوسك تلفن عمومی وسیله آشوبگران ويران شد و بيش از سه ميليون ريال تنها به دستگاههای تلفن خسارت وارد گردید.

در جلسه هيئت دولت مقرر شد كه كميسيونی به خسارات وارده رسيدگی کرده و زيانهای وارده به كسبه و پيشه وران را جبران کند. همچنين به خانواده هائی كه سرپرست خود را در واقعه از دست داده اند به نحو مؤثری كمك شود.

روز ۲۱ خرداد كميسيون مأمور رسيدگی به كار خسارت دیدگان مركب از وزرای كشور - اقتصاد - دادگستری و چندتن ديگر كار خود را آغاز نمود.

روز ۲۵ خرداد اعلام شد كه مأمورين انتظامی ضمن تعقيب محرکين واقعه ۱۵ خرداد شخصی به نام (محمد القیسی) جاسوس لبنانی را كه از طريق بيروت و دمشق به ايران آمدوشد می کرد

و پول و وسایل دیگر تحویل اشخاص معینی در تهران می داد دستگیر کردند. وی ضمن بازجوئی اعتراف نمود که چند میلیون دلار از عمال خارجی و مخالفین رژیم ایران دریافت کرده و در داخل کشور به مخالفان دولت ایران تحویل داده است.

ضمناً اسرار توطئه ۱۵ خرداد طی مصاحبه ای توسط معاون نخست وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور فاش شد. در روزهای مختلف متینگهائی در شهرهای ایران در پشتیبانی از برنامه انقلاب سفید و تقبیح اعمال آشوب طلبان برگزار گردید.

روز ۲۹ خرداد کمیسیون رسیدگی به کارآسیب دیدگان حوادث ۱۵ خرداد اعلام داشت که تاکنون ۲۶۲ نفر از آسیب دیدگان و خسارت دیدگان از کمیسیون مزبور تقاضای جبران خسارت کرده اند. ۲۶ نفر از آنها کسان مقتولین و مجروحانی بودند که سرپرست یا اعضای خانواده خود را از دست داده اند.

روز ۱۵ تیرماه اعلام شد که یکی از عاملان اصلی واقعه ۱۶ خرداد به نام طیب حاج رضائی که برای ایجاد بلوا مبلغ دومیلیون ریال از عمال خارجی پول گرفته و هفت دسته از هفت نقطه پایتخت برای حمله به مأمورین پلیس و غارت مغازه ها و ایجاد اغتشاش و هرج و مرج به راه انداخته بود دستگیر گردید. پولهایی که وی برای انجام آشوب و بلوا گرفته بود طی چکی از مشارالیه مسترد و به دولت منتقل گردید. از روز ۱۵ خرداد تاکنون ۴۰۰ تن از آشوب طلبان دستگیر شده اند.

روز ۶ مرداد شاهنشاه در هنگام تقسیم اسناد مالکیت زارعین کرج چنین گفتند:

(فساد در جامعه ما متأسفانه از دیرزمانی ریشه دوانیده و علت فساد نیز حکومت اقلیت بود. روی همین بردگی اکثریت مردم مملکت و عدم شرکت آنها در تعیین سرنوشت خود به عده ای شهری به عنوان سیاستمداران و کسانی که اهل نفوذ و زدوبند بودند این امکان را داده که کارها را بین خود تقسیم کنند. آنها به

هیچکس اجازه دخول به جمع خودرانی دادند و تمام منافع را به نحوی بین خود تقسیم می کردند.)

شهردار تهران اعلام کرد که در واقعه ۱۵ خرداد معادل ۱۲ میلیون و ۲۵۰ هزار ریال به تأسیسات شهری خسارت وارد شد. روز ۲۶ خرداد ۴۲ اعلام شد که رأی دادگاه نظامی مأمور رسیدگی به پرونده متهمان واقعه ۱۵ خرداد صادر گردید. دوفقره چک نیز به مبلغ یک میلیون ریال که برای ایجاد آشوب و بلوا اختصاص داده شده و نزد یکی از متهمان بود به خزانه دولت تحویل شد.

روز ۱۱ آبان ۴۲ طیب حاج رضائی و برادرش اسمعیل حاج رضائی که حکم اعدام آنها در دادگاه تجدید نظر نظامی تأیید شده بود اعدام شدند.

روز ۲۰ بهمن ۴۲ اعلام شد عده ای از عشایر فارس که به اتهام توطئه علیه امنیت کشور دستگیر و به تهران اعزام شده بودند از جمله فتح الله حیات داودی - حسینقلی رستم - حبیب الله شهبازی - سهراب ضرغامی - ناصر طاهری - باباخان امیدی - امیربهن صمصام بختیاری - ولی کیانی - فریدون جاویدی - محمد قشقائی مجدداً از تهران به شیراز منتقل گردیده تادردادگاه زمان جنگ محاکمه شوند.

روز ۲۶ فروردین ۱۳۴۳ اعلام شد بهمن قشقائی با دستبندی عده ای از اشرار مسلح جنوب به پاسگاه ژاندارمری دهرم حمله ور شد و پس از زدوخورد شدید پنج ژاندارم به قتل رسید و این گروه سپس به پاسگاه آبگرم قیرحمله کرده و با افراد پاسگاه به زدوخورد پرداختند. بارسیدن نیروی کمکی متجاسرین به محاصره افتاده و بهمن قشقائی به ناچار خود را تسلیم کرده و به دادرسی سپاه فارس تسلیم شد.

شاهنشاه به روزنامه نگاران خارجی چنین گفت (اصلاحاتی که در ایران صورت می گیرد از موفقیت های ملل متمدنی جهان در کلیه

زمینه ها الهام گرفته است و این اصلاحات امروز برای آنکه ایران جامعه ای خوشبخت و کشوری پیشرفته شود بسیار ضروری و لازم است. در ایران شاه و مردم از هم جداشدنی نیستند و من با ملت خویش همیشه تماس نزدیک دارم زیرا من پیوسته مصالح عالیه مملکت را بر همه چیز و حتی جان خود ترجیح داده ام.)



اسلام کاظمیه در روزنامه جنبش مورخ ۱۹ اسفند ۱۳۵۸ چنین می نویسد:

دکتر امینی یک بار از من استمداد کرده بود آنهم در روزهای تاریک پس از ۱۵ خرداد ۴۲ که شاه خیال خطرناکی درباره خمینی داشت. از من خواست تا می توانم به روحانیون مراجعه و اشخاص را برانگیزم تا امضاهائی در مرجعیت خمینی بدهند تا خطر رفع شود. از این جهت با بسیاری حتی گروهی از طرفداران شاه ملاقات و مذاکره کردم تا روحیه آنان را ضعیف کنم و از شرکت در فعالیت به طرفداری از شاه بازدارم. ما آن کارها را کردیم تا شاه بیفتد و رژیم شاهنشاهی از هم بپاشد. از خلیل الله رضائی و حاجی شانه چی کمک خواستم و مصاحبه با خبرنگاران خارجی را درباره زندانیان سیاسی راه انداختیم. همراه حاجی شانه چی به فکر تشجیع روحانیون و زنده کردن نماز جمعه افتادیم. کیفیت تمام ارتباطات و فعالیت های ما طوری است که از تشریح آن شرمگین نمی شوم.



سید حمید روحانی در کتابی که از طرف جمهوری اسلامی منتشر شده است چنین می نویسد:

وقتی شاه در روز ۱۹ دی ماه ۱۳۴۱ اصول ششگانه انقلاب را اعلام داشت خبرگزاریهای جهان اعلام کردند که ملت ایران با اکثریت عظیمی به ندای شاه پاسخ مثبت خواهد داد. در نظر بود با شعارهای پرزرق و برق اصلاحات و انقلاب از شاه قهرمان افسانه ای (نظیر گاندی - نهرو - عبدالناصر - سوکارنو) بسازند. نخست

وزیراعلام کرد (هرکس بایک ماده از مواد ششگانه مخالف است باید به تمام آن رأی مخالف بدهد). آیت الله خمینی دریافت نقشه خطرناکی درپیش است و با مشاوره با روحانیون به مقابله پرداخت. درجلساتی که تشکیل شد قرارشد نماینده ای بخواهند که سلیمان بهبودی به قم آمد



سلیمان بهبودی از محارم رضاشاه بود که با محمدرضاشاه همکاری نزدیک داشت. خاطراتی از رضاشاه منتشرساخته است. درجریان ۱۵ خرداد نیز چندین بار بین شاه و روحانیون واسطه مذاکره بود.

اوچندبار بین تهران به قم رفت و آمد نمود ولی از مذاکرات نتیجه ای حاصل نشد. در این میان آیت الله کمالوند از علمای خرم آباد که نفوذ زیادی در آن منطقه داشت به قم وارد و پس از گفتگو با علمای قم به دیدار شاه رفت. شاه نصایح آیت الله کمالوند را نپذیرفت و گفت اگر آسمان به زمین بیاید و زمین به آسمان برود این برنامه را اجرا خواهم کرد، اگر نکنم من از بین می روم و کسانی روی کار می آیند و به این کار دست می زنند که نه تنها هیچ اعتقادی به شما ندارند بلکه این مساجد را به سر شما خراب خواهند کرد و شما را از بین خواهند برد، روحانیون باید موافقت کنند و من هم اطمینان می دهم و موافقت می کنم که پیشنهادات روحانیون به صورتی عملی شود، روحانیون باید شاهدوستی را از علمای اهل تسنن بیاموزند که بعد از انجام هرفریضه به پادشاه کشورشان دعا می کنند ولی علمای ما چه می گویند. آیت الله کمالوند میگوید آنها مأمور رسمی دولتهایشان هستند و دعا کردن آنها به شاه روی مأموریت شان است ولی علمای شیعه در تاریخ هزارساله خود هیچگاه مأمور حکومتها نبوده اند و باید حسابها را از هم جدا کرد. اما در مورد رفتارندم چون در قانون اساسی پیش بینی نشده و شما هم به جرم انجام رفتارندم مصدق را تحت تعقیب قرار داده اید اکنون چگونه خودبه آن دست می زنید؟ شاه می گوید ما رفتارندم نمی کنیم بلکه (تصویب ملی) می خواهیم. به دنبال این مذاکرات باردیگر علمای قم اجتماع کردند. برخی معتقد به مقاومت بودند تا نظیر تصویبنامه انجمنهای ایالتی رژیم را وادار به عقب نشینی کنند. عده ای می گفتند اگر رژیم عقب نشینی نکرد چه می توانیم بکنیم، مشت بادرفش تناسب ندارد. آیت الله خمینی گفت اکنون شاه روبروی ما قرار دارد و می خواهد این برنامه را به هر قیمتی اجرا کند نباید منتظر عقب نشینی باشیم مبارزه با این برنامه از وظایف حتمی ماست زیرا خطری که اکنون ما را تهدید میکند بزرگتر از آنست که بتوان از آن چشم پوشی کرد، ماکه نمی خواهیم به جنگ توپ و تانک برویم وظیفه ما

بیدار کردن مردم است، آن وقت خواهید دید تانک و توپ حریف نمی شود. یکی از علما که در مجلس حضور داشت زیر لب گفت مثل اینکه خمینی هم وحشت کرده و جرأت رفتن به میدان را ندارد. به دنبال این اقدامات قرار شد روحانیون اعلامیه بدهند و مخالفت خود را بفراندم اعلام و آن را تحریم کنند.

آیت الله خمینی در پاسخ جمعی از بازاریان نظریه خود را چنین اعلام نمود: (مصالح و مفاسد را توسط آقای بهبودی به اعلیحضرت تذکر دادم و انجام وظیفه کردم مقبول واقع نشد اینک باید به تکلیف شرعی عمل کنم. اساساً رفراندم یا تصویب ملی درقبال اسلام ارزشی ندارد. در قوانین ایران رفراندم پیش بینی نشده و تاکنون سابقه نداشته جز یک مرتبه که آنها غیرقانونی اعلام شد، به جرم شرکت در آن جمعی گرفتار شدند. معلوم نیست چرا رفراندم آن روز غیرقانونی بود ولی امروز قانونی است. باید رأی در محیط آزاد باشد و بدون هیچگونه فشار و تهدید که در ایران عملی نیست و اکثر مردم راسازمانهای دولتی ارباب کرده و در فشار و مضیقه قرار می دهند. اساساً رفراندم برای اینست که تخلفات قابل تعقیب که ناچاراً مقامات مسئول گرفتاران می شوند لوث شود و کسانی که در مقابل قانون و ملت مسئول هستند اعلیحضرت را اغفال کرده اند که به نفع آنها این عمل را انجام دهد. مقامات روحانی برای قرآن و مذهب احساس خطر می کنند و به نظر می رسد این رفراندم اجباری مقدمه از بین بردن مواد مربوط به مذهب است. علمای اسلام وظیفه دارند هر وقت برای اسلام و قرآن احساس خطر کردند به مردم گوشزد نمایند تا در پیشگاه خدا مسئول نباشند.)

به دنبال صدور اعلامیه روحانیون درباره تحریم رفراندم روز دوم بهمن ماه ۱۳۴۱ گروهی از بازاریان و اهالی جنوب شهر در منزل آیت الله خونساری اجتماع کرده و از ایشان خواستند در برابر رفراندم شاه موضعگیری کنند و ایشان هم قبول کرده و همراه جمعیت که شعاری دادند (رفراندم مخالف اسلام است) به سوی خانه آیت الله

بهبهانی رفتند. در آنجا فلسفی واعظ گفت: اگر بدانید زیرسروش این رفرا ندم چه جنایتی می خواهند مرتکب شوند دیوانه می شوید. با این رفرا ندم باردیگر می خواهند حسین را بکشند، زینب را اسیر کنند، صحرای کربلائی برپاکنند. شما وظیفه دارید درسراسر تهران فریاد بزنید ایران کشور خفقان است. مرگ بر خفقان، از امروز بازار برای سه شبانه روز به نشانه اعتراض به رفرا ندم غیرقانونی تعطیل خواهد بود. سپس متن اعلامیه تحریم رفرا ندم به امضای آقایان خونساری و بهبهانی توسط فلسفی خوانده شد و قرار شد مردم بعد از ظهر در مسجد سیدعزیزالله اجتماع کنند. هنگام خروج از منزل بهبهانی با مأمورین زدو خوردی صورت می گیرد. آیت الله خونساری هنگام شرکت در مسجد سیدعزیزالله در میان جمعیت مورد حمله مأمورین قرار می گیرد و به خانه برمی گردد. آیت الله بهبهانی در مسجد شرکت نمی کند و طی پیامی می گوید علت نیامدن را فشار پلیس دانسته که گفته اند اگر بخواهید از خانه خارج شوید باید از روی جنازه ما عبور کنید.

به دنبال این جریانات علم نخست وزیر چنین گفت: امروز در بازار تحریکاتی می شد که هنوز واقعاً نمی دانم ریشه آن از طرف کیست؟ اعلامیه هائی علیه اصلاحات ارضی آمده و ما که در جریان دقیق اوضاع هستیم و می دانستیم که موضوع از چه قرار است؟ در این اثنا قضیه قتل ناگوار ملک عابدی در فارس پیش آمد و در آن موقع نامه ای به دست ما افتاد که این نامه به اسم يك نفری است که نمی خواهم اسم او را ببرم که متأسفانه در لباس روحانیت است با صدو ده هزار تومان پول از یکی از ولایات که يك کاری بکنید. پول ها در کشو میز بنده است که برای امور خیریه تقدیم می کنم.

روزنامه اطلاعات هم چنین نوشت: دیروز عده ای از وعاظ و طلاب و معممین، اجتماعی تشکیل داده و موجب شدند بازار بسته شود و بالا اجتماع به منزل آیت الله بهبهانی رفته و منظورشان این بود که املاک موقوفه مشمول اصلاحات ارضی نگردد. عواملی از جبهه

ملی در این جریان دخالت داشته اند. عده ای از کارگران و کشاورزان و فرهنگیان قصد مقابله با آنان را داشتند که مقامات انتظامی گفتند حفظ نظم بادولت است. علیرغم این نظر عده ای از کارگران و کشاورزان به شهرآمده و تظاهراتی علیه مخالفین (تصویب ملی) انجام شد.

در همان روز گروهی در قم با بلند کردن قرآنی در پیشاپیش جمعیت فریاد می زدند (ما تابع قرآنیم. ما فرماندم نمی خواهیم) و به طرف صحن می رفتند که مورد حمله دسته دیگر قرار گرفتند. فرماندار قم درنشستی به روحانیون گفت: برای حل مشکلات و اختلافاتی که بین دولت و روحانیون پیش آمده لازم است باشخص اعلیحضرت که به قم می آیند ملاقات نموده و اختلافات را باشخص اول مملکت در میان بگذارند. خمینی گفت با حمله مأمورین به مردم و هتک حرمت روحانیون دیگر جای تفاهم و حسن مرآده باقی نمانده مگر آنکه شاه علم را از نخست وزیری عزل کرده و به این بگیر و ببندها خاتمه دهد تاراه برای مذاکره هموار گردد. روز ۴ بهمن ۱۳۴۱ شاه به قم آمد. شهر قم به صورت یک پایگاه نظامی درآمد بود. عده ای به نام اهالی شاهدوست قم شعار (جاوید شاه) می دادند. روحانیون استقبال از شاه را تحریم کرده بودند. خیلی ها از خانه بیرون نیامدند. از جمله تولیت متصدی آستانه. شاه پس از زیارت در جلوی حرم طی نطقی چنین گفت:

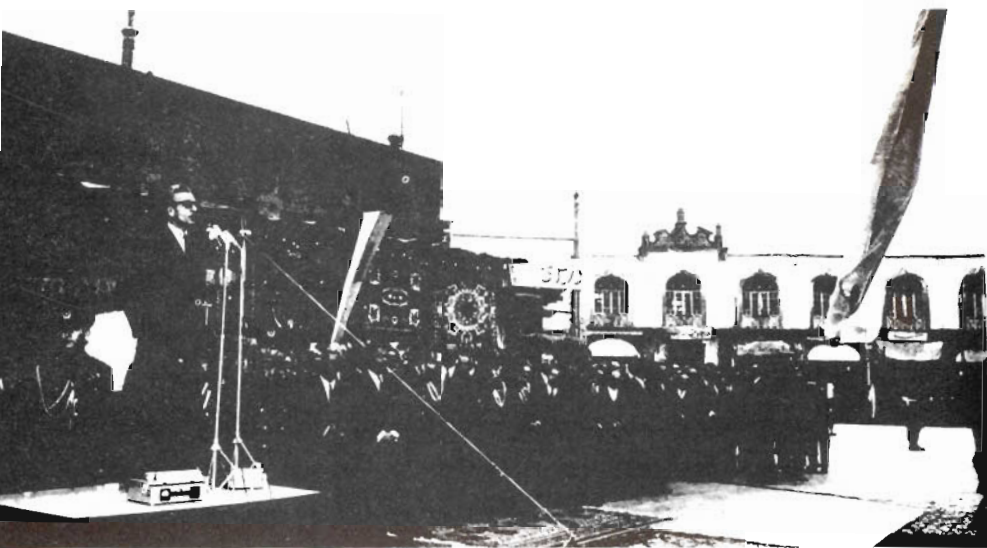
همیشه یک عده قشری که مغز آنها تکان نخورده در راه ما سنگ می اندازند. ارتجاع سیاه اصلاً نمی فهمد و از هزار سال پیش تا به حال مغزش تکان نخورده است، فکرمی کند زندگی عبارت از این است که مالی به ظلم و بیکاری و بظالت به دست آورد و سربه بالین بگذارد، ولی مفتخوری دیگر ازین رفته و در اصول ششگانه برای همه فکری شده است، این مقررات اگر از مقررات سایر ملل جلوتر نباشد عقب تر نیست. اما چه کسانی با این برنامه ها مخالفت می کنند، ارتجاع سیاه از افراد نفهمی که درک ندارند و

بدنیت هستند حمایت می کند. مخربین سرخ که تصمیم شان روشن است و اتفاقاً کینه من نسبت به آنها کمتر می باشد زیرا علناً می گویند که ما می خواهیم مملکت را تحویل بیگانه بدهیم، دروغ و تزویر درکارشان نیست ولی کسانی که غیرازاین می کنند یعنی به دروغ دم از وطن پرستی می زنند ولی درعمل به این مملکت پشت پا می زنند منظورمن از (ارتجاع سیاه) آنها هستند. دراین ۲۲ سال سلطنت من آنها چه کرده اند؟ درواقعۀ آذربایجان کجا بودند؟ من می دانم کجا بودند رفته بودند با پیشه وری ائتلاف کرده بودند. به این مملکت خیانت کردند. همین ها بودند که چندروزپیش درتهران جمعیت کوچکی ولی مضحك از مشتی بازاری ریشو راه انداخته که سروصداکنند. همین ها بودند که رفتند با پیشه وری شراب خوردند و ائتلاف کردند. امروز این آقایان ادعای وطن پرستی دارند. اینها نمی خواهند مملکت آباد شود، اینها به منافع خودفکر میکنند. سرمشق این بدبختها حکومت مصر است که برخلاف ماست. میگویند ما ارتش نمی خواهیم ولی حکومت مصر متجاوز از هزارمیلیون دلار اسلحه خریده ولی به قول این آقایان ما باید ارتش را منحل کنیم. ما ۱۵ میلیون دهقان را صاحب زمین کرده ایم ولی لیدر آقایان عبدالناصر مصری حداقل ۱۵ هزارزندانی سیاسی دارد. نه مجلسی، نه انتخاباتی، آن وقت عبدالناصر مصری ایده آل این آقایان است. ما اینجا آزاد نیستیم ولی آنها آنجا آزاد هستند. اینها البته مخالف اصلاحات هستند ولی دیگر نمی توانند کسی را اغوا کنند، اینها صدارخان تر از حزب توده هستند.

درهمان ایام درتهران انتشار داشت که علم نخست وزیر قسمتی از نطق شاه را حذف کرده که دررادیو و مطبوعات منتشر نگردد. ولی سیدجلال مدنی این قسمت از نطق شاه را چنین نقل کرده است:

(یکی دوهفته است میبینم و میشنوم عده ای مثل مارهای افسرده درحرکت هستند و چون اینها درکشفات خودشان غوطه

ورہستند باید گفت مثل شپش های افسرده ای که دارند کم کم اشعه آفتاب به آنها می خورد، مثل اینکه این بدبختها فکرمی کنند موقع خزیدن در کثافت خودشان دومرتبه رسیده است. این عناصر فرومایه با همفکران ارتجاعی خوداگراز خواب غفلت بیدارنشوند صاعقه ای چون مشیت عدالت بر سر آنها درہرلباسی که باشند فرو کوفته خواهد شد کہ شاید به این زندگی ننگین و کثافتشان خاتمه داده شود.



نطق شاه در قم به قدری تند بود کہ علم به عنوان نخست وزیر قسمتی از نطق شاه را سانسور کرد کہ در رادیو و روزنامه ها پخش نشود.



سرانجام درمیان این مخالفتها در روز ششم بهمن فرماندوم
برگذاشد.

مطبوعات و خبرگزاریهای مهم دنیا اقدام شاه را ستودند و
گفتند جبهه های مخالف در برابر سیاست قاطع شاه ایران مثل برف
در برابر آفتاب ذوب شدند. شاه ایران قائد بزرگی است که در ردیف
شاهنشاهان بزرگ ایران مقام شایسته ای را احراز خواهد نمود.
آمریکا و شوروی اقدام شاه را مورد تأیید قرار دادند.
کندی رئیس جمهور آمریکا به شاه چنین تلگراف کرد:

بیش از پیش مایه خوشوقتی است که اکثریت عظیم ملت ایران
رهبری آن اعلیحضرت را در راهی که کاملاً منعکس کننده خواسته
های آنان است مورد تأیید قاطع قرار داده اند. مسلم است که این
پشتیبانی ملی اعتماد آن اعلیحضرت را به درستی راهی که برگزیده
اند تقویت کرده و عزم شمارا در رهبری کشور به جانب پیروزی
در مبارزه ای که برای بهبود زندگانی ملت خود در پیش گرفته اید
راسخ تر خواهد ساخت.

رادیو مسکو نیز این اقدام اصلاحی شاه را ستود و گفت مردم
ایران باتأیید این اصلاحات نظرموافق خود را نسبت به ایجاد
تحولاتی در شئون کشور اظهار داشتند. اقدام ایران به منظور از بین
بردن مالکیت های بزرگ با مخالفت شدید فنودالها و سران بعضی
از قبایل مواجه شد و آنها برای حفظ امتیازات قرون وسطائی خود
ملك عابدی را در فارس ترور کردند ولی شاه گفته است که هیچ
نیروئی قادر نیست جلوی اصلاحات او را بگیرد. آنگاه رادیو مسکو
به مرتجعین مخالف اصلاحات ارضی حمله کرد.



روحانیون که در این جریان دچار شکست شده بودند يك اجتماع
۹ نفره مرکب از گلپایگانی - شریعتمداری - خمینی - شیخ مرتضی
حایری - علامه طباطبائی - سید محمد موسوی داماد - سید احمد

زنجانی - سید مرتضی لنگرودی - میرزاهاشم آملی تشکیل داده به مخالفت با رژیم ادامه می دادند .

يك اعلامیه به امضای آنان صادر شد که مضمون آن چنین بود: (تصویبنامهٔ اخیر دولت راجع به شرکت نسوان درانتخابات از نظر شرع بی اعتبار و از نظر قانون اساسی لغو است و با اختناق مطبوعات و فشارهای قوای انتظامی و جلوگیری ازطبع و نشر امثال این نصایح اقدام به نشر آن به مقداری مقدور می شود تا دولتها نگویند ما تصویبنامه صادرکردیم و علما مخالفت نکردند و به خواست خداوند متعال درموقع خود اقدام برای جلوگیری می کنند.)



روزنامهٔ اطلاعات هم درتأیید اقدامات رژیم و دولت چنین نوشت:

مذهب امری است جدا ازسیاست. سیاست سخن روز است و مذهب سخن ابدی. سیاست امروز يك چیز می گوید و فردا چیز دیگر. ولی مذهب امروز و دیروز و فردا يك چیز میگوید و بس. مظاهر سیاست با تغییر زمان عوض می شود ولی مظاهر مذهب لایتغیراست. باید دانست که دولت و روحانیت درایران به حکم موارث کهن و اصول قانون اساسی قدریشان دروحدت نظر و هم آهنگی و همکاری است. به قول خواجه نظام الملک این عمامه به آن دیهیم پیوسته است.



بافزارسیدن نوروز ۱۳۴۲ آیت الله خمینی پیشنهاد کردکه عید نوروز ۴۲ را به عنوان عزای عمومی اعلام دارند ودرنامه ای که به روحانیون شهرستانها نوشت چنین یادآور شد: (دستگاه حاکمه می خواهد احکام اسلام را از بین ببرد لذا این جانب عید نوروزرا به عنوان عزا و تسلیت اعلام ومقتضی است حضرات آقایان نیز همین رویه را اتخاذ فرمایند.)

دربسیاری ازمحافل مخصوصاً درقم پارچه سیاهی آویخته شده

بود که این شعار به چشم می خورد (امسال مسلمین عید ندارند). هنگام تحویل سال که جمعیت انبوه درصحن و مساجد اطراف موج میزد اعلامیه مخالفین پخش شد.

به دنبال آنهم جمعی از روحانیون اعلام داشتند (عید امسال مصادف با شهادت امام جعفر صادق می باشد به همین جهت امسال جامعه روحانیت عزادار بوده و عید نخواهند داشت).

در هفته اول فروردین سال ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه قم تظاهراتی به عمل آمد که بین مردم و مأمورین زدو خورد در گرفت که شایع شد چند تن کشته و مجروح شده و یکی از طلاب را هم از پشت بام به زمین افکنده اند. به همین جهت خمینی در منزل خود ضمن نطقی حادثه فیضیه قم را نمونه ای از اهانت ضد اسلامی رژیم شاه دانست و یکی از حاضران شعری خواند که يك بيت آن چنین بود (برخاک و خون کشیدند طلاب بی گناه را - آتش زدند زکینه عبا و عمامه را)

در این ضمن اعلامیه خمینی با شعار شاه دوستی یعنی غارتگری، یعنی تجاوز به احکام اسلام یعنی کوبیدن روحانیت انتشار یافت و تلگرافی به آیات عظام تهران مخابره شد به این مضمون: (حمله کماندوهای دولتی و مأمورین انتظامی با لباس مبدل به مرکز روحانیت خاطرات مغول را تجدید کرد و در روزوفات امام صادق باشعار جاوید شاه مدرسه فیضیه را در محضر قریب ۲۰ هزار مسلمان غارت نموده و شیشه های تمام حجرات را شکستند. طلاب از ترس جان، خود را از پشت بامها به زمین افکندند. عمامه طلاب را آتش زدند. کتابها و قرآنها را پاره پاره کردند. اکنون روحانیون در این شهر مذهبی تأمین جانی ندارند. طلاب از ترس مأمورین لباس های روحانیت را تبدیل نموده اند و مأمورین تهدید می کنند که سایر مدارس را به صورت فیضیه درخواهند آورد. دستور داده اند که طلاب را به اتوبوس و تاکسی سوار نکنند. در جماع عمومی مأمورین به روحانیون اهانت می کنند و فحش های

ریک می دهند. شاهدوستی یعنی غارتگری و ضربه زدن به پیکراسلام و قرآن. من به نام ملت از آقای علم شاغل نخست وزیری استیضاح می کنم. باچه مجوزقانونی دوماه قبل به بازار تهران حمله کردند؟ با چه مجوزی علماء و سایر طبقات رابه حبس کشیدند؟ با چه مجوزی بودجهٔ مملکت را خرج رفراندم کردند؟ درصورتی که رفراندم ازشخص شاه بود وبحمدالله ایشان ازغنی ترین افراد بشرهستند. من اکنون قلب خودرا برای سرنیزه حاضرکرده ام. ولی برای قبول زورگوئیا و خضوع درمقابل خارجیا حاضرنخواهیم کرد. من به خواست خدا احکام خدا را درهرموقع مناسبی بیان خواهم کرد. حکومت چندماههٔ علم اقتصاد، زراعت، صنعت، فرهنگ، دیانت مملکت را به خطرانداخته و مملکت درشرف سقوط است.



به دنبال این قبیل اعلامیه ها وتلگرافات برنامه هانی درسراسر کشور برای تعطیل و اعتصاب عمومی تنظیم گردید که جهانگیر تفضلی وزیراطلاعات طی مصاحبه ای چنین گفت:

(دولت اطلاع داشت که مخالفین اصلاحات ارضی و شرکت زنان درانتخابات، از مدتها قبل خودرا آماده کرده بودند که بازارتهران، قم، مشهد و شیرازرا به تعطیل بکشانند. برای این کار مقداری زیاد پول خرج کرده اند. اما کسبه واصناف حاضرنشدند این نقشهٔ مخالفین را عملی کنند و تمام مراکز بازرگانی و تجاری وبانکها سرگرم کاربودند. گزارشهای شهرستانها نیز نشان داد که نقشهٔ مخالفین بهم خورد. بعضیها شکایت داشتند که مخالفین اصلاحات ارضی پنجره های ما را شکسته اند. ولی پلیس نخواست دخالت کند. با اینکه مخالفین قوی هستند اما افکارعمومی ۱۵ میلیون دهقان و سه میلیون کارگر و حمایت شدید از لویح ششگانه و طرفداری شدید از آن موجب شده که مخالفین بهیچوجه جرأت نکنند دست به مبارزهٔ مثبتی بزنند. به تقاضای مردم برای پخش برنامه های رادیو ایران اکنون ۱۲ بلند گو درمیادین این شهر نصب

شده که برای مردم برنامه پخش می کنند. به طور کلی حتی يك نفرکاسب هم درمشهد و قم به همراهی فتودالها و مخالفين اصلاحات ارضی دکانش را نبسته است و اکثریت علمای حقیقی عراق هم طرفدار انقلاب هستند. شنیده ام بعضی ها درلباس روحانیت ازجانب عبدالناصر سوده‌های مادی برده اند و تشویق شده اند تاخلیج فارس راخلیج عربی بنامند وبانقلاب مقدس ایران ناچوانمردانه مبارزه کنند.)

درهمان موقع آیت الله حکیم به علمای ایران چنین تلگراف کرد: (حوادث مؤلمه پی در پی و فجایع مخربه به ساحت علمای اعلام روحانیت قم قلوب مؤمنین و متدینین را جریحه دارساخته و موجب تأثر شدید اینجانب گردیده است. حضرات آیات عظام دسته جمعی به عتبات عالیات مهاجرت نمایند تا بتوانم رأی خودرا درباره دولت صادرکنم).

خمینی چنین پاسخ داد: ما می دانیم که باهجرت مراجع و علمای اعلام مرکز بزرگ تشیع درپرتگاه هلاکت افتاده و تغییرات و تحولات عظیم رخ خواهد داد که ما از آن بیمناکیم. عجالاً دراین آتش سوزان به سربرده و با خطرهای جانی ازحقوق اسلام و تحریم قرآن کریم و استقلال مملکت اسلام دفاع می کنیم و تاسرحد امکان مرکز روحانیت را حفظ نموده امر به آرامش و سکون می کنیم. مگر دستگاه جبارراهی را بخواهد طی کند که ما را ناگزیر به مطالبی کند که به خدای تبارک و تعالی از آن پناه می بریم).

به دنبال این اقدام دراول اردیبهشت ۴۲ فرمان اعزام روحانیون مشمول قم برای رفتن به خدمت سربازی صادرشد که گروهی از آنان رادرکوچه و خیابان دستگیرکرده و به سربازخانه ها اعزام می داشتند که از جمله اکبرهاشمی رفسنجانی بود. خمینی هم اعلام کرد که شماهرکجا باشید سربازان امام زمان هستید و باید به وظیفه سربازی خودعمل کنید. وظیفه سنگین شماآماده کردن سربازان و درجه داران است. تعلیمات نظامی را باکمال جدیت دنبال کنید

شاید در بین سربازان افراد روشن ضمیر و آزادمش باشند تا بلکه به خواست خدا ایران به استقلال و سربلندی نایل گردد. همچنین در چهارم روز واقعه فیضیه چنین اعلام نمود:

مأمورین تمام قانون شکنهارا به شاه نسبت می دهند. اگر اینها صحیح است باید فاتحه اسلام و ایران را خواند. اگر صحیح نیست و اینها به دروغ جرما و قانون شکنها و اعمال غیرانسانی را به شاه نسبت می دهند پس چرا ایشان از خود دفاع نمی کنند تا تکلیف مردم با دولت روشن شود و عمال جرم را بشناسند و در موقع مناسب به سزای اعمال خود برسازند. دستگاه جبار در گذشته به اسلام و قرآن اهانت کرد و خواست قرآن را در دین کتب ضاله قرار دهد. اکنون با اعلام تساوی حقوق چندین حکم ضروری اسلام محو می شود. اخیراً وزیر دادگستری شرط اسلام و ذکوریت را از شرایط قضاوت لغو کرده است. از چیزهایی که سوء نیت دولت حاضر را اثبات می کند تسهیلاتی است که برای مسافرت دوهزار نفر یا بیشتر از فرقه ضاله قائل شده و به هر یک ۵۰۰ دلار ارز داده و قریب ۱۲۰۰ تومان تخفیف بلیط هواپیما داده اند به قصد اینکه این عده در محفلی در لندن که تشکیل می شود صد درصد ضد اسلامی است شرکت کنند. در مقابل برای حجاج بیت الله مشکلاتی ایجاد می نمایند. بسیاری از پستهای حساس به دست این فرقه است که حقیقتاً عمال اسرائیل هستند، با اسرائیل پیمان در مقابل دول اسلامی بسته می شود. من مصمم هستم که از پان نشینم تادستگاه فاسدرا به جای خود بنشانم و شما ای علمای اسلام مصمم شوید و بدانید که پیروزی باشماست. دستگاه حاکمه گمان نکند که ما در مقابل سرنیزه و تانک و توپ خلع سلاح می باشیم و کاری نمی توانیم بکنیم. باید بدانند من با این نیش قلم استخوان ارتش را به لرزه درخواهم آورد.

به دنبال این اقدامات دادسرای قم اخطاریه ای برای خمینی به

جرم اهانت فرستاد که مصطفی خمینی اخطاریه را نپذیرفت. در این موقع شایع شد شخصی که خود را دیپلمات مصری معرفی می کرد به دیدن خمینی رفت و گفت عبدالناصر آماده است که هر مقدار پول و اسلحه که می خواهید در اختیار شما بگذارد تا در این راه به پیروزی برسید. خمینی گفت نیازی به این کمکها نیست فقط مطالب ما را از دستگاههای تبلیغاتی خود منعکس سازید.



(شاه در ۲۶ اردیبهشت ۴۲ درکنگره لاینز چنین گفت: ما خواسته ایم که اجتماع ایران از تمام فسادهای مادی و اخلاقی پاک شود و نادرستی و بدفکری و ناپاک فکرکردن ریشه کن شود. افراد زیادی را از راه قانون تعقیب کردیم که باید تنبیه شوند و متأسفانه جامعه باید این قربانیها را بدهد، اگر انقلاب ما بدون خونریزی پیش رفت متأسفانه باید بگویم با خون یک عده مأمور دولت و افراد بیگناه آغشته شده و اینکاری است که چاره ای نیست و خواهد شد).



همین جریانات موجب گردید که خمینی تصمیم گرفت در روز عاشورا که مصادف با شب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود در مدرسه فیضیه به ایراد نطق پردازد و چنین گفت: در وقایع عاشوراپس از کشتن مردان دیدیم بنی امیه بچه های کوچک را اسیر کرده و زنهارا اذیت می کردند. زیرا آنها با خاندان پیغمبر مخالف بودند، نمی خواستند این اصل و نسب وجود داشته باشد.

همین فکر امروز در ایران وجود دارد. دستگاه جبار اگر با مراجع سرچنگ دارد به قرآن دیگر چه کار دارد؟ به طلاب چه کار دارد؟ سید ۱۷ ساله به شاه چه کرده بود؟ این فکر پیش می آید که آنها با اساس دین مخالف هستند. اینها نمی خواهند که قرآن در این مملکت حکومت کند و می خواهند اساس دین را در این مملکت

ریشه کن کنند. لذا عمال اسرائیل به دست ارباب خود مدرسه مارا کوبند و مارا می کوباند. آنها می خواهند اقتصاد مارا قبضه کنند و تجارت و صنعت را ازین ببرند، می خواهند در این مملکت صاحب ثروتی نباشد. در این راه تنها چیزی که مانع آنهاست قرآن و روحانیت می باشد که باید از میان برداشته شود. دولت وقت به تبعیت از اسرائیل به ما اهانت می کند. روزی که رفرا ندیم غلط و مفتضح انجام شد يك عده اراذل در قم فریاد می زدند (مفت خوری تمام شد - پلوخوری تمام شد) افرادی که در فیضیه درس می خوانند با ماهی بین سی تا صد تومان بیشتر شهریه ندارند مفتخور هستند ولی اشخاصی که میلیونها مخارج بی جای آنهاست مفتخور نیستند؟ آقای شیخ عبدالکریم حائری وقتی فوت کرد آقا زاده هایشان شام نداشتند. ما مفتخوریم؟ آقای بروجردی وقتی از دنیا رفت بابت مخارج حوزه علمیه ششصد هزار تومان مقروض بود. ما مفتخوریم ولی آنها نیکه بانکهای دنیا را پر کرده اند و کاخ های عظیم ساخته اند و باز هم ملت را نمی کنند مفتخور نیستند؟ من چقدر به این مرد گفتم رفرا ندیم نکن به صلاح خودت نیست گوش نکرد. آقا من به شما نصیحت می کنم که از این کارها دست بردار، دارند تورا اغفال می کنند. کاری نکن روزی که بخواهی از این مملکت بروی همه خوشحال بشوند. وقتی پهلوی رفت مردم خوشحال شدند. من نمی خواهم تو مثل او باشی. میل ندارم مثل پدرت باشی.

اینقدر بامت بازی نکن. با روحانیت مخالفت نکن. تو می گویی روحانیون نجس هستند اگر نجس هستند چرا مردم دست آنها را می بوسند. خدا کند جمله تو (مرتجعین سیاه مثل حیوان نجسی هستند و ملت از آنها اجتناب دارد) منظور تو علما نباشد و گرنه تکلیف ما مشکل می شود و تکلیف تو مشکل تر. ما نمی گذاریم در این مملکت زندگی کنی، ملت نمی گذارد، نکن این کارها را، نصیحت مرا بشنو، از وضع پدرت عبرت بگیر.

از من و علمای مذهبی بشنو، اینها صلاح مملکت و ملت را می خواهند.

ما مرتجع هستیم و اطرافیان تو ترقیخواه؟ تو انقلاب سیاه و سفید درست کرده ای؟ چرا این قدر مردم را اغفال می کنی؟ واللہ اسرائیل به درد تو نمی خورد. قرآن به درد تو می خورد. شنیده ام که اهل منبر را برده اند به سازمان امنیت و گفته اند به سه موضوع کاری نداشته باشید. (باشاه کاری نداشته باشید - همچنین با اسرائیل و دیگر اینکه نگویند دین درخطر است). تمام گرفتاریهای ما مربوط به این سه موضوع است. به هرکه می گوئیم می گویند شاه گفته مدرسه را خراب کنید. شاه گفته علما را بکشید. آن مردک که حالا اسمش را نمی برم بماند، آمد و فرمان داد در فیضیه تمام حجرات را خراب کنید و اینها را از زمین بپرید که دشمن اعلیحضرت هستند. وقتی اعتراض می کنیم می گویند اعلیحضرت فرموده اند. آیا اینها دشمن اعلیحضرتند و اسرائیل دوست اعلیحضرت، مگر شما اسرائیلی هستید؟

هر وقت دادم گوش آن مردک را که فرمان داد بریدند اسمش رامی برم.

شاید به نظر سازمان امنیت شاه یهودی باشد. این که ادعای اسلام می کند ظاهری است. شاید سرتی در کار باشد. سازمان امنیت می خواهد شاه را از نظر مردم بیاندازد و می خواهد شاه را از میان بردارد. این مطالب را برسانید به این آقا، شاید از خواب بیدار شود. چرا همه چیز را به گردن شاه می اندازید؟ اگر روزی اتفاقی برای شاه بیفتد یک نفر از اینها که اطراف تور گرفته اند با تو نمی مانند و باتو نیستند. اینها نوکر و دلال هستند. اینها وفا ندارند. اینها نوکر لیبره اند. از وضع ایران و ملت بسیار متأسفم، همچنین از اوضاع خراب مملکت و وضع هیئت دولت.

درهمین ایام یعنی در شب عاشورا مطابق با ۱۲ خرداد فلسفی در مسجد سیدعزیزالله چنین می گوید:

من در این شب عاشورا در این منبر دولت را استیضاح می کنم. می دانم که استیضاح باید از طرف وکیل مجلس صورت گیرد ولی چون قدرت وکیل بسته به موکلین دارد که شما مردم هستید و من از طرف شما دولت علم را استیضاح می کنم. قانون اساسی ما مذهب را آئین جعفری دانسته و اگر علمای شیعه طبق قانون اساسی با هر قانونی مخالفت کردند دیگر جنبه قانونیت ندارد. در قانون اساسی هیچ قدرتی به اندازه قدرت روحانیت نیست که یک مجتهد می تواند مصوبه مجلسین را بشکند. استیضاح من در ۱۰ مورد می باشد:

- ۱ - تخلف از قانون - چرا دولت تصویب نامه های خلاف شرع می گذراند. به چه مجوز شرعی و قانونی مراعات قانون را نمی کند؟
- ۲ - کوتاهی دستگاههای فرستنده - چرا دولت اجازه نمی دهد نظریات علماء درجراید و رادیو منعکس گردد؟
- ۳ - کنترل چاپخانه ها - چرا مطابع اجازه ندارند نظر علماء را چاپ کنند؟
- ۴ - جرم پخش اعلامیه مراجع عالیقدر - دولت به چه مجوزی آنها را که اعلامیه چاپ کرده و پخش نموده اند کتک می زند؟
- ۵ - مدرسه فیضیه - چرا مدرسه فیضیه قم را خراب کردند و طلاب را مجروح نمودند و طلبه ها را ازیام به پائین انداختند؟ چرا دولت از قدرتهای نظامی و انتظامی درمجرای غلط استفاده می کند؟ آنها دربی سیم می گفتند ما برقم مسلطیم. قم تسلیم شد. ما غلبه کردیم.
- ۶ - سربازی طلاب - دولت باید جواب بدهد که چرا طلاب را بدون موازین قانونی به سربازی برده اند؟ این جنگ با امام صادق است.

۷ - ایجاد محیط رعب و وحشت درقم - آنهائی که ازقم آمده اند می گویند مردم قم مثل مردمی بودند که لشگر اجنبی با تانک و زره پوش به آنها حمله بردند. قدغن کردند تا ۴۸ ساعت اتوبوسها و تاکسی ها طلاب را سوارنکنند. طلاب زخمی را از بیمارستان بیرون ریختند. وای بر مملکتی که این قدر زیر چکمه شکنجه و قانون شکنی و نادرستی و تجاوزگرفتار باشد.

۸ - دیکتاتوری بریازاریان - چرا بعد از این که به پشتیبانی از روحانیت سه روز بازار بسته شد نمی گذارند مردم مغازه هایشان را بازکنند؟

۹ - جلوگیری از عزاداری - چرا در اکثر ولایات اجازه عزاداری نمی دهند؟

۱۰ - زندانیان بی گناه - چرا يك عده مردم محترم و بیگناه و بدون تعیین تکلیف درگوشه زندان هستند. مگر قانون اساسی نمی گوید نمیشود از کسی سلب آزادی کرد؟ موارد زیادی هست ولی من این ده ماده را نوشته ام و شما سه بار بگوئید (صحیح است) که معلوم شود ملت دولت را استیضاح کرده است.

پس از این بیانات خمینی به فلسفی چنین نوشت: (از بیانات حساس جنابعالی در این وقت اختناق تشکر می کنم. امروز روزی است که مبلغین و خطبا باید دین خود را ادا کنند. ازقرار معلوم اغلب گویندگان باهم هم آواز هستند. امیدوارم آنهائی را که از حبس و زجر خوف دارند بیدار فرمائید. ضمناً برای تجدید ساختمان فیضیه قم حسابی دربانک صادرات قم باز شده تذکری به مسلمین بدهید که کمک کنند).

آیت الله شریعتمداری نیز به فلسفی چنین نوشت: از بیانات مفید و موثر جنابعالی در این شرایط که متدینین در زحمت و جامعه روحانیت در شرایط بسیار مشکل به سر می برند و آزادی اظهار عقیده و دفاع از اسلام را ندارند تشکر می کنم. امروز روزی است که اسلام به مساعدت جمیع طبقات و تمامی افراد احتیاج دارد و

دوران غفلت و سستی منقضی شده است.



نشریات جمهوری اسلامی چنین نوشته اند: به علت همین اقدامات سرانجام دولت علم تصمیم گرفت گروهی از مخالفین را که فعال ترین آنها خمینی بود دستگیر کند. شب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مأمورین برای دستگیری او به قم رفتند. گزارش مطبوعات مختلف حاکی است که ساعت ۲ بعداز نیمه شب ۱۵ خرداد چندکامیون نظامی در پیرون سهر قم توقف نموده و عده ای سرباز و کماندوهای مسلح به سمت خانه او می روند. از سرکوچه تا درب منزل که صدمترفاصله داشت تحت کنترل قرار گرفت و دراطراف منزل و باغ اناری که پشت منزل قرار داشت مأمورین سنگر گرفتند. به سرعت منزل اشغال گردید. ولی خمینی در خانه فرزندش مصطفی بود که کماندوها به آنجا رفتند که وقتی با او روبرو شدند درحیاط منزل خوابیده بود و گفت مصطفی بلند شو مثل این که مأمورین آمده اند. چون صدای گفت و گو درخارج از منزل شنیده می شد به مأمورین گفت (خمینی من هستم. چرا مردم را کتک می زیند؟ کتک زدن عمل وحشیانه است) چون کوچه تنگ بود آنها با فولکس واگن وارد کوچه شده و خودرا به منزل رسانیده بودند که خمینی را سوار فولکس واگن کرده می خواستند ببرند. مصطفی خمینی که از بالای بام خانه ناظر جلب پدرش بود می خواست خودرا از ارتفاع ۵ متری به داخل کوچه پرت کند و مانع بردن پدر بشود که با اشاره پدرمنصرف شد. یکی از کماندوها هفت تیر خودرا درآورد و به او گفت اگر تکان بخوری آتش می کنم. با این طرز خمینی را دستگیر کرده با اتومبیل بنز ازقم به تهران آوردند که ساعت ۵ صبح به باشگاه افسران رسید وعصر روز ۱۵ خرداد او را به پادگان قصربردند.

صبح زود مصطفی خمینی به صحن آمد و به مردم گفت:
(خمینی را دستگیر کرده به تهران بردند) با این طرز تظاهرات درقم

شروع شد. عده ای به منزل گلپایگانی و شریعتمداری و مرعشی رفته قصد تظاهرات داشتند.

يك شاهد عینی از قم می گوید: ساعت ۶ صبح وقتی از توقیف آقا مطلع شدیم به خیابانها ریختیم. گروهی با کفن سفید آمده بودند و عده ای هم پیراهن سیاه ساده به تن داشتند که بین آنها بامامورین زدو خورد درگرفت و شیشه چند مغازه و بانک شکسته شد. مردانی خنجر به کف داشتند و زنها هم گریه می کردند. در اثر زدو خورد و تیراندازی مأمورین عده ای کشته شدند و نام آنها چنین است. حسین روزنامه فروش - قاسم نجار - حسین سقط فروش - رحیم بنا - محمد آهنگر که سنشان از ۲۰ سال زیادتر نبود.



در تهران نیز تظاهرات دامنه داری صورت گرفت که روزنامه اطلاعات چنین نوشت: روز ۱۴ خرداد شهربانی کل کشور اخطار کرد که چون بعضی از دستجات که برای عزاداری حرکت می کنند شعارهایی می دادند که جنبه سیاسی داشت از این جهت تظاهرات در خیابانها ممنوع شد و قوای انتظامی از حرکت دستجاتی که شعار سیاسی می دهند جلوگیری می کند.

روز ۱۵ خرداد يك گروه ۲۰۰ نفری با پاره آجر از گلوبندك به طرف سرپاز ها حمله کردند که چون آنها دستوری نداشتند اقدام به تیراندازی هوایی کردند. افراد نیروهای انتظامی از سه طرف (گلوبندك - سبزه میدان - بازار) در محاصره قرار گرفتند که در اثر زدو خورد يك افسر و چند سرپاز مجروح شدند. حدود ساعت ۱۲ يك دسته ۱۵۰ نفری وارد دادگستری شده بایگانی دیوان کیفر را آتش زدند. عده ای از تظاهر کنندگان در پارک شهر بانفت و بنزین سالن ورزشی را آتش زدند. مهاجمین که پیراهن سیاه به تن و چماق به دست داشتند پس از شکستن دروینجره وزارت کشور به سوی اداره تبلیغات در میدان ارك حمله کردند ولی در اثر مقاومت مأمورین عقب نشستند. سپس مهاجمین با جبه های تلفن و

کیوسکهای فروش بلیط اتوبوس و یک اتومبیل آپاش را آتش زدند. کلیه اتومبیلهای دوطرف خیابان که پارک شده بود آتش زده و یا درهم شکسته شد. دسته ای از تظاهرکنندگان می خواستند پمب بنزین جلوی مجلس را آتش بزنند. تظاهرکنندگان با چوب و چماق شیشه ساختمان ها و سینماها را شکسته و چند مغازه را غارت کردند. از نحوه عملیات معلوم بود که مرکز ستاد سرچشمه است. مقارن ظهر یک اتوبوس حامل افسران و سربازان نیروی هوایی در سرچشمه مورد حمله قرار گرفت و ستوان یکم مستوفیان باسنگ و چوب به قتل رسید. در پارک شهر یک اتومبیل حامل دوشیزگان مورد حمله قرار گرفت ولی پلیس آنها را نجات داد. در اثر این وقایع عده بیشماری به قتل رسیدند.

رویتر گزارش داد که هواداران خمینی رهبر مذهبی ایران که به علت بازداشت او قیام کرده اند به مسلمانان اطمینان داده اند که اگر در این راه کشته شوند یکسر به بهشت خواهند رفت.

یونایتد پرس از تهران گزارش داد که افراطیون مذهبی به مردم توصیه می کردند که اقدام به جهاد نمایند. حدود ۱۵۰ نفر از روحانیون و تظاهرکنندگان توقیف شده اند که در دادگاه نظامی محاکمه خواهند شد.

روزنامه ایزوستیا ارگان دولت شوروی نوشت که روحانیون مرتجع آشوب و بلوا برپا کردند. آنها برای مبارزه با اصلاحات ارضی از ایام سوگواری استفاده نموده و جوانان متعصب را به تظاهرات وادار نمودند.

راديو مسكو گفت عناصر ارتجاعی که از اصلاحات ارضی و تساوی حقوق زنان با مردان ناراضی هستند در تهران و قم و مشهد تظاهرات خیابانی برپا کردند. عناصر ارتجاعی شهر را به آتش کشیده و مغازه ها و اتومبیلها را درهم شکستند.

روزنامه لوموند نوشت خمینی شاه را به قاتلین امام حسین تشبیه کرده که پلیس حرف او را قطع کرد. خمینی از مردم خواست

که مأمورین شاه را خفه کنند و مردم هم حمله کردند که پلیس عقب نشینی کرد. سپس خمینی رادستگیر کردند. بر روی پرچم های عزاداری عکس خمینی بود. مردم فریاد می زدند (خمینی امام ماست - مصدق رهبرماست) دراینکه بعضی ازتجاروملاها که وابسته به مالکین هستند دراین تظاهرات شرکت داشتند شکی نیست. تظاهرکنندگان می خواستند رادیو دولتی را بگیرند که موفق نشدند. دادگستری تعداد تلفات را ۷۴ نفر اعلام کرد که ۶۰ نفر درتهران و ۱۴ نفر درقم بوده ولی به نظر می رسد که تعداد کشته شدگان زیادتر باشد.



هاشمی رفسنجانی پس از سقوط رژیم درباره حادثه ۱۵ خرداد چنین می گوید: وقتی امام رادستگیرکردند ما ۵۰ نفر ازطلبه های قم درباغشاه سرباز وظیفه بودیم. چون لشگر گارد اینجا بود ما خیلی ازجریانات را می فهمیدیم. دردهه محرم به قم خدمت ایشان رفتیم گفتند برای شما وظیفه تعیین نمی کنم اما برنامه ای داریم که به همین زودیها ازآن مطلع خواهید شد. آن روزها باغشاه تبدیل شده بود به یک مسجد که وقتی فرمانده نیروی زمینی وارد شد دید که پنجاه دسته روضه خوانی تشکیل شده است که هریک از ما ۵۰ طلبه یک دسته را اداره می کردیم. یکی ازواحد ها چتربازها بودند. برای تیراندازی به چیتگر رفته بودیم. روی بعضی چادرها شعارهایی به نفع امام و علیه شاه نوشته شده بود. آن را به حساب ماطلبه ها گذارده بودند. به همین علت جلسات تعطیل شد. ما فهمیدیم حوادث مهمی درپیش است. تمام مرخصیها لغو شد. دولت مقدار زیادی نیرو درروز ۱۵ خرداد برای سرکوبی فرستاد که حتی سربازکم آمد که نوبت مارسید که فقط دوماه خدمت کرده بودیم. زیرا ما را ۲۱ فروردین به سربازی آورده بودند. تعلیمات سطحی و تیراندازی را هم دیده بودیم. برای تفنگهایمان خشاب هم داده بودند و ما را سوار کامیون کردند. ما مقصد داشتیم اگرآمدیم جور دیگر عمل کنیم.

ولی وقتی متوجه شدند که ما طلبه هستیم ما را برگرداندند و برای هر کدام ما دونگهبان گذاردند که به پمب بنزین و زاغه های مهمات نزدیک نشویم.

بعد از انقلاب از صورتجلسات دولت علم فهمیدیم که علم در جلسه دولت گفته بود ما پیش از محرم می خواستیم خمینی را دستگیر کنیم فکر کردیم شاید روزهای محرم ما را دچار مشکل کند گفتیم باشد بعد از محرم.

علم نخست وزیر بعد از دستگیری گروهی از روحانیون گفت: (ملاها مانند موش دردست ما هستند. همه ملاها معیوب نیستند ولی بسیاری از آنها فاسد و کثیف می باشند)

اسامی دستگیرشدگان چنین بود:

آیت الله خمینی - آیت الله قمی - شیخ مرتضی مطهری - محمدتقی فلسفی - مکارم شیرازی - شیخ حسین غفاری - شیخ عباسعلی اسلامی - شیخ حسین خندق آبادی - سید عزالدین زنجانی - شیخ علی اصغر اعتمادزاده - سید عبدالکریم هاشمی نژاد - شیخ فرج الله واعظی - سیداحمد حسینی - شیخ علی موحدی ساوجی - شیخ علی اکبر مهدوی خراسانی - شیخ محمدحسین بکائی - شیخ محمود وحدت - شیخ عیسی اهری - شیخ محمود صالحی - سید محمد صدری.

آیت الله خونساری از طرف علما به دیدن زندانیان می رود و خطاب به افسران می گوید به رؤسایتان به گوئید امروز نوبت ماست ولی فردا نوبت شما خواهد بود، تاسرکارهستید وضع زندان را سرو صورتی بدهید تا وقتی خودتان به اینجا آمدید مانند ما دچار ناراحتی نگردید. آیت الله گلپایگانی هم طی تلگرافی اظهار تأسف می کند. در شیراز نیز آیت الله دستغیب و فرزندش سیدهاشم و مصباحی واعظ دستگیر و با هوایمای نظامی به تهران آورده شده و به زندان قزل قلعه منتقل می گردند.

آیت الله شریعتمداری چنین اعلام کرد: خبر دستگیری آیات عظام خمینی - قمی - محلاتی - دستغیب تولید تأسف فراوان کرده است. دستگاه دولتی شروع به نشر اکاذیب و افترا نموده اند لذا نکات زیر را یادآور می شوم:

اعتراضات روحانیون مورد تأیید عموم مسلمانان جهان و علمای شیعه است و آنها با هیچیک ازدول خارجی و عمال آنها ارتباطی ندارند. اعتراض علما این است که نباید اجازه داده شود مملکت ما مورد نفوذ اسرائیل باشد. کشتارقم و تهران و تبریز و شیراز را تقبیح می کنم. اقدام دستگاه تبلیغاتی دولت که این کارها به تحریک مالکین بزرگ بوده و عمل ارتجاعی است صحت ندارد. علما از اینکه رعایا صاحب زمین و ملک باشند مخالف نیستند زیرا علما با دهقانان بیشتر درارتباط هستند تا با مالکین. علما با آزادی زنها مخالف نیستند ولی این آزادی که منظور نظردولت می باشد ضدآزادی است. علمای شیعه هدف ارتجاعی ندارند و ضد آزادی و ضدترقی هم نیستند و با هراصلاحی موافقت دارند. اعتراض علما این است که چرا قانون اساسی اجرا نمی گردد؟ چرا روزنامه ها درسانسور است؟ دوران زور و سرنیزه گذشته است. ماخواستار آن هستیم که نماینده ای ازطرف دولت و نماینده ای از طرف ما تعیین شود و درمحکمه ای خارج از نفوذ دولت محاکمه قانونی کنیم. اگر محکوم شدیم قول می دهیم که رفع ید کنیم یا اینکه دولت موافقت کند افکار ما ازادیو ها و روزنامه ها منتشر شود. مطابق قانون اساسی علماء طراز اول مصونیت داشته و حبس و تبعید و توقیف آنها مخالف قانون است و باید بدون قیدو شرط آزاد شوند. روحانیت شیعه ازتمام تهمتها مبری هستند با هیچ دولت و هیچ حزبی و مالکین بزرگ ارتباط ندارند، خود حزب بزرگی هستند. به همین جهت روحانیون بزرگ شهرستانها برای پشتیبانی از مراجع دینی به تهران آمده اند ولی آنها را ملزم کرده اند که باز گردند. کلیه روحانیون با انتشار اعلامیه های مکرر خواستار آزادی

آقای خمینی و سایر روحانیون هستند.

سایر جمعیتها از قبیل نهضت آزادی به رهبری مهندس بازرگان و حزب زحمتکشان به رهبری دکترقائمی اعلامیه های انتشار داده که از جمله دکترقائمی چنین اعلام داشت:

کمیته مرکزی حزب زحمتکشان مرجعیت تامه آیت الله خمینی را رسماً اعلام و هر تصویبنامه یا آئین نامه دولت را که منطبق با قانون اساسی و قوانین موضوعه نباشد باطل و بلا اثر می داند.



یکی از کارمندان نخست وزیری خاطره خود را برایم چنین نقل کرده است:

آن روز بر حسب عادت پیش از آغاز وقت اداری به نخست وزیری رفتم. دفترکارم در سالن بزرگی مجاور اتاق نخست وزیر بود و هر کس برای ملاقات نخست وزیر می آمد در آنجا به انتظار می نشست.

آن روز علم برخلاف معمول خیلی زود و شاید هنوز وقت اداری شروع نشده بود به نخست وزیری آمد. بلافاصله آرام وزیر خارجه هم رسید که مستقیم به اتاق نخست وزیر رفت.

در همان موقع یکی از پیشخدمت های نخست وزیری با نگرانی و اضطراب آهسته گفت: می گویند در شهر بلوا شده و جمعیت از جنوب شهر حرکت کرده به شمال می آیند. در همین موقع پاکروان رئیس ساواک آمد و از پیشخدمت مخصوص نخست وزیرخواست که حضور او را اطلاع دهد. پیشخدمت برگشت و گفت (عرض کردم) منظور این بود که اجازه حضور داده نشده باید منتظر بنشینید. به فاصله کمی نصیری رئیس شهربانی آمد. پیغام را داد و او هم همان جواب را گرفت. پاکروان در اتاق کارمن نشست ولی نصیری به اتاق محل تشکیل هیئت دولت رفت که در آن ساعت کسی آنجا نبود. چند ساعت گذشت. کم کم صدای مهمه جمعیت که به کاخ های سلطنتی و نخست وزیری نزدیک شده بودند شنیده می شد.

علم با آرام خلوت کرده بود و اجازه ورود حتی به رئیس ساواک و رئیس شهربانی در آن دقایق حساس داده نمی شد. ساعت از ۱۱ گذشته بود که پیشخدمت آمد و پاکروان و نصیری را خواست که متفقاً وارد اتاق نخست وزیر شدند و بلافاصله همراه علم و آرام خارج گردیدند. معلوم شد آنان را برای مذاکره و مشاوره و حتی کسب خبر نخواستند. نخست وزیر و وزیر خارجه کارشان تمام شده بود و درحال بیرون آمدن از اتاق رؤسای ساواک و شهربانی را خواسته بودند.

معمولاً علم روزها با اتومبیل شخصی خود که یک مرسدس بنز شکاری بود و خودش می راند به نخست وزیری آمد و رفت می کرد. ولی آن روز دستور داد که اتومبیل مخصوص نخست وزیر را که کادیلک بزرگی بود آوردند و شماره یک پرچم را هم به جای پلاک شخصی که به آن زده شده بود نصب کردند. آن روزها به علت تهدیدها و ترورها همه مقامات عالی دولتی با اتومبیل دولتی ولی با نمره شخصی حرکت می کردند که شناخته نشوند. همان روز پاکروان با یک مرسدس بنز خاکستری مستعمل و نصیری با یک جیپ درسته که داخل آن از خارج دیده نمی شد با نمره شخصی و آرام و وزیر خارجه هم با بیوک سیاه رنگ وزارت و پلاک شخصی به نخست وزیری آمده بودند.

علم و پاکروان با اتومبیل نخست وزیر و پلاک شماره یک پرچم و نصیری با جیپ خود به شهربانی رفتند. از آنجا وسیله ارتباط با نقاط مختلف شهر تهران برقرار شد. نخست وزیر دستور تیراندازی و مقابله با تظاهر کنندگان را صادر کرد و در پایان کار در همانجا ماند و بر جریانات دقیقاً نظارت نمود.

پس از متفرق نمودن تظاهر کنندگان علم به نخست وزیری برگشت و در همان اتاق کارش یک تختخواب سفری زده شد و بالباس استراحت کرد. دویا سه شب دیگر وضع به همین منوال گذشت و بیش از ۴۸ ساعت در دفتر کارش حضور داشت.

آن روز این سؤال در ذهن من مطرح شده بود که چرا نخست وزیر به جای مذاکره و مشاوره با مسئولان امنیتی که رئیس ساواک و رئیس شهربانی و فرماندهان نظامی بودند فقط با وزیر خارجه خلوت کرده بود؟ و چرا ساعتها مذاکرات با وزیر خارجه در خلوت ادامه یافت؟ حال آنکه در آن دقایق حساس با آن تظاهرات دامنه دار هر لحظه برای دولت اهمیت حیاتی داشت. واقعیت این است که نتوانستم جوابی بیابم.

بعد از انقلاب وقتی کتابهای سولیوان و پارسون سفرای آمریکا و انگلستان در ایران را که درباره انقلاب نوشته اند مطالعه کردم و هم چنین کتابی را که کرومیت روزولت درباره کودتای ۲۸ مرداد نوشته است خواندم متوجه شدم که روحیه شاه طوری بود که در مواقع بحرانی خیلی متزلزل می شد و قادر به تصمیم گیری نبوده است. به جای مقابله با حوادث ترجیح می داده که از کشور خارج گردد که مقامات انگلیس و آمریکا از او حمایت کنند و اگر می باید اقدامی هم برای مقابله با بحران به عمل آید از طرف نمایندگان سیاسی دو کشور مورد تأیید قرار گیرد.

تصور می کنم که در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شاه دچار همان تزلزل در تصمیم گیری شده بود و احتمالاً بیشتر در مورد خارج شدن از کشور فکر می کرد تا مقابله با تظاهرات. اما علم اصرار داشته که مقابله و مقاومت شود و برای تقویت روحیه شاه در آن چند ساعتی که با آرام خلوت کرده بود در تماس با سفارتخانه های انگلیس و آمریکا بوده و احتمالاً تماسهایی بین تهران و لندن و تهران و واشنگتن برقرار گردیده و تأیید و پشتیبانی هائی به شاه داده شده بود که موافقت کرد تظاهرات سرکوب گردد. شایعاتی هم درباره وقایع آن روز انتشار یافت که گفته می شد شاه با تیراندازی و مقابله با حوادث و خونریزی موافق نبوده است.

علم در خاطراتش چنین می نویسد:

من به شاه یادآور شدم که باید در مقابل ملاها مقاومت کرد. اگر به خاطر داشته باشید در واقعه ۱۵ خرداد که من نخست وزیر بودم گفتم باید با تمام قوا این شورش را سرکوب کرد. من مسئولیت این کار را قبول می‌کنم. اگر موفق شدم که انجام وظیفه بوده است ولی اگر شکست خوردم مسئولیت را بعهده من بگذارید و مرا اعدام کنید. شاه گفت به خاطر دارم و موافقت کرد. با تمام قوا شورش را سرکوب کردم و حدود ۹۰ نفر هم کشته شدند ولی کشور از هرج و مرج نجات یافت. اگر قدری عقب نشینی می‌کردیم شورش سراسر کشور را می‌گرفت و رژیم سقوط می‌کرد. تنها اعلیحضرت بود که از اقدام من حمایت کرد نه کسی دیگر.



عده ای معتقدند که اگر آن روز علم برای مقابله با آشوبگران شاه را متقاعد نکرده و مسئولیت امور را شخصاً به عهده نمی‌گرفت و دستورات صریح و اکید به مأمورین انتظامی نمی‌داد شاید واقعه بهمن ۵۷ در همان ایام صورت می‌گرفت و یا لااقل دامنه تظاهرات خیلی وسعت می‌یافت. ولی همکاری و هم‌آهنگی سازمانهای انتظامی موجب گردید که شورش ۱۵ خرداد ۴۲ سرکوب شد و تا سال ها از خمینی و مخالفین رژیم غیراز صدور چند اعلامیه مخالف خبری نبود.



سرلشگر پاکروان هم گفت توده مردم با این تظاهرات موافق نبوده اند. دستگیری عده ای از محرکین برای حفظ مصالح عالییه کشور بوده است. اخیراً روش بعضی از روحانیون طوری بوده که اشکالات قابل ملاحظه ای ایجاد کرده است. آنها خواسته اند با استفاده از نفوذ معنوی خود تلاش مذبوحانه ای به کار برند و برخلاف اراده ملت جلوی اقدامات آزادی بخش اعلیحضرت را گرفته و امیال پلید خود را ارضاء نمایند. چون ضامن ثبات و امنیت و حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران با شخص شاهنشاه می

باشد آنها حملات خود را متوجه مقام سلطنت نموده اند زیرا اطمینان دارند که با تضعیف سلطنت پایه و اساس ایران را متزلزل می نمایند. پاکروان پس از حمله شدید به خمینی و اشاره به اینکه با وجود رأفت و نوع دوستی اعلیحضرت عدم اقدام به شدت عمل را اشتباه می دانم و تصور می شد با صبر و حوصله و با کمک روحانیون حقیقی می شد جلوی عملیات خائنین را گرفت ولی حال معلوم شده که این عمل اشتباه است و باید شدت عمل به خرج داد، دیگر گذشت مورد ندارد، چنانکه آقایان خمینی و قمی دستگیر شده اند. با اینکه اینها مقام ارجمندی در عالم روحانیت پیدا کرده اند ولی می خواستند بلوایی راه بیاندازند. اینها بدون در نظر گرفتن مصالح کشور با عناصر مرتجع همدست شده و از هر اقدام و تهمتی کوتاهی نکردند، حتی کار به جایی رسید که با عوامل خارجی تماس گرفته و نقشه هائی داشته اند. در تظاهراتی که در قم و شهرری و تبریز روی داد ثابت شده که توده مردم موافق این جریانات نیستند.



علم نخست وزیر گفت: پانزده نفر از پیشوایان مذهبی که در آشوبهای ضد دولتی اخیر شرکت داشته اند تسلیم دادگاههای نظامی خواهند شد که ممکن است حکم اعدام داشته باشند. ما کلیه رؤسای آشوبگران را دستگیر کرده ایم.



شاه طی مصاحبه ای چنین گفت: متأسفانه کسانی که بساط ۱۵ خرداد را به راه انداختند بعضی شان از خارجها پول گرفته بودند. یک نفر شیعه پول بگیرد از یک نفر غیر شیعه و برضد جامعه خودش اقدام کند. بعضی از دستگیرشدگان می گفتند به ما ۲۵ ریال دادند و گفته اند در خیابانها بدوید و بگوئید زنده باد فلانی... این خونهایی که ریخته شده به گردن آنهاست. کسانی که این بساط را راه انداخته اند به زودی به سزای اعمال خود خواهند

رسید. این بهترین نمونه اتحاد نامقدس دوجناح ارتجاع سیاه و قوای مخرب سرخ بود که با پول دسته ای از ملاکین مشمول اصلاحات ارضی و خارجیها انجام گرفت. این غائله به تحریک شخصی صورت گرفت که مدعی روحانیت بود و ارتباط مرموزی با عوامل بیگانه داشت و رادیوهای حزب توده یعنی حزبی که باخداشناسی مخالف است از او تجلیل کردند و او را به عرش رسانیدند ولو اینکه تحریکات این شخص از جای دیگرآب می خورد.



سفارت ایران در بغداد چنین اعلام کرد: در تاریخ ۱۱ خرداد ۴۲ شخصی به نام عبدالقیس جوو جو معروف به محمد توفیق التیاسی از بیروت با هواپیما به تهران وارد شد که یک میلیون تومان ارزهای مختلف همراه داشت که مورد سوءظن مقامات قرار گرفت و اعتراف کرد که مبلغ مزبور از طرف عبدالناصر برای افراد معینی به تهران فرستاده شده که این اسناد در دادگاه محاکمه متهمین ۱۵ خرداد ارائه خواهد شد.



مجله (اخبارروز) به قلم یکی از کسانی که آن روزها در جریان کارهای مملکت بود مطالب زیر را منتشر ساخته است:

مقارن با شورش خرداد ۱۳۴۲ مقامات کنسرسیوم نفت ایران برای تجدید قرارداد به تهران آمدند و پیش نویس قراردادی را هم همراه داشتند که ایران با آن موافق نبود. انگلیسها که می دیدند وضع با اصلاحات ارضی دچار تشنج شده و مالکین بزرگ هم با آنها در ارتباط بودند به فکر افتادند که ملاحهارا علیه دولت به فعالیت وادارند. به همین جهت به دنبال خمینی رفتند. تصادفاً در همین موقع هم ارسنجانلی دستور می دهد که مأمورین اصلاحات ارضی به خمین بروند و ملک متعلق به خمینی و خانواده اش را هم تقسیم کنند. خمینی دستور می دهد که مأمورین اصلاحات ارضی را به ده راه ندهند. مأمورین به کمک ژاندارمها قانون را اجرا و از

خمینی و بستگانش خلع ید می کنند. خمینی درقم از روحانیون علیه اصلاحات ارضی فتوا می خواهد که زیربار نمی روند. یکی از دوستان می گفت روزی در محضر آیت الله بروجردی بودم که ملائی وارد شد و زیرگوش آیت الله مطلبی گفت که خیلی عصبانی شد و گفت آقا سیدروح الله می ترسم تو با این کارهایت حوزه علمیه قم را تعطیل کنی و سپس دستور می دهد که خانه اش را ترک کند. خمینی دنبال کار را گرفت تا واقعه خرداد پیش آمد و حدود دوهزار کفن پوش برای جهاد علیه اصلاحات ارضی به تهران آمدند. مقامات کنسرسیوم که می دیدند مقامات ایران دارند ازپای درمیآیند مبالغی پول توسط شخصی که می شناسم در اختیار آنها قرار دادند و حتی قول دادند که مقداری اسلحه هم خواهند داد. قرار بود غروب روز ۱۶ خرداد این اسلحه ها تحویل شود. واسطه امر به سفارت انگلیس برای دریافت اسلحه مراجعه می کند که به روز بعد موکول می کنند ولی در این زمان مذاکرات ایران و کنسرسیوم به نتیجه می رسد و شورش سرکوب می گردد. وقتی انگلیسها به نتیجه رسیدند خود را کنار می کشند. آن وقت شایع می گردد که تیموریختیار از عراق به شورشیان کمک کرده و نقش مهمی در این واقعه داشته است.



روزنامه دی ولت چاپ آلمان نوشت: برخلاف گزارشهای سابق که خبر داده بود شاه روز ۱۵ خرداد همراه شهبانو و فرزندان به کاخ سعدآباد رفته اند در کاخ سلطنتی تهران مانده و همراه نخست وزیر و دولت و سازمانهای انتظامی به سرکوب و شورش پرداخته و به مأمورین انتظامی دستور داده شده بود که هرگونه اغتشاش را در نطفه خفه کنند. تظاهر کنندگان در مقابل گلوله سینه های خود را سپر کرده بودند ولی نظامیان با شلیک جلوی آنها را گرفته و اداریه فرار می کردند. علم گفت قرار بود این شورش ۱۵ روز دیگر صورت بگیرد ولی دولت به موقع از توطئه آنها مطلع شد و توانست جلوی شورشیان را با اقدامات شدید امنیتی سد کند.

به دنبال این جریانات و شایعه محاکمه و اعدام عده ای از مسبین وقایع ۱۵ خرداد که نام خمینی هم در رأس آنها قرار داشت عده ای از روحانیون تصمیم می گیرند که از نقاط مختلف ایران به تهران بیایند و در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن گردند. در نتیجه این عده به تهران می آیند.

از قم شریعتمداری - نجفی مرعشی - حایری یزدی - از مشهد میلانی - از نجف آباد منتظری - از اصفهان خادمی - از اهواز سیدعلی بهبهانی - از خمین مرتضی پسندیده - از همدان بنی صدر همدانی - از تبریز خسروشاهی - از خرم آباد حاج آقا روح الله کمالوند - از رشت بحر العلوم - از زنجان عزالدین حسینی - از شیراز فالی وحائری - از قزوین سید عبدالحسین قزوینی - از یزد محمد صدوقی - از اردکان روح الله خاتمی - از کرمان صالحی کرمانی.

پس از مذاکراتی تصمیم می گیرند که حاج روح الله کمالوند را که مورد احترام طرفین بوده نزد شاه بفرستند. ایشان هم هنگام ملاقات با شاه نگرانی علمارا به اطلاع رسانیده شاه می گوید مطمئن باشید ما خمینی را نمی کشیم تا امامزاده درست شود. سپس به مسئله پول گرفتن يك نفر شیعه از غیر شیعه و تماس با عبدالقیس جوجواشاره می شود و موافقت شاه رامی گیرد که يك نفر از روحانیون با خمینی در زندان ملاقات کند. چند روز بعد نصیری اتومبیل خود را می فرستد و آیت الله خونساری را به پایگاه نظامی برای ملاقات با روحانیون می برد که در مراجعت ایشان به روحانیون اطلاع می دهد که همه سلامت هستند و وضع جا و مکان آنها نیز رضایت بخش می باشد.

خمینی تا مدت ۱۹ روز در پادگان نظامی قصر زندانی بود و روز ۱۹ تیر به پادگان عشرت آباد منتقل گردید و شایع شد که خمینی وقعی و محلاتی تبعید خواهند شد که آیت اله میلانی ضمن

اعلامیه ای چنین اعلام داشت:

اکنون به نظر می رسد که حکومت قصد تبعید آیات عظام را دارد و به شکنجه جوانان ادامه می دهد و می خواهد انتصابات دوره های ۱۹ و ۲۰ را تجدید کند. می خواستم بانشان دادن بدن شکنجه شدگان به کسانی که به نام دادستان خوانده می شوند اعلام جرم کنم ولی همه گفتند يك قانون حکومت می کند (المأمور معذور) ولی از طرف ملت ایران چنین اخطار می کنم:

۱ - ملت ایران به تبعید علمای بزرگ اعتراض می کند.
۲ - ملت ایران ادامه شکنجه و توقیف افراد صالح را تحمل نمی کند.

۳ - ملت ایران در مقابل انتخابات قلابی مقاومت می نماید.
من شکایت ملت مظلوم را به خدا می برم.

آیت الله شریعتمداری هم چنین اعلام نمود:

بعد از واقعه ناگوار ۱۵ خرداد و توقیف آیات عظام و حجج اسلام موقتاً در حضرت عبدالعظیم وظایف شرعی را تعقیب مینمایم و برای مذاکره از طرف روحانیون دوش شرط پیشنهاد می شود.
۱ - تغییر دولت به يك دولتی که روحانیت بتواند با آن مذاکره کند.

۲ - آزادی محبوسین سیاسی و معمم بالاخص حضرت آیت الله خمینی که محبوسین هم در مذاکرات شرکت کنند.



رهبری علمائی را که در تهران اجتماع کرده بودند آیت الله میلانی برعهده داشت. چون شایع بود امکان اعدام خمینی به عنوان محرک اصلی واقعه ۱۵ خرداد می باشد این طور اظهار نظر شد که چون روحانیونی که به درجه اجتهاد برسند مصونیت دارند و نمی توان آنها را اعدام کرد آیت الله میلانی متنی تهیه کرد و خمینی را به درجه اجتهاد ارتقاء داد که به امضای آیت الله شریعتمداری و آیت الله مرعشی رسید. همچنین گفته شد که آیت

الله میلانی از سیدجلال تهرانی استاندار و نایب التولیه خراسان خواسته نزد شاه وساطت کرده مانع اعدام خمینی گردد. او هم از سرلشگر پاکروان کمک خواست و انتشاریافت که سیدجلال به عرض رسانید: (قربان مراقبت فرمائید که خون این سید ریخته نشود. چون ریختن خون سادات شوم است.) همچنین سرلشگر پاکروان خود را روی پای شاه انداخته و از شاه خواسته است که از اعدام خمینی صرفنظر شود. بدو صحبت از این بود که خمینی محکوم به حبس ابد شده در زندان بماند. سرانجام فکر تبعید به میان می آید ولی این ماجرا تا دوران حکومت منصور به طول می انجامد که روحانیون در تهران تحت نظر بودند.



آیت الله میلانی از روحانیون مبارز و سرسختی بود که در کشور به خصوص در خراسان و آذربایجان نفوذ زیادی داشت. یکبار وقتی همراه کمیسیون نظام مجلس شورایی ملی در ایام میلاد حضرت رضا به عنوان رهبر فراقسیون پارلمانی به مشهد رفته بودم سپهبد کاتوزیان معاون وزارت جنگ که مردی بسیار مذهبی و نمازخوان بود به من گفت حال که در مشهد هستیم خوبست به دیدار آیت الله میلانی برویم. همراه سرلشگر همایونی رئیس کمیسیون نظام مجلس و اعضای کمیسیون با سپهبد کاتوزیان به دیدار ایشان رفتیم. در یکی از کوچه پس کوچه های مشهد در خانه ای وارد شدیم و به کتابخانه آیت الله رفتیم. ایشان در آنجا نشسته بود و بنا به سابقه آشنائی که با سپهبد کاتوزیان داشت ضمن ابراز خوشوقتی از دیدار نمایندگان مجلس به ما گفت سعی کنید در مجلس اصول اسلامی رعایت شود، در کشور ایران اکثر مردم شیعه هستند و باید اصول فقه شیعه در کشور مورد عمل قرار گیرد. او گفت توقع ما به عنوان مراجع روحانی از مقامات مملکتی این است که به اصول اسلامی پای بند باشند و از بروز فساد اخلاق در جامعه جلوگیری شود. در آن جلسه هیچ مطلبی که نشان بدهد او مخالفتی با رژیم

دارد دیده نشد. او را مردی مطلع و منطقی شناختم. در همان ایام آیت الله کفائی هم در مشهد درگذشت که همگی در تشییع جنازه او شرکت داشتیم. او از روحانیونی بود که پادشاه و مقامات مملکتی حسن تفاهم داشت. فرزندانش اکثراً در خارج از کشور تحصیل کرده بودند که یکی از فرزندان او دکتر کفائی نماینده مشهد می باشد که در اروپا در رشته دندان پزشکی فارغ التحصیل شده و اکنون هم در لوکزامبورگ مطب پرورفتی دارد.

به طور کلی هنگام قدرت و اقتدار شاه بعضی از روحانیون رابطه نزدیک با شاه داشته و بستگانشان شاغل مقاماتی بودند و برخی نیز خود را کنار نگاه داشته روش محافظه کارانه پیش گرفته بودند. اما هر وقت از قدرت شاه و رژیم کاسته می شد همه و یا اکثر آنها علیه رژیم مطالبی می گفتند و اعلامیه می دادند. سعی رژیم هم این بود که حتی المقدور روحانیون را ساکت نگه دارد تا بتواند برنامه های خود را به مرحله عمل برساند. آیت الله میلانی هیچگاه با دستگاه و رژیم سرسازش نداشت و در عین حال مقامات مملکتی رعایت احترامات او را می کردند، در میان روحانیون هم وضع ممتاز و برجسته ای داشت، هم او بود که توانست به هر حال خمینی را در ماجرای ۱۵ خرداد نجات دهد.



سرانجام روز ۲۹ تیر اکثریادداشت شدگان آزاد شدند ولی خمینی و قمی و محلاتی و دستغیب به منزل عباس نجاتی برادر قمی در قلهک منتقل و منزل روغنی در قلهک به خمینی اختصاص داده می شود.

به دنبال آنهم محاکمه طیب حاج رضائی و ۱۶ نفر دیگر در دادگاه نظامی آغاز می گردد که متهمین عبارت بودند از:

طیب حاج رضائی - حاج اسمعیل رضائی - حسین شمشادی - سیدعلی بوریاباف - محمود ذوقی تبار - عنایت الله ذوقی - عباس شیرزاد - اسمعیل خلیج - محمدرضا تقی زاده - سیدمجتبی

طالاری - محمدباقر باقریان - امیرکریمخانی - حسین صالح نیا - فضل الله سلحشور - حاج محمد مظلومی - غلامرضا قائمی - عبدالله صادق تهرانی.

طبق نوشته نشریات جمهوری اسلامی طیب در دادگاه گفت دستگاه حاکمه با کشیدن ناخن از من خواست که بگویم برای واقعه ۱۵ خرداد از یک مرجع تقلید پول گرفته ام تا آشوب به پا کنم. حقیقت این است که من در واقعه ۲۸ مرداد پول گرفتم و بلوا راه انداختم ولی در واقعه ۱۵ خرداد پول خرج کردم. من در زندگی خود جنایات زیاد مرتکب شده ام ولی حاضر نیستم برای چندروز زندگی بیشتر به یک مرجع تقلید تهمت بزنم.

علی اصغر حاج رضائی فرزند طیب که در دادگاه پدرش شرکت می کرد گفت پدرم در ۲۸ مرداد بین کمونیستها و شاه تشخیص داد که شاه بهتر است و از او دفاع کرد. در ۱۵ خرداد از میان شاه و اسلام به تشخیص خود اسلام را انتخاب کرد و جانش را از دست داد.



در یکی از نشریات خواندم که طیب در دادگاه گفته بود هر وقت در تهران قصد تظاهراتی بود از ما کمک می خواستند و افرادی واسطه ما بودند و پیغام می آوردند. شخصی که برای ۲۸ مرداد پیغام آورده بود و به نفع شاه تظاهراتی کردیم و شاه هم موفق شد همان شخص این بار به ما مراجعه کرد و ما وارد تظاهرات شدیم. نمی دانستیم که این دفعه اشتهاً شرکت کرده ایم (از قرار معلوم یکی از نزدیکان سپهبد بختیار در هر دو مورد واسطه این مذاکرات بوده است).

سرانجام طیب حاج رضائی و حاج اسمعیل رضائی روز ۱۱ آبان ۴۲ اعدام گردیدند و سایر متهمین به حبس محکوم و تعدادی هم آزاد شدند.

روزنامه های طرفدار خمینی می نویسند: در مسجد فیضیه قم برای آنها ختم گذارده شد و از آنها تجلیل به عمل آمد و هیئت

های مؤتلفه اسلامی هم آنها را شهدای جانگذار عالیقدر اسلام نام نهادند. قبل از اعدام هم عده ای از روحانیون از مقامات رژیم خواستند که از اعدام آنها خودداری شود.



درباره تغییر محل بازداشت روحانیون مسبب واقعه خرداد روزنامه ها چنین نوشتند:

طبق اطلاع رسمی که از سازمان امنیت رسیده چون بین مقامات انتظامی و آقایان خمینی - قمی - محلاتی تفاهمی حاصل شده که درامور سیاسی مداخله نخواهند کرد و از این تفاهم اطمینان حاصل گردیده است که آقایان برخلاف مصالح و انتظامات کشور عملی انجام نخواهند داد علیهذا آقایان به منازل خصوصی منتقل شدند.

این خبرمورد اعتراض روحانیون قرارگرفت و آیت الله مرعشی نجفی چنین اعلام نمود: (اولاً چون این اطلاعیه بدون امضاء بود ارزش ندارد و باید ناشر تحت تعقیب قرارگیرد. ثانیاً درتنظیم خبررعایت احترام آیات عظام نشده است. ثالثاً اینکه گفته شد تفاهم شده درامورسیاسی مداخله نگردد خیلی مضحك و شرم آور می باشد. امروز درقبیله آدمخواران هم زیربار چنین قیدی نمی روند علی الخصوص مراجع دینی. این محال است، محال، رابعاً راجع به اینکه آقایان خلاف مصالح کشور و انتظامات عملی نخواهند کرد مثل اینست که آقایان اشخاص شروری بوده و کلانتری ازآنها تضمین گرفته که دیگر امنیت محله را برهم نزنند و دیگر اینکه منزل خصوصی آقایان چه معنی دارد. خواستند این آزادی تصنعی را به همه بفهمانند. باید گفت متن اطلاعیه ساختگی و بی اساس بوده مقرون به حقیقت نمی باشد. انشاءالله به زودی پرده ازروی این صحنه سازها برداشته می شود.)

روزنامه جمهوری اسلامی می نویسد: روز جمعه ۱۱ مرداد ۴۲ پاکروان به پادگان عشرت آباد رفته ضمن ملاقات با آیت الله خمینی که آیت الله قمی هم حضور داشت چنین می گوید: با رسیدگی هائی که شده مراجع روحانی با عوامل بیگانه ارتباط نداشته و شاهنشاه دریافتند که نظر مراجع ازاین مخالفت ازنظردینی بوده و با اساس سلطنت مخالف نیستند. ولی می فرمایند با نطق عاشورای ایشان چه کنم که به سلطنت اهانت شده است، حضرتعالی تصدیق می فرمائید که این نطق تند بود. در سایر ممالک چه جمهوری و چه سلطنتی و چه استبدادی سابقه ندارد که با این لحن علیه رئیس مملکت صحبت بشود. ایشان گفتند ممکن است درآن نطق تند رویهائی شده باشد ولی هرچه بود نصیحت بود و آن نصایح برای شاه لازم بود و شما هم شاه را نصیحت کنید. پاکروان گفت روحانیون نباید درسیاست دخالت کنند سیاست یعنی نیرنگ و تزویر و دروغ و این شأن روحانیت نیست. آیت الله گفت

درسیاستی که شما می گوئید دخالتی نداریم. پاکروان گفت اکنون حضرتعالی آزاد هستید و به سرهنگ مولوی می گوید وسایل آنان را به خانه ای که درنظر گرفته شده منتقل سازند. * * *



دکتر باهری در کیهان لندن درباره ریشه واقعه ۱۵ خرداد چنین می نویسد:

برای روحانیت و آخوندها در مبارزه با رژیم، تقویت تعصبهای مذهبی جنبه استراتژیک داشت. شخص شاه به مبانی مذهبی احترام خاصی داشت. رژیم هم حقیقتاً به میزان احساسات مردم به مذهب توجه داشت و جانب آن را رعایت می کرد. به یاد دارم که یکبار والا حضرت اشرف در مورد سهم الارث بانوان اظهاراتی کرد و قانون مدنی را بدین جهت که حصه زنان را در ارث معادل نصف مردان مقرر داشته ظالمانه تلقی و اصلاح آن را لازم دانست. این بیان والا حضرت، شاه فقید را ناراحت کرد. حضور داشتم که علم وزیر دربار به عبدالرضا انصاری قائم مقام والا حضرت نارضایتی شاه را ابلاغ کرد، حتی گفت که اگر تکرار شود مواخذه خواهند شد.

درحالی که سعی می شد مقررات حمایت از خانواده با تدابیری تنظیم و اجرا شود که مغایرتی با قواعد مذهبی نداشته باشد. به طور کلی رویهٔ آخوندها در ضدیت با رژیم منصفانه و معقول نبود. سعی می کردند بهانه ای یافته ضدیت رژیم را با مذهب جلوه گر سازند. آنها قانون اصلاحات ارضی را نقض حرمت مالکیت می شناختند درحالی که فقهای بی غرض و درستکار آن را مطابق اصل فقهی از جمله اصل لاضرر شرعی و اسلامی می پذیرفتند. درحقیقت مالکیت های بزرگ برای جامعه و کشاورزان زیانبخش بود و باید محدود گردد. رویهٔ امروزی آخوندها در جمهوری اسلامی غرض و دشمنی آنها را در آن ایام ثابت می کند. بعد از ضدیت با قانون اصلاحات ارضی، آنها ضدیت با رژیم را در مشارکت بانوان در انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی ظاهر ساختند. در مقرراتی که برای انتخابات به تصویب رسید دیگر زنان از شرکت در انتخابات محروم نشدند. یعنی محجور به حساب نیامدند و صلاحیت انتخاب کردن و انتخاب شدن آنها پذیرفته شد. شرکت زنان در امور مربوط به محیطی که زندگی می کنند ممکن نیست خداپسندانه نباشد و به وجهی با اسلام مغایرت داشته باشد. اما بنای آخوندها مبارزه با رژیم بود و توانستند با تکیه بر تعصب مردم شرکت زنان را در امور اجتماعی ضد اسلام تعبیر کنند و مردم را برضد دولت برانگیزند. در آن موقع چون قرار بود تعطیل و اعتصاب عمومی بشود نخست وزیر برای پرهیز از هیاهو از اجرای تصویب نامه شرکت بانوان در انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی منصرف شد و همان شب تلگرافی به مراجع قم اطلاع داد. آن شب من از این تصمیم متأثر شدم ولی روز ۸ اسفند همانسال شاه فقید در تالار مجلس سنا ضمن افتتاح کنفرانس اقتصادی گفت ما قبول نمی کنیم که در جامعه ما زنان مثل دیوانگان، محجور و محروم از حقوق سیاسی باشند و به دولت تکلیف کرد که در قانون انتخابات مجلسین صلاحیت زنان برای انتخاب کردن و انتخاب شدن گذارده شود.

بعد از این نطق، علم دست مرا گرفت و گفت آنشب یک قدم عقب نشینی کردیم ناراحت شدی... آن عقب نشینی برای جهش امروز بود.

درواقعه ۱۵ خرداد بهانه همان اصلاحات ارضی و آزادی زنان بود. در واقع می توان گفت این واقعه توطئه ای بود از ترکیب جاه طلبی تیموریختیار و خمینی و بازی آمریکائیا با شاه که آن را رونق داد.

در بلوای ۱۵ خرداد سهم عمال تیموریختیار بیشتر و شرکت متعصبین پیرو روحانیت کمتر بود. هر چند بهره برداری از آن فقط در انحصار آخوند ها قرار گرفت. وقایعی که روی داد از جمله حمله به وزارت کشور، هجوم به سازمان رادیو و انتشارات، آتش انداختن در بایگانی دیوان کیفر کارکنان دولت در وزارت دادگستری، حمله به زنان، به آتش کشیدن مدارس دخترانه، سینماها، کتابخانه ها و مغازه های مشروب فروشی حساب شده و به قصد واژگون کردن رژیم بود. سلاح و چماق و چوب ها از پیش تهیه شده بود که در جبهه های میوه آن روز صبح در میدان فروش میوه و سبزی در دسترس کسانی که نامزد بلوا و شورش بودند گذاشته شده بود. دولت تا وقتی که مملکت را درمخاطره نمی دید مدارا می کرد ولی به محض اینکه احساس کرد آشوب و غوغا امنیت و آسایش را از مردم سلب می کند تردیدی نکرد و بلواری قاطعانه خاموش ساخت و باکمال تأسف در این درگیری که جاه طلبی های تیموریختیار و خمینی روی دست دولت گذاشت کسانی شاید بی گناه کشته شدند.

در تهران ۸۲ نفر و در شهرستان های کاشان و سبزوار ۱۲ نفر تلف شدند و همان روز دولت، پس از برقراری نظم، ترتیب جبران خسارات و کمک به بازماندگان را داد.

بهانه جوئی آخوندها، بعد از واقعه، به موازات تقویت تعصب مذهبی ادامه داشت ولی بهانه جوئی هائی که متوجه رژیم می شد

دروغ و غلط و تحریف واقعیت بود تا اینکه درحکومت منصور قانون سلب صلاحیت دادگاههای ایران در رسیدگی به جرائم مستشاران آمریکائی به تصویب مجلس رسید. بهانه درستی به دست خمینی افتاد و از آن درضدیت با رژیم حداعلائی استفاده را برد. مسئول این قانون به واقع شخص منصور بود زیرا شاه اصراری نداشت. امریکائیها درخواست تصویب این قانون را داشتند ولی مقاومت درمقابل این درخواست را که مصلحت ملت ایران نبود تحمل می کردند و معقولانه می پذیرفتند. منصور غیراز این بهانه، بهانه دیگری هم به آخوندها داد و آن تبعید خمینی به خارج از کشور بود. تبعید خمینی که بهانه ای شد برای تحریک تعصب مردم و عملاً پاداشی به خمینی به ازاء مشارکت او در حوادث ۱۵ خرداد داد. خمینی بنا به سوابق ناسازگاری که از وی در دست بود هرگاه در ایران می ماند ضرورتاً گرفتار محدودیت هائی می شد ولی در خارج از ایران محدودیتی برای او نبود و دوری از وطن او را رنج نمی داد. آخوندها در میان بهانه جوئیهای که درضدیت با رژیم داشتند به دوبهانه خمینی تکیه داشتند و بدان ها اهمیت می دادند. یکی از دوبهانه جشن های تاجگذاری و دیگری جشن های دوهزاروپانصدساله شاهنشاهی ایران بود که در زمان وزارت دربار علم برگزار شد و من هم معاونت وی را داشتم. تصمیم به برگزاری این دو جشن قبل از این که علم به وزارت دربار منصوب شود اتخاذ شده بود. برگزاری هیچ یک از این جشن ها مغایرتی با اسلام نداشت. تاجگذاری در فرهنگ ایرانی رسمی کهن بود مثل خیلی از رسوم دیگر. جشن های دوهزاروپانصدساله هم برای معرفی و بزرگداشت فرهنگ ایران برگزار می شد. فرهنگ ایران که بیشتر محتوای آن معارف اسلامی است معذالک علم موافق با برگزاری هیچیک از جشن ها نبود و آن را مناسب نمی دانست. در مورد جشن تاجگذاری برای من نقل کرد که به شاه گفته است بعد از ۲۶ سال پادشاهی، تاجگذاری اعلیحضرت مثل این است که من

بعدازسی سال زندگی زناشویی عروسی خودم را جشن بگیرم. تذکرعلم شاه را ازتصمیمی که برای تاجگذاری گرفته بود بازداشت. شاید ملاحظات خانوادگی سبب شده بود که شاه درتصمیم خود استوار و پابرجا بماند. جشن تاجگذاری به خوبی برگزارشد. فرصتی بود برای آبادی ها، کاخ گلستان نمونه برجسته معماری دردوره قاجاریه که رو به ویرانی می رفت مرمت یافت و یکی دوبزرگراه افتتاح شد.

شرکت ولیعهد در جشن تاجگذاری که درآن موقع هفت ساله بود به احساسات ملی شور و شعف بخشید. حنای آخوندها درپهانه جوئی ازجشن تاجگذاری رنگی نداشت.



سپهداسکندرآزموده دراندن به نویسنده کتاب چنین گفت:
درواقعه ۱۵ خرداد ۴۲ من فرمانده لشگر آذربایجان بودم. اطلاع یافتم که دکترپیراسته وزیرکشور به تبریزآمده و قصد دارد به رضائیه برود. برای بدرقه او به فرودگاه رفتم. خطاب به رؤسای شهربانی و ساواک گفت امروز در تهران واقعه خیلی مهمی اتفاق افتاده که معلوم نیست کار به کجا بکشد باید خیلی مراقب اوضاع بود. من از این هشدار وزیرکشور توجه یافتم که اوضاع خیلی وخیم است. به پادگان رفته همه افسران را خواستم و گفتم باید (طرح شیر) پیاده گردد که درمواقع خیلی خطرناک مورد استفاده قرار می گیرد. یک حالت آماده باش درواحد ها به وجود آمد و باتمام دقت مراقب کوچکترین حرکت درمنطقه بودیم. ارتشبد عظیمی فرمانده نیروی زمینی تلفن کرد که اعلیحضرت ازوضع آذربایجان خیلی نگران هستند و می خواستند ازوضع مطلع شوند. گفتم به عرضشان برسائید اقدامات لازم شده و هیچ خطری دراینجا وجود ندارد. بعداً آقای علم نخست وزیر صحبت کرد. به ایشان گفتم همانطوری که به عرض رسانده ام هیچ خطری متوجه آذربایجان نیست و من هم طرح شیررا پیاده کرده ام. سرانجام با مقاومت و ایستادگی

خاص علم که به شهربانی رفته و شورش را مهار کرده بود واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ سرکوب گردید. به همین مناسبت در فرمان ارتش تقدیرنامه ای برای لشگر آذربایجان درج گردید.

با اطلاعاتی که من از اوضاع داشتم اگر علم مقاومت نمی کرد احتمال واقعه نظیر بهمن ۲۲ حتمی بود. روز بعد که اوضاع از هر جهت قرین آرامش گردید امام جمعه تبریز که از خانواده های مجتهدی بود و از زمان استانداری دکتر اقبال در تبریز دارای این سمت گردیده بود همراه جمعی نزد من آمد و ضمن تبریک اوضاع و جلوگیری از خونریزی گفت برای آذربایجان طرفداران خمینی برنامه وسیعی داشتند که به موقع از آن جلوگیری شد ولی صریحاً بگویم این وضع خاتمه نیافته بالاخره روزی خمینی این کشور را به خاک و خون خواهد کشید. او گفت من می دانم او و دارو دسته اش چه نقشه ای برای این مملکت دارند. من که تا آن وقت نام خمینی را نشنیده بودم تصور می کردم روی رقابت آخوندی این حرفها را می زند ولی مع هذا جریان را به مرکز گزارش دادم و عین نظریات امام جمعه تبریز را برای تهران فرستادم. حالا می فهمم که او چه خوب خمینی را شناخته بود. ولی خیلی از سازمانها به این امر و نقشه های خمینی بی اعتنا بودند.



شاه درباره واقعه ۱۵ خرداد در سال ۱۳۵۱ چنین گفت:
در این روز ارتجاع سیاه با همدستی توده ای های بی وطن کاری کردند که ننگ آن هرگز پاک نخواهد شد. آتش زدن اتوبوسی که پراز محصل مدرسه بود، آتش زدن کتابخانه و کارهای وحشیانه دیگری که کردند همیشه به خاطر خواهد ماند. ولی این حرکات محتضرانه به شب نکشید که خاموش و خفه شد. بعد از آن روز ارتجاع سیاه از بین رفت. امروز همان توده ایهای بی وطن، ماسک ارتجاع قشری به خود می زنند ولی دروغ است. چون ارتجاع سیاه در موقعی که از بین رفت دیگر سائیرین به هیچوجه مزاحم کارما

نشند و با جنبش ملی نیز همکاری کردند. این حملات وحشیانه درواقع علیه ملت ایران بود که به شدت سرکوب شد.



در کتاب نهضت روحانیت دربارهٔ تعقیب روحانیون از سال ۴۲ به بعد چنین نوشته شده است:

به علت حملات علامهٔ وحیدی و پروفیسور جمشید اعلم در مجلس سنا به اقدامات آیت الله خمینی و اینکه هنگام خروج ایرانیان شیعه از عراق سکوت کرده فلسفی درختم حاج میرزا عبدالله چهل ستونی به این دو سناتور حمله کرد و به نمایندگی روحانیون به عنوان نشر اکاذیب علیه آنها اعلام جرم نمود. به همین جهت فلسفی از آن تاریخ ممنوع المنبر شد. (پس از انقلاب طبق دستور امام که منبر فلسفی از امروز فتح شده و ایشان باید منبر را ادامه دهد بار دیگر سخنرانیهای خود را شروع کرد) همچنین روحانیون زیر بازداشت و تبعید شدند.

شیخ محیی الدین انواری - شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی - حاج شیخ حسین غفاری - شیخ حسن لاهوتی - نورالدین طباطبائی - شیخ محمد رضا فاکر - سیدهادی خامنه ای - بیات زنجانی - شیخ محمد گرامی - شیخ مجتبی حاج آخوند - سید مهدی طباطبائی - شیخ عبدالمجید معادیخواه - شیخ محمد جواد حجتی کرمانی - شیخ جعفر شجونی - مولوی زنجانی - شیخ هادی غفاری - شیخ علی موحدی ساوجی

شیخ حسینعلی منتظری محکوم به ده سال حبس و تبعید به طبس و خلخال و سقز - شیخ صادق خلخالی تبعید به انارک و رودبار - شیخ علی مشکینی تبعید به ماهان و گلپایگان - شیخ احمد آذری قمی تبعید به برازجان و نائین - شیخ محمد یزدی تبعید به رودبار - شیخ احمد جنتی تبعید به همدان - شیخ مهدی ربانی املشی تبعید به شوشتر و فردوس - شیخ ابوالقاسم خزعلی تبعید به گناوه و دامغان - معادیخواه سه سال زندان - شیخ محمد

جعفر گیلانی تبعید به یزد. شیخ حسن صانعی تبعید به مشگین شهر و شهر مرند - فتح الله امید نجف آبادی تبعید به بندرشاه - سیدعلی خامنه ای تبعید به جهرم و ایرانشهر - سید اسدالله مدنی تبعید به جهرم - شیخ علی تهرانی تبعید به شهربابک و سقز - هادی باریک بین تبعید به سردشت - اکبر حمیدزاده تبعید به سنندج - راشدی یزدی تبعید به ایرانشهر.

از جمله کسانی که در زندان درگذشت شیخ حسین غفاری پدر هادی غفاری می باشد. که فرزند روستائی از توابع دهخوارقان بوده و درباره پدرش چنین می گوید: او دارای پنج فرزند بود که سه نفر آنان به علت بیماری و فقر و گرسنگی درگذشتند. پدر ما پول خرید برای شیر جهت فرزندانش نداشت. نان سنگک را خشک می کرد و با آب و قند مخلوط می نمود و این اغلب غذای بچه ها بود. او زندانی شماره ۱۰۹۰۴۵ بود که در زندان درگذشت ولی جنازه اش را به ما نمی دادند که در بهشت زهرا تحویل گرفتیم.



پس از سرکوبی واقعه ۱۵ خرداد شاه گفت: بلوای مزبور ارمغانی بود که ارتجاع سیاه برای ما آورده بود. بی وطنان حزب توده هم از آن تجلیل می کردند. این بهترین نمونه اتحاد نامقدس دو جناح ارتجاع سیاه و قوای مخرب سرخ بود که با پول دسته ای از مضمولین اصلاحات ارضی انجام گرفت. در واقع این تکرار همان ماجرای غم انگیزی بود که در زمان پدرم در خراسان به هنگام آغاز نهضت متحدالشکل کردن لباس مردان به تحریک فرد ما جراجوئی صورت گرفت که هیچکس او را نمی شناخت و بعداً هم از کشور گریخت و از کشوری دیگر سردرآورد. آنها باید بدانند که چرخ اصلاحات با قاطعیت و کوبندگی کامل به کار افتاده و نیروهای اهریمنی از هر کجا که سرچشمه گرفته باشد خواه و ناخواه سرنوشتی جز خرد شدن زیر این چرخها نخواهند داشت.



به دنبال همین جریانات بود که درخرداد ۴۲ علاء وزیردربار ازچند شخصیت ازقبیل سردارفاخر حکمت - محمد سروری - عبدالله انتظام - سپهبد یزدان پناه - محمد علی وارسته - علی اصغر حکمت دعوت می کند که دردربار دورهم جمع شوند. دراین جلسه علاء می گوید: ازآقایان دعوت کرده ام که بینم چگونه می توان آرامش را به کشور بازگرداند و جلوی تشنجات را گرفت. انتظام می گوید به عقیده من رفتن شاه به قم و ایرادآن سخنرانی تندکاردستی نبود. وارسته پیشنهاد می کند که دولت علم استعفا کند و دولت جدیدی روی کاربیاید و ازروحانیون هم دلجوئی شود. سپهبد یزدان پناه از آنجا مستقیماً حضور اعلیحضرت رفته می گوید اعلیحضرت چه نشسته اید که حتی درکاخ خودتان هم توطئه می شود و جریان جلسه و مذاکرات را می گوید. شاه خیلی عصبانی شده می گوید با این رجال پوسیده و افکارکهنه و قرون وسطائی نمی شود اصلاحات را انجام داد و آنان را برکنار می کند. علاء پس از برکنارشدن از کار می گوید دراین جریان یک نفررا اشتباهاً دعوت کردم که منظور سپهبد یزدان پناه بود.



شاه دراویل سلطنت خود خیلی علاقه داشت که با رجال و اشخاص معمر و بصیر مشورت کند و از نظریات آنها برای کارهای مملکت مطلع باشد. چنانکه دکترغنی درخاطرات خود می نویسد: اعلیحضرت به علاء می فرمایند میل دارم هر هفته نصف روز خودرا صرف هم نشینی باچندتن از رجال سیاست و اهل علم ودانش بکنم، به خصوص مسائل ادبی یک غذای روحی برای من محسوب می شود که افرادی نظیر علامه قزوینی - حاج سید نصرالله تقوی - حاج محتشم السلطنه اسفندیاری - علی اکبر دهخدا - حسین شکوه - سپهبد یزدان پناه - دکتر شفق - ادیب السلطنه سمیعی و دکتر غنی دراین جلسات حاضر می شدند. بعداز ظهر هرسه شنبه اتومبیل های درباری می آمد و همه را می برد. مجلس اول درکاخ

سعدآباد بود. اعلیحضرت باحجب و ادب می گفتند می خواهم
در این مجلس مستمع باشم و از نظرات آقایان استفاده ببرم. مرحوم
علامه قزوینی می گفت چقدر این جوان باهوش است، مهرو محبت
این جوان را درقلب خودم منقوش می بینم.



سرانجام شاهی که این قدر به مذاکره و مشاوره و استفاده از
نظرات رجال و شخصیت‌های معمر کشور علاقه داشت به علت تلقین
اطرافیان و درباریان متملق به صورتی در می آید که وقتی گروهی از
شخصیت های مملکت به دعوت علاء دردربار دورهم گرد می آیند
به صورت زننده ای از کاربرکنار می گردند.

یکی از دوستان می گفت به دکتر امامی (امام جمعه تهران)
گفتم شما که هفته ای يك روز شاه را می بینید و مورد احترام
خاص او هستید چرا مطالب را به ایشان نمی گوئید که جلوی
اشتباهات گرفته شود؟ امام جمعه گفت ایشان به هیچکس اجازه
نمی دهد غیراز کارخود درباره مطلب دیگری صحبت کند. هنگام
شرفیابی باید خیلی مراقب حرفها بود. اگرآزبان مطالب راهنمایی و
یامسائلی خارج ازفکرایشان باشد طوری عکس العمل نشان می
دهند که گوینده ناچار است بیان خودرا تغییر دهد. حتی گاهی به
صورت اعتراض از اتاق خارج می گردند و دیگر هم اجازه
شرفیابی به آن شخص نمی دهند. به همین جهت کسانی که
شرفیاب می شوند باید خیلی مراقب بیانات خودباشند.



دکترپرتو اعظم به نویسنده کتاب چنین نوشته است:

امیرعباس هویدا ارادت خاصی به عبدالله انتظام داشت. این
حسن مناسبات از زمان مأموریت درسفارت ایران درآلمان پیداشد.
روزی که به علت اظهارات او درباره واقعه خرداد ۴۲ انتظام و علاء
ازکاربرکنارشدند هویدا از خبربرکناری انتظام از ریاست و مدیریت
عاملی شرکت نفت ایران خیلی متأثرشد و گفت این چه مملکتی

است که مردی مثل انتظام را پس از آن همه خدمت به این صورت کنار می گذارند و تصمیم داشت از سمت خود که قائم مقام مدیر عامل شرکت نفت بود استعفا کند ولی دوستانش و شاید خود انتظام مانع شدند. انتظام دردوایق نزدیک میدان ۲۴ اسفند زندگی می کرد. چندبارخواستند او را باشاه آشتی دهند که قبول نکرد. اما هویدا به او ارادت خاصی داشت. سه سمت برای انتظام درست کرد که از هرکدام آن حق حضور مختصری دریافت می نمود.

۱ - عضویت درشورایعالی سازمان برنامه.

۲ - ریاست شورای مشورتی شهر تهران.

۳ - ریاست يك مؤسسه تحقیقاتی.

شورای مشورتی شهر تهران که انتظام ریاست آن را داشت با حضور علی وکیلی - اعزاز نیک پی - مهندس شالچیان و این جانب و چند نفر دیگر تشکیل می شد که وقتی عبدالرضا انصاری وزیر کشور شد یکی دوجلسه شرکت کرد و بعداً معاونش شه میرزادی درجلسه حضور می یافت. به تدریج جلسات شورا دیگر تشکیل نگردید. از هویدا پرسیدم که چرا جلسات شورای شهرداری تشکیل نمی گردد؟ گفت چه کنم دیگر از مشورت خوششان نمی آید.



ابتهاج درخاطراتش می نویسد:

پس از واقعه پانزده خرداد ۱۳۴۲ (یاتسویچ) از اعضای ارشد سفارت آمریکا نزد من آمد وگفت آمده ام از شما سنوال کنم که آیا حاضرید نخست وزیری را قبول کنید؟ گفتم شما ازطرف چه کسی صحبت می کنید؟ گفت واشنگتن ازمن خواسته موضوع را باشما درمیان بگذارم. گفتم اگر موفقی شوم دراین وضع بحرانی خدمتی انجام دهم قبول می کنم ولی شرایطی دارم. اول این که هیچیک از وزراء حق ندارند مستقیماً پیش شاه بروند و دستور بگیرند. دوم

این که نباید قسمت عمده درآمد مملکت خرج ارتش و اسلحه شود. همچنین نباید دولت های همسایه را ترساند که این موجب خرید اسلحه از طرف همسایگان شود. شرط سوم این است نحوه اصلاحات ارضی را تغییر دهم. درخاتمه گفتم شرط دیگر این است که ایران باید از پیمان سنتو خارج شود که یک سرسوزن برای ایران مفید نیست. آن روز به یاتسویچ نگفتم که چه قصدی داشتم ولی عضویت ایران را در سنتو یک جانبه لغو نمی کردم بلکه قبلاً از روسها تعهداتی می گرفتم. من باب مثال سعی می کردم ماده ۶ قرارداد ۱۹۲۱ را که به موجب آن شوروی حق دارد در صورت احساس خطر از ناحیه ایران با اعزام ارتش خود، خاک ایران را اشغال کند حذف کنم.

یاتسویچ پس از شنیدن شرایط من رفت و چون هیچیک از شرایط من مطابق سلیقه آمریکاییها نبود دیگر از او خبری نشد.



علم هنگام رهبری حزب مردم با دکترا اقبال درافتاد که علیه او مطالبی در روزنامه ملیون چاپ می شد. به همین جهت همیشه کینه دکترا اقبال را در دل داشت که حتی در خاطراتش به دکترا اقبال (نیش) زده است.

کنگره (آزاد زنان و آزادمردان ایران)

نامزدهای نمایندگی بیست و یکمین دوره قانونگذاری را معرفی کرد



«آزاد زنان و آزادمردان»

تشکیل مجلس انقلاب با چهره های جدید

بعد از کناره گیری دکترامینی که مخالف تشکیل مجلس بود و تاروژی هم که نخست وزیر بود هیچ گامی برای انجام انتخابات و حتی اصلاح قانون انتخابات برنداشت باروی کارآمدن دولت علم و بعد از واقعه ۱۵ خرداد که شاه مخالفین را سرکوب کرد به فکرافتاد که انتخابات را انجام داده تا با افتتاح مجلسین قوانینی درجهت اجرای برنامه انقلاب سفید به تصویب برسد.

شاه در پیام ۱۴ مرداد ۱۳۴۱ خود چنین گفت: وجود مجالس مقننه برای مشروطیت لازم است ولی باید متوجه بود که هیچ مملکتی به صرف داشتن این دومجلس نمی تواند ادعا کند که حقیقتاً از رژیم دموکراسی برخوردار شده است زیرا داشتن چنین رژیمی به مفهوم واقعی آن مستلزم رشد فکری و اجتماعی است و چنین رشد و پختگی اجتماعی جز با حکومت قانون که اساس دموکراسی حقیقی است استقرار نمی تواند یافت.



یوسف مازندی می نویسد: همزمان با نخست وزیری دکترامینی در سال ۱۳۴۰ مجلسین منحل گردید. یکی از ایرادات مخالفین به

شاه همین عدم وجود مجالس قانون گذاری بود که شاه برای خاموش کردن صدای مخالفان درصددبر آمد (مجلس يك پارچه موافق) به وجود آورد. در اجرای چنین تصمیمی بود که اجتماع بزرگی از نمایندگان کارگران و دهقانان و زنان و اصناف و کارکنان دولت به نام (کنگره آزاد زنان و آزاد مردان) در اواسط تابستان سال ۱۳۴۲ در تهران تشکیل شد. حدود دو هزار نفر در آن شرکت داشتند که کاندیداهای نمایندگی در آن معرفی شدند تا در مبارزات انتخاباتی شرکت کنند. با این تدبیر شاه، پس از دو سال که از تعطیل مجلسین گذشته بود در مهرماه ۱۳۴۲ مجلسین به طور رسمی کار خود را آغاز کردند.

گفته می شد که شتاب شاه برای تشکیل مجلسین با سفر ژنرال دوگل به ایران بی ارتباط نبوده است زیرا دو هفته بعد دوگل وارد ایران گردید و به نظر می رسید که شاه مایل بود از رئیس جمهور یکی از بزرگترین کشورهای دموکراتیک به عنوان يك پادشاه مشروطه استقبال کند.

هنوز يك ماه از تشکیل مجلسین نگذشته بود و درست هنگامی که برژنف رئیس دولت اتحاد جماهیر شوروی در تهران میهمان شاه بود جان کندی رئیس جمهور آمریکا در شهردالاس ترور شد و فردای آن روز برژنف تهران را به قصد مسکو ترك گفت. مرگ کندی می توانست برای شاه بسیار با اهمیت باشد زیرا روابط شاه و کندی به نحو چشمگیری بهبود یافته بود تا آنجا که کندی پس از رفرائند م ششم بهمن با ارسال تلگرافی پیروزی شاه را تبریک گفته بود. شایعات بسیار قوی حاکی از آن بود که هنگام واقعه ۱۵ خرداد اقدامات دولت در خاموش کردن شورش از حمایت آمریکا برخوردار بوده است.

نخستین انتخابات با (کارت الکترال)

برای انتخابات دوره بیست و یکم قانونگذاری ترتیب خاصی

داده شد. درادوار قبلی روزاخذ رأی افراد به پای صندوقها می رفتند و با ارائه شناسنامه رأی خودرا مخفیانه به صندوق می ریختند و انجمن نظارت پس از قرائت آراء نتیجه را اعلام می داشت.

دراین دوره آئین نامه ای تهیه شد که همه افراد واجد شرایط از زن و مرد به محل توزیع کارتهای الکترال مراجعه و با ارائه شناسنامه خود کارت الکترال را دریافت داشته تاروز اخذ رأی به پای صندوقها بروند و به نامزدهای مورد علاقه خود رأی بدهند. همچنین برای هر دو مجلس (سنا و شورا) دریک روز اخذ رأی صورت می گرفت که معمولاً روزجمعه انتخاب می شد که تعطیل عمومی بود تا همه بتوانند به پای صندوقها بروند. البته انجمن نظارت مثل گذشته تشکیل می شد و بازم موضوع فعل و انفعالات و اعمال نظر دولت درامر انتخابات به صور گوناگون درجریان انتخابات مشاهده می شد.

هیئت وزیران تصویب کرد که انتخابات مجلسین دریک روز انجام شود و کلمات (اعیان و اشراف) از متن قانون انتخابات حذف گردید.



چون احزاب سابق یعنی دو حزب ملیون و مردم هم تقریباً از هم پاشیده شده بودند برای نحوه معرفی کاندیدا فکر تشکیل کنگره آزادزان و آزاد مردان پیدا شد. شاه معتقد بود که باید مجلس شورای ملی از چهره های تازه ای تشکیل شود که بتواند کمک مهمی برای اجرای برنامه های انقلاب سفید باشد. به همین جهت قرار شد هر یک از سازمانهایی که دراین امر نقشی داشته اند کاندیداهائی را معرفی کنند. چندتن ازدست اندرکاران آن روز از قبیل ارسنجانی و سالور از طرف وزارت کشاورزی و اصلاحات ارضی، عطاءالله خسروانی از طرف وزارت کار و کارگران، حسنعلی منصور از گروه اقتصاددانها و تحصیل کرده با همکاری منصور

روحانی وزیر نیرو، معینیان وزیراطلاعات، احمد نفیسی شهردار تهران دربارهٔ کاندیداها و تشکیل کنگره مطالعاتی به عمل آوردند که سرانجام کنگره به ریاست احمد نفیسی تشکیل یافت و کاندیداها با نظر این اشخاص و اظهار نظر مقامات انتظامی و امنیتی معرفی گردیدند. همچنین تعدادی از روزنامه نگاران کشور که درامرانقلاب سفید مدافع بودند معرفی شدند که نویسنده هم از حوزهٔ انتخابیهٔ رودبار و الموت که در دو انتخابات قبلی حائز اکثریت شده بودم معرفی گردیدم که به سرعت این انتخابات انجام گردید.

درمجلس بیست و یکم گروه مترقی و گروه مهندسین کشاورزی و اصلاحات ارضی وکارگران و بانوانی که برای نخستین باردرتاریخ مشروطیت به مجلس شورایملی راه یافته بودند وگروه روزنامه نگاران نقش مهمی داشتند.

از صورت منتشره از طرف کنگره غیراز تغییرات کوچکی اکثراً انتخاب گردیدند. از جمله به یاد دارم از پل دختر در استان لرستان که گودرزی معرفی شده بود ضمن جریان انتخابات علی کمالوند که ازخانواده های سرشناس محلی بود انتخاب گردید.

سرانجام مجلسین روز ۱۴ مهرماه ۱۳۴۲ پس از دوسال ونیم فترت افتتاح گردید.

روحانیون با انجام انتخابات دورهٔ بیست و یکم به شدت مخالفت کردند. وقتی هم اعلام شد که مجلسین افتتاح می گردد ازطرف جامعهٔ روحانیت اعلام شد که روز ۱۳ مهر به عنوان اعتراض بازار و دکاکین تعطیل و دست به تظاهراتی زده شود. ضمناطبی اعلامیه ای چنین اعلام داشتند:

به منظور اعتراض به ادامهٔ توقیف آیت الله خمینی و سایر آیات عظام و محاصرهٔ خانهٔ آیت الله میلانی و همچنین اعتراض به انتخابات، روز ۱۳مهر اعتصاب عمومی خواهد شد. ضمناً دراین موقع روزنامه فریاد به طور مخفی انتشاریافت و درشعری لقب (خمینی بت شکن) را به او داد که مضمون شعر چنین بود:

برعلی سوگند و برجان شهیدانش قسم

شاه را ما عاقبت روزی غلامت می کنیم.



درمجلس بیست و یکم خیلی از افراد تحصیل کرده و خوشنام شرکت داشتند که برای اولین بار به مجلس راه یافته بودند متأسفانه چند تن هم که حسن شهرت نداشتند به این مجلس راه یافته بودند که یکی از آنها پاکذات نماینده بهشهر بود که از گروه کارگر به مجلس راه یافته بود. يك روز دکتراقبال ازمن پرسید این پاك ذات کیست؟ گفتم از سوابق او بدگفته می شود. دکتراقبال گفت دیروز که درحضور اعلیحضرت بودم می گفتند باتمام دقتی که برای انتخاب وکلای این دوره شده معهذا چندتن بدنام از قبیل پاکذات به مجلس راه یافته اند و این نشانه بی دقتی بعضی از مقامات می باشد.

درنخستین روزهای مجلس بیست و یکم که انتخابات داخلی انجام شد مهندس ریاضی که برای نخستین بار به نمایندگی مجلس انتخاب شده و نامزد ریاست مجلس بود هیچگونه رقیبی نداشت و به اتفاق آرا به ریاست انتخاب گردید. دکتر باقرعاملی که مورد حمایت دوستان حسنعلی منصور بود و دکتر شفیق امین کاندیدای سایر نمایندگان به سمت نواب رئیس و نویسنده کتاب و چندتن از مهندسين اصلاحات ارضی و گروههای دیگر از جمله خانم فرخ رو پارسا به عضویت هیئت رئیسه مجلس انتخاب شدند.

ششصدتصویب نامه دولت

از جمله نخستین کارهای مجلس بیست و یکم بررسی حدود ششصد تصویبنامه ای بود که در زمان فترت دردولت های امینی و علم تصویب شده بود که مجلسین باید آنها را رسیدگی می کردند. چون هنگام تصویب در هیئت دولت در آن قید شده بود که مجوز تصویبنامه ها پس از افتتاح پارلمان باید از مجلسین گرفته شود.

هنگام تقدیم تصویب‌نامه‌ها مادهٔ واحده ای از مجلس گذشت
تازمانی که مجلسین مشغول رسیدگی به این تصویب‌نامه‌ها هستند
قابل اجرا بوده ولی پس از تصویب و اظهار نظر مجلسین به صورتی
که آن را تصویب نمودند قابل اجرا می‌باشد. با این طرز مجلس
به سرعت شروع به رسیدگی به این تصویب‌نامه‌ها کرد که همین
عمل موجب شد که مطبوعات به خصوص نشریات فکاهی بنویسند
که مجلس به صورت جمعی لوایح را تصویب می‌کند. حتی روزنامه
توفیق نوشت: (اوس عباس خطاب به شاگردش گفت: من به
مجلس رفتم و برگشتم و ۶۰۰ تصویب‌نامه را تصویب کردم ولی تو
هنوز یک دکمه را ندوختی؟) منظورعباس روستا رئیس صنف خیاط
بود که درآن مجلس عضویت داشت.

درهمان ایام انتشاریافت که احمد نفیسی شهردارتهران که رئیس
کنگره شده بود به علت انجام انتخابات و دوستی نزدیکی که با
بعضی از منتخبین داشت به فکر نخست وزیری افتاده و چون روابط
او ودکتر پیراسته وزیر کشورهم تیره بود، بانفوذی که پیراسته
دردادگستری داشت موجبات بازداشت شهردار تهران فراهم گردید.
نفیسی چهارسال درزندان ماند. اختلاف وزیرکشور و شهردار تهران
به صورتی بود که وقتی وزیرکشور درمجلس صحبت می‌کرد نزهت
نفیسی همسر شهردارتهران که از بافت کرمان به نمایندگی مجلس
انتخاب شده بود بین مطالب وزیر کشور مطالبی گفت که پاسخ
وزیرکشور به او موهن تلقی شد.

از مخبر بازپرس دیوان کیفر که قرار توقیف احمد نفیسی را
صادر کرده بود درلندن پرسیدم که آیا دراین امر سیاست هم
دخالت داشت؟ او می‌گفت صرفا با بررسی اسناد و مدارک پرونده
قرار توقیف شهردار تهران را صادرکرده ام و شاید اقداماتی هم می
شدکه بازداشت نشود ولی زیربارنرفتم.

امادرمحافل سیاسی توقیف احمد نفیسی به مسائل سیاسی
ارتباط داده شده بود و سرانجام هم محاکمه ای صورت نگرفت و

احمد نفیسی بدون محکومیت از زندان آزاد گردید .

نفیسی شهردار مقتدری بود و پس از آزادی از زندان چون ثروت و مکنتی نداشت با انجام کار آزاد امرار معاش می کرد . این طرز اقدام درباره او روحیه اش را خیلی خراب کرده بود و نمی دانست که چه چیز موجب گردیده که چهارسال از عمر خود را در زندان گذرانیده است .

در میان تصویب نامه های دوره فترت بعضی تولید اشکال کرده بود و مجلس به شدت مخالفت می کرد . یکی دادن (مجسمه گاو بالدار) از موزه ایران باستان به یک لرد انگلیسی بود که وقتی تصویب نامه آن رسید همه وکلا مخالف بودند ولی چاره ای نبود چون به هر صورت این مجسمه که قیمت زیادی هم نداشت در یکی از مراسم با صدور تصویب نامه ای واگذار شده بود که وکلا می گفتند دولت حق این کار را نداشته است . سرانجام با استدلال مقامات دولتی به تصویب رسید . دیگری موضوع ورود دونفر از جوانان تحصیل کرده کشور به کادر وزارت امور خارجه به اسامی (مصطفی علم و هوشنگ باتمانقلیچ) بود که مجلس زیر بار این تصویب نامه نمی رفت . گرچه وجود این دونفر برای وزارت امور خارجه لازم بود و بعداً هم هر دونفر به مقام سفیری رسیدند ولی وکلا می گفتند چون ورود کارمندان به وزارت خارجه باید از طریق مسابقه ورودی صورت گیرد و این دونفر به علت بستگی با مقامات مملکتی و به صورت (نورچشمی) وارد کادر وزارت خارجه شده اند کار غلطی بوده است . پس از استدلال فراوان در کمیسیون خارجه مجلس درباره سوابق تحصیل آنها بالاخره به تصویب رسید . یکی دیگر مقررات مربوط به دریافت وام از خارج بود . مقامات دولتی می گفتند ما برای انجام کارهای عمرانی مملکت احتیاج به وام و اعتبار از خارج داریم . هروقت مذاکره می کنیم و موافقت نامه ای تنظیم می نمایم باید آن را به مجلسین بیاوریم و زمان زیادی طول می کشد تا تصویب شود و این طول زمان موجب می گردد که به علت تغییر نرخ بهره

دربازارهای دنیا و شرایط دیگر نتوانیم به موقع از این وامها و اعتبارات استفاده کنیم. سرانجام لایحه ای به این صورت تصویب شد که به دولت اجازه داده شود وام و اعتبار از خارج تحصیل و قرارداد آن را به مجلسین تقدیم و با تصویب کمیسیونهای مربوط مجلسین اقدام و گزارش امر برای تأیید و تصویب به جلسه علنی مجلس آورده شود. با این طرز تسهیلات زیادی برای دریافت وام و اعتبار از خارج فراهم شد، درغیراین صورت امکان دریافت اعتبار و کمکهای فنی و وام از خارج عملی نبود. سازمان برنامه و وزارت نیرو برای توسعه کارهای عمرانی از این اعتبارات زیاد استفاده می کردند که قراردادهای آنهم مرتب به مجلس آورده می شد.

دردومورد هم آهنگی کامل بین کلیه نمایندگان موجود بود. آن هم مربوط به لوایح ارتش و قراردادهای نفتی بود و با مطالعات زیادی که به خصوص درباره نفت صورت می گرفت همیشه نمایندگان به این دوسری لوایح رأی موافق تقریباً (اتفاق آراء) می دادند. درباره لوایح نفتی بحث های فراوان می شد ولی لوایح مربوط به تقویت ارتش به سرعت و سهولت به تصویب می رسید. اکثر نمایندگان معتقد بودند که سرعت در تصویب این لوایح که یکی موجب افزایش درآمد کشور و تأمین اعتبارات مالی مملکت می گردد و دیگری برای استقرار و ثبات امنیت کشور می باشد ضروری است به همین جهت می توان گفت نمایندگان مجلسین از اقدامی که در ارتش صورت می گرفت به خصوص در مورد خرید سلاحها و نحوه مصرف اعتبارات آن بی اطلاع می ماندند.



با تشکیل مجلس دوره بیست و یکم چندگروه دامنۀ فعالیت سیاسی خود را افزایش دادند که از جمله حسنعلی منصور بود که به نمایندگی مجلس از تهران انتخاب شده بود و توانست گروهی از اعضای کانون مترقی را به مجلس بیاورد که به فکر تشکیل یک سازمان سیاسی افتاد. رهبری گروه مهندسين کشاورزی و اصلاحات

ارضی بامهندس حیدرعلی ارفع بود. گروه کارگران ازخارج وسیله عطاءالله خسروانی وزیرکاراداره می شد. حسنعلی منصور بدو باتشکیل این سه گروه و تعدادی از نمایندگان مجلس (فراکسیون ششم بهمن) را به وجود آورد، درمقابل هم گروهی از نمایندگان ازقبیل دکترخطیبی - رامبد - پاینده - نگارنده و گروه روزنامه نگاران مجلس که حدود ۶۰ نفر را تشکیل می دادیم به فکرفراکسیون جدیدی به نام (فراکسیون مستقل) افتادیم که بین این دوفراکسیون کشمکشی درداخل مجلس درگرفت. بعداً منصور نام فراکسیون را تغییر داد و با تشکیل حزب ایران نوین نام آن را به فراکسیون ایران نوین تبدیل نمود. منصور درحالی که به عنوان نماینده به مجلس می آمد، هیچ شغلی را درداخل مجلس قبول نکرد و سعی داشت موجبات نخست وزیری خودرا فراهم سازد. او تنها کسی بود که دوماه قبل از نخست وزیری اش از سمت آینده خود مطلع بود. روزها وقتی به مجلس می آمد بایکایک وکلا صحبت می کرد که وارد فراکسیون ایران نوین شوند. یک روزهم بانویسنده صحبت کرد. به علت رابطه نزدیکی که دردولت اقبال باهم داشتیم ومی خواستند درباره معاملات باژاپن برایش پرونده ای بسازند و بازرسی نخست وزیر به جریان امررسیدگی نمود ومعلوم شد موضوع صحت نداردو گزارشی برای شاه فرستاده شد ازهمان زمان رابطه خوبی باهم داشتیم. یک روز درمجلس به طور خصوصی به من گفت اعلیحضرت دستورداده اند که خودرابرای نخست وزیری آماده کنم، من هم مشغول تهیه برنامه دولت و وزراهمستم. می خواهم شما وزیرکابینه باشید و بارابطه ای که با روزنامه نگاران دارید موجبات همکاری دولت و مطبوعات رافراهم سازید. به ایشان گفتم از لطف و حسن نظرشما متشکرهستم ولی به علت کار روزنامه نگاری، کارنمایندگی مجلس را برکارهای دولتی ترجیح می دهم و سعی خواهم کرد که درموقع تشکیل دولت، شما را یاری کنم. ازمن خواست که با دوستان روزنامه نگار صحبت کنم که اگرواردفراکسیون ایران

نوین نمی شوند بی طرف بمانند، چون صحیح نیست که روزنامه نگاران درمقابل حزب ایران نوین قرار گیرند که می خواهد دولت را تشکیل دهد. با دوستان روزنامه نگار مجلس صحبت کردم و مثل اینکه از طرف مقامات دیگرهم با آنها صحبت شده بود و سرانجام روزنامه نگاران داخل مجلس به صورت یک گروه مستقل باقی ماندند و درهیچیک از فراکسیونها شرکت نکردند. ولی چون بعداً فراکسیون پارلمانی حزب مردم تشکیل شد آنها نمی که قبلاً عضویت آن حزب را داشتند از قبیل مهندس والا - رحیم زهتاب فرد - محسن موقر وارد فراکسیون مردم شدند ولی بقیه به صورت منفرد درمجلس باقی ماندند. درهمان ایام یک شب محسن موقر درمنزل خود ضیافتی داده بود که درآن منصور به عنوان لیدر فراکسیون پارلمانی ایران نوین - دکترپیراسته وزیرکشور و تعدادی از روزنامه نگاران شرکت داشتند و بین منصور و دکترپیراسته گفتگوی تنیدی درگرفت و معلوم شد که کناره گیری دولت علم و روی کارآمدن دولت منصور خیلی نزدیک شده است.

فراکسیون حزب مردم را ازهمان ایام هلاکو رامبد رهبری می کرد که تاهنگام تشکیل حزب رستاخیز به این رهبری ادامه داد. با تشکیل فراکسیون مردم و گروه روزنامه نگار تاحدودی فراکسیون مستقل ضعیف شد ولی تاچند سال دوام یافت ولی نقش مهمی درپارلمان نتوانست بازی کند. درآخردوره هم گروهی از اعضای آن به حزب ایران نوین پیوسته و گروهی هم دیگر درانتخابات بعدی شرکت نمودند. دراین دوره قانونگذاری جعفر ابطحی نماینده شیراز از نمایندگی مجلس استعفاداد. چون وکلای دادگستری هنگام نمایندگی مجلس نمی توانستند به کار وکالت دادگستری اشتغال داشته باشند.



درسال سوم این دوره قانونگذاری که هنوزهم جزو منفردین بودم با توافق دو فراکسیون ایران نوین و مردم به ریاست کمیسیون برنامه

مجلس شورای ملی انتخاب شدم. قبلاً دکتر مصباح زاده رئیس این کمیسیون بود که به علت اشتغال به کار روزنامه کیهان کمتر می توانست به مجلس بیاید. او همین روش را هنگام عضویت در مجلس سنا هم داشت.

وقتی به ریاست کمیسیون برنامه مجلس انتخاب شدم به این فکر افتادم که بین دولت و وکلای مجلس برای انجام کارهای حوزه های انتخابی رابطه ای برقرار سازم که خواسته های مردم از طریق نمایندگانشان در برنامه های عمرانی منظور گردد. به همین جهت با کمک مهندس ریاضی و مهندس اصفیا که آن وقت وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه بود این کار صورت گرفت و هفته ای یک روز نمایندگان و سناتورهای یک استان و مقامات برنامه ریزی مملکت به مجلس دعوت می شدند و در کمیسیون برنامه مطالب را مطرح می ساختند و از این راه توفیق حاصل شد که اقدامات عمرانی مهمی در حوزه های انتخابی نمایندگان انجام شود. مهندس اصفیا که از شخصیت های ارزنده کشور می باشد در این راه نهایت حسن نیت را به خرج داد و به دنبال او هم دکتر مجیدی با بی نظری کامل کمک کردند و خیلی از کارهای عمرانی که در طی چند سال در سراسر مملکت به خصوص در حوزه های انتخابی نمایندگان انجام می گرفت از همین راه بود و مقامات برنامه ریزی هم معتقد بودند که اطلاعات نمایندگان که قسمت های مهمی از آن به صورت کتبی تهیه شده و در اختیار آنان گذارده می شد بسیار مفید بوده است. غیر از مواردی که بعضی از نمایندگان روی احساسات منطقه ای و محلی پافشاری بی جهت داشتند در مجموع این اطلاعات و این جلسات مشترک نمایندگان مجلسین و مقامات برنامه ریزی مفید و با ارزش تشخیص داده شد که در نطق های نمایندگان در مجلسین و گزارشات دولتی منعکس بود. از کمیسیون های دیگر مجلس هم که به خصوص در سال های آخر رژیم خیلی فعال شده بود و به همه کارهای مملکت رسیدگی می کرد و از نظر بودجه دقت فراوان می کرد

کمیسیون بودجه بود که با پشتکار دکتردادفر به تدریج همه مقامات مسئول را به کمیسیون می خواست و بحث فراوان بین وکلا و مقامات دولتی درمی گرفت.



بی تردید درمجلس دوره بیست و یکم دراجرای مواد ششگانه انقلاب سفید قوانین مفیدی به نفع کشاورزان و کارگران و بانوان از تصویب گذشت که چهره جامعه را دگرگون ساخت. هیچ انسان منصف و بشر دوستی نمی تواند منکر شود که با اجرای قانون اصلاحات ارضی میلیونها زارع ایرانی صاحب اراضی زیرکشت خود شدند و تعدادی خان و فئودال و مالک که تجاوزات و تسدیات فراوان به زارعین می کردند و رعایا را به صورت برده های قرون وسطائی درآورده بودند، ازدهات و اراضی بیرون رانده شدند.

حوزه انتخابیه نگارنده که از ۴۰۰ قریه تشکیل می شد یکی از مراکز مهمی بود که چند فئودال سالیان دراز اختیار جان و مال و همه چیز مردم را دراختیار گرفته زارعین معصوم راچنان مورد استثمار قرار داده بودند که شرح تجاوزات آنها خود داستانهای غم انگیز فراوان به همراه دارد. دریکی از روستاها انباری را به من نشان دادند که می گفتند: در دوران فئودالیتته مباشر خان درانبار را مهروموم می کرد و رعایا مکلف بودند که گندم و جو رادرو کرده و ازسوراخ سقف ساختمان به داخل انبار بریزند وحق کوچکترین برداشت هم حتی بابت سهم خودنداشتند. یکی ازدهقانان که مدتها درانتظار مباشر بود تا سهم بابت دسترنج خودرا بگیرد ازفرط گرسنگی و استیصال یکی ازفرزندان خودرا وادار می کند که ازسقف بام واردانبار شده سهمی ازگندم و جورا برداشت کند. به این صورت که طنابی به کمرفرزند خود بسته و او را از سقف وارد انبار می کند. تصادفاً طناب پاره شده فرزند دهقان درمیان محصول دسترنج پدرخود درمیان خروارها گندم می افتد و می میرد. وقتی مباشر ارباب سر می رسد واز اقدام دهقان مطلع می گردد

اوراتحویل دادگاه داده به اتهام سرقت و آدمکشی تعقیب و زندانی می سازد .

از نکات باورنکردنی این بود که می گفتند یکی از مالکین به قدری دهقانان را مرعوب کرده بود که جرأت نداشتند از تجاوزات او به دختران خود شکایتی بکنند . یا اینکه بین دوفتودال منطقه به علت اختلافاتی که همیشه وجود داشت از زارعین و دهقانان به عنوان نیروی مسلح خود استفاده کرده آنها را به جان هم می انداختند و درهریورشی خانه و مزارع و باغات کوچک دهقانان به غارت می رفت . متأسفانه نیروهای انتظامی و امنیتی و قوه قضائیه و وکیل محل هم همیشه تحت تأثیر قدرت ونفوذخوانین از آنها حمایت می کردند که با این طرز می توان گفت رعیت درخیلی از دهات ایران حالت برده راداشت . البته تعدادی از مالکین هم بودند که خیلی به زارعین کمک می کردند و از آنها مثل فرزند خود نگهداری می نمودند و زارعین را عضو خانواده خود می دانستند . وقتی برای سرکشی به حوزه انتخابیه می رفتم و بازارعین صحبت می کردم خیلی از آنها ضمن شادمانی از این اقداماتی که به نفع آنها صورت گرفته بود می گفتند آیا بازهم امکان دارد که مالکین به دهات برگردند ؟ می گفتم امکان ندارد و تا این شاه زنده است چنین وضعی پیش نخواهد آمد وبعد از آن هم وضع مملکت به صورتی خواهد بود که این برنامه ها جا افتاده و دیگر چرخ زمانه به عقب بر نمی گردد .

درسفر یوگوسلاوی وقتی درحضور چندتن از همکاران روزنامه نگار نمونه هائی از تعدیات خوانین حوزه انتخابی خودرا درگذشته و اقداماتی را که به نفع زارعین صورت گرفته به عرض شاه رساندم از فرط خوشحالی چشمانش پراز اشک شد و گفت آرزو دارم زنده باشم و این برنامه های انقلابی به ثمر برسد و مردم ایران را پا به پای مردم مترقی اروپا به درجات عالی تمدن برسانم .

من معتقدم که اصول ۱۹ گانه ای که از طرف شاه به عنوان برنامه انقلاب سفید اعلام گردید و به مرحله اجرا گذارده شد تأثیر بسیار مهمی در پیشرفت کشور و ملت ایران داشت. حال لازم است اصول ۱۹ گانه در اینجا ذکر شود.

- ۱ - اصلاحات ارضی ۲ - ملی کردن جنگلها و مراتع ۳ - فروش سهام کارخانه های دولتی جهت تضمین اصلاحات ارضی ۴ - مشارکت کارگران در سود خالص کارخانه ۵ - اعطای حقوق کامل و برابر سیاسی به بانوان ۶ - ایجاد سپاه دانش به منظور اشاعه فرهنگ در روستاها ۷ - ایجاد سپاه بهداشت به منظور تأمین نیاز بهداشتی و درمانی روستاها ۸ - ایجاد سپاه ترویج و آبادانی به منظور نوسازی روستاها و شهرها ۹ - ایجاد خانه های انصاف در روستاها به منظور تعمیم عدالت در روستاها و تأسیس شورای داوری در شهرها ۱۰ - ملی کردن منابع آبهای زیرزمینی کشور ۱۱ - نوسازی شهرها و روستاها ۱۲ - انقلاب اداری و آموزشی ۱۳ - تأمین امکان فروش سهام واحدهای بزرگ صنعتی به کارگران «مقرشد دولت اعتبارات لازم را به صورت وام در اختیار کارگران بگذارد و بازپرداخت و امها از طریق سود سهام تأمین گردد» ۱۴ - مبارزه با تورم و گرانی و گرانفروشی و دفاع از مصرف کنندگان ۱۵ - آموزش رایگان و اجباری در ۸ سال اول تحصیل ۱۶ - تغذیه رایگان برای کودکان خردسال در مدارس ، شیرخوارگان تا ۲ سالگی و مادران نیازمند ۱۷ - تعمیم بیمه های اجتماعی به همه ایرانیان ۱۸ - مبارزه با معاملات سوداگرانه اراضی و اموال غیرمنقول به منظور جلوگیری از افزایش نامعقول قیمت منازل مسکونی و آپارتمانها و مال الاجاره ها ۱۹ - مبارزه با فساد و رشاء و ارتشاء .

در اجرای مواد ۱۹ گانه انقلاب تا سقوط رژیم گامهای اساسی برداشته شد و اگر دقیقاً به مرحله اجرا درمی آمد مسلماً کشور ما خیلی به جلو می رفت ولی باید منصفانه قبول کرد که در موارد

متعددی این اصول با ناکامی روبرو گردید. با اینکه یکی از مواد مبارزه با فساد بود ولی متأسفانه فساد درکشور ما زیاد وجود داشت. درگرفتن اراضی جنگلی از مردم و واگذاری آن به متنفذین و درباریان و امرای ارتش باید گفت نه تنها کار انقلابی صورت نگرفت بلکه عملاً به حالت يك حرکت ضد انقلابی درآمد که از گروهی از صاحبان اصلی اراضی جنگلی که مالک واقعی آن بودند سلب مالکیت کردند و درعوض گروهی که هیچگونه صلاحیتی نداشتند با فعل و انفعالاتی مالک این اراضی شدند که باقیمت‌های گزاف معامله می کردند. دربرنامه تغذیه رایگان دامنه سوءاستفاده خیلی توسعه یافت که صدای همه را درآورده بود. با وجود این کارهای غلط می توان گفت که برنامه های انقلابی فوق العاده به نفع اکثریت توده مردم و طبقات گوناگون جامعه و به خصوص کارگران و کشاورزان و بانوان بود. این مطلب که گروهی از مالکین می گفتند پایه های سلطنت بردوش مالکین بود و اگر شاه مالکین را ناراضی نمی کرد بساط سلطنت فرو نمی ریخت دور از واقعیت است. شاه می خواست پایه های سلطنت بردوش کشاورزان و کارگران و توده مردم باشد که پشتوانه اساسی داشته باشد ولی این اقدام شاه به ثمر نرسید و این مالکین و طبقه روحانی و مذهبی و روشنفکران و گروههای مخالف رژیم بودند که دست به دست هم دادند و اساس کشور را برهم زدند. در نتیجه امروز خیلی ها از وضعی که برای ایران پیش آمده متأسف و متأثر هستند غیراز گروهی که در این رژیم منافع سرشاری دارند و خود را مالک جان و مال و ثروت و همه چیز مردم و مملکت می دانند. باید گفت که مقایسه این دو رژیم باهم قیاس مع الفارق است.



استعفای علم از نخست وزیری و نقش او در وزارت دربار

امیراسدالله علم دوستان صمیمی و مخالفین زیادی داشت ولی بانزدیکی به شاه گره گشای مشکلات خیلی از شخصیت ها و مقامات کشور بود.

دکترباهری که وفاداری خود را به علم چه هنگام حیات و چه پس از فوتش هم در داخل و هم در خارج از کشور نشان داده است می گفت اگر قدرت اتخاذ تصمیم و قبول مسئولیت او در خرداد ۱۳۴۲ نبود و شخصاً رهبری مقاومت در برابر خرابکاران را نمی پذیرفت وضع کشور طور دیگری می شد. کراراً مطلبی را به ایشان می گفتم که به عرض برسانیدمی گفتند (شاه یعنی من) آنقدر خود را مورد اعتماد و صاحب اختیار می دانست که در مواردی دیدم که از طرف اعلیحضرت دستور می دادند و روی کاغذ می نوشتند که (دستور فرمودند انجام شود) درحالی که خودشان تصمیم

می گرفتند. شاه هم کمال اعتماد را به ایشان داشت. ولی باید صریحاً بگویم متأسفانه در دربار افرادی هم داشتیم که دستهای آلوده ای داشتند و مشکلات فراوان هم ایجاد کردند که از جمله امیر هوشنگ دولو بود که نمونه آن قاچاق تریاک در اروپا و پی آمد های آن می باشد. یا اینکه شوهر امیر هوشنگ به علت قاچاق تریاک در داخل کشور گرفتار شده بود که با کمک دربار رفع مشکل شد. این کارها خیلی به ضرر شاه و دربار بود و علاقه شاه به این قبیل افراد لطمه زیادی به مقام سلطنت می زد.

دکتر باهری می گفت با قاطعیت می گویم که دست شاه در امور مالی آلوده نبود ولی خیلی از افراد خاندان سلطنت گرفتاریهای مالی فراوانی داشتند اما من شخص شاه را مبری می دانم، اگر ثروتی هم در خارج وجود دارد قاعدتاً نمی تواند خیلی زیاد باشد و این اقلام نجومی جنبه افسانه ای دارد. شاه روابط مالی با کسی نداشت ولی در دربار و خاندان سلطنت افراد مادی فراوانی داشتیم.



مسعود بهنود می نویسد:

امیر اسدالله علم بالاخره آماده شد که حکومت را به (گروه وارن) بسپارد. با مرگ کندی شاه نفس راحتی کشید. ولی (راکول) کاردار سفارت آمریکا طرح نخست وزیری حسنعلی منصور و گروه مترقی رامی ریخت. در مدت ۲۰ ماه صدارت علم حوادث مختلفی آفریده شد. استعفای علم در اسفند ۱۳۴۲ مورد قبول قرار گرفت و حسنعلی منصور لباس صدارت پوشید.



در اسفندماه سال ۱۳۴۲ دولت علم مستعفی شد و نخست وزیر طی يك مصاحبه مطبوعاتی چنین گفت: استعفای کابینه از آن جهت بود که اجرای لوایح ششگانه شاهنشاه که توسط دولت او تهیه و به طور پیروزمندانه ای آغاز شده بود احتیاج به مردان جدید و سازمانهای تازه و ایده های نوئی داشت به همین جهت دولت تازه

ای روی کار خواهد آمد .

متن استعفای علم را در دسترس ندارم ولی پاسخ شاه چنین بود:
جناب اسدالله علم - استعفای شما از نخست وزیری ملاحظه
و پذیرفته شد . خدمات پرارزشی که در دوره نخست وزیری انجام
داده اید بزرگترین افتخار شما خواهد بود زیرا مصادف بوده است با
انقلاب بزرگ ۶ بهمن ماه ۱۳۴۱ و تمام اقدامات دیگری که
در تکمیل انقلاب در سال ۱۳۴۲ انجام گرفت . عواطف مخصوص
خودمان را به شما و همکاران شما ابلاغ می نمایم . خدمتگذاری
و صمیمیت و فداکاری شما راهرگز فراموش نخواهیم کرد . شاه .
علم مدتی رئیس دانشگاه پهلوی شیراز بود . در سال ۱۴۳۸ به
وزارت دربار منصوب گردید و مدت ۹ سال در این سمت
قرار داشت که چند ماه قبل از فوت استعفا کرد . او یکی
از مقتدرترین شخصیت های ایرانی و از نزدیکترین افراد به شاه به
شمار می رفت . علم به سرطان خون مبتلا شد و سالها به معالجه
مشغول بود که مدتها در بیمارستان نیویورک بستری گردید . تا اینکه
روز شنبه ۱۵ مرداد ۱۳۵۶ هویدا پس از ۴۲۰۳ روز نخست وزیری از
بهمن ۴۳ تا ۱۵ مرداد ۵۶ از مقام خود مستعفی گردید و به وزارت
دربار منصوب شد .

متن استعفای علم از وزارت دربار و پاسخ شاه:

۱۴ مرداد - ۲۵۳۶ - پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه

آریا مهر ارواحنا فداه

چنانکه خاطر مبارک ملوکانه مسبوق است فدوی مدتی است
در حال ناخوشی و نقاهت به سر می برد و از عهده انجام وظایف
خطیر دربار با عظمت شاهنشاهی چنانکه باید و شاید بر نمی آید .
بنا بر این از خاکپای مبارک استدعا دارد در صورتیکه اراده فرمایند
از این مقام پرافتخار کناره جوید و درعین حال افتخار غلامی
شاهنشاه را در صورتی که اراده سنیه ملوکانه تعلق داشته باشد برای
خویش حفظ کند . با تمام قلب پابوس است . غلام جان نثار - علم

پاسخ اعلیحضرت چنین بود:

جناب امیراسدالله علم - نامه مورخ چهاردهم مرداد ۲۵۳۶ شمارا ملاحظه کردیم. از این که عارضه کسالت اجازه نمی دهد که به خدمت خود دروزارت دربارشاهنشاهی ادامه دهید متأسف هستیم و استدعای شمارا دایر به برکناری می پذیریم. خدمات بی شائبه شما چه دردربار شاهنشاهی و چه در سایر مشاغل مملکتی همیشه ملحوظ نظر و مورد قدردانی ما بوده است و درآینده نیز شمارا به عنوان یکی از خدمتگذاران صدیق و صمیمی خودمان می شناسیم. نوشهر به تاریخ هیجدهم مرداد ۲۵۳۶ شاهنشاهی - محمدرضا پهلوی



دکترمحمد باهری دراین باره چنین گفت:

علم کراراً از اعلیحضرت استدعا کرده بود که از وزارت دربارکناریبرود. اعلیحضرت می فرمودند کناره گیری مورد ندارد اگر قرار است برویم باهم می رویم، با وجود کسالت بهتر است به کارادامه دهید. علم چون با هویدا مخالف بود و ادامه نخست وزیری او را به زیان کشور می دانست به اعلیحضرت پیشنهاد کرده بود که بهتر است او ازوزارت دربارکناریبرود و هویدا وزیردربار شود تا شخص دیگری به نخست وزیری برسد ولی اعلیحضرت اظهارنظری نکردند. به تدریج علم آگاه شد که هویدا از نخست وزیری کنار می رود و آموزگارنخست وزیر می شود و این موضوع را مدتی قبل از وقوع به من گفت ولی جای تعجب است روزی که هویدا کناررفت و درروزنامه های خارج نوشتند وزیرداری نخست وزیرشده علم به تصور اینکه هوشنگ انصاری نخست وزیر شده برای او دسته گل فرستاد. زیرا آموزگار وانصاری هر دو وزیرداری بوده اند و هر دو هم شانس نخست وزیری داشته اند. به هرحال علم در بیمارستان از تغییر شغل خود مطلع گردید درحالی که از مقام خود استعفا نکرده بود ولی بعداً استعفانامه خود را به تاریخ قبل از انتصاب هویدا از بیمارستان ارسال نمود. پس از این که قدری حال

علم بهتر شد به تهران آمده شرفیاب گردید و تقاضا داشت که برای استراحت به بیرجند برود. نظرش این بود که با کمک رسول پرویزی کتابی دربارهٔ (چهره شاه) تنظیم کند ولی این فرصت حاصل نشد. پس از مدتی اقامت در بیرجند باردیگر کسالت شدت یافت که اعلیحضرت دستور فرمودند یک فروند هواپیمای نظامی پروفیسور عدل را به بیرجند ببرد و پس از معالجات مقدماتی با همان هواپیما ایشان را به تهران آورد و سپس به پاریس برد و سرانجام به بیمارستان نیویورک منتقل شد. وقتی حال علم قدری بهبود یافت کاغذی برای اعلیحضرت فرستاد که مطالب مهمی در آن نوشته شده بود. علم به حامل نامه که از محارم او بود دستورداد که در اتاق اعلیحضرت می ماند یا جواب بگیرد یا اعلیحضرت او را از اتاق بیرون کنند. وقتی اعلیحضرت نامه را خواندند ناراحت شده آورنده نامه را از اتاق خارج نمودند و به مطالب آن کاغذ هم توجهی نشد که مضمون آن نمی دانم چه بوده است؟

علم به طور کلی عاشق شاه و از هر جهت مورد وثوق و اعتماد شاه بود و همیشه سعی داشت مطالب را خیلی صاف و صریح و ساده به شاه بگوید. در روزهای آخر عمر قدری ناراضی شده بود ولی همیشه می گفت به این شاه کمک کنید تا بتواند کشور را از خطرات فراوانی که وجود دارد حفظ کند.



یکی از بستگان علم به نویسنده کتاب می گفت که علم در آخرین روزهای عمر از شاه گله مند بود. وقتی چند بار ابراز تمایل به استعفا کرده بود شاه نپذیرفت. روزی که خبر انتصاب هویدا در رادیو تهران منتشر شد علم خبرنداشت و از رادیو خبر را شنید که از این جهت ناراحت به نظر می رسید. از قرار معلوم استعفای هویدا از نخست وزیری و انتصاب او به وزارت دربار چنان با سرعت صورت گرفت که فرصت اینکه در خارج از کشور به علم اطلاع داده شود نبوده است ولی با توجه به این که چند بار ابراز تمایل

کرده بود که می خواهد کناربرود به این علت مثل اینکه ضرورتی دیده نشد که به او اطلاع بدهند. ولی به هرحال تاریخ استعفا یک روز زودتر از انتصاب هویدا است که بعداً ترتیب کار داده شده است.



علم درخاطرات خود چنین می نویسد:

روز سوم اوت ۱۹۷۷ که چند هفته بود در جنوب فرانسه به سر می بردم اطلاع یافتم که شاه چندبار خواسته با تلفن با من صحبت کند ولی من نبودم. خواستم با تلفن تماس بگیرم میسر نشد. خیلی تعجب کردم زیرا مطلب قابل بحث مهمی نداشتیم. روز بعد شاه با تلفن بامن صحبت کرد و گفت حالا می خواهم استعفای شما را از وزارت دربار قبول کنم. کاغذی فرستادم و از محبت های شاه تشکر کردم. قبلاً چندبار خواستار استعفا بودم ولی موضوع را تغییر می دادند ولی آن روز توجه یافتم که می خواهند تغییر مهمی در وضع حکومت بدهند.

روز ششم اوت مطلع شدم که جمشید آموزگار نخست وزیر و هویدا به جای من وزیر دربار شده است. ولی انتخاب هویدا به وزارت دربار انتخاب خوبی نبود. من افتخار می کنم که ۲۷ سال باشاه همکاری کرده ام. من می خواهم جان خود را فدای شاه کنم آنهم حتی در وضع و شرایط فعلی



به هرحال وقتی علم در ۲۵ فروردین ۱۳۵۷ در بیمارستان درگذشت، جنازه او به تهران حمل و به مشهد برده شد و در صحن حرم حضرت رضا در کنار مقبره پدرش شوکت الملک به خاک سپرده شد.

پس از فوت او در روزنامه ها نوشتند که علم وصیت کرده حدود یک میلیون دلار از ثروت او به یک بنیاد علمی اختصاص داده شود که به مصرف هزینه تحصیل برای جوانان با استعداد پیرچند و قانات برسد. علم در وصیت نامه خود یکی از بانکهای سوئیس را

برای این کارانتخاب کرده بود که از سال ۱۳۵۲ کار خود را آغاز کند. بعداً صحبت از ۶۰۰ هزار و ۳۰۰ هزار دلار شد که هیچکس از وضع چنین بنیادی باخبر نیست.

اما دربرجند علم با ثروت خود بنیاد (شوکت الملك علم) را تأسیس کرد تا کارهای فرهنگی انجام دهد. علم به شاه گفته بود که او مقداری از املاک خود را فروخته که حدود ۵ میلیون دلار می باشد. بهر حال علم هنگام فوت ثروت قابل توجهی داشته است.



سردینس رایت سفیر سابق انگلیس در ایران در روزنامه تایمز درباره علم چنین نوشت:

من برای اولین بار ۲۵ سال پیش او را دیدم که از نزدیک ترین دوستان ایرانی من شد. امیراسدالله علم مانند پدرش شوکت الملك علم دوست واقعی انگلیس بود. او در آخرین نامه اش که چند ماه پیش از بستر بیماری برایم نوشت چنین خاطر نشان ساخت (برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی مان هیچ راه دیگری جز حفظ روابط محکم و دوستانه با متحدانمان نداریم).

درنامه دیگری از فرانسه به من نوشت: (متأسفانه هیچکس باور نمی کند که وقتی ما با یکدیگر ملاقات می کنیم دوست هستیم و یکدیگر را دوست داریم. زیرا دوستی با انگلستان گاه مورد انتقاد قرار گرفته و سوء تفاهم به وجود می آورد. من می دانم که دوستی انگلستان برای ایران نافع است).

در تمام سالهایی که او را می شناختم هرگز برای کار شخصی از من تقاضایی نکرد. او به بزرگداشت و دریافت نشان توجهی نداشت ولی در نوامبر سال گذشته به دریافت نشان عالی انگلیس مفتخر گردید. او از گرفتن نشان بسیار خوشحال شد زیرا دیگر شغل رسمی نداشت. این نشان به این علت بود که او به ارزش دوستی با انگلستان معتقد بود و آنچه در قوه داشت انجام می داد تا راه مناسبات مزبور را هموار سازد. دلیل علاقه من به او معتقد

بودن او، مردم داری و تواضع او می باشد. وفاداری به شاه تا حدی که کمتر فرصت برای زندگی خود و خانواده اش داشت. بافوت علم، ایران شخصی وطن پرست و انگلستان دوست صمیمی خود را از دست داده است. او قدیمی ترین دوست مورد اعتماد شاه بود. هیچ ایرانی دیگر به اندازه او به شاه نزدیک نبود. با نفوذترین چهره در پشت تاج و تخت ایران بود. هر زمان که شاه در رویارویی با کنسرسیوم نفت با اشکالاتی روبرو می شد به علم دستور می داد که از طریق سفرای انگلیس و آمریکا میانجیگری کند. من موقعیت های بسیاری را به خاطر دارم که علم شخصاً تلفن می کرد و مرا به اسب سواری دعوت می نمود و ضمن آن نظرات شاه را به اطلاع من می رساند تا به اطلاع دولت انگلستان برسانم. اعطای نشان برای ادای احترام نسبت به مردی بود که در روزهای خوب و بد به ارزش دوستی بریتانیا معتقد بود. در خرداد ۴۲ علم نه تنها برنامه های اصلاحی رانجات داد بلکه نقطه عطفی در تاریخ ایران بود. با مرگ او تنها شاه نبود که یک دوست وفادار را از دست داد.



خاطرات امیر اسدالله علم

هنگامی که صفحات کتاب زیر چاپ بود کتابی به زبان انگلیسی با عنوان (شاه و من) توسط مؤسسه (ای بی توریس) در لندن منتشر شد که دکتر علینقی عالیخانی وزیر اقتصاد کابینه علم آن را برای انتشار آماده کرده و دردسترس قرار داده است.

پس از مطالعه کتاب به دکتر عالیخانی گفتم این کتاب به صورت خوبی تنظیم گردیده و زیرنویسها خیلی از مسائل را روشن ساخته است ولی خیلی ها عقیده دارند که علم با آنهمه کار و گرفتاری چگونه توانسته این مطالب را مرتب بنویسد؟

دکتر عالیخانی گفت این نوشته ها حدود ۵ هزار صفحه است و هرشب که علم از کار برمی گشت تا پاسی بعداز نیمه شب در دفتر خود می نشست و این مطالب را می نوشت. خوشبختانه به خط او هم می باشد که هنگام انتشار خاطرات مزبور به زبان فارسی که اصل خاطرات است و درء جلد منتشر خواهد شد چند صفحه از دستنوشته های علم نیز منتشر می گردد تا همه به اصالت این خاطرات آگاه گردند.

علم این خاطرات را تنظیم کرد و در اختیار همسر و دو دخترش گذاشت تا درسویس دریانکی به امانت بگذارند و ۱۵ سال بعد آن را منتشر سازند که اکنون موقع انتشار آن می باشد. هنوز متن فارسی انتشار نیافته که بتوان از جزئیات آن مطلع شد ولی در خاطرات انگلیسی مطالبی هست که به نکاتی چند از آن اشاره می شود.

این وقایع مربوط به سالهای ۱۳۴۸ - ۱۳۵۶ شمسی (۱۹۶۹ تا ۱۹۷۷ میلادی) یعنی ۹ سال خدمت در وزارت دربار می باشد. علم در خاطراتش نشان می دهد که نفرت زیادی نسبت به هویدا داشته و کراراً به شاه گفته که خوب است هویدارا وزیر دربار کند تا شخص دیگری به نخست وزیری برگزیده شود. وقتی هم شاه او را وزیر دربار کرد علم می نویسد انتخاب بسیار بدی بود. علم در این یادداشتها خودرا شیفته شاه و فرزندان او می داند و آرزو داشته که قبل از شاه جهان را ترك کند که همینطور هم شد. ولی در گفتگوی شاه با او گاهی یک حالت عصبانیت از کارهای شاهدخت اشرف - ارتشبد خاتم - شاپور غلامرضا - فریده دیبا وجود داشته است.

علم می نویسد یکبار هم وقتی مادر شاه او را از سوار شدن بر هلیکوپتر منع می کند شاه عصبانی می شود و می گوید کسانی که اطلاعی از کاری ندارند بی جهت اظهار عقیده می کنند. مادر شاه به گریه می افتد. روز بعد از شاه خواستم که از مادرش رفع

كدورت كند، به او تلفن كرد ولى مادر شاه جوابى نداد. وقتى هم شاپور عبدالرضا به عنوان رئيس هيئت امنای دانشگاه مى خواست دكتر صفويان را بركنار سازد شاه مخالفت كرد ولى عبدالرضا گفت استعفا مى دهم. شاه گفت به جهنم. درنتيجه صفويان ماند و به كارش ادامه داد. (صفويان پزشكى بود كه علم و شاه را معالجه مى كرد و پزشكان فرانسوى را براى معالجه شاه آورده بود و از سرطان شاه آگاه بود.) علم مى نويسد به شاه گفته بود كه بيماريش خطرناك نيست.

علم مى نويسد يكبار با شاه درباره وصيتامه صحبت مى كرديم. شاه گفت ثروت من متعلق به ملت است فقط مبلغ كمى براى بچه ها مى خواهم. گفتم خدا كند هميشه دركشورباشيد ولى وقايع مرداد ۳۲ را هم به خاطر بياوريد. شاه گفت ولىديد كه ملت مرا برگرداند. گفتم هيچكس ازآينده خبرندارد. پدرشما براى شما ۲۰ ميليون دلارثروت گذاشته كه به پول امروز يكصد ميليون دلار مى شود. شاه گفت آرزو دارم چندسال اول سلطنت وليعهد درايران باشم و بعد به خارج بروم. اين گفته شاه موجب شد كه اشك از چشمانم جارى شود.

فريده ديپا مى خواست عنوان پرنسس و دائى فرح هم مى خواست عنوان سنفيار داشته باشند كه شاه موافق نبود. شاپور غلامرضا موى سرخودرا بلند كرده بود شاه به او گفته بود تو بازرس ارتش هستى موى خودرا کوتاه كن.

شاه از ازدواج خسرو جهانباني با دخترش شهناز خيلى ناراحت بود. مى گفت اين شخص (هيپي) است و مدتى هم درزندان بوده چگونه او را به عنوان داماد قبول كنم. بالاخره از شاه كراراً خواستم و به آنها كمكهاى كرد. شاه علاقه داشت كه شهناز با محمود زنگنه ازدواج كند.

شاهدخت اشرف يكبار به شاه نامه نوشت با اين مضمون: مثل اينكه ديگر او را دوست ندارد به همين جهت دراروپا خواهد ماند.

شاه گفت بگوئید مورد اعتماد است و به ایران باز گردد. اشرف و اردشیرزاهدی پشت سرهم بد می گفتند. شاه به هردو پیغام داد که ساکت باشند.

علم می نویسد: برای شهبانو فرح جشن تولد درپیرجند گرفتم و آشپز از ماکسیم پاریس آوردم و چهل هزاردلار خرج کردم. یکبار هم یک (رولزرویس) به ولیعهد بخشیدم. شاه علت را پرسید گفتم من املاک خود را به مبلغ ۵ میلیون دلار فروخته ام و می خواهم به ولیعهد کادو بدهم. (مطالعین می گویند بهای املاک مورد فروش علم هرگز ۵ میلیون دلار نبوده است و این رقم عراق آمیز به نظر می رسد.)

دکتر غلامحسین مصدق از شاه تقاضا کرده بود که اتومبیلش از طریق دریار وارد شود و حقوق گمرکی ندهد. شاه هم موافقت کرد. وقتی فلسفی هم به زندان افتاد خواست که برای او مشروب و تریاک به زندان بفرستد که موافقت شد.

وقتی ولیعهد می خواست با هواپیما به کرمانشاه پرواز کند گفتم کوهستانها مرتفع است و خطرناک می باشد. شاه گفت برای تمرین اولازم می باشد. او فرزند من است نه شما. باید این کار را انجام دهد. من می دانم چه می کنم. به ولیعهد اجازه داده ام که شخصاً پرواز کند و آن را هم لغو نخواهم کرد.

ثریا از شاه تقاضا کرده بود که برای خرید آپارتمانی درپاریس به او کمک کند که شاه قبول کرد. به پادشاه برکنار شده افغانستان ماهی ده هزاردلار و به همسرو فرزندان او ماهیانه مبالغی کمک می کرد و یک خانه هم برای او دررم خریده بود. فرزند پادشاه افغانستان در هواپیمائی ملی خلبان بود که شاه یک خانه هم برای او خرید.

یکبار آمریکائیا اشاره کرده بودند که اگر برای شاه حادثه ای پیش آید بهترین جانشین ارتشبد خاتم می باشد. بدون اینکه ارتشبد از این موضوع آگاه باشد. شاه از شنیدن این خبر ناراحت

شد ولی تصادف مرگ او شاه را خیلی ناراحت کرد. شایعات حاکی بود که ارتشبد خاتم یکصد میلیون دلار ثروت دارد. علم در خاطرات خود درباره معشوقه های شاه و خودش مطالبی دارد و می گوید یکبار از دکتر صفویان خواستم برودیکی از معشوقه های شاه را معالجه کند او اشتهاً سراغ معشوقه من رفت و گفت صحیح و سالم است. شاه از شنیدن ماجرا خیلی خندید. شاه می گفت وضع تو و دکتر اقبال که مورد اعتماد من هستی با دیگران تفاوت زیادی دارد.

علم درباره اتهام قاچاق تریاک که در سوئیس برای دولو مشکلاتی فراهم ساخته بود اشاراتی کرده می نویسد: وقتی دولو تبرئه شد شاه را خوشحال دیدم ولی گفت به شهبانو موضوع را نگویند که ناراحت می شود چون با دولو خوب نیست.

یکبار شاه هنگام افتتاح مجلسین نطقی کرد که شهبانو گفت به حد کافی انقلابی نبود. شاه گفت اگر شما هم انقلابی شده اید و با افکار انقلابی می خواهید کشور را اداره کنید پس این جواهرات و لباسهای قیمتی چیست که مورد استفاده قرار می دهید؟

علم می نویسد دچار تعجب شدم که وقتی مشاهده کردم اسدالله رشیدیان با خانم گاندی درباره روابط ایران با هند و پاکستان صحبت کرده است. شاه گفت به دستور من بوده است.

در این جلد کتاب نامه ای از خان کارلوس پادشاه اسپانیا به شاه ایران منتشر گردیده که طی آن پادشاه اسپانیا از شاه ایران تقاضا کرده که ۱۰ میلیون دلار کمک کند تا او در انتخابات اسپانیا به مصرف برساند که نخست وزیر مورد علاقه اش انتخاب گردد و سوسیالیستها برنده انتخابات نگردند. شاه گفت به او نامه ای بنویسد و به گرمی پاسخ بدهید من هم مذاکره خواهم کرد. مثل این که چنین پولی ارسال نگردیده است.

علم می نویسد درباره استعفای عالیخان از وزارت اقتصاد به علت گزارش مخالفی که درباره افزایش بهای آهن آلات داده بود

تصمیم به استعفا گرفت. به او پیشنهاد شد سفارت ایران در فرانسه یا ریاست دانشگاه را بپذیرد ولی عالیخانی گفت چون می‌خواهم فرزندانم در تهران باشند و به تحصیل ادامه دهند ریاست دانشگاه را قبول کرد.

در کتاب مزبور نکات فراوانی از روابط شاه و علم وجود دارد. نشان می‌دهد که خیلی باشاه محرم بوده و شخص دیگری باشاه تا این اندازه نزدیک نبوده است. علم در حقیقت رابط شاه با اعضای خاندان سلطنت هم بوده و پیغام‌ها را می‌داده و با سلیقه خود کارها را حل و فصل می‌کرده است. هم چنین واسطه مذاکره بین سفرای انگلیس و آمریکا و سایر سفرای بوده است.



در این کتاب کلمات توهین آمیزی نسبت به بعضی از رجال کشور دیده شده که علم می‌نویسد بین شاه و او رد و بدل گردیده است که انتشار آن سوء اثر داشت و موجب اعتراضاتی گردید که انتظار می‌رود در چاپ فارسی کتاب از هرگونه اهانت به شخصیت‌ها و مقامات و افراد خودداری شود.

اینها چند نکته از کتاب خاطرات علم بود و باید منتظر انتشار چهار جلد کتاب فارسی شد و در آن صورت سعی خواهیم نمود قسمتی از آن را برای خوانندگان گرامی نقل کنم.

نامه های رسیده

خوشبختانه به علت استقبال از کتاب های «ایران در عصر پهلوی» و ارسال مطالبی از طرف دوستان بزرگوار و خوانندگان ارجمند وضع به صورتی درآمده که نمی دانم آیا موفق به انتشار همه آنها خواهم شد یا نه؟

به دوستانی که با نامه و تلفن یادآور می شوند که مطالبشان چرا چاپ نمی شود باید بگویم که متأسفانه به علت کمبودجا انتشار همه آن مطالب مقدور نیست. البته کوشش فراوان دارم که در چند جلد بعدی تا حد امکان قسمتی از نامه ها منتشر گردد. اکنون خلاصه ای از چند نامه رسیده به نظرتان می رسد.

یادآوری چند نکته تاریخی

دوست بسیار گرامی و مهربانم
بادرود فراوان می خواهم بگویم کاری را که شروع کرده اید
شاید به جلد های ۱۵ و ۱۶ هم برسد. ای کاش مطالب مفید و

آموزنده و خواندنی آن قدر به دست آورید که بیش از این هم پیش برود. کاری است بسیار ارزنده و درخور ستایش به ویژه این که خودتان به تنهایی و با سرمایه شخصی این کار خطیرا پیگیری نموده اید. اطمینان دارم و امیدوارم با مهر خداوندی افتخار انجام آن تا پایان کار نصیب خودتان گردد.

تکلیف خود می دانم که از میان یادداشتهای خود برخی مطالب تاریخی را برای شما بفرستم تا شاید از لابلای آن مطالب سودمندی باشد که مورد استفاده قرار گیرد.

با پاکدلی و درود فراوان - حسین دفتریان ۶ آبان ۱۳۷۰ - نیس

۱ - نریمان مرا از تبعید به شوروی نجات داد

درباره محمود نریمان مطالبی نوشته اید که یادش به خیر، چه انسان نازنینی بود. هنگامی که وزیر راه بود خاطره ای از او دارم که برای اطلاع شما می فرستم که از یک نمونه کارنیک او آگاه باشید. مطمئن هستم شما نیز بامن هم رأی هستید.

وقتی اداره کل خط و ابنیه راه آهن دولتی تقاضای استخدام یک مهندس سیویل کرده بود رئیس کارگزینی مرا به رئیس اداره مزبور (کاروزه) از اهالی استونی تبعه روسیه معرفی کرد. او با رویت حکم من گفت (ما به مهندس نیاز نداریم، ما محاسب فنی می خواهیم). گفتم من محاسب فنی هم هستم. گفت تورا آزمایش می کنیم. مورد آزمایش قرار گرفتم نتیجه آزمایش خیلی خوب بود. (کاروزه) مرا خواست و گفت شما محاسب خوبی هستید ولی ما جا برای نشستن یک فرد اضافی نداریم. گفتم من برای خود جای پیدا می کنم. چون به حمایت رئیس کارگزینی (کلنل داوسن) اطمینان داشتم پافشاری کردم. در سالن بزرگ اداره ابنیه ۴۰ نفر مهندس و نقشه کش ایرانی و خارجی نشسته بودند و هیچ جای خالی نبود. از ابکی که مردی فهمیده و تحصیل کرده فرانسه بود خواستم

کنارمیزش يك صندلی بگذارد که من آنجا بنشینم. او هم با احترام قبول کرد و مشغول کارشدم.

روزی (کاروزه) مراخواست و نقشه ای که درسازمان فنی شوروی مقیم ناحیه راه آهن شمال برای جلوگیری ازآب بردگی خاکریز راه آهن درمنطقه حبله رود تهیه کرده بود به من داد و گفت اگر درست است آن را امضاء کنید و بفرستید شمال. پس از مطالعه تشخیص دادم که از نظر فنی غلط است و به کاروزه نظر خود را گفتم. پس از چند روز مهندس مولائی از سرمهندسین وزارت راه به من گفت کاروزه نظر مرا که با اجرای طرح موافق نبوده ام نزد رئیس شورویهای مقیم ایران برده و گفته مهندس دفتریان با نقشه شما برای رفع مشکل حبله رود مخالفت کرده برای اینکه وقتی قطارهای حامل مهمات از جنوب ایران به شمال می روند پرت شوند زیرا او عضو ستون پنجم آلمانهاست. او هم بدون بررسی طرح نزد نریمان وزیر راه رفته و گفته مهندس دفتریان را تحویل ما بدهید. وزیر راه می پرسد با دفتریان چه کار دارید؟ می گوید او جاسوس و نماینده آلمانها در ایران است و با اجرای طرح حبله رود مخالفت کرده تا قطارهای حامل مهمات پرت شوند، ما می خواهیم او را به سیبری تبعید کنیم.

نریمان می گوید بدون بررسی نمی توان قضاوت کرد. من يك سرمهندس می فرستم شما هم يك مهندس تعیین کنید که طرح را بررسی کنند و هردونفر همراه دفتریان به محل بروند، اگر طرح شما غلط بود با او کاری نداشته باشید ولی اگر او نتوانست درست بودن نظر خود را ثابت کند او را در اختیار شما می گذاریم.

روسها هم این پیشنهاد منطقی را می پذیرند. روسها مهندس سازوف و وزیر راه هم مهندس مولائی را تعیین می کنند که متفقاً به شمال رفتیم. من تا آن روز نریمان را ندیده بودم ولی توجه یافتم که وزیر مقتدری است.

مهندس پیرداوری رئیس خط ناحیه شمال به اتفاق علی آذری با

درزین تا پل سفید به استقبال ما آمده بود. درپل سفید افراد اداره جریه (لکوموتیورانان و همکارانشان) که همه عضو حزب توده بودند اعتصاب کرده و راه را بر ما سد کردند. سرانجام به دستور (سازوف) روسی که همراه ما بود یک سرباز روسی مسلح به درزین ما آمد تا بتوانیم بدون مزاحمت اعتصابیون به راه خود ادامه دهیم.

پس از بررسی طرح از نزدیک معلوم شد طرح پیشنهادی روسها غلط بوده که اگر اجراء می گردید خاکریز زیرخط آهن خالی می شد. نظرم صددرصد مورد تأیید هیئت اعزامی قرارگرفت و آن را تنها راه طرح حفاظت منطقه دانستند. روز بعد رئیس روسهای مقیم شمال به دیدار من آمد و با احترام گفت سرمهندس سازوف نظر شما را به نظرم رسانید و ما از شما ممنونیم، طرح را بدهید که اجراء کنیم.

شاید اگر آن روز یک انسان فهمیده و وزیر مقتدری مثل نریمان در رأس وزارت راه نبود اکنون استخوانهای من در خاک روسیه پوسیده بود. زیرا در زمان اشغال ایران روسها قدرت زیادی داشتند و از هیچکس هم در مقابل آنها کاری ساخته نبود. در نتیجه روسها مرا به عنوان مشاور فنی خود در امور فنی راه آهن برگزیدند و تا پایان جنگ مورد احترام آنها بودم. ضمناً (کاروزه) از خدمت برکنار و مهندس جهانگیری به جای اورئیس اداره کل خط و ابنیه شد و من هم رئیس ساختمان اداره خط و ابنیه گردیدم. سرانجام چند ماه بعد جانشین (کاروزه) مدیر کل خط و ابنیه راه آهن شده و تا ۶ سال به خدمت ادامه دادم.

۲ - من هم جزو گروه «عامیون» بودم

در جلد هشتم درباره «گروه عامیون» مطالبی انتشار یافته که برای تکمیل آن توضیحات زیر لازم به نظر رسید.

جمعیت عامیون قدیم سومین دوره فعالیت سیاسی خود را با نام (حزب دمکرات) آغاز کرد و مرا هم که برای دومین بار در عمرم

خواستم دريك سازمان سياسي عضوياشم درآن حزب پذيرفتند . رهبران گروه مزبور عبارت بودند از اسماعيل اميرخيزي - ابوالقاسم فيوضات - لقمان المللك - ساعتساز - نجم المللك - يكانى - زرین كفش - زرنگار و عده اى ديگر كه رهبرى با تقى زاده بود كه درمحل درخيابان شاه آباد جمع مى شدند .

درمرداد ماه سال ۱۳۲۶ قوام السلطنه نخست وزير (حزب دمكرات ايران) را تشكيل داد . سران گروه عاميون تصميم گرفتند كار قوام را درمورد انتخاب نام حزب نادرست اعلام كنند ولى فرداى آن روز حكيم المللك - يكانى - اميرخيزي - ساعتساز و خودمن و چندتن ديگر به خانه تقى زاده رفتيم و گفتيم كه اكنون قوام السلطنه دربرابر حزب توده يك حزب قوى دولتى تشكيل داده صلاح مملكت نيست كه با او مخالفت كنيم . بالاخره قرارشد كه نام گروه سياسي خودرا (حزب عاميون دمكرات) بگذاريم و من مأمورشدم كه كارتهائى عضويت را بانام جديد تغيير دهم .

۳ - تغيير رئيس راه آهن

درزمان نخست وزيرى قوام السلطنه موقعى كه غلامحسين فروهر وزيرراه و مهندس عزت الله هدايت رئيس راه آهن بودند شهرت يافت كه دولت تصميم دارد رئيس راه آهن را تغيير دهد . چون مهندس هدايت محبوب اكثريت كاركنان راه آهن بود آنها تصميم گرفتند مانع تغيير رئيس خودشوند . مديران راه آهن به مهندس هدايت تكليف كردند كه از دفتر راه آهن خارج نشود و حتى شبا درراه آهن بخوابد . ضمناً چندلكوموتيوران پرقدرت را هم درپله كان راه آهن گذاردند كه به نوبت پاس دهند و غيراز اعضائى راه آهن كسى را راه ندهند .

يك روز تقى فداكار (كه خودرا سرباز وطن مى ناميد) ازپله هاى دفتر راه آهن بالاآمد كه از او پرسيدند باكى كار داريد ؟ بلافاصله حكمى ارائه داد به امضائى قوام السلطنه كه رئيس راه آهن

شده است. آنها حکم را گرفته پاره کردند و گفتند راه آهن رئیس دارد و احتیاجی به شما نیست. فداکار از راه آهن بازگشت. دو روز بعد شنیدیم حکم دیگری به نام غلامعلی میکده صادر شده است. من در دفتر مهندس هدایت بودم که تلفنی به مهندس میکده می گفت شنیده ام حکمی به نام شما صادر شده است. با سابقه دوستی که با هم داریم صلاح نمی دانم به راه آهن بیایید تا به شما توهین شود. در نتیجه میکده از آمدن به راه آهن صرف نظر کرد.

در آن زمان که پایان جنگ دوم بین المللی نزدیک می شد یکپارچگی راه آهن اهمیت زیادی داشت و مهندس هدایت چند شب درسالن وزراء جنب پاسگاه پلیس راه آهن به سر برد و ازینای راه آهن خارج نشد. این کارسروصدای زیادی تولید کرد و عمیدی نوری مدیر روزنامه داد هم به طرفداری از کارکنان راه آهن مطالبی نوشت و موضوع را بزرگتر از آنچه بود جلوه داد. در نتیجه قوام السلطنه مجبور شد توسط قزلباش لیدر کارگران راه آهن که به منزل قوام رفت و آمد داشت پیغام دهد که نظری بر تغییر رئیس راه آهن ندارد. ولی کارکنان راه آهن قبول نکردند و گفتند اگر نخست وزیر نظری ندارد موضوع را در رادیو شخصاً اعلام کند که قوام هم در رادیو گفت: (شایعه تعویض رئیس راه آهن تکذیب می شود و دولت از رئیس راه آهن فعلی رضایت دارد) و با این طرز موضوع خاتمه یافت.

۴ - داماد فروغی

در جلد هشتم درباره علی اکبرخان اسدی داماد فروغی نوشته شده که فرماندار بجنورد بود. باید عرض کنم که از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ که من در نیشابور مشغول نظارت در ساختمان راه آهن بودم علی اکبرخان اسدی فرماندار نیشابور بود. موقعی که در تهران به سر می برد فروغی فوت کرد و علی اکبرخان از تهران به من خبر داد که

فوت فروغی را به نحوی به اطلاع همسرش که دوست همسر من بود برسانم که این کار انجام شد. نمی دانم چه موقع ایشان فرماندار بجنورد بوده است؟

درباره جلد هفتم کتاب

دوست گرامی

با آرزوی توفیق شما در خدمت ارزنده ای که با نشر کتابهای تاریخی بدان دست زده اید از آنجا که علاقمندی شما را در اصلاح مطالب این مجموعه احساس کرده ام برآن شدم درباره جلد هفتم نکات زیر را یادآور شوم:

۱ - در مورد نحوه مرگ کریم پور شیرازی مطالبی از زبان عمادالسلطنه فاطمی شنیده ام که قبلاً در روزنامه پرخاش چاپ شده است (خلاصه اش چنین می باشد) پس از کودتای ۲۸ مرداد نگارنده هم مانند دیگر همکاران مطبوعاتی خود هر روز در گوشه ای پنهان بودم. دکتر فاطمی و کریم پور هر دو از يك شیوه استفاده کردند و آنها هم تراشیدن ریش بود در حالی که بنده با تراشیدن موی سر وسیله تغییر شکل داده بودم. بعد از دستگیری کریم پور که عکس او با ریش انبوه درجراید چاپ شد عمادالسلطنه فاطمی مرا خواست و گفت که همراه اعلیحضرت برای افتتاح سدکوه رنگ رفته بودیم که سپهبد زاهدی با خواندن تلگرافی گفت مبارک است و متن تلگراف رئیس شهربانی را خواند که با کمال مسرت کریم پور شیرازی دستگیر شده است. حاضرین شاد شدند و زاهدی شرفیاب گردید و مطالب را بعرض رسانید. وقتی شب هنگام شاه به سالن باشگاه افسران آمد هر يك از حضار پیشنهاداتی درباره مجازات کریم پور داشتند که شاه گفت خودش بعیرد چطور است؟ یکی از حضار گفت کریم پور تنها نبود اصفهان هم کریم پور داشت که او هم احمد انواری مدیر روزنامه پرخاش است.

سرلشگر مظهري گفت انواری بدتر از کریم پوراست. اعلیحضرت از عمادالسلطنه پرسیدند همینطور است؟ گفتم چه عرض کنم. اعلیحضرت فرمودند پرونده انواری را هم از اصفهان جمع کرده به تهران بفرستید. موضوع را توسط دوستان به اطلاع کریم پور که برای بازپرسی به دادرسی ارتش می بردند رساندم که می خواست خود را از طبقه سوم دادرسی ارتش به خیابان پرتاب کند. درصدد فرار برآمد که توسط ستار دلیری شوهر عمه تیموریختیار و بهمن پور کارمند آگاهی دستگیر گردید. بعداً روزنامه های اطلاعات و کیهان نوشتند که کریم پور در زندان خود را با بنزین آتش زد.

۲ - در مورد دکتر فاطمی باید بگویم که او روزنامه باخترا امروز را در تهران اداره می کرد ولی روزنامه و مجله باختردر اصفهان توسط سیف پور و حسین فاطمی منتشر می شد. راجع به دکتر فاطمی هم روزنامه جبهه ۱۴ آذر ۱۳۶۰ چنین نوشته است: (خسرو قشقائی گفته است که تیموریختیار به من گفت که شاه وسیله او برای خارجیها پیغام داد که برای فاطمی چه نظری دارید آنها گفته بودند که باید اعدام شود. من روز ۳۰ تیر می گفتم باید اول کلک شاه را کند شایع ساختند که چون ما با شاه اختلاف داریم این عقیده شخصی است. وقتی اختیارات نظامی را در مجلس برای دکتر مصدق مطرح کردم خود دکتر مصدق به من گفت آقا جان شمارا می کشند من خواب نمیدیدم که وزیر جنگ شوم. من در جواب گفتم شبی نباشد که شما بخوابید و بفکر بدست آوردن قدرت نظامی نباشید. این خبر مثل بمب منفجر شد بطوریکه خبرگزاریها نوشتند بعد از بدست آوردن قدرت نظامی توسط رضاشاه، گرفتن قدرت نظامی از شاه و دادن به دکتر مصدق از بزرگترین رویدادهای تاریخ ایران بود).

۳ - درباره بازداشت عمیدی نوری که اعدام ایشان موجب تأسف است من با ایشان اختلاف عقیده داشتم ولی هنگام بازداشت او در دولت دکتر مصدق روزنامه داد مرتب منتشر شد و مقالاتی با قید (تحریر در زندان) در روزنامه داد چاپ می گردید. این مزیت

دولت مصدق بود که حتی بازداشت شدگان می توانستند از زندان علیه دولت مقاله بنویسند .

۴ - درمورد دکتر سنجابی که نوشته شده دارالوکاله پر رونقی داشت باید بگویم ایشان هیچوقت دارالوکاله نداشته ولی با دکتر کاظم زاده وزیربرجسته علوم همکاری داشت. کاظم زاده قبل از مسافرت به آمریکا جزء طرفداران نهضت ملی بود و به نگارنده با وجود مخالفت ساواک اجازه تأسیس مدرسه عالی کوروش کبیر را دراصفهان داد .

۵ - درمورد داریوش فروهر ازاسناد سفارت امریکا نقل شده که (فروهر درکودکی یتیم شده) این مطلب بی مایگی مامورین سفارت را می رساند . پدر داریوش فروهر سرهنگ صادق فروهر بود که از احرار زمان مشروطیت میباشد و در زمان سلطنت رضاشاه فرماندار یزد و چهارمحال بختیاری بود . بعدازشهریور ۲۰ به اتهام همکاری با آلمانها به اتفاق زاهدی دستگیر شد و بعلت روابط نزدیکی که با سپهبد زاهدی داشت پس از ۲۸ مرداد توانست از عصبانیت علیه داریوش فروهر بکاهد . سرهنگ فروهر با همسرش اقدس جابراصلاری و فرزندشان داریوش باهم زندگی می کردند که بعداز ۲۸ مرداد درگذشت .

این مزاحمت به سابقه ارادت برای پالایش کتابها ازاشتباهات می باشد .

ارادتمند - احمد انواری

امام موسی صدر و شیعیان لبنان

سرهنگ پژمان از علاقمندان به نشر کتاب های (ایران در عصر پهلوی) شرح مفصلی درباره نامه سرتیپ قدر ارسال داشته که خلاصه ای از آن نقل می گردد:

دوست فاضل و ارجمندم درود فراوانم را بپذیرید. با مطالعه جلد دهم حقیقتاً باید معتقد بود که (هردم از این باغ بری می رسد - تازه تر از تازه تری می رسد). زحمات پیگیر و پشتکار و استقامت درتالیف و تنظیم و بالاخره انتشار این دسته گلهای رنگارنگ و خوشبو ازباغ سبز و خرم دانش و فضل آن دوست گرامی که با همکاری ایرانیان عزیز به هم میهنان می رسد جای هرگونه تجلیل و سپاسگزاری است و پیروزی شمارا درادامه خدمت فرهنگی که درفش آن را به دوش گرفته اید خواستارم.

همیشه یادآوری کرده اید که هرایرانی باید اطلاعات خودرا درباره وقایع گذشته ایران دردسترس بگذارد و زوایای تاریک و گوشه های غبارآلود تاریخ معاصر ایران زمین را روشن سازد تا مورد استفاده مورخان چیره دست و حقیقت گو قرار گیرد. من از این راهنمایی ها پند گرفته تا به امروز هرآنچه درچنته داشته ام گفته و نوشته ام و به یاری پروردگار به این کار ادامه خواهم داد.

درجلد دهم درباره ترور شهریاری عامل ساواک وسیله چریکهای فدائی خلق مطالبی درج شده است که (این اظهار نظر من نیست) همانطوری که درنشریه اسرار قتل سپهبد تیمور بختیار مطالعه فرموده اید ترور شهریاری وسیله عوامل اطلاعاتی صدام حسین درتهران صورت گرفته است.

موضوع دیگر که درجلد هفتم درج گردیده (جریان ۳۰ میلیون دلار کمک پادشاه ایران به سید موسی صدر) است که توسط منصور قدر آخرین مسئول ساواک با پوشش سفیر ایران درلبنان نگاشته شده است که با توجه به موقعیت موسی صدر امام جمیعت شیعیان

در صور و بعداً لبنان و تأثیر اقدامات او لازم است توضیحات زیادتر داده شود.

من هیچوقت مسئول امورات اطلاعاتی لبنان نبوده ام ولی لبنان جزو کشورهایی بود که در قلمرو مسئولیت و اداره ای که بعد از مأموریت عراق به عهده داشته ام قرار گرفته به همین جهت به امور آن آشنائی دارم.

بنا براین از پرونده های به کلی سری ساواک که به نام (شیعیان لبنان) بایگانی گردیده می توان مسائلی را عنوان کرد که موجب رفع اشتباه شود.

قبلاً باید به اطلاع برسانم که در طول خدمتم هیچگاه با آقای قدر کوچکترین برخورد نامناسبی نداشته بلکه تفاهم مشترکی داشته ایم و برای روشن شدن وقایع ناچار به توضیحاتی هستم.

مسئله ای را که ایشان در جلد دهم کتاب مطرح کرده اند تأثیر شگرفی بر سیاست ایران در مناسبات با مصر در زمان عبدالناصر و بعد بر روی انقلاب ایران داشته است.

مسئله شیعیان لبنان جزئی از کل هدف سیاسی رژیم سابق ایران است و موضوع و موافقت یا مخالفت سید موسی صدر جزئی از مسئله شیعیان لبنان می باشد.

در تصدی من در بخش اکراد اداره اطلاعات خارجی در سال ۱۳۳۶ منصور قدر تصدی بخش نظامی را عهده دار بود و همانطوریکه در کتاب (اسرار استن قرارداد ۱۳۵۷ الجزیره) به تفصیل نگاشته ام مأموریت جنبی مهمی تحت نظارت استادام دکتر پاشائی به نام (طرح سبز) داشتم که عبارت بود از (اقدامات دولت شاهنشاهی ایران به منظور بازگرداندن رژیم سلطنت عراق). به همین جهت هر چند ماه یک بار به بیروت سفر کرده و باشخصیت های سابق رژیم عراق از نظامی و غیر نظامی و شیعه و سنی ملاقات نموده و مذاکراتی در زمینه همکاری به عمل می آوردم. مسئولیت ساواک در لبنان در آن موقع بر عهده سرتیپ هوئی ناصری بود که به

علت حساسیت موضوع ایشان در جریان (طرح سبز) گذارده نشد. گاهی اتفاق می افتاد که درمعیّت بختیار و علوی کیا و دکتر پاشائی به بیروت سفر می کردیم. در طرح عملیاتی عراق با اکراد و موضوع امام موسی صدر مسائلی توسط دکتر پاشائی مطرح و به دست سرتیپ ناصری اقدام می شد.

درسفری همراه سرتیپ علوی کیا قائم مقام ساواک که از برجستگان امرای اطلاعاتی و شخصی نیک نفس می باشد برای مذاکره با چند تن از سران اعراب و کرد زبان رژیم سابق عراق و سوریه به بیروت رفتیم. عوامل عبدالناصر در اترخیانت یکی از عوامل نفوذی ما قصد ترور مارا در هتل محل اقامت مان داشتند که توسط یکی از اکراد وفادار از آن مطلع شدیم و شبانه با هواپیمای سویس ایر به تهران مراجعت کردیم. این مطلب را به آن جهت یادآور شدیم که در جریان مسائل بودیم واز نزدیک دستی برآتش داشتیم. اولین برگ پرونده (شیعیان لبنان) یادداشتی به خط شهید جاوید پاکروان می باشد که به سرگرد دکتر پاشائی دستور تشکیل جلسه ای را درباره مسائل لبنان داده است. این طرح شروع عملیاتی است که از سال ۱۳۳۶ آغاز و در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ خاتمه یافت.

جلسه مزبور با حضور بختیار - پاکروان - علوی کیا - عظیمیا و دکتر پاشائی تشکیل گردید. در این جلسه دکتر پاشائی مأموریت می یابد که طرحی براساس مقدرات و امکانات موجود به منظور حفظ استقلال و یکپارچگی لبنان در برابر وحدت اعراب و جلب ملت لبنان در دوستی با ایران تهیه نماید. دکتر پاشائی معتقد بود که مرکز ثقل لبنان شیعیان باید باشند که مسیحیان و ملیون لبنان به آنها گرایش یابند. ایران نباید به دنبال قدرتی برود که در دست مسیحیان است و کامیل شمعون رئیس جمهور هم مورد حمایت انگلستان می باشد. ایران نباید به دلیل روابط دوستانه اتابکی سفیر ایران در لبنان با کامیل شمعون به دنبال مسیحیان برود بلکه

باید به تحبیب شیعیان پردازد. با اعزام آموزگار و دبیر درمدرس آنها فارسی تدریس گردد، باید باسیاستمداران شیعه رابطه برقرار کرد، باید با اعزام یک نماینده مخصوص دامنه قدرت را درلبنان توسعه داد. درهمان جلسه تصمیم گرفته شد که سرتیپ ناصری با سمت وابسته نظامی و مسئول ساواک به لبنان اعزام گردد.

درآن موقع چون کامیل شمعون از مخالفان عبدالناصر بود و ناصر می خواست یکی از طرفداران خود را به ریاست جمهوری لبنان برساند درچنین موقعیتی ایران با اقدامات خود و حمایت از شیعیان موجباتی را فراهم ساخت که این اختلاف داخلی به نفع دولت ملی لبنان خاتمه یافت و ژنرال فواد شهاب به ریاست جمهوری انتخاب شد. این خدمت مهمی بود که نفوذ عبدالناصر را از کشورهای عربی دورساخت و خوزستان ما را هم از تشنج رهائی بخشید و فکر وحدت اعراب هم به گور سپرده شد. تیموریختیار - پاکروان - عظیما - سرتیپ ناصری - دکترپاشائی و دکتر عالیخانی این خدمت را به ایران زمین کرده اند.

چندی بعد منصور قدر به سمت مسئول امور ساواک در دمشق منصوب شد. بعداً به علت این که سرتیپ ناصری ترفیع درجه اش وجه المصالحه ساواک و اداره دوم ارتش قرار گرفت تلگراف تندی به ستاد بزرگ ارتشتاران مخابره کرد و وسیله بازنشستگی خود را فراهم ساخت. او هیچوقت به پاداش خدمت صادقانه اش نایل نشد. دکتر پاشائی درآذر ۱۳۳۹ به سمت وابسته نظامی و مسئول ساواک در لبنان منصوب گردید و موجبات اجرای طرح خود را فراهم ساخت. اینکه سرتیپ قدر، سرتیپ ناصری را مسئول تیرگی روابط با موسی صدر قلمداد کرده اشتباه عمده است.

ضمناً دراینجا هرگونه ارتباط مستقیم بین موسی صدر و سرلشگر بختیار را که منصور قدر مدعی آن است رد می کنیم. زیرا چنین ارتباطی وجود نداشته است و درخواست مالی سید موسی صدر هم صحت ندارد. تا روزی که بختیار از زندان لبنان آزاد

نشده بود هیچگاه موسی صدر را ندیده و نشناخته بود .
درتابستان سال ۱۹۶۰ انتخابات مجلس لبنان شروع شد .
سرلشگر تیموریختیار و سرتیپ پاکروان و سرتیپ علوی کیا از
دکتر پاشائی خواستند که طرح مداخله درانتخابات لبنان را تهیه
کند . او هم ضمن تهیه طرح یادآور شد که اجرای چنین طرحی
مستلزم هزینه زیادی است . علوی کیا به او پاسخ می دهد برای
نیل به این هدف که متضمن مصالح و منافع کشورمان می باشد به
هر ترتیبی است هزینه آن را تأمین می کنم ولو از حقوق کارکنان
ساواک باشد . درنتیجه سرتیپ ناصری و دکتر پاشائی دست به کار
شدند که تعداد ۱۱ نفر که طرفدار سیاست ایران بودند به
نماینده گی مجلس لبنان انتخاب می گردند . نمایندگان کامیل شمعون
نیز از کمک مالی ایران درامر انتخابات استفاده کردند .

• برای نفوذ درحزب (فالانژ) که رهبر آن پی یر جمایل بود
سرتیپ ناصری و دکتر پاشائی تصمیم می گیرند که با او ملاقات
کرده و حمایت دولت ایران را از استقلال لبنان و دوستی با او
اعلام و حتی پیشنهاد کمک مالی به حزب او را می نمایند . پی یر
جمایل با تشکر می گوید برای تبلیغات حزب به یکصد هزار دلار
احتیاج دارد و لی قبلاً باید ازدفتر سیاسی حزب اجازه بگیرد . بعد
از سه روز سرتیپ ناصری بابتسته محتوی یکصد هزاردلار به
ملاقات پی یر جمایل می رود ولی او درپاسخ می گوید پول مورد
احتیاج تأمین شده و احتیاجی به این پول نیست و پی یر جمایل
که بعداً وزیر دارائی شده بود درتمام ضیافتهای سفارت ایران
شرکت می کرد و آنچه دولت ایران از او و حزیش می خواست
انجام می داد . به طور کلی ۷ وزیر از ۱۶ وزیر و ۷۰ نماینده مجلس
لبنان موافق سیاست دولت ایران درلبنان بودند .

هنگام تصدی دکتریپاشائی به سمت وابسته نظامی و مسئول
ساواک درلبنان دراویل آذرماه ۱۳۳۹ آیت الله شرف الدین امام
جماعت صور فوت کرد . به پیشنهاد پسر او که درقم درمحضرآیت

الله بروجردی درس خوانده بود و به احترام آیت الله صدر سرانجام سید موسی صدر برای امامت جماعت شیعیان صور انتخاب گردید. آیت الله صدر پدر موسی صدر اهل صور و از خاندان شرف الدین و از همکلاسی های آیت الله قمی و علی دشتی بود. موسی صدر در دانشگاه تهران تحصیل حقوق کرده و ضمناً به درجه اجتهاد هم رسیده بود. درسی و چندسالگی استاد علوم دینی بود. فارسی و عربی را خوب می دانست و احتیاجی به توصیه آقا احمد طباطبائی یا سرلشگر بختیار و دیگران نبود. سرلشگر بختیار هم هیچگونه دخالتی در این کار نداشت.

سید موسی صدر پس از بعهده گرفتن امام جماعت مسجد صور به استادی مدرسه عالی شیعه رسید. کلیه شیعیان با ایجاد وحدت، مجلس اعلای شیعیان را تشکیل دادند. همه شیعیان از لبنانی و سوری وابستگی معنوی با ایران داشتند. در سال ۱۳۴۱ سید موسی صدر به ایران آمد و حضور پادشاه رسید. پادشاه ضمن ابراز خوشوقتی از همبستگی شیعیان به رهبری موسی صدر از وی راجع به وضع مالی شیعیان سئوالاتی می کند. موسی صدر می گوید (علاقمندی شیعیان به ایران يك ریشه معنوی و تاریخی دارد و بهیچوجه توقع مالی ندارند و هر نوع کمک خصوصی به رهبر مذهبی تولید حسادت و نارضایتی می کند)

در تمام طول مأموریت دکترپاشائی در لبنان موسی صدر هیچگاه تقاضای کمک مالی نکرد و در هیچیک از گزارشات هم پیشنهاد کمک مالی دیده نشده است.

خدمت مهم موسی صدر این بود که در تمام سخنرانیها همه را به وحدت دعوت می کرد به همین جهت بین شیعه و سنی و همه گروهها محبوبیت یافت. دولت لبنان عید غدیر را به عنوان يك تعطیل رسمی پذیرفت. سید موسی صدر با کمک مالی قابل توجه شیعیان شروع به تأسیس يك مجتمع فرهنگی و آموزشی و بهداشتی کرد. سرپرستی امور فرهنگی با امین اله فروغی در بیروت بود.

تعداد زیادی آموزگار و دبیر و دانشجو به بیروت اعزام شدند. در فروردین ماه ۱۳۴۲ یکصد نفر به بیروت رفتند که برای آنها میهمانی‌ها داده شد. در یکی از میهمانی‌ها دکتر نجم سفیر ایران درنطق کوتاهی تشکر کرد ولی ضرورتی نمی‌دید که اسمی از شاه ببرد ولی با ارسال گزارشی بی‌امضا که سفیر وقت درسخرانی به نام شاه اشاره نکرده می‌خواستند مشکلاتی برای او فراهم سازند ولی پادشاه به گزارش ارسالی توجهی نکرد.

در آخرین روزهای ریاست بختیار برساوک در مسافرت کوتاهی که به بیروت داشته است موضوع خرید رادیو و تلویزیون غیردولتی لبنان یا مقداری از سهام آن مطرح می‌گردد که به علت تغییر بختیار دیگر این فکر هم دنبال نشد.

در آذر ماه ۱۳۴۲ سرلشگر پاکروان دستور خرید رادیو و تلویزیون لبنان را می‌دهد. ولی سرتیپ قدر آن را به مصلحت ندانسته و اقدامی نمی‌کند.

وقتی منصور قدر سمت ریاست ساواک لبنان را داشت، رکن الدین آشتیانی از بستگان سید موسی صدر و از صاحبمنصبان شایسته وزارت خارجه سفیر ایران در لبنان بود.

به علت گزارشاتی که علیه دکتر آشتیانی داده شد که با دکتر فاطمی وزیر خارجه سابق مربوط بوده و با موسی صدر منصوب می‌باشد بازنشسته می‌گردد. آشتیانی در زمان شاه و مصدق و جمهوری اسلامی دارای مقام بوده و اخیراً در جنوب فرانسه فوت کرده است.

به تدریج روابط موسی صدر با سرتیپ قدر تیره شد و از رفتن به سفارت خودداری می‌کرد. حتی گذرنامه خود را برای کنسولگری ایران فرستاد که تمديد نشده برایش اعاده می‌گردد. موسی صدر وسیله یکی از افراد مورد اعتمادش به دربار پیغام می‌دهد که عرایضی دارد و شخص دیگری غیر از سفیر تعیین گردد. در نتیجه شاپور بهرامی سفیر ایران در مصر تعیین می‌گردد. امام موسی صدر به قاهره رفته ضمن مذاکراتی سفیر ایران از او می

خواهد که مطالبش را کتباً بنویسد که او هم کتباً مراتب را نوشته و یادآور می شود که برای ایران کارهای مهمی انجام داده ولی سرتیپ قدر سفیر ایران در بیروت قدر کارهای او را ندانسته حتی از تمدید گذرنامه اش خودداری کرده است.

بهرامی نامه را برای پادشاه می فرستد که پادشاه سرلشکر پاکروان را احضار نموده و دستور می دهند که گذرنامه امام موسی صدر را تمدید و او را تحیب کنند. وقتی جریان را از سرتیپ قدر می پرسند جواب همان است که قبلاً در جلد دهم نوشته اند که موسی صدر ترك تابعیت کرده است.

سفر دوم موسی صدر به ایران با مخالفت شدید و اظهار نظر سرتیپ قدر مواجه می شود ولی نظریه مثبت دکتر آشتیانی مورد قبول پادشاه قرار می گیرد.

موسی صدر در ملاقات با پادشاه ایران اقدامات خود را به اطلاع می رساند و با تأکید سرلشکر پاکروان مبلغ سی میلیون دلار برای تکمیل مجتمع دانشگاهی و بهداشتی و خرید سهام تلویزیون و رادیو و مراکز علمی شیعیان اختصاص داده می شود که تدریجاً پرداخت گردد. ولی گزارشات سفیر ایران در بیروت موجب می گردد که حتی يك دلار هم در اختیار موسی صدر گذارده نمی شود. در حالی که پادشاه به منصور قدر دستور داده بودند که با موسی صدر مدارا کند. نتیجه این اقدامات موجب شد که موسی صدر تبدیل به دشمن سرسخت رژیم شد. مجتمع آموزشی و بهداشتی شیعیان به جای اینکه مرکز طرفداران رژیم شود مرکز آموزش مخالفان رژیم گردید. مصطفی چمران از آمریکا به بیروت رفت و سرپرستی مجتمع مذکور را عهده دار شد.

پادشاه می دانست که اقدامات سفیر ایران و رنجاندن موسی صدر موجب گردیده که در انتخابات مجلس لبنان در سال ۱۳۴۳ تمام طرفداران و دوستان ایران برکنار شده یا دلسرد گردند. سرانجام لبنان تبدیل به يك پایگاه مخالفین گردید.

به هرحال باید بگویم که دستورشاه برای کمک به مجتمع شیعیان لبنان را می توان چنین تعبیر کرد که (شاه بخشید ولی شیخعلیخان نبخشید)

دوست ارجمند . مطلب خیلی زیاد است . درباره طرح ربودن یا کشتن امام موسی صدر و محل اختفای او در یکی از نقاط مرزی کشورهای غرب آفریقا و مسائل دیگر مربوط به ساواک مطالب مفصلی دارم که برای تکمیل تاریخ ایران خواهم فرستاد . ایران زمین جاودان و زنده است و ملت بزرگ ایران و فرهنگ کهنسال آن همواره پاینده . ارادتمند - سرهنگ عیسی پژمان - پاریس دسامبر ۱۹۹۱

قسمتی از ثروت فردوست

مهدی احمدحقوقدان و نماینده سابق مجلس شورای ملی به طور تفصیل مطالبی درباره جلددهم فرستاده که قسمتی از آن نقل می گردد .

دوست عزیزم صمیمانه باید بگویم برای تدوین این کتابها خیلی زحمت کشیده اید . به خاطر دوستی سی و پنج ساله لازم دیدم مراتبی را یادآور شوم .

فردوست درخاطراتش اقرار کرده که موتورسیکلت ولیعهد را در ۱۴ سالگی برداشته و به خانه اش برده است . در قانون مجازات تعریف چنین است (ربودن مال غیر بدون اذن صاحب مال دزدی محسوب می شود و مجازاتش حبس از ۶ ماه تا سه سال است)

فردوست درجای دیگر اقرار می کند که (مستخدمه اتاق ولیعهد درسویس را حاضر نمودم برای یکسال بیکاری و عمل کورتاژ ۵ هزار فرانک به او بدهم که از ولیعهد گرفتم و به او دادم) . این عمل در قانون مجازات قوادی محسوب شده و سه سال زندانی دارد . اقرار دیگر فردوست برجاسوسی است که با «ترات» مامور سفارت انگلیس تماس گرفته که اینهم در قوانین کشورمجازات دارد . فردوست می گوید (در طول پنجاه سال با صرفه جوئی مبالغی جمع کردم ولی بقیه هیئت حاکمه ازفساد مالی متمول شده اند) . من فقط قسمتی از اموال ایشان را به اطلاع می رسانم تا در تاریخ ثبت شود . درسال ۱۳۴۸ شمسی سرهنگ شیخ الاسلامی رئیس وقت ساواک گیلان که هنوز هم حیات دارد به من مراجعه کرد که اراضی

مستحده (ترب گوده) نزدیک غازیان بندر پهلوی را دولت طبق تصویرنامه هیئت وزیران (سه دانگ به نصیری - سه دانگ به فردوست) منتقل نموده و از من خواست که برای انجام تشریفات ثبتی و صدور سند مالکیت اقدام نمایم و وکالت نامه ای هم به امضای آن دو نفر به نام من تهیه شده بود که موضوع را پیگیری کنم. به او گفتم من ده سال است وکیل ورثه بدر منیر مدیر سابق روزنامه بدر منیر و یکصد و ده نفر از متصرفین اعیانی و کشاورزان محل هستم که هر یک مالک و متصرف ۵ تا ۱۰ هکتار باغ و قلمستان و مزرعه هستند که جمع آن بالغ بر هشتصد الی هزار هکتار می گردد و بیش از دویست خانه روستائی وسیله این افراد در این اراضی احداث گردیده و همه ساکن در محل بوده و به کشاورزی اشتغال دارند. به علاوه گفتم همه ساله به علت پائین رفتن آب دریا و خشک شدن مرداب نزدیک به صد هکتار به مساحت اراضی اضافه می شود به همین جهت اراضی مزبور را (مستحده) می دانند که دارای قانون خاصی است. ضمناً گفتم طبق قانون اصلاحات ارضی حد اکثر مساحت مالکیت در گیلان سی هکتار تعیین شده است. او گفت طبق پیشنهاد اداره کشاورزی گیلان به ریاست بنی صدر، دولت به موجب تصویرنامه ای تمام این اراضی مستحده را که فعلاً خالصه دولت می باشد به آقایان منتقل نموده است.

در همان ایام اداره آب و برق سفیدرود که نماینده اش در گیلان مهندس توانا بود اجرای برنامه زهکشی اراضی (ترب گوده) را به حداقل مبلغ بیست میلیون تومان به مناقصه داده بود. ساختمان زهکشی مدتی عبور و مرور راه رشت و بندر پهلوی را دچار اشکال کرده بود که منجر به تصادفاتی شد.

وقتی جریان را به تیمسار صفاری سناتور گیلان یادآور شدم ایشان وسیله معینیان جریان را به عرض می رساند که طبق اظهار ایشان گفته شد که از این کار صرفنظر شود. ولی تیمسار صفاری به تعقیب موضوع ادامه داد.

متصرفین و صاحبان باغات و مزارع (ترب گوده) که بالغ بر ده هزار نفر بودند از شدت فشار به ستوه آمده در میدان شهرداری رشت زیر مجسمه شاه بست نشستند که اختلاف من با نصیری و

فردوست شدت یافت.

اگر به خاطر داشته باشید روزی به عنوان رئیس فراكسيون پارلمانی به من گفتید که هويدا نخست وزير گفته اين مهدی احمد درتمام امور گیلان از آستارا تا رودبار دخالت می کند. گفتم تمام آن گزارشات واهی را فردوست و نصیری داده اند که مرا مجبور به قبول وکالت خود کرده از تعقیب حقوق قانونی مردم دست بردارم.

روزی شخصی به نام نگهبان باریس اداره ثبت بندرپهلوی به دیدن من آمد که رئیس ثبت او را برادر خانم فردوست و مباشر املاک نصیری و فردوست معرفی نمود و تقاضای نامبرده این بود که متصرفین و زارعین ترب گوده با گرفتن اراضی خالصه در محلی دیگر یا اراضی جنگلی آنجا را تخلیه کنند. من پرسیدم مگر فردوست و نصیری در منطقه گیلان املاک دیگری هم دارند که ایشان مباشر هستند؟ نگهبان گفت آنها مالک اراضی (ده گا) در لاهیجان و طرح جنگلی (دلفک) هستند که با رحیم علی خرم شریک می باشند. سال قبل فقط دو میلیون تومان هندوانه فروخته اند. من پرسیدم این هندوانه ای که در رشت معروف به (هندوانه فردوست) است از همان هندوانه ها می باشد؟ نگهبان تأیید کرد و گفت در طرح دلفک سالانه بیست هزار الوار و تراورس جنگلی از جنگل های ملی شده قطع و در بازار به فروش می رسد.

واقعاً جای تأسف است که نتیجه اصلاحات ارضی و ملی کردن جنگل ها این شود که افرادی نظیر فردوست و نصیری صاحب هزاران هکتار جنگل و زمین دریک استان شوند و الوار و تراورس را از جنگل های ملی قطع نمایند.

آن روز چنین کردند و امروز هم اموال مصادره شده مردم حیف و میل می گردد. آنروز (هندوانه فردوست) داشتیم، امروز هم (پسته اکبری) از باغات رفسنجانی. اطمینان دارم که سرنوشت اینها نظیر اسلاف آنها خواهد شد.

حدیث نیک ویدمانوشته خواهد شد

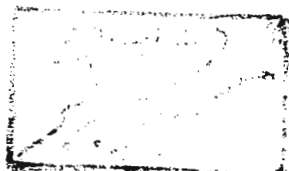
زمانه را ورقی و دفتری و دیوانی است

ارادتمند - مهدی احمد

منابع و مأخذ

- ۱ - مأموریت برای وطنم - پاسخ به تاریخ - محمدرضا شاه پهلوی
- ۲ - جستارهایی از تاریخ معاصر ایران - موسسه پژوهشهای سیاسی
- ۳ - گاهنامه شاهنشاهی - ۵ جلد
- ۴ - خاطرات و خطرات - مخبرالسلطنه هدایت
- ۵ - خاطرات ابوالحسن ابتهاج - به کوشش علیرضا عروضی- ۲ جلد
- ۶ - چهل سال در صحنه - دکتر جلال عبده- ۲ جلد
- ۷ - ایران، ابرقدرت قرن - یوسف مازندی - ناشر مهدی سیاح زاده
- ۸ - دولت های ایران از سیدضیاء تا بختیار - مسعود بهنود
- ۹ - (شاه و من) خاطرات امیراسدالله علم - به کوشش دکتر علینقی عالیخانی به «انگلیسی» - ناشر کمپانی توریس لندن.
- ۱۰ - آخرین سفر شاه - ویلیام شاکراس - ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی
- ۱۱ - خاطرات دکتر قاسم غنی - به کوشش سیروس غنی
- ۱۲ - راستی بیرنگ است - عبدالحسین مفتاح
- ۱۳ - تاریخ روابط ایران از پایان جنگ دوم تا سقوط رژیم پهلوی - دکتر هوشنگ مهدوی
- ۱۴ - دشواریهای مأموریت من در فرانسه - دکتر شمس الدین امیر علائی

- ۱۵ - گشتی برگزیده - تهمورس آدمیت
- ۱۶ - اسناد لانه جاسوسی - ناشر جمهوری اسلامی
- ۱۷ - خاطرات دکتر امینی - نقل از کیهان چاپ لندن
- ۱۸ - گزارش يك زندگی - خاطرات دکتر علی اکبر سیاسی
- ۱۹ - بررسی مختصر وضع احزاب - رسول مهربان
- ۲۰ - شرح حال دکتر اقبال - امیر نویدی
- ۲۱ - هفت سال در زندان آریا مهر - یادداشتهای احمد آرامش -
به کوشش اسماعیل رائین
- ۲۲ - حاجی واشنگتن - تاریخ روابط ایران و آمریکا - اسکندر دلد
- ۲۳ - برگزیدگان سیاسی - ماروین زونیس
- ۲۴ - زندگی سیاسی علی امینی - جعفر مهدی نیا
- ۲۵ - امیر شوکت الملك علم (امیرقائن) - محمدعلی منصف
- ۲۶ - خاطرات سیاسی خلیل ملکی - به کوشش محمدعلی همایون
کاتوزیان
- ۲۷ - سقوط ایران - ناصر ملکی
- ۲۸ - خاطرات مهدی فرخ - (معتصم السلطنه)
- ۲۹ - خاطرات ارتشبد فردوست - ازانتشارات جمهوری اسلامی
- ۳۰ - تاریخ سیاسی معاصر ایران - سیدجلال الدین مدنی
- ۳۱ - یادداشتهای عمر - خاطرات سیدحسین دها - ۳ جلد
- ۳۲ - خاطرات نویسنده کتاب و گفتگو با مقامات رژیم سابق
- ۳۳ - نقل مطالبی از روزنامه ها و مجلات فارسی و انگلیسی.





شرح عکس - ردیف اول: از راست به چپ

عباس آرام وزیرخارجه - دکتر هدایتی وزیراداکستری - خطاطان وزیر گمرکات - سرلشکر ولی انصاری وزیرراه - مهندس شریف امامی وزیرصنایع و معادن - دکتراقبال نخست وزیر - مهندس اشراقی وزیر پست و تلگراف - دکترجمشید آسوزگار وزیر کشتاورزی - دکتر محمود مهران وزیر فرهنگ - سرلشکر ضرغام وزیر دارایی - مهندس خسرو هدایت وزیرشاور و سرپرست سازمان برنامه - رحمت اتابکی وزیر کشور.

ردیف دوم: مهندس عبدالرضا انصاری وزیرکار - دکتر مصطفی لالوتی و اشرف احمدی و سپهبد بختیار و مسعود فروغی و معینان معاونین نخست وزیر.

از اعضای هیئت دولت دکتراقبال سه تن به مقام نخست وزیری رسیدند (مهندس شریف امامی - حسنعلی منصور - دکتر جمشید آسوزگار). دوتن ترمود شدند (حسنعلی منصور - سپهبد بختیار). دوتن کارشان به زندان کشید (سپهبد وثوق با معکویت دردآگاه نظامی - سرلشکر ضرغام در دولت امینی که بدین محاکمه آزاد شد). آبهانی که زنده هستندعمیدارتقد از:مهندس شریف امامی - دکترموسوزگار - مهندس عبدالرفیقا انصاری - سرلشکرانصاری - آقاخان بختیار - سپهبد باهماثلییح - ناصرالواقتاری - سید حسین دها - نمرت الله معینان - مصطفی اللوتی که درخارج از کشور به سر می برزند و اسوال اکثرشان در جمهوری اسلامی محادره شده است. تنها دکتر کاسمی است که درتهران به سر می برزد. سایرین نیز زندگی را ترک گفته اند.